




۲۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲


اسم کتاب سعادت نادر
مؤلف آخوند خراسانی درندی
موضوع تالیف در ذکر سعادت نادر
تقدیمی ای اتم الله

شماره دفتر ۱۳۰۵ ۱۸۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۳
۱۸۶	

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰

۶۴

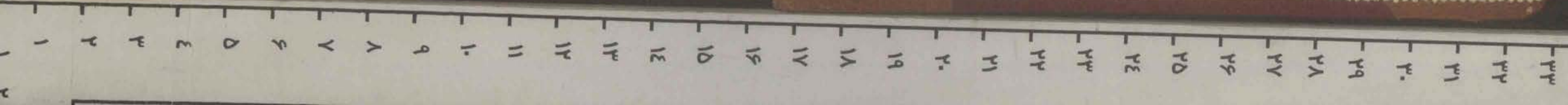


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب سعادت نام
مؤلف آخوند خراسانی
موضوع تالیف در ذکر سعادت نام
تقدیمی ای اتم لطفه

شماره دفتر ۱۳۰۵ ۱۸۰

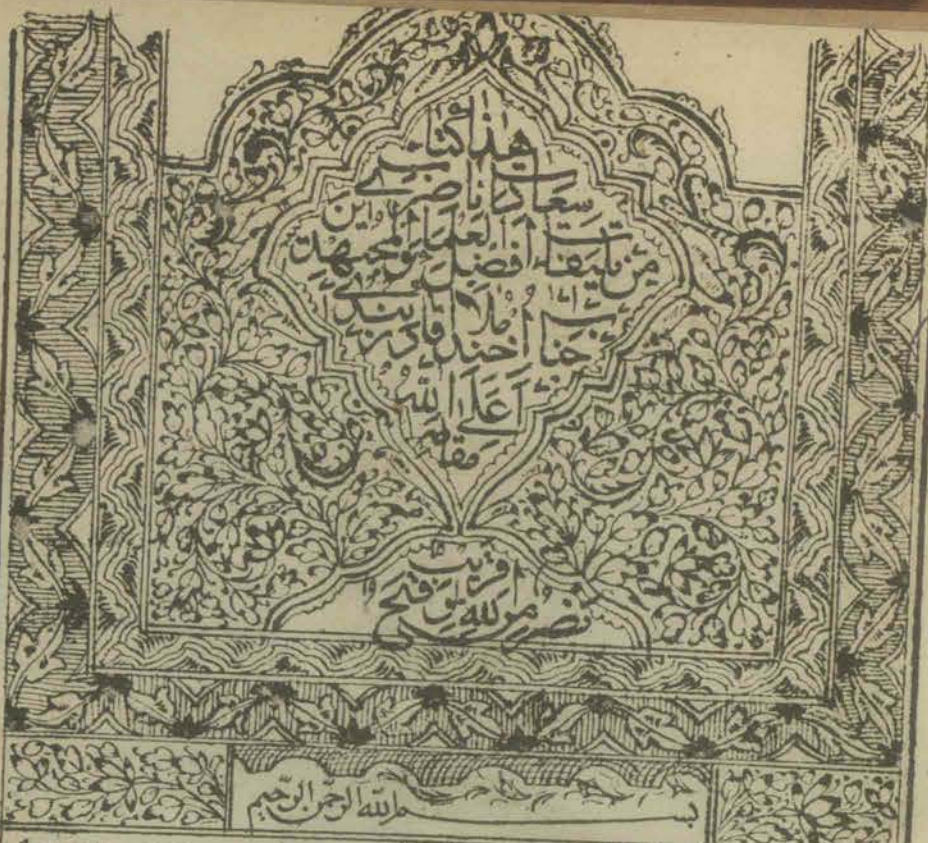
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۳
۱۸۶	



٤٢



کتابخانه
جلس شورای ملی
شماره ۱۳۲



الحمد لله الذي جعل معرفة اصحاب الكساء واهل بيته المعصومين الاطهرين معرفة وطاقاتهم
طاعة ومحبة وحبته وعداؤهم عداوته والذي جعل افضل الاعمال ما شره الخصال
بعد تحصيل ملكة العقائد الحقة الحقايق بقاء الخوف والخشية ولا سيما اذا كان
العبد في حالة السجدة وجعل البكاء على خا مس صاحب الكساء مساوفا لبكاء الخوف
والخشية من وجهه وبتحدا مع من وجهه وافضل منه من وجهه اخر كان هذا البكاء
مزين لا اله الا الله في اذخال العالم هبما تحت حوزة الرحمة ومعشر اهل الجنة يصلون
والسلام على انبياء الله ورسله واوصيا انبيائه وملائكته المقربين وجملة عرشه
ولا سيما على سيد الانبياء واشرفهم وافضل جميع خلق الله ومن اخذ الله له من جميع
خليفة العهد والميثاق والاقارب بنبوته المطلقة ومن اخذ الله لا اله الا الله المعصومين الاطهرين
من كافة بني البشر والميثاق والاقارب بنبوته المطلقة وخلافهم الكلية ائمة
محمد بن عبد الله واله المعصومين الوارثين لجميع كما لا اله الا الله صلوات الله وسلامه عليه
اجئين الى يوم الدين وبعيد بر اصحاب الباب وبنابر منيرة وافرة وفلوق بضافه
مخفي ومسئور مما نذكر اشرف وافضل اكشابات امراي بنوي مرواحاد فوج انسان
اكشابات معارف حقه وعقائد حقايقه وعلوم وفنون ربانية اسندهم حين

الكتاب

در کتب مؤلفان خود

اكشابات ملكات فاضله واعمال صالحه كه نتائج وثمرات معارف حقايقه وعلوم ربانية
ومودت سفادات دارين وصديقيات نبوض وديجان در نشاين اسن واپر احضر
خادم العلوم اقا بن عابد بن بن رمضان بن الزاهد الشريف ابي الدر منبكا عظام الله
تقرطه سيم بايما هضم في يوم الخزاوا زبد نشو و نما و صفر سن بعنوا من مشر هفت
سالكي خود را ندید مگردن مقاندند و ندید و تعلم و تعلیم و در حد کردن با سنا
كرام و اساطين فحام تفصیله از این احضر شار نشد و بعد از آن در مقام فریبی سال
عمر صرف تصنیفا نمودم و در جملة كثره از علوم وفنون حقايقه از معقول و منقول
چند فعلا مد مثل خرائن الاحكام در شرح درة مجتبه و رفقه و خرائن الاصول
در اصول و فن اعلا و در اعتقادات و فن ثمر بنبان و قواميس الصناعات و فنون
اخبار و رجال و غیر ذلك از كتب مبسوطه و مختصره تمینا همه اینها بسید هزار بیت
میر بسید و بعد از آن ملنفت با مرد پیفی شدم و ان اینست که ارتکاب مستقات و مزاوله
مشاعیر و حمان در این مدت مدید هر چند خالی نگواهد شد لکن کاش در این مدت
مشغول میشد بعلمی که اجرش اعظم و ثوابش کثر و خود ش خالص از شوا مشغول
و اغراض نفسانیه است و ان تصنیف کتاب جامع است در معرفت اسرار و غوامض
اخبار و آثار ذالیه بر فواصل و فضائل و مناقب آل الله قم و اهل بیت رسو الله
ولا سيما کتابی که مفصل اسرار و کاشف وجوه شمان حلیفه الله قم جناب سید الشهدا
نابشد و هم چنین مبین و موضح جمیع امور متعلقه باهمیفات نابشد زیرا که معرفت
اسرار فواصل و فضائل و مناقب جناب سید الشهداء و معرفت اسرار غامضه و خواص
دقیقه ندیده و کرمه برای ان مظلوم و هم چنین معرفت اسرار و حکم فرارین بر مشرفش
میزان امور پس ملهم شدم باینکه باید عزم کنم بنوشن کتاب کبیر العبادات و فی
الشهادات و شندی و تاکید نمود این الهام عینی و وارد و شارق لا ربی ناروی با
صادق چنانچه بصیقل بن رونای صادقه در اول کتاب کبیر العبادات فی اسرار الشهادت
ذکر شده است و چون ان کتاب بخود الله تبارک و تعالی و فون و شدد بد امام زمان عجل

الله

الله فرجه و جعله فداء با تمام و در دو سه سال بود که با تمام رسید بود تا کالاه
 قضیه هایلله عظیمه برای ابن احفر و ذار و میان اجالی انقضیه امینکه منزه محیط کرمان
 و ذی السید کاظم رشتی با سلفها و انصار و بحریک دیرین که همیشه دشمن دین
 و ملت و دولت بود است جوی از برای ما زنده و او باش و او غار عربی اقبال ابن احفر فرستاد
 که این احفر را بقتل برسانند و انلا عین یوان و مایه صبح نظر بودند و در شب بلیت و شد
 و رضا المبارک بعد از کشتن نصف شب بخینند بر این احفر خدام جناب سید الشهدا و
 که الفت و خیند ضرب شمشیر یعنی ضربت با منکر بر سر و در این احفر زنده پس یکی از اهل
 را با نذاختن منزه به قتلش بدرک اسفل فرستادم با وجود اینکه قوت و طاقت نداشتم نظر
 اینکه مدتی چهار پنج ماه بود مبتلا با مرض عدید و شدید بود و در آن ایام غایب بقا هست
 ضعف داشتم و نبود کشته شد یکی از انلا عین مکر بحول و قوه الهی و شد بدایا امام زمان
 عجل الله تعالی فرجه و جعله فداء و بر کانه صاحب القبه الحرام الیا فونیة النورانیة جناب سید
 الشهدا و جعله فداء زیرا که اگر املعون کشته شده بود و ساوران ملکین مشغول
 بر داشتند جناب املعون کشته بودند و در بعضی دیگر چنین نکند اشتمه بودند هر اینه را
 قطعه قطعه و پاره پاره کرده بودند و با هر اینه از زخمها و جراحتها که زده بودند پس با
 زخمهای شدید و جراحتهای منکر بود و احدی احتمال بود و صحت برای آن زخمهای منکر و جرا
 های شدید عینا و لکن بر حمت فاسقه الهیه و شفاعت اصحاب که لایب مطلقه و خلافت کلیه
 شفا یافتند و بعد از کشتن مدتی فرجه یکسال از وقت وقوع الهایله عظیمه از غیبت
 عالیات علی اصحابها الاف الاف شاد و تحببت بیرون اقدم بسوی بلاد و در آخر سنه ثانیه
 وقوع الهایله در شهر و رضا المبارک و بذرا السلطنة الکبری طهران و در زمان مکت
 در طهران که فرجه بحدت یکسال بود چند نفره از آن فیض ملاقات و مکالمات شهنشاه
 اعظم و سلطان الفخر نمودم شهنشاه که در وقت مدحش میگوید شعر اقامت فی الرقاب
 انار هی الاطواق و الناس الحمام هیهنا هیهنا خط شد حاشا حاشا که با مثال و اشبا
 این بخوارمقالان بمدح و وصفش بکنجد بلکه این میگوید که السلطان السلاطین و شهنشاه

ظل ظل الله است یعنی ظل خلیفه الله الوالی المطلق امام العصر و الوان عجل الله فرجه و جعله
 فداء است پس زانینجه است که جمیع سلاطین و ملوک و نواح کذا دان کرده ارض ظلال و صایه این
 شهنشاه اعظم و سلطان الفخر است این حکم بنهج صدق و صوابت به بنهج مبالغه و اغراق پس
 یکشان از مشون ظل ظل الهی امینست که منعوت و موصو شود با بنمان عقل و عدل افتاب فضل
 و بیدل ابر بنیان بر واحسان سده طوفان کفر و کفران نایج و قجاج ملک و شوکت و دولت
 بحر موج نعمت و نعمت سبحان الله کدام غافل و ذی شعور میتواند بگوید که این مدح و وقت
 در شان السلطان اعظم مثل مدایح و اوصافی است که مصنفین و مؤلفین در مدح تصنیفات
 خود شاه میکنند یعنی بر وجه اغراق و مبالغه است بر وجه حقیقت بیان واقع زیرا که این
 مقایسه با ظل و مفاصل است هیهات این اثری من اثری با وجه خوب گفته است انسخه که گفته
 انجا و هر الله بطل هر معقل و چه کلام موضع و صفت است در مقام بیان فرق اینکلام
 فی کل شجر نار و استیجار المرح و العقار و چه طور هم چنین مناسب و حال آنکه این شهنشاه اعظم
 و سلطان الفخر منصف است بشده حجت و کثره اخلاص با اصحاب که لایب مطلقه و خلافت کلیه
 صلوات الله و سلامه علیه اجمعین و این افضل الصفات و بلکه نورانیة السلطان اعظم
 اتار و لوان دینیا دارد و از الخیر رسید و ظایف مستزانت سادات و عدل و فضل و طلال
 و سایر عباد الله از عرب و عجم در زمان دولت و سلطنت ابد مدت شهنشاه الفخر بخدیو که در
 ایرانی و این بخو عظیمه و احسان در هیچ عصر و در هیچ زمان از سلاطین و ملوک اسلامیه و غیر
 اسلامیه معهود و منقول نشده است فخر السلطان الاعظم و الملك الافخر هو السلطان
 السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان الغازی ناصر الدین شاه
 قاجار اللهم احفظه و احفظ اولاده من جمیع الکافات و الغافات و البلیات و الامراض و الاسقا
 و ابد ملکه و دولته عزته و شوکته و انصره و انصر عساکره و جنوده و انصر حکمه فی ارضه من
 سلاطین العصر و ملوک کفره الارض بحمد و اذنه المعصومین لوارثین جمیع کماله و صلوات
 و تسلیما تک علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین و در وقت از آن فیض حصوا السلطان
 اعظم و ملاقاتش برای ذراع نمودن و حرکت کردن از طهران اظهار شدت و عظمت مکتش

سوق مطالب کبیر اعصابا در اشرف السماوات فرمود و بیان فرمود که اگر انکار بگفت
 میشد در اکثر اوقات از افعال صبیح و مقبوض در تانیة نسبت مطالب که آن فایز میشد در
 ضمن این بیان امر فرمود بترجمه کردن آن و بیان مطالبش بجمع اوضاع بزبان فارسی تا آنکه
 نفسش خام باشد و این اخف داعی دوام دولت باهره قاهره عند واقعی را بیان کردم و عرض کردم
 بسیار ضعیف از موقوف طاقت نداشتند و غیرا که بعد از انقضای هایلله مرضی غارض شده
 است که در هر هفته یکبار در منبلا بشعبه برود و بیست و نه روز از آن ترجمه کردن چند مرتبه تا آنکه
 فرمود پس در این وقت عرض کردم که این امر انشاء الله صورت میگیرد بشرط آنکه سلطان اعظم
 و شهنشاه افریخ طولی الله تعالی را بدو بامر و ابداً ملکه دعا نماید زیرا که دعای ایشان در این دنیا بسیار
 و قطعاً مستجاب خواهد شد بعد از بیرون آمدن از مجلس سلطان اعظم ادام الله تعالی و
 و ابداً ملکه اعلا جاه رئیس جهان بده الوذراء و امیر کرامت شخصی که اگر قیاس شود بان دنیا
 رفان و امراء و وزان لا یقاس که گفته شود شعر من یجمل الحدیثون الذی یحبون
 اللجیب التناظر مثل الفرائض اذا ما طمی بقیذ بالیوضی و المناهر اجوی ظاهراً الطیبه و طبیعت
 شرح خان امین الدوله ادام الله تعالی که تا یکد بلیغ و اضرا را یکد نمود در بدل مساعی
 انجام این مطلب پس حق فرمود که اگر از اول کتاب اکسیر العبادات شروع شود بترجمه کردن پس
 لا خاله اتمام و انجام این امر در زمان طولی خواهد شد پس کلا اقل بکمال در مطالب مهمه
 با تمام بود بعد از آن اگر بوفیق مساعدت نماید انشاء الله تعالی سایر مجلدات نیز عمل خواهد شد
 پس شروع نمودم از مقام شما مانند جناب سید الشهدا و روحی القدا و اتمام رسانیدن این
 مجلد را با تمام بخاطر مقامات عبودیت و روح رسول الله ص بر مصالح شما این بکمال نظر
 با بواب بخاطر مقامات خود در دنیا و فضیلت دارد بر همین مواضع کتاب اکسیر العبادات
 زیرا که این مجلد شاملست بخواهد کثیره و اسرار دقیقه و امور چندی که همه آنها در همین
 کتاب اکسیر العبادات نیست علاوه بر این بسیار بسیار مطالب این مجلد منظم است و با همه اینها
 بسیار توضیح و تبیین در اداء مطالب شده است پس میتوان گفت فی الحقیقه از بركات ظل الله تعالی
 سدید خلیفه الله تعالی و ولی الله تعالی صاحب العصر الزمان عجل الله تعالی فرجه و جعله فداه و غیره

از او را این مجلد که چون میزبیر شکران باغ حکایت مصائب الارسول ابی هدی و امثالها
 دیده کر بان شطاران و عشاق المحبته الحسینیه بدیدار شمع جذبه حقایق کشاید و یا چون صل
 در شاداب مقام و رضوان الله اکبر در کنار هند و یا چون باغبان فایح ابواب یا صحران و
 حراب نام و محفل عزاء در زمره زهراء کرد و یا چون غواص کالی اسرار مقامات مصبوع بدما
 شد فرا آورده بیازار صیغیان ملکوتی بر دیار دلیل است بکعبه مقصودان للحین فی قلوب
 المؤمنین محبه مکتوبه که هادی راه روانست یا سواد نیست که سواد اعظم شناختن اصحاب کلاویه
 مطلقه و خلافت کلیه را بتمام نورانی در روی نما یا است یا لیل هزار دستا نیست که از بها
 شور و شین اطفال و طفلات مصطفویه اجار مینماید و یا طوطی عدلی البیبا نیست که اسرار غایب
 و غایب غرائب یوم الطف تقریر مینماید بل عجوب نیست زنده پوش که حاکی احوال عشاق و مرطبان
 خداست و مشبه است پر خورش که ذکر اهل رفاق اصحاب شیوخ و کھول و شبان غریب مصطفوی
 است طلیعه سکر حقایق خدا پرستی است نمونه در نکمهای دقا بوجبت شناسی ستاره کاروان
 جوئی کان طریق طریقت و کلاویه مطلقه و زاد راه بوسیدگان مراحل حقیقت خلاف کلیه است
 است که دیدگاه محمدیان شوکت را روشن سازد و صاحب مقاصد است که بجایزه پرورشینان
 اسرار شهادت میپردازد موج بحر مطالب ایمانست و اعلام افواج ایقانست مرده رسالت شایگان
 و کلید کوز جنانست و چه طور او را این کتاب منصف باوصاف مذکور بنا شد و حال آنکه این کتاب
 بیس ابواب فو جان مقلوب کشود بی بجای نفس الرحمن زنگ شکوک و شبهات در باب خواص و احوال
 و لوازم و کلاویه مطلقه و خلافت کلیه از مزایا و انبیا انبیا زود خودی فنر مظهر است که برای
 محبت حسینیه صیقل اذواج است و عشقش در مشکوه قلوب و صاحبانست پس در تسمیه نام کتاب
 این کتاب اسم سامی ایند فر مستطاب از غفلت هادی بر رسید جواب اد الاله انزل من الاله
 هر چه با لها مان غیبیه و شادان ملکوتیه برسد همان نام فای و اسم سامی این کتاب است
 ملام با الهام غیبی شدم اینست که باید اسم این کتاب سعادت ناصریه و اقوان روحانی باشد
 بعد از ثبوت این تسمیه ملتفت شدم بمعنی دقیقه و مطلب لطیف و ان اینست که صفایا طین اینسلا
 اعظم ناصر الدین شاه حفظه الله تعالی و حفظ اولاده و ابداً ملکه و سلطنته در حدیثیست که بفرمود

و مجرب بیاید و نیز ما گفتیم معنای لطیفی دیگر وان اینست که اینکتاب چنانچه در پیش
آخرت خواهد شد برای شهنشا اعظم حفظه الله تع و حفظ او کلامه من جمیع المکارم و التوا
و ارام دولته و سلطنته و هم چنین اشرف و اعظم و افضل جواهر فراید و نفایس خزان سلطنت
کبرایش خواهد شد یعنی بیشتر و بیشتر خواهد شد بر بقای ملک و دولت و سلطنتش الی ظهور الله
القائم عجل الله تع فرجه صاجها و جعله فداه پس از فاطمه مؤمنین و مجتهدین از شایسته
و مرد و زن یعنی از جمیع ان اشخاص که از مطالب اینکتاب مستطابستی با هم سعادتان ناصیه و
افوان روحانیه مشفع مینباشند خواه این انفعاع بر دین بسطی مطابقت کرده و نظر کردن و نظر
کردن بمطالب اینکتاب باشد و خواه بسبب شنیدن مطالب آن از ذاکرین و مرثیه خوانان باشد
التماس دعا دارم پس باید این احقر خدام سید الشهدا و احقر خدام ولد تاسعش امام زمان حجله
الله فداها از ذکر و دعای خیر فراموش ننمایند و نیز بر فاطمه مؤمنین و مجتهدین که نفع از مطا
اینکتاب میرند و بسبب فائز سعادتان آخرت خواهند شد کلام و فاجبت که سلطان اعظم
و شهنشا الفخر ناصر الدین شاه حفظه الله تع و او کلامه من جمیع المکارم و ابد ملک و سلطنته
از دعا خیر فراموش ننمایند و نیز که از سلطان السلاطین و ملک الملوک اعزها الله و نصر
و نصر جویده و عساکره با عت و سبب بضمیف اینکتاب شده است چنانچه تفصیل اینقبضه کت
و دیگر مخفی نماید که نفع این احقر خدام العلوم از ذاکرین و مرثیه خوانان این است که در اساتو
و نظم مطالب مقاصد اینکتاب تغییر ندهند و هر مطلبی که بان نفع در کتاب نوشته ام همان
نفع کنند و دیگر نفع از ذاکرین و مرثیه خوانان این را دارم که در اساتو نظم مطالب این
کتاب در وقت خواندن مطلب از مطالب در سر منابر تغییر و تبدیل ندهند زیرا که تغییر
و تبدیل در اکثر اوقات مستلزم جمله مقاصد عظیمه مینباشد مثل افزا و کذا و غیره این اشخاص
و فالایقوشون اصحاب کلاهی مطلقه و خلاف کلیه صلوات الله و سلامه علیه هم اجمعین و گاه
میشود مفسد بر طغیان باشد و سبب کفر باشد استیجاب الله تع من غضبه هم چنین توقع دیگر
دارم از ذاکرین و مرثیه خوانان و ان اینست که هر مطلبی که از مطالب اینکتاب مشکل باشد
و انهارا بطریق صدق و صواب بخوانند و حقیقت نفهمید نباشند پس باید از ذاکرین و مرثیه خوانان

ذکر نکنند بلکه باید از علماء و فضلاء عظام ان بلد انمطلب را از روی این کتاب باید تعلم نمایند
و در سر منابر پس بعد از تحصیل حدافه و قوه فهم در آراء انمطلب تصدیق علماء و فضلا
ان بلد او را در سر منابر بیان کنند و اگر همچنین نباشد یعنی این شرط بعمل نیآورده باشد
اصلا انمطلب را ذکر نکنند بلکه حرامست ذکر کردن آن بدون تحصیل اشرف مذکور و دیگر از
ناظرین و مطالب اینکتاب در مطالب این کتاب همچنین از ان اشخاصی که نقل میکنند مطالب
اینکتاب را در مجالس و محافل و هم چنین در سر منابر بر نفع این را دارم که سبب دینه و بدیه و انبیا
نکیرند یعنی معرفت و انتقال نکنند با این معنی که بعضی مطالب اینکتاب را با هم خودشان نمیندند یا
اینکه بدون انتساب این احقر خدام جناب سید الشهدا روحی له الفداء هیچ مطلبی ذکر نکنند و ع
جمله و مشقات متاعی کثیره این احقر را بیاد فنان دهند سبحان الله تع که این بصیر و موعظه
را در جمیع یا اکثر مصنفان خودم از معقول و منقول ذکر کرده ام نظر بر اینکه این امر را مگر
مؤدوم از طلب نمانده خودم و غیر انها از جمعی از علما اهل البصره و این از من سبحان الله چه سبب
دینه و بدیه است بن صفت فیه از انصاف ملکات و اخلافت که خود جهل و شیطانست
اعجاب این است که در اکثر مجالس و محافل خود بتاریک دماغ هم چنین اشخاص را بخاک مذلت م
است و انهارا مفضوح و دسوا نموده است با بعضی جمعی از نامعین و اهل مجلس همیدند که اینط
از این اشخاص نیست اینها را در انصاف این مطالب خودشان کاذب دروغ و غلو مینباشند و بسا
اتفاق افتاده است که جمعی از اهل انجالس و بر و مشا هت کفنه ند یا فلان و یا فلان خراب
انصافی و بیعربی میکنند و خوا این مطالب را خودتان نسبت میدهید و شما قوه و ملکه فهم این
مطالب را نداری پس چه طور میشود که نفع این مطالب شما باشد و حال آنکه این مطالب را فلان
و فلانست سبحان الله تع با وجود این هنوز منیب تا بیالی الله تبارک و تع نشندند و در این
خصلت فیه و صفت فیه نکرند ان واق و نف و نف بر همین سبب دینه و بدیه و بر هم
چنین ملکه و شیخ شیطانیه هر حال پس هر که با بن تضایق و آینه مواظب شافیه این احقر ع
الله تع عمل نماید مستحق سخط و لعن خو تبارک و تعالی و هم چنین مستحق لعن اصحاب کلاهی
مطلقه و خلاف کلیه صلوات الله علیه هم اجمعین خواهند شد در حال اول وقت شروع کردن بقر

اینجمله است پس میگویم بواب این مجلد سیزده باب است و هر باب شامل چندین مجلس و مقام است
 باب اول در بیان تهنیتها مانند جناب سید الشهدا و استغاثه نمودن ائمه خلیفه الله تعالی و همچنین
 در بیان امور متعلقه باین پس کلام در این باب در چند مجلس و مقام واقع خواهد شد مجلس
 و مقام اول در اشاره کردن بامور مهمه و ملوکوتیه پس در این مجلس معلوم خواهد شد لبیک
 لبیک گفتن جمیع موجودات در چنین استغاثه و دعوت نمودن جناب سید الشهدا و هم چنین لبیک
 لبیک گفتن ایشان و اجتناب از کبریا مجلس و مقامی در توضیح و کشف مطلب در آن کجا
 خواهد شد لبیک گفتن حضرتعالی در استغاثه و دعوت خلیفه الله تعالی و هم چنین در این
 قضیه نزل صحیفه از آسمان و عرض کردن و جواب دادن خلیفه الله تعالی و ایضا در این مجلس
 قضیه استغاثه نمودن شیطان در چیم حضرتعالی در سید خواندن آفتاب بجهت درجه ناهفتاد
 درجه و هم چنین بیان جمله از امور مهمه مجلس و مقام سیم در بیان امور متعلقه بجناب
 علی اصغر و در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه مصائب علی اصغر عظمی از عظم مصائب
 و تقوی و رضا و خلیفه الله تعالی است و ایضا باینکه مصیبت علی اصغر اصفان اصفان جمیع مصائب
 است و ایضا اشاره بامور مهمه لطیفه و ایضا بعضی احوال امیر المؤمنین در وقتیکه طفل
 بود در کوهاره مجلس و مقام چهارم در کیفیت شهادت این طفل اظهر بود در این مجلس
 اشاره خواهد شد باینکه طفل نور خودش را از کوهاره در وقت شهادت استغاثه
 و دعوت پدرش و صیحه و صیحه و ناله اهل جوم در این وقت و ایضا بمقالات اصحاب مقاتلان در
 این مقام مجلس و مقام پنجم در اشاره بجهت از امر غامضه در این مجلس اشاره خواهد
 شد با سرار برداشتن خلیفه الله تعالی از طفل نور در بدستش آمدن میدان و آن سر است
 و ایضا با سرار رفتن کردن ائمه خلیفه الله تعالی بدین امور از طفلان و ایضا بامور مهمه چند مجلس
 و مقام ششم در بیان کیفیت حال جناب سید الشهدا و وقتیکه استغاثه پدرش بگوش
 رسید پس در این مجلس اشاره خواهد شد بمکالمات جناب سید الشهدا با سید الشهدا
 و ایضا بجهت از امور و ایضا بسؤال مهم و جواب دادن بابی و مردی مقدما که کیفیت شهادت
 جناب سید الشهدا و کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام واقع خواهد شد مجلس و مقام

اول در امور بیکه فواید بسیار و منافعی بسیار است پس در این مجلس اشاره خواهد شد
 با سرار قضیه هر یکی هر یکی از محمد و عتره معصومین ان بوجع انبیا و مرسلین و بر جمیع خلق
 الله تعالی و ایضا بر سر و حدیث قدسی و ایضا بیوت مقامات نورانی برای محمد و آل معصومین
 ان و صفات ایشان در جمیع عوالم و ایضا بجهت از سر شهادت جناب سید الشهدا و ایضا
 بجهت اخبار نبوی که علما عامه ذکر کرده اند از اینجمله قضیه غیبی است که در مقام وداع
 حضرت موسی از حضرت خضر بکنار دنیا آمده و ایضا بمقتب عظیمه که مشتمل است بر احوال
 مقامات نورانی بر آل الله تعالی و اهل بیت رسول الله است باین منصف استید مرتضی در
 قضیه عطف سلطان السلاطین شیاطین و جن نقل کرده است و ایضا بمقتب عظیمه است
 و ایضا بمقتب منصور و ایضا در باب ثبات خواص و لوازم مقامات نورانی برای محمد و آل
 المعصومین و ایضا اشاره باین اخبار و امثله برای ثبات مقامات نورانی و از اینجمله
 اشاره بحدیث بساط آمدن امیر المؤمنین در یکت بیوت و منازل جمیل مرد
 و ایضا اشاره بمصوخته الحباء در نزد مختصین و ایضا اشاره بدعوات مشکل و جواب آن
 و ایضا اشاره باینکه روز عاشورا هفتاد و دو ساعت بود و ایضا اشاره به طاعت فدا در جناب
 سید الشهدا و ذکر حدیث مفصل و الحدیث کفایت میکند در این مقام و بسبب دفع میثوقه اشکا
 و شوالیکه در باب استجابت دعا در تحت قبه کرده اند و ایضا اشاره بیک مطالب عظیم و آن اینست
 افضل عبادات و طاعات سید المرسلین و هم چنین افضل عبادات و طاعات آل معصومین
 بزرگوار که بر کردن ایشان برای جناب سید الشهدا است مجلس و مقامی در ذکر امور
 کبیره القوائد است و در این مجلس ذکر خواهد شد قضیه شیخ حسین و سید اجل غامبی و ایضا
 قضیه صید و شکار سلطان صلاح ختمت شوکت در بعضی از منته سابقه و سیدنا اعراب
 تطبیق شیخ حسین مثال را با مثل مجلس و مقام سیم در بیان قضیه و واقعه که میان این حضرت
 و میان دیندار و زیر عمرایشی سردار اتفاق افتاد و فواید این قضیه بجهت و بجهت است
 کبخی فایده در این نام کند میداند که سید پد امام زمان عجل الله فرجه و جعله فدا در دنیا
 این احقر بچند رسیده است و در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه جمعی از اهل سنت

انصاف میدهند و حق را قبول میکنند و مباحثات و مناظرات و محال و حقا اینها
که خود نشان از انصاف باوصاف عظیمه میداند راه حمل و مرکب را میکیند و حق را قبول می
کنند مجلس مقایسه در بیان عدد کفار و فساد و فتنه ایشان را که اهل اجاب سید الشهدا
بقوه شریه حسینیه بدان اسفل فرستاده است پس در این مجلس ذکر خواهد شد کلمات علمای
و اصحاب مقاتله و ایضا اشاره خواهد شد با مومنه ملکوئیه شل ذکر اخبار و آثار و آنکه
دلالت میکند بر اینکه جناب سید الشهدا بقبل منیر ساینده شخص ذاک از صلبان مؤمن جوان
آمد هر چند بعد از هفتاد بطن باشد و ایضا اشاره بایات و اخبار در این مقام و هم چنین بود
دستابی علوم امام لا حق با علوم امام سابق مجلس مقایسه در بیان جمله از خواص اصحاب
و کاتب مطلقه خلافت کاتبه و اشاره بشجاعت جناب سید الشهدا و ایضا جمله از مومنه
و مطالب لطیفه و در این مجلس اشاره خواهد شد بدفع استنکاران و استیغاذان مردم در
باب کثرت عدل انجمنه جناب سید الشهدا اهل ابد درک اسفل فرستاد است و هم چنین
بدفع انکار و استیغاذان مردم در باب بودن روزگار و هفتاد و دو ساعت و ایضا اشاره
کردن باحوال علماء سو که فی الحقیقه علماء نیستند و ایضا اشاره بشوال و جواب از آن و ایضا
اشاره بجمله از مخبرات سید المرسلین و ایضا باینکه رد الشمس برای امیر المؤمنین در شانزه
موضع شد است و ایضا بعضی محققین علماء اهل سنت را بیان کرده اند و ایضا اشاره بعضی عیبی
که جمعی از محققین علماء عامه ذکر کرده اند با بسپردن بیان امده امام مظلوم میدان و جدال و بیان
بجادلان و مقاتلان امام مظلوم و هم چنین در بیان اموی که ملنص و مناسبت نیست بر کلام
در بیان رچند مجلس و مقام واقع خواهد شد مجلس مقایسه اول و نفس کعبه مدان آن
خلیفه الله نعم میدان و بیان مقاتلان و مجاهدان تر پس در این مجلس اشاره خواهد شد بود
نور الخلیفه الله اهل حرم را و پوشیدن اسله و لباس حرم را و ایضا بوعظ فرمودنش باهل کوفه
و اتمام حجت نمودنش و رجوع نمودنش و ایضا اشاره بشروع نمودنش بمقاتله و مجاهده و باینکه
اول مرحله انقور کفار بخومبار و زین جیک کردند تا آنکه خلیفه الله نعم هفتصد هشتاد و سه
از شیخان و ابطال قوم مجیم فرستاد و بعد از آن حرب بنهج حمله جمیع عساکر میشد و ایضا در بیان

کتابت در خبر سر آمدند در وقت مشغول شدن آن خلیفه الله نعم بحرب جباغان جو و دعوت
بنهج حمله و ایضا اشاره بکشتن الخلیفه الله نعم بنم من خطبه را و بریدن بطنی را و ایضا اشاره به
جمله از مطالب مجلس مقایسه و بیان دخول الخلیفه الله نعم بفرات و بیان اسرار و
وجوه و خوردن اش در این مجلس اشاره خواهد شد بفضیله استحقاق جبهه و همچنین اشاره
با اسرار و وجوه و بختن این زدستش بفرات و ایضا اشاره بجمله اخبار و آثار و اوردن در این مقام مجلس
و صفات مسیومین و ذکر قضیه مناسب در این مجلس اشاره خواهد شد بجمله فاجدان و مقاتلان
امیر المؤمنین در لیله الهرب و غیر آن و ایضا اشاره خواهد شد در بیان فرق میان مجاهدان
امیر المؤمنین و مجاهدان جناب سید الشهدا و ایضا بکیفیت حالات اصحاب اولاد امیر المؤمنین
در غزوه صفین و مقاتلان و اظهار شجاعتها و جمعی از بنو هاشم و مالک اشتر و مقاتلان
ایشان با امیر المؤمنین و اشاره با اظهار بخسرت و ناستفان برای اوقتی که قوم کفار در بیعت
کذا شدند که جناب سید الشهدا یکی شمشیر را در دست کند بیکاش در اوقتی که جناب سید المرسلین
سابق بر بنی هاشم حاضر میشدند و ایضا اشاره بپور و امیر المؤمنین بحرب بصره با موکب شکر
جلیله عظیمه و ایضا اشاره بموکب شوکندای یوزانیه ملکوئیه حسینیه و ایضا اشاره بمقاتله
عشایر جناب سید الشهدا و بقول افعالی که در محضر شاه اسماعیل گفت باید همیشه سینه او
شد برای سید الشهدا و ایضا اشاره بجمله از اقوال و افعال عایشه در حرب بصره و شجاعت
جنتی و بکرم و عفو امیر المؤمنین با با جویا مر در بیان جمله از رجال و مقامات که همه ش دل
سوز و جگر کدا زانست مجلس مقایسه اول و بیان محبت و عشق حسینیه و در این مجلس اشاره
خواهد شد بقول رسول الله ان الله شر باک و لیا نه و ایضا اشاره باحوال ابراهیم و اضرار
و حیرت و دهشتش در وقت نوشتن این مطالب مجلس مقایسه و بیان حکایت فرشته
اسلام بولی ان حکایت منضم اموی عیبی لطیفه است مجلس مقایسه دوم در بیان افادان الخلیفه
الله نعم از پشت و الجناح و بیان آنچه بیکه بعد از آن واقع شد پس در این مجلس اشاره خواهد
شد با آنچه که در دفتر کتبی میان همه اقوال اصحاب کتب مقاتله و ایضا اشاره برسید سنت
بر جبهه مبارکش و بی بی مسومه شعبه بر قلبش و شمشیر مالک بن امیر ولد النفا بر سر

تا ملکان خلیفه الله تعالی نبوی جیمها و بستر زخم سر او در شجره و ایضا اشاره بشهادت
 عبد الله بن الحسن در حالی که جناب سید الشهدا روحی له الفداء در بیت ذوالجناح در
 نزد خیمها ایستاده بود و اشاره بمقاله شمر و ولد الزنا که خیمها را آتش زدند و ایضا اشاره بضعف
 و بیعتی انخیزه الله تعالی و ریختن کفار در همان حالت از چهار طرف سنگها و کلوخها و تیرها و زنا
 و اطباخ سوخته و ایضا اشاره بر سپیدن نیزه صالح بن وهب که از زنادها حالت بیگانه مبارک
 امام حسین روحی له الفداء و پرخولی ولد الزنا و تیرا بود قدامه و ولد الزنا بر لبه صکر مبارکش
 و تیر حصین که از زنا بر دهن مبارکش نیزه سنان و ولد الزنا و شمشیر ذرعه و ولد الزنا بر
 صکر مبارکش هلی های و دیلا مواه صیبتا و ایضا اشاره نمودن بسقوط خلیفه الله تعالی از پشت
 ذوالجناح و الله دستم بر نفس ظلم مدهوش میبویام حضرت اجمالی این مقامان بنویسیم و دیگر
 حضرت بعضی امور ذوق و طاف نوشتن نذر و بل برای انخیزه الله تعالی روحی له الفداء
 دو مرتبه غشیه شد مدت هر یکی سه ساعت بود و ایضا اشاره بمنصب از مناب امیر المؤمنین
 از بیان ذکر مناسب مقام و ایضا اشاره باینکه ابن سعد که از زنا امر کرد که جمیع عساکر وجود
 حین حیات آن امام مظلوم روحی له الفداء اسبها بر جسد نورش ناخستند و ایضا بوقفات
 زیارات قائم علی الله فرج صاحبها و جلیه فداء و استنباط امور کثیره از فقرات شریفه
 و ایضا اشاره بدو بیک چهل نفر برای شهادت انخیزه الله تعالی و ایضا اشاره باقوال واقعا
 شمر و ولد الزنا و ایضا اشاره باحوال حرمه و سوا الله و آمدن ذوالجناح از مصر آن امام مظلوم
 نبوی جیمها و دیدن جمیع سوان طاهرات و نباتات فاطمیان بسومصر و ایضا اشاره باکبر
 که قلوب مؤمنین و شیعیان را می کدازد و ایضا اشاره ببعضی اسرار خلق کردن خصم جیمها
 و بیان مظاهر جلیه از اسما عظام و ایضا اشاره بجله اموی که قلوب اکابر و امیکدان و
 ایضا اشاره بابا و زدن متخلفی ناکشور بخدمت جناب سید الشهدا روحی له الفداء و الله تعالی
 حضرت اجمالی از کیفیت شهادت و اعینا و نبویم اینقدر میگوید سر او را در دس روحی له الفداء
 تکبیر گفت و بعد بیعت آن جمیع مومنان تکبیر گفتند و اشاره بحالت اهل بیت و سید الشاهدین
 و ذوالجناح در آنوقت مجلسی مفاخری از امام زین العابدین و روحی له الفداء و ایضا اشاره باینکه

از زنا

از اخبار و روایات متضمن آنها بود و در این مجلس اشاره خواهد شد که علم قدس
 و طاقت انقور کفار و قبل از خلیفه الله تعالی در حین غشیه آن امام مظلوم با وجود اینکه
 شش ساعت مدت دو غشیه بود و شهادت در همان ایام انخیزه الله تعالی و در آن حالت مهمل بود
 و باید بدینرا مؤمنین و شیعیان خوب بفهمند تا بدانند معنی و لایم مطلق و خلاف کلیه
 چیز است مجلسی مفاخری در بیان ستر و توضیح وجه برای اشک یعنی خندیدن انخیزه الله تعالی
 در حین شهادت چنانچه خبر متضمن این مطلب ذکر شد و دانستن این ستر برای مؤمنان محض لازم است
 مجلسی مفاخری در بیان ستر و وجه سقوط انخیزه الله تعالی از پشت ذوالجناح بارض کریم
 بنهج سجده بفریته که در مقام سجده شکر کرده میستود و در این مجلس اشاره خواهد شد بقسط
 بذاتیه بافتایه مجلسی مفاخری در مقامیکه طلب عظیم و بیک مسئله مشکله و یک سوال و جواب
 اتم و ایضا در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه از برای ازم در باب قبول و ازادن و چنین
 باب و سبب و شش و هم چنین در باب حزن و رفتن قلب مساوت قلب بیکدیگر بنشینند و باب
 در بیان امور متعلقه بسلب هفت هم چنین در بیان مناسبات و مرئطان پس کلام در این باب و ضمن
 چند مجلس مقام ذکر خواهد شد مجلسی مفاخری در بیان سلب هفت کردن انقور کفار
 و شایان امام مظلوم و بعد از شهادت یعنی غیر از سائر عوین و در این مجلس اشاره خواهد
 شد بفضیله یوید بن جعد بن سلیم و ولد الزنا انکشت انور خلیفه الله تعالی را مجلسی مقام
 و وجهی در بیان قصیده مناسب یعنی انکشت بنحیدر بن امیر المؤمنین و نیز ولایه و لایم مطلق
 و خلاف کلیه دشمنان انبزرگوار و در این مجلس اشاره خواهد شد بفضیله بلو قیا و عقان
 اینفضیله عجیب است که او را غزالی ذکر کرده است مجلسی مفاخری در اشاره بسوال و
 جواب اتم و ایضا در این مجلس اشاره خواهد شد بمطالعه کتب که قلوب اکابر مؤمنین را
 کدازد و ایضا باینکه انکشت بیکه جناب سید الشهدا و کداز کرد بجدل بن سلیم و ولد الزنا افضل
 بود از انکشت سلیمان بن داود که او را امیر المؤمنین و کداز کرد و کداز کرد و کداز کرد
 اشاره ببعضی امور و ایضا اشاره باینکه قوم کفار قدرت نداشتند بر اینکه سائر عوین

احدی

احد از شما سلب کند یا بگوید در بیان احوال دلخناح و اموریکه از
صادق شده است و دروغا شورانیدان شما در خلیفه الله نعم و هم چنین در ذکر امور
مناسبین باین کلام در بیان رضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس
مقام اول در ذکر احوال دلخناح بعد از شما در جناب سید الشهدا و ایضا اشاره
باینکه آمدن در دلخناح بسوخیها در مرتبه بود یکی قبل از تمام امر شما در و در
بعد از آن و ایضا اشاره باحوال اهل بیت و حرم رسول الله بعد از آمدن در دلخناح که در
دوم مجلس و مقامی و در ذکر کیفیت حال امر و دلخناح و در این مجلس اشاره خواهد
شد بمقامات و در تجار و دلخناح و ایضا باینکه در بیان صدر مرتبه بلکه بیشتر از فضلست
درجه است بدان از جهت که خبر بل سوا شده بود در عرف فرعون و ال فرعون و
اشاره بجمله از اسرار ملکوتی مجلس و مقام سیم در بیان بعضی از واقعه دروغا شوراکه
حدیثی که شیخ حر عاملی صاحب کتاب تظلم الزهراء روایت کرده اند منضمین مخبرات کثیره از
جناب سید الشهدا بعد از شما در و ایضا اشاره خواهد شد باینکه بیان این حدیث و اسرار که
منضمین آنها است با و هم چنین در بیان و قایعیکه در کتاب حکم و داغ میکند پس کلام در
این باب در ضمن چند مجلس مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان هجوم
قوم کفار وقت غروب و دروغا شورانیدان شما در و حرم رسول الله ص برای هفت غار
موردن و در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه احد از اقوام کفار بودند باینکه با احد
از کثیران اهل بیت چشم خیانت نظر کنند و ایضا اشاره بمطالبتی که نوشتن هفت اجالی آنها
توجه ندادیم و ایضا اشاره بکریه جمعی از کفار و فقالات آنها در وقت سلب هفت کرب خیمام و
رسول الله ص و ایضا اشاره بمبعض شیخ و مختار و ایضا اشاره باینکه اقوام کفار چند مرتبه بر
موردند که سید الشاهدین را بقتل برسانند و ایضا اشاره بمقالات فاطمه صغری مد و ایضا
انصوح مظلوم و اشاره بمقاله صدیق صغری زینب با و کلثوم علیهما السلام باینکه عمیدان
مشک و غیر این از مطالب اشاره بقصیده زنی که از طایفه بکرین و ابل مجلس و مقام
در ذکر جمله از مطالب مهمه و در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه وقت هجوم آوردن قوم

کتاب

کفار بسوی خیمام جمعی از اطفال عنتره هاسمیت نهادند که سیدند و ایضا بقصیده شهر بانوا
و ایضا اشاره بمبعض قضایا و شبانزه در مجلس و مقام سیم در بیان مطلب عظیمه در این
استکه قوم کفار بعد از شما در خلیفه الله نعم اسمها بر بدن انورش بچوکان آوردند باینکه
و در این مجلس اشاره خواهد شد بمطالبت علقه باین مقام و همچنین بر وجه جمع و توفیق میان جناب
مختلفه مجلس و مقام چهارم در اشاره کردن بکنه لطیفه و بیقه و در این مجلس اشاره خواهد
شد باینکه امیر المؤمنین مؤید و مدد جمع دنیا و ما بعضی بود در باطن و ایضا اشاره بظهور
ان بر کوار در بیان کثیره مثالی و احساد و غیره بر وجه و ایضا اشاره بر و این صفتها
اینکه امیر المؤمنین چند شب بوقت شیر میامد و چند جناب سید الشهدا را با غوش میکرد
و تا صبح که بیدار بود و ایضا اشاره بکتاب سنون طایفه جناب هاشم در بیان بعضی از واقعا
که ذکر آن اهم و لازم است با و چون باینکه مناسب تمام نادر با بعضی از مقامات سابقه و کلام در
این باب در ضمن چند مجلس مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان حکایت عجیب
پیر در این مجلس اشاره خواهد شد بقصیده ملک جن و همچنین با آمدن سید المرسلین و امیر المؤمنین
و فاطمه الزهراء و الحسن المجتبی صلوات الله علیهم اجمعین بر بارت جناب سید الشهدا در و ایضا
الفتاواه تفاسیل این امور قلوب اکیاد مؤمنین را میکند از مجلس و مقام دوم
در ذکر مطلب مهم بعضی مقام نورانی اصحاب که در طلفه و مخالفت کلیه و در این مجلس اشاره
خواهند شد بقول جمعی از اصحابین علیا و مدینه جمعی که درین اعضا و از منته هستند مجلس
و مقام سیم در بیان بعضی از وقایعی که بعد از شما در جناب سید الشهدا رو داده است
و در این مجلس اشاره خواهد شد بقصیده جمال لعین ولد الزنا و همچنین با آمدن سید المرسلین
امیر المؤمنین و فاطمه زهراء و حسن مجتبی صلوات الله علیهم اجمعین بر بارت جناب سید الشهدا که
و در این موردن ایشان در نزد جد انور اطهرش مجلس و مقام چهارم در اشاره کردن
بجمله از امور مهمه و در این مجلس اشاره خواهد شد بخوابی که ثقه عدل دیده است در خواب جناب
سید الشهدا را و اموری که در عالم رؤیا از آنجا الله نعم رسیده است و ایضا اشاره باینکه
کلام محبت خلیفه الله نعم است خواه در عالم قیطره باشد و خواه در عالم رؤیا یا باینکه

در ذکر

و ذکر کردن اموری که منقلب است چون انوار طهر اطمینان سید الشهدا پس کلام در این باب
 در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس مقام اول در بیان حال در مقام ظاهر
 نورانی و خلفاء الله تعالی و در این مجلس اشاره خواهد شد بقابل تطهر و ایضا اشاره بیک سؤال
 و جوابان و اشاره بکلام سید محمد مهدی طباطبائی و اشاره بصحیح ابن ابی عمیر و بیان آن و ایضا
 اشاره بمراتب در جاجون انوار طهر جناب سید الشهدا و ایضا اشاره باینکه هیچ مسجد در روی
 زمین آن نیست مگر اینکه قطره یا دره از خون انور جناب سید الشهدا در آن هست و هم چنین مواضع
 که تا قیامت مساجد خواهد شد مجلس مقام سیم در بیان ذکر اجالی بعضی امور حکمتی در این
 مجلس اشاره خواهد شد بکیمی خلیفه مرکیان ثلثه یعنی جازان و بناغان و حیوانات و ایضا اشاره
 بجزایر اعضا انسان و قوای ظاهره و باطنیه آن و ایضا اشاره بخواص اعضا و آثار و لوازم اجزاء
 و قوای ظاهره و باطنیه اصحاب لایه مطلقه و خلاف کلیه صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا اشاره
 بخواص و آثار اعضا و اجزاء و قوای ظاهره و باطنیه سید المرسلین و اشاره بقضای حکم و حکم
 فصد کردن و ذکر خلیفه الله تعالی امام حسن عسکری و در وجه الفداء مجلس مقام چهارم
 در بیان توضیح امر مهم و مطلب عظیم پس در این مجلس اشاره خواهد شد باسباب کبری چون انوار طهر جناب
 سید الشهدا و وجهی له الفداء و منج و مضرش مجلس مقام پنجم در بیان ذکر طهور و مغز
 در این مجلس ذکر خواهد شد قضیه مرغ سفید که خودش را در خون انور امام ترمغ نمود و معسر و غل
 طبور و مرغان خبر داد شما در آن امام مظلوم را و ایضا اشاره بامام مضر و خواب طبور و مرغان
 بلذخ و مضرع آن امام مبین و ترمغ نمودن آنها در خون انوار طهر و طیزان هر یکی از آنها بیک صفع
 و یکبار از اصفاع و نواجی عالم و ایضا اشاره بقصیه امر عینکه در بهرین مدینه بیاید و ایضا
 و ایضا اشاره بقصیه دخر هویدی با ترمغ و ایضا اشاره بقصیه غرابی که در دیوار خانه فاطمه رضیه
 بنت جناب سید الشهدا افتاد و مکالمات آن معصومه مظلومه با غراب ایضا اشاره بششون و حلال
 و عطش خون انوار طهر و ایضا اشاره بخواص و آثار و مظاهر جمیع اسماء الهیه و ایضا اشاره بحلله از خون
 و آثار خون انوار طهر و ایضا اشاره بقرب اتصال معنوی ملکوتی سید اکبر بلای جناب سید الشهدا
 و ایضا بقصیه شاه خندان در نیش فرخ شمشید و نادر شاه در نیش فرخ جدید و مظاهر و آثار

در بیان

در بیان اتمام کلام بنهج ذکر جامع و خواص و اطراف مرام پس کلام در بیان و ضمن چند مجلس
 و مقام ذکر خواهد شد مجلس مقام اول در بیان امر مهم پس در این مجلس ذکر خواهد شد
 دفع و دفع خیالات فاسد جمعی از جهل و حقا این زنان نظر بر اینکه میخواهند بقول ضعیفه
 خودشان آثار و خواص و لوازم و لایه مطلقه و خلاف کلیه را با کلیه از میان بردارند مجلس
 و مقام دوم در ذکر مطلب ملکوتی و مقصد حقایق نورانی و در این مجلس اشاره خواهد شد
 بان نحوای و آثار و افعال خون انوار طهر جناب سید الشهدا و ایضا اشاره بقضای دعا انور کوا
 در روز عرفه و ایضا بنفیس انقراض شریفه و ایضا بقصیه مساجد مجلس مقام سیم در بیان
 قضیه طشت پر از خون انور که در نزد رسول الله است و در این مجلس ذکر خواهد شد کور کردن
 رسول الله ص جعیر از قوم کفار بمیل کشید بعبودت اعدایین کفار و در این مجلس چند قضایا و وقایع
 هست که هر یکی از آنها کاشف از شئون اصحاب لایه مطلقه و خلاف کلیه است و ایضا کاشف است
 از اینکه هیچ کس از اهل جحیم معدن نخواهد شد مثل عذاب سندان و اعدا اصحاب لایه مطلقه
 مجلس مقام چهارم در بیان بون چیزی از خون انوار طهر جناب سید الشهدا میکشان از
 مشون عظیمه ملکوتیه اش در عالم و نشاء بر زخیه در نزد صدیقه عظمی و محبت کبری فاطمه
 زهرا و در این مجلس ذکر خواهد شد قضیه خوابیدن مرد مؤمن از اهل هجر و کسا یعنی در
 خوابیدن آن مرد فاطمه زهرا را و ایضا قضیه مضمین امور عجیبه و دقیقه است و مضمین در جان
 عظیمه و مقامات کبری که در کتندگان و غزایان جناب سید الشهدا و همچنین خدمتکاران محبا
 و مخالف عزای مظلوم مجلس مقام پنجم در ذکر جمله از فضایل و فوائد و در این مجلس ذکر خواهد شد
 شد انور مجلس غزای و مخالفان جناب سید الشهدا نظر بر اینکه هیچ مجلس از مجلس خالی نخواهد
 شد از خصوص یکی از اصحاب لایه مطلقه و خصوص صدیقه عظمی و همچنین از خصوص صدیقه صغری
 زینب و ام کلثوم و غیر اینها از سنوان طاهرات و بنات فاطمیان و همچنین از خصوص حضرت
 عباس و علی اکبر و فاسم و سایر شهدا که در این نحو از خصوص کشته اجسام مثالی و قوالب
 بر زخیه است برای چهارده معصوم و برای آن اشخاصی که در تلوایشان واقع شدند و مؤکد
 میشود لزوم احترام مجلس و مراعات آثار باطنیه در صورتی که آن مجلس مساجد

نابند

باشد و ایضا اشاره بخواب حاجی میرزا احمد طهرانی و قضیه اعتصام السلطنة علیه السلام و این خواب
متضمن مشورت و در جواب عزاداری جناب سید الشهدا است همچنین اگر مستحق عذاب عقوبت
افعیان عزاداران بگذرد عذاب عقوبات از آن برداشته خواهند شد با و باقی هر چه در
جمله از قصص و آثار و اخباری که مشتمل است بر جمله از منافقین و مؤمنین یعنی ذکر عقوبت و
شدن جماعتی در دوزخ بنا بر سبب شتم و دشنام دادن آنرا عین با تخلیف الله تعالی کلام
اینجا در ضمن چند مجلس مقام ذکر خواهد شد مجلسی مضاف اول در ذکر جمله از قصص
بفضل حضرت زار و سید است این مجلس اول اشاره خواهد شد بوجه مناسبی که در این
مضمون و ایضا نشان و بعد از آن بقصه ابن صفوان ملعون و هم چنین بقصه خوارت ملعون
بقصه احمد بن محمد بن ملعون و ایضا بقصه امیر بکه بصف و پیش منیاسته بود و ایضا اشاره بقصه
انحلت ملعون و ایضا بر ولایت عثمان بن عفان سخری و ایضا بر ولایت هر بن الرشد در قصه خطیب
د مشرف ملعون مجلسی مضاف و سیم در ذکر اموری که مشابه و مماثل امور سابقه است
در مجلس سده قصیده بنهج اجمال ذکر میکنیم از آن قضایا و وقایعیکه مناسب بعضی از مقامات
سابقه است پس یکی از آنها در نجف شرف واقع شد و در یکی در کربلا معلوم است و سیم در کربلا
جوادین یعنی از آن اموری که خود این احقر بچشم خود دیده و ایضا اشاره خواهد بود بر این مضمون
در ایضا و از ولایت مضمون امیر عجلت در محبت امیر المؤمنین با و باقی هر چه در دنیا جمله از
همه که فواید بسیار دارد پس کلام در بیان و ضمن چند مجلس مقام ذکر خواهد شد مجلس
و مقام اول در بیان جمله از مطالب عظیمه و در این مجلس اشاره خواهد شد بهجرات
قاهره و خوارق عادات ساطعه و چنین سقوط خلیفه الله تعالی از پشت درو الخناج با رضی کر بلا تا
نشان مراجعت اهلبیت رسول الله ص از شهر شام بمدینه طیبه و ایضا اشاره بقصه ایضا
و شقوق معجزات و خوارق عادات صادره مجلسی مضاف و سیم در اشاره کردن جمله از
اموری که واقع شد در دنیا و مجلسی مضاف و سیم در ذکر کردن سؤال تمام و جواب
از آن و در مجلس اشاره خواهد شد بقصه ملک دنیاها مجلسی مضاف و سیم در بیان
کردن معانی جمله از فقرات زیارت فاطمه و الخیر که مرتبط و متعلق با آنست و در این

این مجلس اشاره خواهد شد بحدیث میثم تمار و ایضا اشاره بخوارق سماوی مثل خون
ناریدن و دیک ناریدن و خاک سرخ ناریدن و کسوف و خسوف و اشتیاق نجوم و قوس
ستارهها بعضی بعضی و ایضا اشاره بخوارق ارضیه مثل ظلمت قناری یکی و جو سید خون در
سنگینا و کوهها و ایضا اشاره با مثال در نظایر اینها مجلسی مضاف و سیم در اشاره نمودن
بکیفیت کربله صدقیه عظمه و حجه کبری فاطمه زهرا و هم چنین در اشاره نمودن با مثال
نظایر آن پس در مجلس اشاره میشود با اینکه اخبار و متکثره مضافه ذکر کردیم که در آن مضمون
مطلوبه وارد شده است و در این مجلس اشاره خواهد شد با اینکه هر وقت فاطمه زهرا را در دنیا
کریمین مظلوم را حقیقت هزار بی هزار صدق و هزار شهید و هزار هزار ملائکه میسر
برای مساعدا معصومه مظلومه و ایضا اشاره با اخبار و آثار آنکه اهل سنت نقل کرده اند
در باب حوادث سماوی و ارضیه بعد از شهادت جناب سید الشهدا و ایضا اشاره بعد از آن
و ذکر وجهان مجلسی مضاف مشهور و ذکر کردن بیانات برای آنچه بیکه واقع شده است در دنیا
و آثار پس در این مجلس ذکر خواهد شد مضمون مراد از کربله و بکا و هر شیئی بر جناب سید الشهدا
ایضا اشاره بیک سؤال تمام و جواب از آن و ایضا اشاره بهجوه حال در اختلاف اخبار و در آثار
سماوی و ارضیه و مثال اینها مجلسی مضاف هفتم در ذکر کردن بعضی از مشتملیه
ملکوتیه و بعضی در فایده و در این مجلس ذکر خواهد شد تربت آثار و بر قول جناب سید
الشهدا که بعد از شهادت علی اکبر فرمود علی الدنیا بعدك العاقبا و ولدی مجلسی مضاف هشتم
در تحقیق و بیان بعضی از استنباط آن از بکا و کربله صدقیه عظمه و حجه کبری فاطمه زهرا
علیها السلام در این مجلس اشاره خواهد شد بدو سؤال تمام و جواب از آنها و ایضا اشاره با اینکه کربله
دنا له برای جناب سید الشهدا در هر نشاء و در هر عالم از نشات و عوالم باشد در مقام رضوان الله
تعالی است و رضوان الله اکبر یا صبیح سحر هم در عبودیت و مراد الله تعالی و حرم رسول الله
ص بر قصاص و اجتناب از کلام در بیان اینها مجلسی مضاف نهم در ضمن چند مجلس مقام ذکر
خواهد شد مجلسی مضاف اول در ذکر کیفیت هر چه در عبودیت رسول الله ص و بیان فاطمه
زهرا از مضارعه شهادت و در این مجلس اشاره خواهد شد بمقاله اصحاب کتب معتاد و

تحتوی حال را بنیکه این عبودیت محو اشر حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با اینکه قوم کفار از شدت عناد و
عداوت هم چنین کردند و با مجلس ذکر خواهند شد احوال و اوضاع و مقالات الاله تعویذ و
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ملائکه هفت سمان و هفت عرش و اهل جنان و اهل پترتزا
بلکه جمیع موجودات و فاطمه خاتون الله تعالی را بگریه در آورد بلکه باضطراب ترزل و در هشتاد و هشت
و ایضا اشاره بحالت سید الشاهدین در وقت مشاهده اشراکات طیبه و حیث ظاهره و باطنیه
اشاره باینکه یا مرید و عبودیت رسول الله بر مضاف شد ابتدا از جدا شدن سرها منوره طیبه
از بدن شریفه بود یا بعد از جدا شدن سرها منوره از بدن شریفه بود و ایضا اشاره بقیسه
آمدن ابن مسعود لدا لقا نیز با احسان ظاهره در وقت غروب روز عاشورا و تمام شدن آن کافر
ولدا لقا بحمد انور اظهر خلیفه الله تعالی و تعجب کردن آنکار و ولد انکار از زخمی که در دوش و
انور خلیفه الله تعالی بود بلی احوال و اوضاع و کیفیات این مقام امانه ایست که کسی نتواند شیبند
مجلس و مقام و میهن در ذکر حال سیکینه صغیره و در این مجلس ذکر خواهد شد مخصوص بکرم
روز نماز ایشان از خون پدیدش و مکالماتش با پدرش و مکالماتش با انور کفار و زجر و ولد انکار
والله العظیم احوال دکلان مظلومه صغیره نزدیک بود است که سنگها را از اینک و در نیاهار خاک
و کوهها را از یکدانه و ایضا اشاره بکلماتش با پدرش برادش علی اصغر و ایضا اشاره بیکه فیضان
ظاهره مضمون و تفسیر بیان آن مضیبه و ایضا اشاره بوزن نمودن برادش علی اصغر در مجلس
سیمم و اشاره نمودن بحمله از فطال که از اشعار این بقیه مضمون مظلومه مستفاد میشود و در
اینجلس ذکر خواهد شد زخم و جراحت شکم ایشان از فطال و بیان فاطمیان از کتاب مباح
و ضربت تازیانه مخصوصا بدن صدیقه صفی زینب ام کلثوم علیها السلام و ایضا اشاره به
ندب ام کلثوم برای اولاد عقب و بعد حضور احد در موضع ابوالفضل العباس و ایضا اشاره به
اینکه برای برای سیکینه در حال معانته پدیدش عیش و زاد و در آنوقت از حضور شریف پدیدش
از بدت و آسینند مجلس و مفاصلی که در ذکر نمودن احوال و احوال خواندند چند که در سبب و در
بر مضاف بود از آن سمان و بنال مضافه با آنها و سیدان و آنها چهار نفرند دو نفر در شرف
یعنی خواهر و بن عبد و خواهر محب و در قدر و اسلم یعنی خواهر حضرت سید الشهدا و خواهر

و ایضا ظاهره

الله تعالی جناب سید الشهدا حضرت این مجلد تمام شد پس حال آن وقت شروع نمودن بمطالعه ابواب
استثنای میگویم یا اول در بیان آنها مانند جناب سید الشهدا و استغاثه نمودن آن خلیفه
الله تعالی و هم چنین در بیان امور متعلقه و مرتبطه باین کلام در این باب در چند مجلس و مقام واقع
مجلس و مقام اول در اشاره کردن با مؤمنان و ملکوتیه و آنچه که متعلق است این میگویم چنان
نماند که این مجلس را بیکجه نظر با اشاره بمقامی و نشان از مقامان و مشون و بلی مطلق و حجت
کبری بر جمیع خالق الله تعالی از اهل سموات و ارضین و ما بینهما و اولین و آخرین بعد از جدش
پیدش و مادش و برادرش صلوات الله علیه اجمعین فلوب شیعیان و حجتان و انور بانوار
ملکوتیه مینماید و لکن نظر بوجه آخر یعنی وحدت و غربت و شکستگی مظلوم قلوب اکابر و اخشا
و ایشا مؤمنین را سوزانیده باعث تفاعل و مفاصل جویان است که بید خواهد شد پس میگویم
جناب سید الشهدا در مرکز میدان قتال و جدال قرار گرفته تکیه بر نیزه نموده فرمودند هل من
مؤمن و هل من معیت هل من ذات یدین عن عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اینجانب شعله
افروز بجمع عوالمه و فاطمه مویز و تمامی نشان از نشانه دینوت و نشان بر زحمت و آخر و بیچید از
همه آنها و کوله و غلغله و صبح و صبح و راه و فالد و زلزله و اضطراب حیرت و در هشتاد و هشتاد
شد سلسله از فواح فادس بقوس فلایسه ابدا و اولیا و اوصیاء و صلوات الله و سلسله فاطمه
ملئکه و ستکان سموات از ملائکه خلق اول و کرمین مفرین و حمله عرش و کرمین و سائر سموات
و سلسله حور و غلمان و حجابات و اذواج مؤمنین از جن و انس همه با جوش و خروش و کرمین و زان
و احسینا و افریبا و اوجیدنا و مظلومنا کوین همه در جواب استغاثه حضرت مظلوم لبتیک لبتیک
اواخوانا و حکم الفداء و افسنا الفسک الوقتی که گفتند بلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هكذا امیر المؤمنین و فاطمه
لبتیک لبتیک یا ولدی و یا یافه عینی و وحی لرحمک الفداء و نفسه لنفسک الوقتی و جناب حضرت
لبتیک لبتیک یا اخی یا ثمره فؤادی و وحی لرحمک الفداء و نفسه لنفسک الوقتی و فرمودند و یا فی
انبیاء و مرسلین و اوصیاء و اصناف ملک که در این چنین غیرها که اشاره شده که گفتند لبتیک لبتیک
یا سیدنا و امامنا و یا حجة الله علی خلقه من الاولین و الاخرین و من اهل السموات و الارضین و ما
بینهما من الخلق اجمعین بعد جده و نبی و امه و اخیه و یا حجة الله الكبرى همه در مقام خدمت خدا

و حضرت

و حضرت همیشه مخفی نمائند که در دنیا چه چیزها از انس و جن و سباع و وحوش و طیور و سائر اهل
جوانان و هم چنین مخلوقات دیگر در دنیاها و میان زمین و آسمان مینامند بلکه هر خلق الله تعالی
از اهل ملکوت و اهل جبروت و اهل ناسوت و جمیع جنات و نباتات و حیوانات و جمیع جواهر
اجسام و تمامی اغراض و امقام و امراض و اهل جنات و اهل نیران و آنچه دیده میشود و آنچه دیده
نمیشود هر در دنیا به شریک و نظیر یکدیگرند و لکن لیبیک لیبیک گفتن از هر نوع و جواب دادن
اشخاص هر صنف بطور استعجاب و شبح فطرت آن نوع و آن صفات غیر از این مرحله اختصاص نماند
العقول و هم چنین بدی حیوان ندارد پس عزیزی العقول مثل ذوی العقول و بیجان مثل جنات
ذات اغراض و امراض مثل جواهر و اجسام است در اینم جمله حتی اینکه اهل نیران و اهل جبروت
انکار از اجزای کفار و منافقین خواه در این نشا بودند و خواه در نشا برزخیه هر جواب دادند
و انانیت کرد و این نشا بودند از کفار و منافقین در آن زمان در هر جا دنیا بودند جواب دادند
هر چند بکن شعور و بدون اطلاع بر اینکه منادی و سفیفت کینست که هیبت آن چیست پس این
از نظر بر مقتضای قواعد حکمت مستنبطه از کتاب الله تعالی و مستند از کتاب الله مطلق و
شان حجت کبری با اهل جمیع عوالم و قاطبه موجودات در رباب و جویان حکم آن و فغان نظا
ان بر همه و اطاعت و مبارزت همه بر جواب طوعا و کرها اختیارا و اضطرارا و بسبب اصول حکمت
مستنبطه از عقل و کتاب سنت بطور استنباط دقیق میگویم و قیاس که جناب سید الشهدا
کردند و فرمودند اهل من معین و اهل من معینت اهل من ناصر اجساد طیبه و ظاهر شهید و
کرنگ از جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب ابدال مقدسه و مطهره ایشان بجزکت آمد و وصل شد
و مغنی علیه بجزکت و شعور آمد و ناله حرکت و اضطرار بر تزلزل همه نشنیدند و جواب دادند لیبیک
لیبیک یا بن رسول الله و یا حجة الله هل لنا رخصه فی الرجوع الی الدنیا و الجاهده بین یدیک
والا نظر این احقر خلق الله تعالی روایت بالخصوص فرمودند از مجلس مقارن و بجزکت در توضیح
و کشف مطلب بنا بر این میگویم بر غایت آن دره و جوه قلیلا از تجار و قوامیس اسرار و مقامات
محمد و اهل المعصومین مخفی نمائند که چنانچه که مقتضای اقدامه فویمه و اصول حکمت این بود که

جمع

جمیع خلق الله تعالی جوارید بدهند و مقام بضر دادن میا بیند و حالک نند و استغاثه جناب سید
الشهداء چنانچه همیشه شد پس هم چنین مفا و مقتضای اقدامه فویمه و اصول حکمت اینست که اول
کسیکه جواب داد و لیبیک گفت ذات اقدس خلاق عالمیان بود بلکه اقدامه فویمه و اصول حکمت این
مطلب اضغاث اضغاث اقدامه فویمه و اصول مطلب بنا بر اینست که ذات اقدس حقیقه باین عبارت یا تمیل
ان جناب دادند و ان اینست لیبیک لیبیک یا عیبک و یا حجتی علی جمیع الخلق و یا حجتی جنبی و یا بن
انادیه انانیت نامرک و معیشک و در بعضی از روایات منظر این احقر در سید و قبی که جناب سید الشهدا
در مرکز میدان قتال فراد گرفت و تکیه بر اینه کرده گاهی بر شهید از جوانان بنی هاشم و سایر
اصحاب نظر میکرد و اجناد و ابدال مقدسه ایشان را بر روی زمین افتاده و خاک و خون مینمودند
میدید و گاه بسو حرم رسول الله و اطفال و طفلان نظر میکرد و بیکس و غربت و ذلت و عطش و
اسیر شدن آنها را بخاطر شریف میکرد زانند پس با چشم کرمان و دل نالان و بصوت حین و بلند
فرمودند اما من ناصر منیرنا اما من معینت یقیننا اما من موحد یلوف الله فینا اما من ذابرت
عن حرم رسول الله فرود و اینوقت حسب این ندا و این استغاثه او کان و قوام عرش الهی باز در تزلزل
در آمد و ملائکه شیون و صیحه و کریمه نمودند و درین مضطربیده زلزله نمود پس ملائکه هر کس
کردند حضرت اقدس حقیقه را برینا و با سید ما اینمظلوم عزیز و حید حید حید
ازن بنده نما و مخص کن ما را برای بضر آن و یاری کردن ما بر این وقت صحیفه او آسمان
بدست مبارک انظلمو ما زلشد پس او را کشت و در نظر کرد دید که این صحیفه ملکوتیه همانند
که در کتب ارواح و عالمی را اول قبل از خلق دنیا و اهل دنیا نوشته شده است و از آن مظلوم
و میثاق شهادت و کشته شدن در راه حق تعالی گرفته شده است پس انظلمو میر پستان صحیفه
نمود دید نوشته است یا حسین یا حسین ما الزام نمیکیم ترا شهادت و کشته شدن پس برای
اختیار و در دنیا با اردد و مقام بود در نزد ما دره از آن که نخواهد شد پس اگر میخواهی این بلا
ذات خود دفع کنیم پس بدان ما آسمان را و زمین را و اهل آنها را و زمین ها و ملائکه و جنات
و غیر اینها همه را مطیع و منقاد حکم تو کرده ایم حکم کن هر چه میخواهی در کشتن و بجهت فرستادن این
قوه تجار و کفار پس در حالک میان آسمان و زمین بران ملائکه شد و در دستها ایشان حور

از آنش

از آن و منتظر امر و حکم انظار بودند پس انظار مطلق مضمون آن نوشته شدند و عرض کردند
 با و بی یا الهی بر تو توحش نیست و تو میدانی که من در وقت صیدا رفتم که کشنده شوم و زنده شوم و با هم
 مرفه یا مضار هر مرتبه در راه اطاعت و محبت تو و چه طور هم چنین نباشد و حال آنکه میدانی که
 کشنده شدن من نصرت دین تو و احیاء امر تو و حفظ ناموس شرع تو خواهد شد و حال آنکه از دنیا
 دنیا میرشتم بعد از جوانان بنی هاشم و اصحاب اخیار و بزرگواران علی که از دنیا رفتند و خود من نفس
 شریفش بنا شد و خویشتنم شد و از جمله عجاایب این مقام ایستد که در یک روز با تمام ما که چند ما
 صل بر این دو خرم مقدس مطهر جناب سید الشهدا بودم و شخصی معروف ثقف و سابق در کربلا
 نمود و حاصلش این بود که در آن حال که انظار و عربت چید در مرکز میدان قتال و جدال قرار
 گرفته و ندانم هلاک من معین و هلاک من مبین میفرمود و در بیان حال انظار و جمع خلق الله و جمع
 در اضطراب و حیرت و دهشت بودند و ملک که هر که میگرددند پس در آنوقت بلیس الی الله است
 و بجم ملعوناد و غصه که در آن حاضر شد و شروع به بلند کردن او از روی صخره اش کرد بعد از مدتی
 فلیله جمع اتباع و اعوان و قاطبه جو در آن کفار و منافقین جمع حاضر شدند و آنرا عین کفار
 و منافقین تجاران ملعون و بجم زاد و حال جنون و اضطراب و عجز و غم و مقام شیوه او و ناله و
 افغان و زاری دیدند پس گفتند ایستد و بزدک و رئیس ما اینچه حال است چه مرتزاه رو داد
 است که باعث ایجاب شد است این انظار و بجم سرد کسید و گفت صد هزار حریف بر سینه او
 حیلنا و مکرها و تدابیر و شویلات من شد که منافقین و مرده و کفار و تجار که هر بنیاد فسادت
 همه ضایع شد من انداختم سنگ نرفه در میان این امت و بلیس و یلان من شد که منافقین این امت
 و حجه الوداع نزدیک چهل مرد از منافقین مهاجرین و انصار و رجایی از مکه معظمه جمع شدند
 و عید و مینا و بسند بر اینکه نکلانند که بعد از رسول الله ص خالف با امیرالمؤمنین هم برسد
 بلکه اگر مقدس و ایشان باشد جمع اهلیت و غیرت رسول الله ص را بکشند و صحیفه در این میان نوشتند
 و او را با بی عیب و جراح میرند و آخر الامر صحیفه ملعون را در آنجا از مکه دفن نمودند و من
 کردم که اینها یعنی رسول الله ص را در عقبه وقت مراجعت بمذنبه مطهر بکشند بعد از اینکه
 چو رسول الله در موضع غدیر خم از مردم اخذ میثاقی اکید و بیعت سید بخلاف امیرالمؤمنین علیه

السلام

السلام و ولایت آن گرفت و من کردم بیعت در روز سقیفه بانی بگو که در خانه نبوت و ولایت
 و دعت زاسوزا بینند و بعضی را رسول صدیق کبری و حجت عظمی فاطمه زهرا بانا زیا فضا
 زدند و پهلوی او را سگسند و جوهر نبوت و ولایت محسن مظلوم منصوص سقط شد و در میان
 بگردن آمد الله العالم امیر المؤمنین انداختند و از آن بیعت بگو کسیدند پس انظار و بجم
 گفت هر چه کردی بود و بعد از سرد کسید و گفت جمیع دنیا بر وی چیلنا و مکرها و تدابیر و شویلات در
 این مظلوم و کشنده شدن اصحاب عزتش با میرشدن عینا و حرم رسول الله ص را و کافر با
 جا رسایند که می بینید که خودش تنها و عطشان در دنیا میدا ایستاده و استغاثه و استنصاف
 محمود و حرم رسول الله ص و بنات و اطفال فاطمه ناله کنان و سینه زنان مضطرب و خرابانند
 اند و لکن الان بر رفتار و کردار خودم که برای کشنده شدن این مظلوم کرده ام نادم و پشیمان شد
 ام پس املا عین مرده مشیاطین جن گفتند چرا با بد نام و پشیمان با سید که ما بمقتور و سید
 زینا که این جنود عساکر بچند حضرت این سعد و هم چنین آن اشخاص که بعد از این بد دنیا بیایند
 موجود شوند و ذایق باضال اینها شوند از اهل هر عصر و فرق موجودین از این امت در هر
 زمان بجهت خواهند رفت پس انظار گفت همینها هستند که مرا از یکت همانست که میگویند
 و لکن از جهنم بیکر شمره اینکار و بقیه اینفل است که خلق کثیر در هر عصر و هر زمان از ارض
 سبب یار و قهر این مظلوم و مکر به در مصائب آن تجان از عذاب بجم خواهند یافت هر چند از آنجا
 معاصی کثیره و سیئات مویقات ملکات بود با شدند پس انظار عین و کفره گفتند چه چاره داد
 در دنیا با ملعون را کسید و عداوتش به میان و شور و غضبش بفرودان آمده از شدت و
 و اضطراب خودش را بیکطرف کشید مناجات با رب العز و خلاق عالمیان نمود عرض کرد یا
 العز و یا اله العالمین بغیر و اسع رحمت خلجات منتهی میثو یا مخرج و مادون هستم در
 سؤال و حاجت خواستن پس خلق عالمیان مادون شد و گفت رسید سؤال کن ای شیطان
 و بجم از هر چه میخواهی عرض کرد این حجت کبری و ولایت مطلق تو که بجهت تو و اعدا از بعد از بد
 و عدا و برادرش تفصیل ناده مجیع خلوا از اولین و آخرین و اهل سموات و ارضین هر چند
 صبر و تحمل و غایت و نهایت و وفوا ذرا کان عقول و اوهام است یا بر و نایزه از اشیا

و ایستادگان

و ابتداء آن و صاحب غیر صبر را دندار سید مایعون و چیم بخواه هر چه میخواهی انکار عرض
کرد میخواهم حرارت افشا برافشاند درجه زیاد کنی بر اینجا ای که قرار گرفته اند سید مایعون
خاجت تو بر او قدم من از هم الزامین و اجودا که جویدین و اگر ما که کرمین و لکن بدان ای چیم
خافل که من خیمه طیبه تحت کبری و ولی مطلقم زایدست قدرتم ناب حمت و صبر و تقویست تسلیم
و رضا خلق کرده ام پس بقی که خلاق عالمیان هفتاد درجه حرارت افشا بر زیاد نمود و سبطا
ان حرارت را احساس نمود و بر جسدش حس خبیثش اثرش رسید و بقرا کذا شنید از حضرت
کر بلا بر و ن رفت محقق نماید که بیوفی خلاق عالمیان و بلند بدان آه ام زمان عجل الله فرجه
بدام نور شارفات ملکوتیه و الهامات غیبیه تا پس حکم صریح بصیرت عقلیه قلبیه ام این
که این قضیه نیز فایده شده آه آه یاسید یا ابا عبد الله که یوم کبومک و لکن معلوم بوده باشد
که این مقام یعنی زیادتی حرارت افشای درجه و احساس حرارت و نادی و ناله بد
از آن شخص یا مظلوم در وجه الفدا بود و برای غیران این نحو احساس و نادی بدین شد
برای بلبس چیم در اوایل ظهور انحراف و فحش و کفر از نحو این قضایا یعنی ناپاک حرارت
افشای هواد از آن مظلوم و علم ناپاک در غیران و نیز که امثال و نظایر این از قدرت نام
فوق القمات و التماثیات خلاق عالمیان در دینست و ظاهرا نیز و این نیست که تا وقت شهادت
امام مظلوم این تاثیر موجب و محقق بود آه و وحی لک الفدا یا ابا عبد الله و مند اول
السنه حوی از عجبین و موخین هر چند این است که در ماحرم انسال افشای در روح غیران بود
و لکن حرارت افشای در عیبتان در روح غیران نزدیک حرارت انست و در روح صیقلیت
حال چه طو خواهد شد که هفتاد درجه حرارت زیاد شود آه آه یا ابا عبد الله و وحی لک
الفدا یا سید الشهدا مجلس و مقام سید و بیایم معلق و مجال جناب علی اصغر علیه السلام میگویند
محقق نماید که این جناب این مقام یعنی مقام استغاثه نمودن سید الشهدا و فرمودنش هله من
معین و هله من معیت هله من ناصر انست که از بعض تقاضا و عدول شینید که بعضا فاضل علما
استر با در و تالیف خودش ذکر نموده است و فری و عضو کوش اینست که در انوقت طفل صبیح
اصغر و وحی لک الفدا از شدت عطش بجای آمد و هوش و مثل مغنی علیه در اغوش زیند صیقلیت

نادر خواند بود و وقتی که استغاثه بدید مظلومش و ندانان بکوش انفضل سید صراط
و متر لزل شد و صدا و صیحه بلند گشت خودش را از کوه ترا انداخت و با او از بلند کرد
اهل حرمت دانستند اینجا لک برای ان بسبب نداء و استغاثه عجز سید الشهدا شد و حضرت
ایمانت از انفضل بمنزله جواب از ان بدید مظلومش و خودش را بمقام یاری و نصرت آوردن بود
نیواه و ناله و کرم و ناری از اهل حرمت بلند شد و این احقر میگوید که این بدید بقیه ملکوتیه
و جوهره عزیزه بیت النبوة و مشجر ابرغ و کوه فریاد و اذکار کافه و العظمه و الرجم و غلبه سلسله
جلیله سلسله هاشمیه است و این نوری است از نور قاهره باهره مرآت قان و حجب جبروتیه
و این با کوه ان غار اشجار و دیخانه از ها رحمت و سیاتین محمدیه است و مصیبت این طفل
جمیع خلق الله صغافا صغافا صغافا صغافا صغافا بعد تا نیر نمود چینی که نوز یکند که
جمیع منبت غا و مکونات بسبب انظفاء این نور هم از نور و جو غاری و خالی باشند و کاسیا از
قدسیه فادسه انبیاء و مرسلین و اوصیاء و عبدا لله الصالحین و انوار قاهره باهره ملکوتیه
مضربین آه آه از ناپاکت در اهل عبا و اصحاب کساء که اکثر التفاتان و توجهات ایشان بان
نایفوتیه حجاز عرشیه بود زیرا که ان بود مظهر اعظم مقام صبر و سیکبانی و قوس اکبر انور
بتسلیم و تقوی و توکل و رضا ایشان و در باب تمام توجه سید الشهدا بان دکر که هر چه
شهادت و مصیبتش اصغافا صغافا صغافا صغافا صغافا صغافا صغافا صغافا صغافا صغافا صغافا
خطاب با روح شیعیه که بعد از ان زمان بوجود آمدند که نیکم بی نور غا شویا جمیع انظر
کیف استسقی لطفی با بوان بر حوی و بسبب علو مقام و سمو شان و ارتفاع در جانش که
فی الحقیقه تالی حضرت عباس حضرت علی اکبر است و میگویند عکس را نیز میتوان گفت و جمیع
نیازات ما توره از ائمه اطهار و علماء اخبار و اولاد با اسم شهادت خوانند و با اسم شهادت
میدهند و او زادن در کمال عقل و افاضل شهادت مساوات عرش محمدیه در کونند
همه اینها مشعر بلکه شاهد بر اینست که ذات ان نور ظالی شهادت و یاری کردن بد
مظلومش بخان بخشیدن شد و بلند کردن و خودش را از کوه ترا انداختن آه
آه و وحی لک الفدا ایها المظلوم و ابن المظلوم ابتداء شهادت و نذر زیند خلیله و عترت هاشمیه

محمد بن حسین بن علی اکبر شد و خیمه و انبساطی بر او انداختند و عقل او در دهه پنجمه در یکمید روز
 بجز آن از سایر علوم اسرار و مقام عقل بود ولیکن در نود اهل الله هم و اهل استنباط
 رقیفه و قیفر و اصحاب کشف و شهود و مقام عقل مستقلا با عقل بالفعل و نظر عینیه روح الله
 و قوی که در مهند بودن مازون در احتیاج و تکلم نمودن با اسرارش در مهند و کهنواره مؤ
 و این مریض در بیان کردن قراط و خودش را از کهنواره انداختن و در مبارکش را کتب مبارکش
 کردن و با او از بلند کردن و ناله کشیدن بود پس این شیخ راغ بیت النبوه و الخلفه از آن
 وجه شیبیه علیه روح الله بود چنانچه اشاره نان شد و از وجه دیگر شیبیه جده امیر المؤمنین
 و او را حمله از خضال و صفات و بیان آن اینست که در جلیقی و از شدت است که امیر المؤمنین
 علیه السلام وقتی که طفل صغیر بود در کهنواره پاره میکرد و قراط را یعنی بند قنذاق را که دست
 مبارکش بان کینه بودند که بیک قنطاریه پاره میکرد و قنطاریه پاره میکرد و قنطاریه پاره
 مبارکش را می کشید و چهره میشد پاره میکرد و قطعه قطعه میکرد و در وقت آخر از مادرش قنطاریه
 دینت اسند و از شدت است که دست مبارکش او را که بیکه قنطاریه پاره کرد و قنطاریه پاره کرد
 دینت قنطاریه پاره کرد و او را چنان کردیم از جلد مریضه که فیما حکم میشو بان پاره کرد و او را چنان
 کردیم از دینت مبارکش باز پاره کرد و او را هفت کردیم شش از دینت مبارکش و یک از جلد او را چنان
 کردیم و دستهایش را کشید باز هم از پاره پاره کرد و بعد از آن باذن الله هم و قنطاریه پاره کردیم
 آمد و مرود ایمان از من دست مرا بید بید میبند من محتاجم با اینکه بخلاق عالمیان بیاورم و خضع
 و خضع نمایم و اشارت بدستم کرده مناصد عرض نمایم مجلسی صفا چنانچه مرده که هیبت شهادت
 این طفل که شیخ راغ ذوالرحمه و العصفه است محفی نمائند که از ذوات فاضله است از ابدی که اشارت
 بان شد هم چنین مستقلا میشو که وقتی که از طفله نذا و استغاثه پلش را شنید خودش را از کهنواره
 بزین انداخت و شروع بگریه و افغان نمود و همه اهل حرم بشنیدن و افغان آمدند حضرت شیبیه
 علیه السلام از مرکز میدان قنار بسو خیمه آمد و ذنب صدقه صغریه صیغیه کردن و ناله
 کشیدن اهل حرم را حضرت عرض کرد پس این منظره را که علی اصغر طالب شهادت و هیبت
 شدن در وقت محض است و در این مطلب بنام زبان فیما اصرا و از او پس از این مبارکش

بود است

بود است بر مرکز میدان مراجعت نمود و در مهنوی مستی نظاوس با این شیخ است و قوی که اغفل و
 مضاع فینان بی فاشم و مضاع منا و اصحاب را دیدند نمود بمقائله قوم و مبارک شرف و بهمن
 شرفش و نذا نمودند من ذاب یذب عن حرم رسول الله همد من موحدا بخوان الله فینا اهل من
 هیبت برخواست الله با غنا شهادت من هیبت برخواست الله با غنا شهادت من هیبت برخواست الله با غنا
 زاری بشنود نمودند پس این منظره را که در خیمه آمد و بزین صدقه صغریه نمود و طفل رضیع را بد تا ارا
 و ذاع تمام پس خم شد که او را بیوسد حمله بن کاهل لعنه الله تیر انداخت و غیر مبارک افضل رسید
 او را نایج نمود و شهید کرد پس فرمود باز یوسف بیکر این طفل را حضرت هر دو دست مبارکش خوردش را
 از خون نورا نور و ظاهر و مطهر این بر میگرد و بسوی آسمان می انداخت و میفرمود سهیل است آنچه نما
 میرسد در راه حقیق و حضرت با قرم فرمودند که قطره از آن خون بر زمین نیفتاد و بلز سید بن طاوس
 میگوید و در خبر بیکر طومر بیکر و اسر شده است آن نزدیک بعقل است زیرا که برای اغفلوم فرست
 نبود بسیار بد و خیمه انظلم او را نایج نماید بسیار که مشغول مقائله و مجاهد بود و در مهنوی انچه هیبت
 خواهر انظلموم عم انظلم ابدست که فرشته بخندمت انچه رسید و عرض کرد برادر این طفل سر روز است که
 قطره از آن خورد است از این قوم بیچاره اب برای او بخوان حضرت او را بدست مبارکش گرفت و
 فرمود ای قوم انصا و اصحاب عزتم را کشیدند و دیگر نمائند است مگر این طفل که از غلش نزدیک
 است هلاک شود پس بیکر اب برای این طفل بدیدند و در این حال یک کافر ملعون تیر انداخت
 و حلق او را برید و شهادت رسید و در وقت بی غمف با این شیخ است که حضرت فرمود صیغ
 میگرد و در اوقات و حفظ طفل صغیر بود و اوقات عمر ان طفل ششها یا هفت ماه بود پس خواهرش
 عرض کرد یا ابا عبد الله این طفل سرور است از این قوم بیچاره اب برای او طلب کن
 پس حضرت او را بدست مبارکش گرفت و از قوم بیچاره اب برای او مجاز است تا گاه سهم مشو بخانو
 مبارکش ان طفل واقع شد و او را کشیدند و آن تیر را حمله بن کاهل انداخت و فیضه گفتند
 است که انداخت پس ان حضرت دست مبارکش را چندین مرتبه از خون ان طفل بر میگرد و بسوی آسمان
 انداخت و عرض میگرد خدا یا ترا شاهد میگرد بر این قوم مظالمین بد و سیتکه انها قسم خورده اند
 در نزد خود شاکه از تو رسول الله احد را اند و نکذاتند پس انچه مراجعت نمودند ان طفل

مدتی

مد بوح را با مکتوم صدقه دادند و این غم را چون گفته است که او را در مصاع عرف عین بر
 و ذریه هاشمیه گذاشتند ابوالفتح و کمال الدین از فضل غما ذکر کرده اند که حضرت بون
 طفل نماز کرد و با شمشیر مثل تبر هود و او را در آن حقیقه دفن کرد و شیخ طبرسی در کتاب
 احتجاج ذکر کرده است که وقتی که اصحاب سید الشهدا و غیره او و جمعی از ایشان رفتند
 از حضرت محمدیه مکر سید السجاد و طفل رضیع که اسمش رضی بن عبد الله بود پس حضرت بید حضرت
 حرم آمد و فرمود ان طفل رضیع را بمن دهید تا او را در اعنایه یمن او را بدین مبارک کرده
 او را میبوسید و میبویید میفرمود بیل باد برای این قوم و وقتی که خصم آنها سید المرسلین را کافر
 در این حالت تیری بر کوفت او انداختند و او را شنید کرد پس آن حضرت از سینه پاره شد با جن
 شمشیر حقیقه کند و او را خون الود با ثباتش دفن نمود و در بعضی از کتب معتبره از جمیدین مسلم
 نقل شده است که او گفت بودم در عسکرا و این زیاد پس نظر میکردم بان طفل رضیع که او را در دست
 مبارک آنحضرت شنید کردند پس از خیمه بیرون آمدن که نور ملکوتی و روحان نور افشا
 را منکشف نوره بود و میگفتند او را داده و اقیبله و آنچه قلند بیکان از سوره جو که در آن
 جمیع عسکر بی مینه کر کرده اند تا خودشان را رسانیدند بید او را طهارت طفل و خودشان را به
 الحسد انداختند و ندیدند و زاری بسیار کرد و از غضب و بیرون آمدن بودند بنات و طفلان
 فاطمیه سید الشهدا در این وقت بقوم موعظه مینمودند و آنها را از غدا بپزیرنایند
 و بجان خواهرش مطلع شد زود بسوی او آمد و سبزی ناله ای چادش انداخت و او را عظم
 نمود و لطف فرمود تا او را بجمعه بر کرد تا ایند جمید بن مسلم کوید پرسید که این زن کیست
 و این بنات و طفلان کیستند گفتند این زن ام کلثوم است و این بنات و طفلان سبکینه
 فاطمیه صغری و ذریه است پس انقدر گریه کردم تا بیحال شد و در روایت شعیب با بن فرج
 و قتی که جناب سید الشهدا طفل شنید را بسوی خیمه اهل حرم آوردند تا اینکه شنیدند بخون
 خودش محض بود و جناب سید الشهدا گریه میکرد دیش اهل حرم رسول الله گریه و او را
 شنیدند از خیمه بیرون آمدند و ان طفل را جناب سید الشهدا بر صد و میند خود چینیانیدند
 این همه اهل حرم بچوس و خروش آمدند با او از های بلند گریه و ناله میکردند پس ام کلثوم

صدقه صغری ان طفل را گرفت و بیند اش حسابید و تحریر بنام او گذاشتند و سید الشهدا
 ز چشم جاری میکرد و در وقت میگرد و آنجا راه و اعلیاه یا میدادند چه مصائب بعد از شما میاید
 و اعتدال شما چه طور ما را دلیل نمودند و الهفاه بیان طفل شنید که بخون خود محض شد و اسفا
 برای این شیخ خوان که با تیرها و اعتدال از شیخ خوردن بر لید شد و اختراجه بودل سوخته و جگر کن
 ان بعد از ان چند شعر انشا نمودند مجلسی مقابله و در بیان اشعار و مجمله از او هم
 و در قیاس مقام پس مخفی نماید بر مؤمنین محبتی که بر سید ایشان در خیر منیفیض از حج ظاهر
 اشاره شده است و آنجا ایست که حدیثنا صعب است صعب منسلا لایحمله الا ملك مقرب او نبی
 مرسل او عبد المحسن الله قلبه بالاک بیان که اگر نبی مرسل صاحب شریف سئقه مبتلا میشد بمثل
 شهادت علی اصغر و صبر میکرد درم چنین مصیبت مثل صبر جناب سید الشهدا کافی بود این حق
 صبرش در عبادت و عظمت شان و صفای آن در نزد حق تعالی پس میگویم گریه سید الشهدا ان طفل
 را بدین سنس و آمدن سید او طلبی برای او از کفایت بودن برای انجام حجت و رسیدن بلخ
 عظام شهادت سید داشت سزاوار است که بان اشاره شد یعنی ان طفل مظلوم و در چنین نداء
 و استغاثه جناب سید الشهدا بنیدند ان را پاره کرد و خودش را از کوهوان انداخت و صبر بلند
 کرد و بمقام ناری کردن و طلب شهادت بر زبان بیرون آمد پس حضرت مطلب را با عمل آورد
 و او را بیدان آورد و سرد و ما شنید که حقیقت بر بوییت و رحمت و اسعاش بندگان را دعوت
 نمود بسوی طاعات و عبادات و همتا و اعظم طاعات و حسنات نیامرت بنور محمد و محمد
 و لایستما قبر جناب سید الشهدا و گریه و ناله در مصائب ان قدر زیاد و چون بنی ادم در موبلان
 و ترجیحات و اهواء مختلفند جمع نمیشود و اتفاق نمیکند بیک شئی نه در مقام فرج و نه در مقام
 حزن با وجود این در وقت دل و فرم و مساوت قلب نیز مختلفند جمعی بسیار بسیار رفیقان
 و اصحاب برزم اند و جمعی کم تر از این درجه و چنانچه وقت قلب فرم در جای بسیار متفاوت اند پس
 حقیقت مصائب محمد را جمع جوامع مصائب و جامع مجامع فاطمه ناله ها کرد ایند بطوری که
 همه فلوب بعد از ناله گریه ناله گریه تقصیل یا اجمال بچوس و خروش و فرم وقت آمد استگنا
 از بیدها مثل سبک جاری شده واه و فریاد و ناله و شیون خواهند نمود حتی ان اشخاصی که

که قساوت و سختی علی همانا مثل سنگ و آهن و فولاد بوده باشد چه طور هم چنین نباشد که
امل خالی از اهل الله و عباده الله المخلصین اینصابت را بگویند بخواند کوهها که از آن آب خواهد
شد در دنیاها ندرت کرده بزبان جادوی سازد دریاها مشغله گرفته خشک خواهد شد خصوصا
مصیبت و کیفیت شهادت این طفل مظلوم پس بسبب این طفل مظلوم و کیفیت شهادت
ان در جا معیت ضابط الحمد و در نهایت فوق التمانیان و غایت فوق الغایان درین شهادت
و شهادت خواهد ماند پس ببال حضرت این اشارات خواهد داشت که مقصود و غرض که در میانند
خالق عالم الحقیق است بحاجت و شهادت از بسفادان اخروی و جان کناهکاران است از آن جهت
حاصل خواهد شد سر سیم آنستکه خلاف عالمیان خوانست اظهار کند و بنماید بولایت که
و کریمین و قاطب ارواح انبیاء مرسلین و اوصیاء مقام محبت و اطاعت و عشق و کرم و مقام
فناشدن محبت و بقی مظلوم خود را و هم چنین مظهر و مکتف عیان شود شهادت این طفل
در دنیا و ارواح انبیاء و مرسلین و در دنیا ملائکه برای بول آن حضرت در وقت نزول صحیفه ملکوت
از آسمان چنانچه کیفیت آن گذشت و انقولش این بود الهی مستبد و مستعبدان که در دنیا نیکو
شوم و در دنیا شوم تا هفتاد مرتبه با هفتاد هزار مرتبه و چون ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین
میدانستند بعلم قطعی و یقینی که آنحضرت در دعاء خودش صادق و ثابت قدم است و لکن مظهر
و مکتف یقینی عیان و مشاهده قربان شد این طفل شده در راه حقیق و نیر از او خون و جگر
کذا حق آنحضرت در شهادت این طفل مظلوم نایرش کیبار بیشتر از آن بود که گفته شود
شود تا هفتاد هزار مرتبه پس انبیاء اولو الامر و جمیع مرسلین که تقاصیل روز عاشورا
با آنها بوحی و الهام از خصم رسید بود سرش عشق و صبر و مصداق و بلاها کرد او در قتل و صبر
جانب پیدا شد از اقرار داده بودند و از نامل بعد بدین آنچه ذکر کردیم معلوم میشود
اینکه قطره از خون این طفل مظلوم که حضرت بسوا امان انداخته بود بر زمین نوسید زیرا
قطره از این خون بمنزله هزار بار شاهد دلیل است در صلا دعاء آنحضرت که اشارت را
شد پس هدیه حسینیته که بیضافت و مهمنا خانه حضرت و جانیته الهیه فرشته شده است
و ان هدیه از طرف محبت مقام فتاوی الله صادر شد باشد پس چه طور بر میگردد بلکه مثل

این هدیه از قضاوت خایر کوز ملکوتیه و عز این جبروتیه شد و افزایش عرش و کرسی
و درین بخش جهان و خور و غلمان خواهد شد پس اگر ملائکه مقربین و کریمین و سایر ملائکه
بمقدامیک دره بلبله و سفید بسوز میل که بچشم میکشند منع و مکرم و مخصوص میشود فدای
این خون انور اطیب هر آینه سیراب میشود ندان سلسبیل و عین اکا نور و عین الحیان محبت
و عشق و حقیقت و مقام فتاوی الله و الله و بالله میروید ندان سلسبیل کلام شخص کامل حد و صفات
خون را بداند و کلام شخص عارف ربانی از عهد بعرفه و تجلید و تقطیر این خون انور اطیب سالی
پس از این معلوم میشود در نزد اهل بصیرت و اهل علوم سرا لقا که در قطره از این خون بر زمین
و زمین منخسف شد تا طایفه اهل زمین هلاک میشود ندان سلسبیل کلام شخص کامل حد و صفات
صورت و نظرها پس بجز اهل ان اسرار و شان مینمایم اول اینکه اگر این بدن مظلوم مثل سایر اجناب
ظاهره و ابدان طیبه شده بود زمین کربلا میماند و امام معصوم مظلوم او را مثل سایر اجناب
و ابدان مظلوم و من نمیکرد و عسکر بنی امیه لعنهم الله تم مر او را مثل سایر مرها از بدن جدا
نموده به برترها میرفتند و بسبب شهادت و حقارت تا مصلحت اسلام کسب میدادند سر و دیم این
که اگر کفار بنی امیه سر مظلوم را بویده بپرتوه میزدند این بدعت و ضلالت جانی میشد
تمامی دولت بنی امیه با بقتل هر قوی که بنی امیه و اتباع ایشان شیعیان و محبتان ال رسول را
میکشند سر او را میبردند پس هم چنین اطفال و بچه ها آنها را هر چند شیر خوار بودند
کشند و سرها آنها را از ابدان جدا میکردند و بعضی از اوقات سرها بر نیزها میریزند و سر
سیم اینستکه انگشتان از مضایقه از سر بریدند اطفال میکشند و این سبب میشد بخیل و قوت
نزول غذا بجمیع اهل زمین و سر چه تمام اینستکه اگر ان بدن نازک دفن میشد از حرارت
افتاب سینهها استنجا اهلان بنی امیه مقطع الاغضا و متلاشی الاجزاء شد اثری از ان باقی نماند
در سر بجز اینستکه اگر خورد سو الله در وقت عبور مصراع شهدا بدن اطفال را میدانی بسیار
دینا افواج حزن و غم بر غم و اخوان آنها زیار میشود و هم چنین صخره و ناله و شیون و خود
انها بجهد و بیخ میزند که نزدیک هلاکت ایشان میشود و هم چنین از برای چشمه التجار و صفا
الکثا و سایر ارواح انبیاء و مرسلین و هم چنین حوز ملائکه کریمین مقربین در ان سر شهادت

روزی که چند شریف امام مظلوم و سایر خاندان صبیح در زمین کربلا افتاده بودند و دفن
نشده بودند و روح انبیا و مشرکان که در این مدت نریختند جنات امام مظلوم و صبیح
واقعا سر نماز کردند آن امام معصوم بر آن طفل شهید تا آن تنگ وقت و بعد فرشتگان
نماز کشف می نمایند از علو درجه و بر ذکی شان آن طفل و بر ذکی که در حیران در نور حقتم با بیغی
که شهادت او نمیکند تمام دنیا و جمیع سادات از جوانان و پیران شهادت اصحاب غریب هاشمیت
و بعد از آن طفل می رسد مگر جمیع سادات شهادت غریب هاشمیت پس نماز کردند آن امام
مقصود بر آن طفل شهید مثل نماز کردند رسول الله است در حد احد بخش جزین عند المطلب
و مع لطیف دیگر آنست که وقتی که آن امام مع طفل وضع زاد در آن حقتم و نمود و بقرانی داد
پس جمیع ملائکه و قاطبه ارواح انبیا و اوصیا و ارواح صدیقین و شهدا تعجب نامند زیرا که
این کودک در این طور قرانی از جمله نوافل و مندوبات و تقدیر و قرانی سایر شهادت اصحاب
و غریب هاشمیت از جمله قرانی بود پس این خوفند و بر قرانی در محل اعلی و درجه اعظم از قبول
شدن در نور حقتم واقع شد زیرا که شهادت این طفل هیچ چیز و هیچ شهادت موازنه نخواهد
کرد و مساوی خواهد شد مگر شهادت خود آن امام مع پند در صفا حمد ثنا و شکر الهی نماز کردند
طفل زیرا که نماز جامع و منضم جمیع انواع حمد و ثنا و شکر الهی نماز کرد جمیع اقسام شکر است
بر آنکه آن معراج هر مؤمن است خصوصا نماز آن امام معصوم که حقیقه قلب لبای روح ارواح
نمازها است مجلس و مقام شرم و سببا کیفیت حال سید الشاجدین و زین العابدین علیه
السلام و قبی که نداء و استغاثه بدو مظلومش بگوش آن رسید پس معنی نمائند که حضرت سید
علیه السلام در روز عاشورا و قبل از آن نیز بر من شید بود و غیثان متنا لیه از شدن من
برای آن در روز عاشورا حاصل میشد و قبی که نداء و استغاثه بدو در ش بگوش آن رسید عرض
کرد لبیک لبیک یا بن رسول الله و بیان حال آنحضرت در آنوقت چنانچه در ذریه ابی الفرج
است باین شرح است که چون سید الشهداء بطرف راست چو نظر نمود کسی را ندید و در آنوقت
سید الشاجدین علیه السلام در سینه بیماری خوابید و بیخواب و بی طاقت بود که نداء اما مظلوم
را شنید لبیک لبیک کویان بر خوانند و پیشترش را گرفته از چشم بیرون آمد و قدرش ندا

که شمشیرش را از غلاف بیرون بیاورد و صد یقه صغری ام کلثوم از پشت سر او اندام کرد و
گفت ای پناه میکنان وای یورعیون و ثمه فلو بجرم رسول الله بر کرد و بسوخته میا و ما را به
محرم مگذار و حضرت میگفت ای پناه میکنان بر ما تا ما مغانه و مجاهد کم و جانم فدای پسر رسول
الله کم پس سید الشهداء ملفت شد و فرمود ایخواهر بیکر او را و مکن که بمیدان یایدند
زین خالی از نسل آل محمد مینامند و در روایت دیگر وارد شد است که آن معصوم بر من رض از چشم بیرون
آمد از شدت ضعف و استیلاء مرض قوت برداشتن نیزه نداشت و نیزه را بدست گرفت از دست
میگشاید سید الشهداء بنجیل نام بان رسید و او را بر داشته بچهار آورد و فرمود یا قریب عینی
چه میخوای بکنی آنحضرت عرض کرد یا بن رسول الله نداء و استغاثه تو رکهای دلم را پاره کرد
و قلب ساکن را هیچمان آورد میخوام جانم فدای تو کم آنحضرت فرمود یا ولدی تو مرض شد بدین
و چنان بر تو واجب نیست و تو حجت خدا و امام هست بر شیعیان و قوی دایمه ظاهرین هست و تکامل
و تکفل ایام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سنون ظاهران فاطمیه هست و باید تو در
حرور رسول الله بمیدان حاشا الله روی زمین بچند و یا امام نامند و یا ولدی بودی سیر و
خواهی شد و یا هاتیرا بر بجز اینی محکم خواهند شد و آن معصوم عرض کرد یا نباه ایاروا
که تو گشته شوی و من نظر کم ای کاش میبدم و تو را اینک نمیدیدم روحی لرزیدم لفظاً و نفسی لفتک الو
پس سید الشهداء فرمود یا علی تو خلیفه من هستی تو را ای امام هست بر شیعیان بعد از من و او امر
و تو ای دین نابو محکم و قائم خواهی شد و تو هادی ناس هستی صریحاً منیفهم تو حافظ علو و
و پدر من بعد از آن سید الشهداء او را بر اغوش گرفت و بسپا کردیم نمود پس آنچه باید بچند و اما
سابق بسیار با امام و بچند لافق از ذریع سید المرسلین و ایه المؤمنین صلوات الله علیه و آله
او را سید الشاجدین داد و سپرد امر کرد او را ملحد جمله از نواریت بنیایه موازیت ظاهر به
مشا سلم و تا بون سکینه و عصا موصی علی نبینا و علیه السلام و غیر ذلک که اینها از جناب سید
الشهداء در وقت بیرون آمدن از مدینه طیبه بام سلمه و بصیبه مرضیه اش سپرده تو و با آنها
و صیبه فرموده بود که بعد از من سید الشاجدین که ان امثیا را بان بود که او را قیلم غامد
و دیگر اگر کسی سوال کند بگوید که در دعوت و استغاثه جناب سید الشهداء علیه السلام جمیع

اجابت نمودند و افراد هر نوع واحد هر صنف لیبیک گفتند پس خلیفه الله تعالی بعد از
اجابت آنها چه طور و چه نحو با آنها سلوک نمود پس میگویم جوابی که از این سوال آید بشکایت بزرگوار
سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین و الحسن المجتبی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین
بجواز اظهار تبحر و تخصص جواب داد و بسا بر وجهی با افراد هر نوع واحد هر صنف بجواز اظهار
متذکر و خوش فویدی جواب داد یعنی فرمود که آنچه لازم بود که اجابت سعوت و استغاثت من بکنید
نظر ما بر خدا و عیاشی که حقیقت آنرا که فرزند با امامت و ولایت مظهر ما اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم بعد از او ندیدیم که الله تعالی و تفصیل این مقام از قصیده زعفرانی معلوم میشود
و در کتاب کبیر العیاشی ذکر کرده ام بابی و در آن مقدمات کیفیت شهادت میدانشان
و کلام در دنیا و بعد از آن مقام ذکر خواهد شد پس هر مطلبی که در این مقامات آید
ذکر خواهد شد هر من باب مقدمه است و ضمیر نمودن این باب کیفیت شهادت بخارا
با که نفس کیفیت شهادت دنیا و آنچه ذکر خواهد شد بحال محاسن مقام اول دنیا است
که فوایدش بسیار است پس میگویم که این مقام یعنی مقام شهادت میدانشان هم مقاصد است
گفتار بود و این مقام است که نزدیک بود بسبب اسمائنا و زمین خراب فانی شود و این مقام است
که هر چه کرد بسبب جمیع موجودات طایفه که بر ایشان بیرون بود و طایفه بدندان و هوایان و
وجودان خودشان و طایفه بجزایر و مسکنان خودشان یعنی هر موجودی که بر نمودن آن خود که لا یوقها
ان بید و این مقام است که شدید شد بسبب آن که بر اهل منوان و ملکه که در زمین و مفرقین
اهل جهان و شدید شد و فاکه و فغان و شیون ایشان و این مقام است که وقتی که از ادب
و مرسلین و اوصیایا و صدیقین این زلزلیدند و شدت ایشان زیاد شد و اضطراب و حیرت
ایشان پیشتر شد پس در این مقام بکشف و عیان و بعین الیقین دانستند مراتب فضیلت و تفضیل
و هر یکی یکی آنرا و عمر و مقصود این بر جمیع انبیاء و مرسلین و ملکه که مقررین اسرار و حکمت
بودن نسبت علو انبیاء و مرسلین و ملکه که مقررین معلوم محمد و آله المعصومین مثل نسبت
بدنیای مجیط و این مقام است بسبب دانستند انبیاء و مرسلین و ملکه که مقررین سبب از آن
خطا مکرر و خفتن خود و در خطاب اولی که از ما خلفت که فلاک و انصاف و حکمت از

از اسرار و حکم آنچه در حدیث قدوسی هست تا محمدات مبنی و علی منک حیث انت حق و
محمول علی مبنی حیث علی منک یا محمد حیث تکون علی قینه و حیث یکن علی یکن محبوا علی فی ان
اجتر حوا و ایضا این مقام است که بسبب آن طغی شدند ملکه و انبیاء و مرسلین و اوصیایا و صدیقین
فیری از اسرار و حکمتی از حکمتهای بیوت مقامات فواید برای محمد و آله المعصومین علیهم السلام
و بعد و حقیقت تصرفات ایشان در جمیع عوالم یعنی در جمله از مقامات قبل از آنکه اجساد و ابدان
دنیوی ایشان خلق شده باشد و هم چنین بعد از آنکه شهادت و سیدند با وفات نمودند یعنی
تصرفات ایشان در ابدان و اجساد فوایدی مثالیه و ایضا بسبب این مقام واضح میشود در نزد
هر پیغمبری غصب کردن خلفاء و ثلث حق امیر المؤمنین و از سوزانیدن ایشان خانه محبت کبری و
عظمت فاطمه زهرا را و در نجسیدن آنها انصاف مظلوم و با با بقیع و ایضا بسبب معلوم میشود
واضح میکند که مقالات اتباع و امتیاع خلفائشان از علما مضارب متعصبین هر چه گفته اند
و عند خواسته اند و در بعضی مقالات آنکه از ائمه خلفاء مثل فاطمه معصومه زانموده اند
عاطل و باطل است و ایضا بسبب این مقام است که درین اسلام و خبرش بجمع افان و اهل
و بلدان و اقلام میرسد زیرا که اقامه نجاس و تعزیر و محافل ماتم در هر سال بلکه در فاه برای سید
الشهدا ایلجیها و سقار و در خان جبر و دنیا نما نوشته همه جا و همه بلاد و اقالیم اخبار و کیفیت
احوال میرسد پس میگویم جناب سید الشهدا شریک قرانست و اند و نقل اکبر و اصغر اند پس
جناب سید الشهدا و آنچه در آن مرتب شده و پیشتر مثل این قران اعظم محمد و حقیقت درین
سیدان که نام است و شتر آثار اسلام است پس بعد از این مقدمه در وصف عظیمه از مناقب محمد
صلی الله علیه و آله و سلم ذکر میکنیم یکی مضمون این نامست که علوم اولین و آخرین در نزد علوم
محمد و آل محمد مثل نسبت قطره بحر محیط است و در بعضی مضمون بعضی آثار مقامات فواید ایشان
است مثل از کتب اخبار سینه استنباط این بسبب اسهل است بلکه در طرق شیعیه نیز می توان معنی
که مفید قطع و یقین است و آن در این مقام از طریقه عامه و اهل سنت نقل میکند که لیلیک من
عن بلینة و یحیی من حی عن بلینة پس میگویم در بیس علماء اسلام در علو عقلیه السید اکمل الا
السید اما قدس الله عقله الشریف و کتاب تقویها اکملان نقل نمود است که بدستی که در

کرده ابو الحسن البصری در کتاب خود که حضرت خضر و یونس که در شکم ماهی و در شکم ماهی
 داشتند و از دست حضرت موسی کتافتند و حضرت موسی سوال کرد از خضر این که در شکم ماهی
 بود چه چیز است خضر گفت که این کجشک میگوید که خست علم تا به علم خیر ما رسیدار پس این
 و حقان مثل نسبت این قطره است این در کجشک و ایضا روایت کرده است افضل الحدیث در خود
 علماء اهل سنت و ان اسعد بن ابرهیم الملکی الازدی علی المرتضی در کتاب اربعین حدیثی که مضمون آن
 اینست که وقتی که مشاجره شد میان موسی و خضر در قضیه مصیبت و عذاب و موسی پرسید
 نبوی قومی است که سوال نمود از ان برادش هر روز که آنچه مشاهده نمود است از عذاب مجربان
 این موسی گفت من و خضر نشنیده بودیم در کتاب و روایتی که از او در نزد ما افتاد پس با مقدار
 گرفت از عذاب دیگر عذاب و از کتب مشرف انداخت و جوعه دیگر گرفت و از کتب مشرف انداخت
 و جوعه دیگر و از کتب مشرف انداخت و جوعه دیگر و کتب مشرف انداخت و جوعه دیگر و کتب مشرف
 دریا انداخت و اسرار این روز از خضر پرسید جواب داد یعنی ندانم پس ما منکر بودیم
 تا گاه میداد پیدا شد پس گفت من شما را در توحید و توحید میبینم نسبت انمغ خواهد شد و امت
 ان مالک و مالک و اقالیم تا مشرق و مغرب خواهد شد و برای ان مخرج جنابان بسوا ماها خواهد
 شد و لکن در نفس روزین خواهد شد و اما قطره چینی که بسو دریا انداخته شده بود بر اینکه
 علوم جمیع اهل علم در نزد ان مثل قطره است نسبت به دنیا و علم او از او خواهد بردان و کتب
 و کتب مشرف پس ساکن شد از من و خضر مشاجره و مناظره و هر یکی از ما علم خود را در آنجا کشید
 و بعد صیادت یافت پس دانستیم که ان ملک بود استغفر متذکره شد بود عیانا تا بهمانند فضان
 را چون هر یک از ما ادعا و کمال نمود بود من در علم مشرفیت و خضر در علم اسرار و علوم مشرف
 تمام شد و خبر حدیثی که افضل الحدیث المالی الازدی علی المرتضی در کتاب خود ذکر کرده بود و اما
 منقبت مضمون آنرا و خواص مقام نورانیته الاله نعم و اهل بیت رسول الله پس ذکر مینمایم در اینجا
 حاصل آنچه میدانم یعنی محمد الله نعم در قضیه لامیه روایت نموده است و ان اینست که حکایت کرده
 است حدیثی را که از او روایت کرده است که از جیل و ان گفت که داخل شد در مسجد رسول الله
 در وقت که رسول الله و اصحاب و انجا بودند در بیابان الحیره و عن زید الخلفه و در زمان آنست که

در کتاب التفسیر فی تفسیر القرآن

تاریخ و قدش در زمان طولا و در موهایش مثل دیمافهای غلیظ و حکم و کوهها ان مثل
 کوههای بغل و ناخنهای او مثل کارها بزرگ بین و دندانهای ان هر یکی بقدر سنای بزرگ
 بود و در ان منکوس بود و عبوس و حجبها ان مثل شعله ایست که از ان کتود بزبان که مثل شمشیر
 از غلاف بیرون مشک و صندل و یز و بلند سلام کرد بر رسول الله ص و بخطاب سید المرسلین و از ان
 و بعد عرض نمود من معرف باسم عطر فنت و من عرف عطر فنت اعظم من بود منتهشا و سلطان السلاطین
 بر جمیع شیاطین و جن و من اسلام او و دام و ایمان و از غان بدین خود را و ان لب خاله نو
 آمده ام تو در خانه کفای این هسته باید بدین من بر سوی علاج و فایده قوم من نکست عهد کردند
 و بیعت را شکستند و عیسا من نمودند و زینبا دینا شکوه و شکایت میکرد و مقصودش این بود
 که فوشر او از سلطنت بیرون کرده بودند و سید المرسلین انجا میگرد تا آنکه او را در مصیبت
 بفتانند تا گاه در میان کلام انجا با امیر المؤمنین علیه السلام داخل مسجد شد پس وقتی که چشمش
 افتاد بصورت نورانی امیر المؤمنین و سید الوصیین رعد و خشم بر اندام ان افتاد و دهشت
 و خست و اضطراب بر انست و شوق شد شروع کرد بدیدن و در کجین بنی که هیچ بغض خود نگاه میکرد
 پس اصحاب رسول الله ص همه تعجب نمودند از عمل عطر فنت و سید المرسلین ص تقبیم نمود حق آنکه
 شعر مبارکش پیدا شد و فرمود ای عطر فنت ساکن شو و نرس و نکرین و لا عیبریت ترا قسم میدهم
 بچشمم که قصه خود ترا که با امیر کز شده است بیان منای پس عرض نمود یا رسول الله ص کیست
 شدند من از بزکان شیاطین و جن بود نفر بچم که هر یکی از انها مثل کوه نرک و بلند بود
 پس ما هر طینت میدیم هوا و صغوم نمودیم تا رسیدیم بمقامی که از انجا کلمات ملذذ که اسنان او را
 میشنیدیم و ناگاه دیدیم اینر که در نزدیکی ما حاضر شد و در دست ان دیدیم شمشیر بنازک مثل
 آتش شعله از ان میافروخت و از خوف هلاک شدیم و از ترس ان سیرت تمام کیم چیم و انفق
 و قدری که داشتیم خود را در زمان قلب بدنیای محیطه ساینده و بنیاد فرفرف و بعد از
 جمع شد که ضرب ان من نمیرسد و چون از دریا بیرون آمد و با طرف خود نگاه میکردم ناگاه
 دیدم در طرف پشت من حاضر است پس خودش بر من انداخت مثل انداختن کجین خودش را بر
 شکم خودش و زد مرا یکی از انست که مشغله که در دست داشت و انست که مشغله بکا اهل من

رسید و کاهل آن گرفت و آن جای خوش بیداشت و سید المرسلین هم امر فرمود که کاهل را نشان بدهد و بگوید و بگوید که کاهل را و اگر کاهل در حق العقیل فعلى التکبیر مع التکبیر
لفضل امیر المؤمنین علیه السلام یعنی و بگوید که کاهل را و کاهل را و کاهل را و کاهل را و کاهل را
ظاهر شد تا کاهل همه اصحاب تعبیر کردند و دیدند که حضرت که امیر المؤمنین علیه السلام بختیلا
و ما هیچ ای کاهل را و کاهل را و کاهل را و کاهل را و کاهل را و کاهل را و کاهل را و کاهل را و کاهل را
پس در این هنگام اصوات اصحاب بگویی و ضلیل بلند شد و حمد و شکر الهی را بسبب فضائل و
فواضل که با امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است بجا آوردند و اما در اخبار و آثار و آثار و آثار
بیون مقامات و ذرات برای الی الله و اهلبین رسول الله محمد ثواب و معبود رسیده و بید قطع و
است و آنجمله آن اخبار و آثار است که صاحب کتابنا قبل ما نافع کرده است که سید منصور
بر بیع حاجی منصور و ابی عباسی و مضمون خبر آنست که منصور شیخ را فرستاد با رضی بابل که
هفتاد هزار انجا بیاورد و وقتی که در فرزند منصور حاضر شد منصور گفت شما از کسلی حاضرین
که در زمان موسی کلیم الله بودند همیشه کشتند بی پیر املعون گفت ابو عبد الله جعفر بن
محمد عم مثل شما کاهن و ساحران است پس اگر عمل بزرگ کردید در سحر که او را میخوانند و کاهل
و غیره کردید اموال جریله و عطا یا و عظیمه شما میدم و از فقرتین من خواهید شد پس املعون
منصور نمود هفتاد صوت از صوت سباع و هر یکی از آن هفتاد نفر در جنب صوت منصور و سحر
عمل کند خودش نشست بر منصور ملعون در هر بیرونک و ساطن خودش نشست و تاج بر سر
گذاشت و بعد حاجی خودش امر نمود که بفرستد پیش جعفر بن محمد علیه السلام که او را در این
ساعت حاضر نماید و تمام فاسد و خیال نابطل املعون کافران بود و وقتی که امام حاضر شد
و حاجت ساجرین منصور منصوره و ایجاد پوشیدند جلوس سباع بگفت میاوردند بسبب سحر کاهل
خودشان پس برای امام هم خوف و اضطراب بخواهد شد و در نزد حضرت مجلس از دو سوار آراء
جعی عباس هانت و استخفاف شد خواهند داشت که آن دیدند خدایا امامت خدا را نیست
استیجیر بالله و لفته الله علی اعدا ال محمد ص بر حال و بقی که امام داخل مجلس شد و نظر مبارکش
بر انصوب سباع افتاد فرمود در حالت غضب با بلیکه اما نفر و نیا نا حجة الله الذی ابطلت

سحر ابا نگه در ایام موسی بن عمران یعنی ویل و هلاکت برای شما باد ایام عیشنا میدار و عیشنا
که من سحر خدا هستم که باطل نمودم سحر ابا و اجاد شما را در زمان موسی بن عمران پس تامل فرمود
بصوت بلند گفت ای اجاد و صورت های ممتد هر یکی از شما بگریید صاحبان خودتان را با دست
تکمیل هر سحر که کند و سباع شدند ضعیف و مرگ برخواستند صاحب خود را و از دریل
و پارچه پارچه نمود در مکان خودش خورد و بلع نمود پس منصور ملعون از مشاهده این حال
بخش افتاد و مدح و شکر و بیعتش شد پس املعون بپوش آمد عرض نمود الله الله یا ابا عبد الله
او جعی و اقلنی ابی ببت نوبه لا اعو لکمنا ابدا یعنی ای جنت خدا بیعت و کم کن بر من و خطا و سحر
من نوبه نمودم و هم چنین مضا و غلط و حق نشناسی بعد از این نخواهم کرد پس آن امام فرمود من
بخشید پس املعون عرض کرد ای سیدنا قای من مرن بر سباع و در بمانید آن اشخاص را که
خوردند پس آن حضرت فرمود همیشه با اگر عصا موسی آنچه بلع نموده و خورد بود از عصا
ساجرین فرعون و غیره عصاها در نمود هر این سباع در میخوانند ساجرین را که خوردند
نمودند پس امام امر نمود که سباع بمالک اصلیه خودشان که جاد و بیجان بودند برگردند و
افضاد ساجر مقدم شده بچشم رفتند پس بعد از این بچشم نمائند بر حیوان و مخلصان که اگر جمیع
و خواص مقامات و ذرات محمد و آل محمد جمع شود و نوشته شود بجلد کبریا و بیا خواهد
شد و از این قبیل است همانند امیر المؤمنین در یکسبت و نماز و جمل فقر و صبح است
هر یکی از آنها میگفتند امیر المؤمنین علیه السلام در خانه من بود و سبب را بجا ماند
این قضیه را جعی انفضلا علما ذکر نمود و سید حکماء اسلام المذهب المله سیدنا ما
در کتاب جندالت بصریح باین نمود است در مقابلان حال و تحقیق متفاد را بدان مثالیه
واجبنا بر نخیه و اگر کسی صاحب نم و در کاحذیث لساط امیر المؤمنین هم مطالعه نماید میداند
در این بیت در چند موضع جمله آثار و خواص مقامات و ذرات ذکر شده است و حاصل کلانم
اینست که چون نفوس با روح محمد و آل محمد هم نفوس قدسیه کلیه و ارواح قاهره با هر چه پیدا
پس صرف مینمایند و این مقاماتی که ما در دستار حق تعالی در جمیع عوالم و قاطبه نشان در حال
که آن ارواح کلیه و نفوس قاهره منعقدند با بدان مثالیه و اجاد بر زحمت و این در جمله اجابا

تسمیه و تعبیر با بدن ظلیه نورانیه شد اما در اینجا بر نحو تصرفات ایشان قبل از آمدن ایشان
با بنی نساء دنیویه یعنی قبل از تولد ایشان و ایضا بعد از وفات و شهادت ایشان شد و هم
چنین در حال حیات خود ایشان نیز شده است و تحقیق این مطلب به پنج اجمال بیست که چون نفوس و
ارواح ما نفوسه کامله و ارواح قاهره با هر نفسند از این جهت در عالم برزخ هر نفسی
بر یک بدن مثالی و جسد برزخی متعلق خواهد شد و نظیر عالم برزخ نوع و خوابت در عالم تو
روح امثال ما هائیک بدن متعلق است و لذت اکل و شرب صیر و صفا و کجودتک با آن بدن
مثالی است و اما نفوس و ارواح محمد و آل محمد چون نفوس غائیة کلیه و ارواح نورانیة
قاهره هستند پس از این جهت است که هر یک از ایشان دو هزار هزار بدن مثالی و قوالب و اجزای
برزخیه متعلق مینمایند و از اینجا معلوم شد که هر چه در این عالم است در جهل موضوع در
یک شب سرگشته هر یک از اصحاب رسول الله صیغان حمل نفر کنند که امشب بر الومین بود
خانه من مهمان بود و در اینجا خواهید و با از اینجا معلوم و منکشف شد که خصوصاً اصحاب الکفا
و الحنزه الجبلاء در نزد حضرتین و از جنوب تا شمال صد هزار محضر و شرف بموت باستند خصوصاً
در آن وقت اراضی بلکه مثل نجباء و ثبا و طاعون استیجی بالله تعالی این خصوصاً ایشان صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین بیک بدن خواه دنیوی باشد و خواه برزخی باشد ممکن نیست
و قطعاً و احادیث در باب خصوصاً ایشان در نزد حضرتین و شرفین بموت محمد توان معنوی است
مفید جزو و یقین است و شرفه الاسلام کلین در کاف و شیخ الطایفه در هدیة النبای معتقد
کرده اند برای خصوصاً ایشان در نزد حضرتین و جوی از علما محققین بر این مطلب تلفت شدند
و علامه محمد بن مجلسی در بحار صریح باین کرده و بینه خصوصاً اصحاب الکفا و الحنزه الجبلاء در نزد
حضرتین با بدن مثالی و اجزای قلبیه برزخیه و برای هر یکی از ایشان ابدان و غیره مثالی
و اجزای کثیره برزخیه است و نیز مخفی نماید که بعضی از آثار و خواص مقامات نورانیه برای
چند نفر از حضرت جناب سید الشهدا نیز حاصل و ثابت شد است و اینها حضرت عباس و حضرت
علی اکبر و حضرت قاسم و صدیقه صغریه و صدیقه صغریه ام کلثوم است و لیکه این حضرت خاصه با
ناید فهمید که این همه برای ایشان بعد از شهادت ایشان و وفات ایشان است و چون اینها معلوم

شد باید اشاره بیک لطیفه دیگر بنمایم تا اینکه سر و عجب از روی جمیع مطالب مقدم بر ذمه شود
این ایفت که اگر کسی حوال کند و گوید که اگر مسلم داری و قبول نمایم که جناب سید الشهدا
دو روز عاشورا صد هزار یا صد هزار یا صد هزار بدن مثالی و اجزای خودش بجهت فرستاد و جناب حضرت
بیت بیخ هاددا بد که اسفل فرستاد و هم چنین کلام لا عزت هاشمیه و سایر اصحاب و لکن
صدان نسیم و قبول اینها میگویم که لا در زمیناید از این مطلب که دو عاشورا باید بغایت طولانی
باشد و بدین هفتاد و دو ساعت برسد زیرا که ممکن است که بگویم امام علیه السلام روح تو
اطهر کل و نفس قاهره با هر اش متعلق با بدن کثیره مثالی و اجزای و غیره برزخیه گرفت با بیخ
که مقادیر و مجاهداتش محض باین بدن اصیل و دنیوی نبود بلکه با این بدن و هم چنین با بدن
کثیره مثالی و اجزای و غیره برزخیه مقادیر و مجاهدت نمودند پس در جواب این مشرک و انیسوال
میگویم که مقادیر و مجاهدات جناب سید الشهدا نبود مگر بدن اصیل و دنیوی که با این
ظاهر مطهر صدیق عظم و جنت کبری فاطمه زهرا ام مؤمنان شده بود پس چنانچه در اخبار و احادیث
بیزه و شمشیر و سنگ با این بدن اقدس ظاهر انور در میبید بود و هم چنین مقادیر و مجاهدات
انحضرت باین بدن بود پس در این جسد بود پس با اعتقاد غیر از این جایز نیست بلکه این مطلب
از ضرورتی است که مامیه میتوان شمر و با تا تصرفات حضرت هاشمیه و اصحاب سید الشهدا
در ابدان مثالی و اجزای برزخیه در حال حیات ایشان هیچ کس این ادعا را نکرده و نمیتواند
بکند پس معلوم و منکشف شد که چاره و علاج نیست مگر اینکه قائل بشویم و اعتقاد بکنیم با آنچه
گفتیم یعنی که دو روز عاشورا در غایت طولانی و نزدیک مدت هفتاد و دو ساعت بود اگر
اینرا کس اعتقاد نکند لا بد است باید انکار کند شجاعت جناب سید الشهدا و هم چنین شجاعت
های عزیز هاشمیه و سایر اصحاب از افضوحات خان بنی امیه باشد استیجی بالله ثم استیجی بالله از
امثال اینها میاید پس چون مطالب بنمیدم معار و معار باید مقدم دیگر بنزد که کنیم قبل از
شروع بدی که جناب سید الشهدا پس در بیان این مقدمه میگویم بر اهل ایمان و اقیان
مخفی نماید که هر صاحب عقل و شعور و هر صاحب فهم و در کا خوب مامل و تدبر و تفکر کنند و کتب
شهادت را مظلوم چنانچه تفصیل از زبان خواهم کرد خواهد دانست که آنچه در اخبار و آثار

موانع وارد شده است از زبان شویان و اینها بر مظلوم و مراتب نصیبت که بر کنندگان
در مصائب آن از موذات که بطور حقیقت و واقعیت صادر شد است نه منبج عراق و مبالغه
زیرا که هر چه از شویان و در جانب برقرار و کبریه کنندگان برسد سبب الشهادت رسید
است بلکه در حقیقت جناب سید الشهدا هم رسیدند پس انکار و استبعاد نمی کنند آنچه را که
در اخبار و متواتره و آثار متکاثره و سیدان در باب بیان و کبریه مگر شخصی غیر کامل و طفیل لایق
پس مناسب است آنکه ذکر خبر مفضل بن عمر را در اینجا و آن اینست که مفضل در این سیدان رضای
علیه السلام را فرمود و الله میدهم که ملکه تراخ نمودند بر مؤمنین و از برین در وقت سید الشهدا
یعنی فدا شده اند و قبر شریف بر روی مؤمنین و ایشان بر روی ملکه مفضل گفت عرض کردم که
ملکه دیدم میشوند برای مؤمنین و از برین پس آنحضرت فرمود هیهات هیهات و الله ملائکه را در این
میدهند یعنی بصوت بنوازم حتی آنکه ملکه دستها خورشان بر روی ایشان میکشد از این
برگ نموند و بعد حضرت فرمود حتم نازل میکند از هشت وقت صبح و وقت عشا از طعام
برای زدار و قرار میدهد که خدام ایشان در کربلا ملکه باشند و هیچیک از ذر برین خا
خودش را از خویش دنیا و آخرت سؤال نمیکند و حتم مگر آنکه حتم حاجت او را بر آورد
میکند مفضل گفت عرض کردم و الله این بسیار کرامت عظمه و موهبت کبری است که حضرت
برقرار سید الشهدا عطا فرمود است پس آنحضرت فرمود نام مفضل میخواهی که مرتبه بلند و
درجه اعظم میان کم مفضل عرض کرد بلی ای اقا و سید من پس آنحضرت فرمود سپید میبش
ملکوتیه و نورانیت که در قبر شریف جناب سید الشهدا سوزی و تحت آن نور کدناشته شود
و بالای آن سوز بر زده شد که سید و قبه از یا فون امر مکلل بدر و جواهر جناب سید الشهدا
ع نشسته است با نبر و در طرف آن زده شده نورها در قبه خضر و مؤمنین و از برین سید
در تحت قبه و آن امام مظلوم را زیارت مینمایند و آن سلام میدهند پس از حتم با ایشان
خطاب میرسد و صیفا نیدای اولیاء من نماید و ستان من بسیار بسیار در زار زده شد و
ذلیل شد بد سبب شمنان الحمد لله و سبب طاع الطریق و امثال اینها و بجهت صبر نمودن
اگر در وقت که سوال خواهید نمود حاجت از خویش دنیا و آخرت مگر او را بر آورد خواهم نمود

برای

برای شما پس باز صادق فرمود اکل و شرب را را نصیب خواهد بود یعنی فادایمی که در ذکر بلا
هستند و ظاهر این است که بطعام و آب آنها از طعام و آب هجرت غاوط شد اما دایمی که در ذکر بلا
هستند در بعضی از اخبار با این طور است که جناب سید الشهدا بگریه کنندگان قرار فرمود
میفرمایند که اگر دعا خود تا زمان بدید فرج و فرشتهها بیشتر از گریه و حزن شما خواهد شد
شما مثل رجاء اهل بیت است در بعضی اخبار با بیطور است که چون امیر المؤمنین را بر زاری
جناب سید الشهدا بیاید پس امام مظلوم با امیر المؤمنین عرض میکند یا ابتاه برای زاری بر
من استغنا کن و برای ایشان از حتم زجان و شویان عظیمه طلب کن بجزی نماید که از خبر مفضل
بن عمر اشکال عظیم محل شد و مطلب بزرگ معلوم شد و آن اینست که آنکند و قبه که در تحت آن
دعوات قرار مستجاب میشود و قبور استخوانها را با نون امر و مکلل بجواهر و در اطلال فرود
مرا و قبه اخضر از نور و از نور شهادت آن امام مظلوم ع اینها بالای قبر شریف زده شد بلکه
قبل از شهادت آن امام مظلوم همه این قبورها و خلفان عالمیان خلق نمود است پس این اشکال
عظیم بود در باب تحت قبه بعد از آنکه تم محل شد و جناب سید الشهدا از حتم فرود
این اشکال را از این خادم الموال و سوال نمود و با بیطور تقریر کرد که قبه و کند از زمان
نادر شاه زده شده است پس چه طور میشود که حضرت و حج ظاهرین او خبر داده اند که دعوات
قرار در تحت قبه مستجاب میشود پس اخضر این با نون که بعد از زده شدن قبه نادر شاه
باشد معنی ندارد و در سوال مغزی الهیه مدت یکسال و نیم گذشت بود که با این حدیث مفضل
بن عمر مطلع شد و ما مغزی الهیه حقیقت حال را اظهار نمودم بسیار سرور و فرحنا که گفت
الحمد لله والشکر له اشکال محل شد پس این حدیث مفضل بسیار بسیار مراتب در جانب زواران
منفرد شد و اگر صدقا و احبا اهل ایمان و ایقان بخوانند مطلب را بشنوند و وضع و این تقریر
کم پس تا امل و نذر نمایند تا آنچه خالایان مینماییم و آن اینست که چون سید المرسلین ع عقل
اول و نورانیت و قلم اعظم و اسرار مظاهر صفات و اما حتم است پس بگوید و صبر و صفا
و اه و ناله آن صاحب مقام قار قوسین و ادنی و شوح بناج اعظم نور لولا که لولا که در مصا
و کیفیت شهادت جگر کوشش سید الشهدا اعظم و اکبر و افضل است در تر و حتم از جناب

و طاعانه

و طاعتش و از جمله آن مبلغ رسالت و دعوت خلو و بی حصر با آن رحمتی میفرستد
های کثیره که معجز شدند و صبر کردند و فرزند ما او ذی انبئی قط مثل ما او ذیت و اگر معجز
بلیسترو بی حجاب بیان نماید بگویند اعظم و اکبر افضل اعمال و عبادان و طاعتان محمد و اله
المصوبین المظلومین انجیر است که بسبب موهبت عظمی و عطیت کبری و مقام محو با ایشان رسید
و مثل مقام محو و مقابلی از مقامات امکانیه تحقق و موجود خواهد شد و اینجکه سبب مقام
محو است چون و غم و بکا و صحر و راه و قاله محمد و اله المصوبین است و مصفا امام مظلوم و
کیفیت شهادت المظلومین در جهات این بکا و و این راه و قاله ایشان فوق درجا صبر و شکیبایی
ایشان و هم چنین فوق درجا رضا ایشان بفضا و قد حقه و هم چنین فوق درجا تسلیم و تقوی
ایشان است اینی بطلب فهمیدن از مقامات این مثال این طالع جفائیه و ذراته ملکوتیه
سبباً مستعد در انظار عوام کالاً نظام و هم چنین در نزد مثال انوار عوام علما و فضلا
میخوانند و لکن در حقیقت غیر از تزیین و تزییر و جمل که چیزی ندانند و مطلق عالمیان
جل جلاله خودش شاهد عالم است که اعتقاد این خادم از او مرد در باب یاریت و رسیدن شد
و در باب کبر و راه و قاله در مصائب کیفیت شهادت همین است که ذکر کردم و هر چه این از اد
قومیه و اصول مستحکم استنباط کرده ام و بیز این و ادله این بطلب عظیم تمام یعنی افضل عباد
و طاعتان و اعمال سید المرسلین و هم چنین امیر المؤمنین و وفا طاهره الزهراء و هم چنین سایر
جمع مصوبین بکا و راه و قاله ایشان است و مصائب سید الشهداء و در کیفیت شهادت
آن و بعد از این سنک و کلوح بر افواه اصحاب جمل مرکب مجلس و مصای و هم در ذکر
امور کثیره القوائد پس میگویم که مخفی نماند که در این مقام قصه عجب لطیفه هست میان
انست که انقیضه میاستد جل جلاله العالم الربانی و الفقیه الصمدانی صاحب کتاب سنظام
مضاح الکرامه در فقه منان شیخ اجل فوادی ملکوتی از هد و اتقی اهل دفان خود شیخ
اجلین اتقا و افناده بود و حاصل این قصه اینست که چون جناب شیخ دید که جناب سید اجل
مستغرق بحر تفکر و تدبر است بر سیدان سبب انجوان تفکر و تدبر رسید اجل جوانان که غایب
برای این طایفه از علما و سوا و من فضائیه و مخطوطات و همتا طلبیه عارض میشود و نزد یک

میشود که اینصاحب سوسه هلاک شود و الا آن و سوسه فضائیه و هسان و مخطوطات طلبیه
من اینست که اخبار متضافه متکاثره که وارد شد است در باب یاریت سید الشهدا علیه السلام
و در باب کبر و ذاری ماه و قاله در مصفا المظلومین در این نتیجه و این ثمره را میدهد که جنبه
سایر اعمال و طاعتان و عبادان باین دو امر مثل نسبت فطره است بدای میخورد و در است
پیش و مضیبه بلکه مضایعین عمله از اخاریت و اخبار وارد در باب این دو امر حاصل از این
میشود که اگر شخصی در دنیا هزار سال بلکه صد هزار سال فضیلت کند و از عبادت الله الخالصین
باشد در جمیع ایندین عمر را صرف کند در عبادان و طاعتان و حسن او همه مسئول در کلتف
باشد و در هر مدت این عمر طویل یک دفعه یاریت سید الشهدا کند با یکسانت در صفای آن
مظلوم کبر و ذاری ماه و قاله نماید پس هر یکی از این دو عمل افضل است در نزد حقیقتا
از جمیع طاعات و عبادات آنست که در مدت این عمر از آن صادر شد باشد پس شیخ گفت یا جناب
شماره این بکار تشکیک دارند و معضد بر این نیستید جناب سید اجل گفت سبب با الله
تم خاشا چه طور میشود که اعتقاد بر این ندانسته باشم و حال آنکه اخبار و احادیث در دنیا
در غایت تکاثر و تضایف مضاف بلکه از حد نقد و احصا فریفتن لکن خوض من در بحار
افکار برای رسیدن جمله از این باب است و این مقام است شیخ گفت جمله از فطال شکاکان
مباحث همه منکشف و معلوم میشود و مگر بضرب مثال که ایضاح مقال نماید پس من قصه کرد
میکنم از این مثال بلکه بسبب بعضی اسرار این مطلع نباشید بدانکه در بعضی از این
و در هر طایفه سلطانی بود همچاه و صاحب بلذات کبره و حیوین و عساکر و نیزه و در باب
عیش و التذات شوق بسیار بشکار گاه رفتن و صید بسیار نمودن داشت و در روزی
ایام با لشکر بسیار از مرقا و اخلافه خود در بیرون آمد فصد اصطیاد و شکار چند
و در یک مرتبه زیاد و منزه آنرا و الخلفه در مکان خود شب هوا و مراع و چمنهای فرخ از
امر خود در خیام و چادرها را زدند و امر عبادت بر این بود که وقت صبح با جمعی که تراز
حلا رفان و مرقبان سوار میشدند و بی شکار برهنند و بعد از آنجا رفتند
و از فضا وقت صبح برود سوار شد و از معسکران فصد فاصله نکشیدند هوا و پیدا شد

ان نمود استیلاخت و الحیوان رو بران کذا شده مثل تیر میرفت گاه از کوه بکوه خورش
و امیر و گاه از دقه بدتره میدوید و عرص سلطان از دستید بان و شکار نمودن ان
ساعت بسیار غنایا میداد و از کثرت حرص و حد و تمایز خودش را فراموش نمود و از
حال خود و احوال اسب خود غفلت نمود و نمیدانست در چه حال هستند و امر باینه و
بود نا انکه احوال نظر سلطان غایب شد و از شکار کردن ان مایوس گشته منقبت شد پد
نزد یک غریب فنانیست و در احوال خود و اسب خود ناامل خود دید هر دو نزدیک مقنا
هلاک رسیدند و چون و غمش بسیار شد و هر طرف که نظر مینمود آثار احوال با دریغ
دید بلکه نه اثر پریده و نه اثر چرند و بنظرش غیر سپید پس ظن قوی هلاکت رسانید و استغنا
بجتماعی مینمود و کرمه و زاری مینمود تا گاه از دور کوچی از حشیش و بن بنظرش رسید پس
اسب ناخوت خودش را با بخار رسانید از اسب پاره شد داخل ان کوچ شد دید در آنجا یک
نفر عجزه اعرابیه و یک نفر جوان اعرابی هستند جوان برخواست اسب سلطان را بجای ایست و
سلطان مثل مذ هوش و مغف علیله فزاده و هر قینیکه فی الجمله میامد میدید بسیار گرسنه
است با جوان بمادش گفت بر خیز بر زان بدوش و پارگانان جو و از ان زاد ان شیخ پشیا
تا انکه پیش همام بگذارد و معلوم است که بسیار گرسنه است فادش گفت بلکه این همام
ببضم غذا را نتواند بخورد و لکن آنچه را بیدار همام مضایقه کنیم بر خیز همین
زاد بچ کن تا او زاد و زاده همام صرف کنیم هر چند افعال دنیا غیر این بر چیز دیگر فزاد
و معیشت و غذا و اما از شیر این بر است لکن دوران شمه انسانیت و در زاد انضا و معرفت
است که این زاد و زاده همام صرف نکنیم و سلطان از سنت تعب خسته در از کیشد گاه در
خواب گاه در بیداری بعض کلان عجزه و جوان را میشنید و میفهمید و جوان امر است
مادش عجزه بزاد گشت و از پوست او را مسلح نمود پس ان عجزه نصف کوشش او زاد و یک
سقا مثل کوشش بخن و نصف بیکش زاد و کوشش انداخت مثل کبار نمود و هر دو در
پیش سلطان گذاشت چون سلطان بسیار گرسنه بود از هر دو قسم بقدر ثلث هر دو خورد و بعد
انان با شراحت تمام ان شب خوابید و اما عساکر وجود و مقربان سلطان دید سلطان بعض

سبوح جام و معسکر نمود اضطراب تمام و دهشت نهای انها حاصل شد و همه مستغرق در با عجز
و آزاران شدند و در هفت سوارهای بسیار از طرف بی حسی سلطان شدند و وقت عصر
فرز چند نفر از سوارها از بابت بخت و اتفاق خودش را با بخار رسانیدند که سلطان در آنجا
بود و بعد از چند شنای الهی تقییم و تجمل سلطان نیز اهل آوردند و زبان مدح و منقبت سلطان
گشودند سلطان برخواست سوار اسب شد و امر نمود بفک مان که در و نفر عجزه و جوان را بجای
سوار اسب خود شان نمایند پس ان عجزه و ان جوان را بر داشتند و عجزه بی سوار اسب نمودند
و قبی که سلطان با انجا غنایا غلامان وارد معسکر شدند جمیع عساکر وجود و مقربان سلطان
بسیار استیلا فرخاک و مسر و کشتند و فساد ماینه کردند و چون سلطان بیای تخت خودش بر گشت
و بعد از دور دور در مبریر سلطنت خودش فزاد گرفت و امر با حضار جمیع ارکان دولت
و اعضاء سلطنت و امراء و رؤسا و اصحاب مناصب نمود و چون حاضر شدند و وظایف تجمل
و تقییم سلطان را بجای آوردند سلطان متوجه سوار ارکان دولت و اعضاء سلطنت شد
چهار شایسته است که در شان این عجزه اعرابیه و ان جوان اعرابی عمل بیا و در پیش چند نفر از
خواص مقربان سلطان زبان شناورده خاکشودند و هر یک از ایشان نظر همت و مروت خودش
در تقییم عطیه و اقام سلطان چهره عرض نمود انکه همت و مروتش از همه بیشتر و بلند تر بود
با این هیچ عرض نمود که سزاوار است که ان جوان اعرابی با اینکه شهنش اعظم اقام بفرماید بان حکوم
بلدی از بلاد عظیمه این حکومت بشیخ توارث در زریه ان جوان اعرابی تسلط کند همانند چون
سلطان نام مروت عراض انچند نفر از ارکان دولتش شنید بفضیله آمد و فرمود و بل بر
باد آید بی همتان و ای پس فطران دل مرلجوش آوردید و کلمات شما باعث حزن و غم شد
زیرا که همت و مروت مرا بسیار است که رویت ترشتر دید و اگر با طبه ممالک حرفه و تاج
تخت و سلطنت خودم را با اینها بدهم انوقت همت و مروت من مساوی تو ام همت و مروت اینها
خواهد شد زیرا که اینها جمیع اماس معیشت و کد زان خودش را از این بزرگوار و از راه من
نمودند پس ساوان در برابر من در همت و مروت نخواهد شد مگر اینکه سلطنت را تقوی بعض
این جوان نماید پس ان سلطان عادل و عالی همت و خیزی است که سلسله مختص بان بود و او

ترویج آن جوان اعزازی نمود و الجواز اولی عمر خود شرف از داده تا آنکه سلطنت بعد از وفات سلطان بان منتقل شود و چون جناب شیخ حسین مرحوم این قصه را برای سید اجل سید جوان ذکر نمود گفت سیدنا و مولینا اگر در این قصه خوب تا مثل رفت بر معانی اشکال که در هفتاد و مخطورات فلیت حاصل شده است تا اهل خواهند شد انتم هم بعد از آن شروع نمود بانظاریان میان مثال و مثل و گفت ای اجانب سید الشهدا بان فحی که در راه حقیقتا بدل جان و عزت و اصحاب اهل و عیال و طفل شیر خواره نمود و هم چنین جمیع آنچه خبری که متعلق بان مظلوم بود با تفاسیل و کیفیاتی که در شهادت عرف هاشمیه بان تفاسیل و کیفیاتی که در اسیر جرم رسول الله ص در اجبار و اطاعت و آثار و سیر و تواریخ وارد شده است یا ما فوق این خوبند که این طور خدمت در راه حقیقت معقول و منصوب میشود یا نه و یا جمیع اینها و اوصیاء و صدیقین و شهدا از خلفان ادم تا انقضای عالمه مضایب و ابتلاهای ایشان جمع شود و نسبت داده شود بمضایب و ابتلاهای جناب سید الشهدا پس این نسبت مثل نسبت فطر خواهد شد بای حیط و جنبه ذره خواهد شد بافتاب این در انبیا تمام و تدبیر خوب باعث میشود بجهت انبیا سیدنا قصه سلطان عادل و با مرتب میان مطلبی که مجازا و مکافاة میکند حقیقت بایک بند دیگرش یعنی سلطان منصف با مرتب و آن جوان اعزازی بان فحی نباشد که ذکر شده پس مجازات حقیقت که اگر ما که مرین و ارحم الراحمین است و مقدر و قاهر عین منافی است در باره شاد و سید الشهدا و کرم و زاری کنندگان در عصا و کیفیت شهادت آن مظلوم باید بان فحی نباشد که در اجبار و آثار وارد شده است زیرا که تقییم و تجلیل جناب سید الشهدا است باز جناب شیخ مرحوم عاده کلام نمود گفت سیدنا و مولینا جناب سید جوان دانستند که حقیقت که جناب سید الشهدا کرد و آن خود خدمت که در راه حقیقت انا مظلوم صارا شد یا ما فوق ان معقول و منصوب میشود یا نه پس جناب سید مرحوم گفت خاشا لله و خاشا لله و بالله ما فوق ان معقول و منصوب میشود جناب شیخ گفت حاصل مطلب من و پیغمبر کلام من ابیست که اگر محال و منتهی نبود که حقیقت مرتب در بویت و الوهیت خود شرفا و کذا نمود و بعضی جناب سید الشهدا نماید میباشد در مقام مجازات هم چنین نماید پس جناب سید جوان مرحوم بعد از شهادت اینکلمات

بسیجده شکر رفت و از سجده برخاست گفت یا شیخ و سوره شمس من را یل شد بلکه جمله از اسرار نیز مطلع شدم مجلسی مقامی در ذکر فضیلت عجیب و ذکر آن نیز من باب مقدمه است پس میگویم محفی عنانند که مضاف این کتابخانه علوم آقای نیک میگوید که قصه که میان من و دفتر دار دولت عثمانیه که در زمان سردار اکرم عمیرا شاد بود واقع شد است در زمان و آنکه شدن سردار اکرم عمیرا شاد در عراق عرب با عجب اطرف همه قضایا است و میان این فتنه گریها و عمیرا شاد و ابی بعد از وعده ایشان شد ظلم و تعدی آنقدر که شد و برادر و بنور و نور و وضع الحقیقت علی اصحابها الاقلاقی شاد و تحیه سیدنا سیدنا بقدر بیخیا میبندد و بعضی از فتنه گران در زمان حاکم هندیه بودند و آن در حد فتنه سیدنا را دم با اذاب اخلافت بلکه در باطن از ظالمیه محصه امامت است این ان مفری الیه بگویند آمد و گفت عمیرا شاد و هندیه است و میخواهد ناسد نماید و اگر زحمت بکشد هندیه بیانی ممکن است که عمیرا شاد حرف مورا بشنود بلکه این سخن ظلم و تعدی از سردار و سایر مسلمانان بر داشته شود پس بان کهنه پیام و لکن باره عواطف و عوا رو دار و چند روز تا خیر افتاد پس وقتی که هندیه رفت عمیرا شاد رفت و بعد از رفتن او رفتند گفت زحمت کشید آمد و لکن عمیرا شاد و دست و دامن گرفته است و گفت تا ثباتا شاد و قائم مقام دو جمیع هم با دفتر دار و اندیش و آن در فلان وسیله است فرما خواهد آمد پس وقتی در دفتر دار آمد ملاقات شد و بعد از آنجا آوردن تقارفات گفت چون خواستم ذکر نماید پیام در ذکر کفر هندیا و تحف افشادم که برای شما آوردناشم که اعود و ارفع و اشرف و اعظم جمیع هندیا و تحف است و دفتر دار گفت چه هدیه و چه تحفه است این هدیه و تحفه جلیلا الفذ و عظیم الشان کهنه جزء فلیلا از بخار و قوا میسر منان و فضائل محمد ص خصوصاً از مناقب و فضائل امیر المؤمنین و سید الموحدین و بعد گفت اشرف کتب رنورد شما یعنی ظاهر اهل است و جماعت چه کتا است گفت جامعه صحیح امام بخاری کهنه هم چنین است و شروع کردم ببینا حال امام بخاری از جنب و حسب که دت و وفاتش و بیان حال و کیفیات اشغالش بحقیقت علوم و فارغ شد آن از تحویل جمله از علوم در سن ده سالگی و بعد کیفیت سفرش بمکه و مدینه و سایر بلاد مجاز و زمین و جمله از بلدان مغاربه و شامان و غیر اینها برای اخذ احادیث و اخبار از شیخ و

محدثین وضبط کرد نش نزدیک هفتصد هزار حدیث و بیان مقدار آن احادیث اخباری که
در جامعه صحیح شمرده اند و بیان کیفیت تدوین و ضبط و غیر اینها از کیفیت است
ما هو ال امام بخاری چون در فرزندار اینها را شنیدم غرق در کمال شکر و تعجب شد بعد از آن
جامعه صحیح بخاری چند حدیث در میان من و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کفتم پس در این مقام
ذکر با او بداد اینک نشئت خودش را بسیار منصف و مستحکم شمرده و بعد کفتم در فرزندار
چون جمله از فضایل و مناقب امیر المؤمنین را شنیدم کمال حمله از مناقب و فضائل در دنیا
و در قبر بخانه رسول الله ص جناب سید الشهدا م شویس و فرزندار کفتم بسم الله میا کفتم
کفتم میان این مطلب و وفوفت بر ذکر چند مقدمه پس مقدمه اولی اینست که چون در روز
خندق امیر المؤمنین ع بیمار زنت عمر بن عبد کلام گذارست رسول الله ص فرمود بود اولی
کلامی که فرمود و چون امیر المؤمنین ع فرودا کشت رسول الله ص فرمود صریح علی یوم الخندق
افضل من عباده الثقلین پس کفتم ایام صحیح بودن این حدیث که توفیق نموده است از اهل
سنت و جماعت کفتم نه بلکه صد این کلام از رسول الله ص بر نبی قطع و یقین است و این منقو
علیه است و فرموده علی کفتم این حدیث در عموش باقی است یا نه کفتم بل در عموش باقی است
و نیز که تخصص بنام است کفتم مقتضای عموش اینست که در تحت عنوان ثقلین عبادات
انبیاء و مرسلین و اوصیائین داخل شود چنانچه عبادات غیر انبیا داخل است و آنچه داخل عموش
نیست عبادت جناب سید المرسلین است و حد دخول اینهم بدلیل عقل است و هر بدلیل عقل
بلکه نبوت این در وجه این نبی برای ضربت امیر المؤمنین در روز خندق سبب بود که این حد
مالقسه بر رسول الله و هم چنین بالقدر بر پیش عراقان بل جماعتی از اهل سنت و من
حدیث یقین و تبدیل آره اندد و کند خود نشا با بیطور ضبط و ثبت نمودند که رسول الله ص
فرمود صریح علی یوم الخندق افضل من عباده اصعب الی یوم القيمة و مقصود ایشان از این تعبیر
و تبدیل اینست که بنام خدا اقرار کنند با اینکه بکسر بنام امیر المؤمنین ع در روز خندق افضل
از عبادت جمیع طوایف جن و از عبادت جمیع طوایف انس از طوائف نام ناقراض عالم خواه
عبادت انس عبادت انبیاء و اوصیاء باشد خواه عبادت غیر آنها باشد کفتم این غلط است

و صحیح همانست که اول ذکر سید بنی صریح علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین و بعد
کفتم مقدمه دومی که هر چه سید المرسلین در هر مقام از مقامات فرموده است صدق و صحیح
و مطابق واقع است و بعد کفتم در فرزندار اینها را شنیدم غرق در کمال شکر و تعجب شد بعد از آن
جامعه صحیح بخاری چند حدیث در میان من و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کفتم پس در این مقام
ذکر با او بداد اینک نشئت خودش را بسیار منصف و مستحکم شمرده و بعد کفتم در فرزندار
چون جمله از فضایل و مناقب امیر المؤمنین را شنیدم کمال حمله از مناقب و فضائل در دنیا
و در قبر بخانه رسول الله ص جناب سید الشهدا م شویس و فرزندار کفتم بسم الله میا کفتم
کفتم میان این مطلب و وفوفت بر ذکر چند مقدمه پس مقدمه اولی اینست که چون در روز
خندق امیر المؤمنین ع بیمار زنت عمر بن عبد کلام گذارست رسول الله ص فرمود بود اولی
کلامی که فرمود و چون امیر المؤمنین ع فرودا کشت رسول الله ص فرمود صریح علی یوم الخندق
افضل من عباده الثقلین پس کفتم ایام صحیح بودن این حدیث که توفیق نموده است از اهل
سنت و جماعت کفتم نه بلکه صد این کلام از رسول الله ص بر نبی قطع و یقین است و این منقو
علیه است و فرموده علی کفتم این حدیث در عموش باقی است یا نه کفتم بل در عموش باقی است
و نیز که تخصص بنام است کفتم مقتضای عموش اینست که در تحت عنوان ثقلین عبادات
انبیاء و مرسلین و اوصیائین داخل شود چنانچه عبادات غیر انبیا داخل است و آنچه داخل عموش
نیست عبادت جناب سید المرسلین است و حد دخول اینهم بدلیل عقل است و هر بدلیل عقل
بلکه نبوت این در وجه این نبی برای ضربت امیر المؤمنین در روز خندق سبب بود که این حد
مالقسه بر رسول الله و هم چنین بالقدر بر پیش عراقان بل جماعتی از اهل سنت و من
حدیث یقین و تبدیل آره اندد و کند خود نشا با بیطور ضبط و ثبت نمودند که رسول الله ص
فرمود صریح علی یوم الخندق افضل من عباده اصعب الی یوم القيمة و مقصود ایشان از این تعبیر
و تبدیل اینست که بنام خدا اقرار کنند با اینکه بکسر بنام امیر المؤمنین ع در روز خندق افضل
از عبادت جمیع طوایف جن و از عبادت جمیع طوایف انس از طوائف نام ناقراض عالم خواه
عبادت انس عبادت انبیاء و اوصیاء باشد خواه عبادت غیر آنها باشد کفتم این غلط است

پس عايت در مقام تعجب و استبعاد گفت حجة من حجك ايا ثواب حج تو بزرگتر است يا حج من ميدهند
حقتم پس آنحضرت فرمود بل حج من حجی صبی ثواب اجر حج من با آن ميدهند با غایت و صفا
انکار و استبعاد گفت حج من حجك پس آنحضرت فرمود بل از حج من حجی و حج من ثواب غایت حج
و استبعاد من و رسول الله در کاف صفت سابق یعنی دو برابر سابقا ذکر میجو تا اینکه رسید
و رسول الله با اینکه فرمود حسنه و اریب حج من حجی باز غایت تکرار عرض کرد و گفت حسنه و اریب
حج من حجك پس آنحضرت فرمود بل سبعین حج من حجی مع اعمارها یعنی ثواب بود حج من با ثواب بود
عمر من بان میدهند پس آنوقت غایت ساکت شد و چون کلام من در ذکر این حدیث با بجا رسید
درد دار گفت مولای من افتد من برای من الا نيك اشكال عليك بشهره غرض شد و واجب
که این اشکال و این شبهه را زایل بکنید و حاصل این اشکال اینست که در مقدمه دو می ذکر شد
که بر رسول الله کذب اعراف و کفین آنچه مطابق واقع نیست جایز نیست در توهمه علی اسلام
پس در ره این حدیث رسول الله اول فرمود حج من حجی پس چه طور میشود که حج استبعاد غایت رسول
الله ماضی بود بفرمانید بل حج من حجی پس اگر بنا بر سید الشهدا مستحق و مسأله ثواب
و اجر یک حج رسول الله بود سبب استبعاد و استنکار غایت مستحق و مسأله ثواب حج رسول
الله نخواهد شد و همچنین تا با خبر کلام مبارکش و از هر مشکل بزرگتر اثر با دانش یعنی از یک
گفته تا آنچه قدر اضراب بلفظ بل واقع شده است پس گفت در فر داری افتد خوب بلفظ شاید
و خوب است بوده آید و لکن بحول الله و قوته نعم جواب شافی دانی حاضر است و حاصل است اینست که
و رسول الله در این حدیث شریف اشاره فرمودند بقاوت و قفاصله درجات ذلالتین پس هر
در یک وجه و در یک مقام نیستند و این تفاوت در جوارح و قفاصله در ثوابات چند چیز میشود
کثرت و جنت و مشقت دزدان و قلت مشقت و زحمت و مجتهد مکان ذلالت و قرب مکان و
استحکام و افتان معرفت و قلت معرفت و مجتهدان اخلاص و خلوص و قفاصله این بخوار غلوص
نظایر امثال اینها از جهات و اعتبارات پس آن زیادت گفته که بسیار بسیار است و مشقت
و زحمت و افتان معرفت و اخلاص و خود ذلك کم حظ و قلیل السهم باشد پس ثواب زیارت از یک
حج رسول الله است و آن شخصیکه در ره اینها یعنی در معرفت و اخلاص و مشقت و طول سفر و نحو

ذلك ما لا نره ناست ثواب زیارت آن بود حج و فرمود رسول الله ص امتد سائر مراتب یعنی
از حج گرفته تا حجل و بیح حج برای آن اشخاص است که بالا تر از اول و پایین تر از آخر باشد
با یعنی آن شخصی که در ذنبه بالا تر از اول و پایین تر از آخر باشد با یعنی آن شخصی که در ذنبه
بالا تر از این شخص و میماند آن ثواب چهار حج دارد آن شخصی که در ذنبه بالا تر از این شخص
است ثواب هشت حج دارد و همچنین تا آخر مراتب و چون در فر داری اینها را شنید بسیار بسیار
خوشنود و فرحناک شد و گفت جز آنکه الله تعالی خیر او بعد گفت در فر داری افتد ایا معلوم شد خدا
و ثمره و نتیجه هر این مقدار و هر اینک از در نزد شخص منصف غافل مدین چه چیز است که در
علی در روز خندق افضل از عبادت شده و یک حج رسول الله افضل از ضربه امیر المؤمنین در روز
شد و اول کت از درجه زیارت کردن قبر سید الشهدا بمنزله درجه یک حج رسول الله و حاصل
اینها این میشود که اول درجه قبر سید الشهدا افضل از درجه امیر المؤمنین در روز خندق میشود
گفته همین طور میشود مطلب بعد از ملاحظه مقدار مذکور و بعد از نام قدر این حدیث است
ولکن بخیف و بدانکه چون ضرورت دین و همچنین اجماع از جمیع فرق میسبب قائم شد بر این که
درجه ضربت امیر المؤمنین افضل از جمیع درجات زیارت زوار با یعنی زیارت زوار زیارت
تحت عمو و عبادت ثقلین داخل است پس حکم ضرورت و اجماع درجه زیارت بله ضربت امیر
المؤمنین نخواهد شد قطعا و یقینا پس آنحال بعد از نام قدر آنچه ذکر شد معلوم میشود
که زیارت قبر جناب سید الشهدا در تالی درجه ضربت امیر المؤمنین واقع شده پس اگر شخص
منصف و با مرتبت امضا بدد و خوب نامت نماید میباید مطالب بسیار جلیل و بزرگ بسیار
بسیار دین و یقین است و چون نکلام با بجا رسید شروع کرد در فر داری بگو که در ذکر این حدیث
میگرد و خودش را ببرد استقامت انداخت و مکرر دستها را می بوسید و بچشمش میبکشد و می
مالید و مکرر میگرد و چون حال در فر داری با بیظور دید که میباید مرد و انا و منصف است فرزند
و اغینت شمر در و گفتم والله و بالله مؤاخذ خواهید شد والله معافی خواهید شد و یله
دنگش میفرستد و مضطرب شد گفت چرا چه تقصیر داری که بگفتم بدستجا و مقامان زوار زیارت
الشهدا انصاف داده از دان و اعتراف نمودید و همانرا در بعد از داخل شدن خاک شما یعنی

دولت روم هزار هزار نبلها بر سر الهامیا و زند و قطع نظر از آن با جمعا و خراجهای بدیع
که از آنها میگردند و قوی که قطاع طریق در جمله کثیره از اوقات بر سر آنها میریزند و بعضی را
کستند و بعضی را زخم زدند و جرح زدند و میمانند و مال و اسباب ایشان را میگردانند و قوی که قطاع
الطریق اگر عرض حال بحکام و مستحقین فری و قلاع در آن طرف نمایند محتر و نامر بوط میبینند
بعضی اینک میبایستند در مال ایشان نمایند و الا اقل تنگی و دلدادی دهند اگر بیگانه
انها را منع میکنند که بقلعه نادره و الوزاره بر روند و بوزیر بفرستند و عرض نمایند و اگر
احیانا بوزیر دست ایشان برسد و عرض حال کنند کار سازی و علاج در آنها نخواهد شد
پس و قوی که در فرزندار اینها را میبندد بیباکتر قش شده گفت اتم تمام بعد از این همچنین
نخواهد شد و هم چنین قاعده هم گذارند که ذوق انبیب بر زبان جناب سید الشهدا نه
خواهد رسید ای برادران اهل ایمان و ایحسان الی الله و اهلیت و سوا الله در فرزندار آن
غرض منصبی و نایان نصیب مندهی و قیبه کلان حق و مطالب صدق را نادره و براهین شریف
انصاف داد و مقام محبت اهل بیت رسول الله ص در آمد کریمه شریفی کرد در وقت شهادت
مراتب و مقامات و در جوار جناب سید الشهدا و اما جمیع اهل ایمان که اسم خودشان را
شیعه مینامند که اگر امثال و نظایر اینها نشوند صد راه استیقا و استکار میباشند
و اشکوا بقی و حریفی الی الله ان الله بصیر بالعباد و محفی نماند که هر چند از مطلب بپوش یعنی
ذکر و بیان کیفیت شهادت جناب سید الشهدا در دو اوقات در پیشگاه کردن بیفقدان
مذکور و لکن عذر من در وجه است پکی آنکه میخواهم که اهل ایمان و معرفت با بصیرت نامرینا
زیاد که اینهمه ما بسیا فریاد و نکار داشتند چون در جلد اول در مجلس زیارت جناب سید
الشهدا و در مجلس بکا و با محضرت اینها ذکر کرده بود خواستم در اینجا ذکر نمایم و از یک
مناسبین بود در آن مجلس ذکر شود و لکن از وجه دیگر است و اما این بود که در اینجا ذکر
نمایم و عذر در پیشگاه و الله و ما الله از خودم خالی استیناط میبایم یعنی کویا طاقت
قدح ندانم نوشتن کیفیت شهادت این مظلوم نادره اه یا ابا عبد الله مجلس و قضا
چهارم در بیان عذر کفار و نجاران و ذناب و شرار که انها را سید الشهدا کشتند و بجهت

فرستاد پس محفی نماند که اقوال اهل سیر و تواریخ و علماء روایات و آثار و اخبار و کتب
مصنوعین کتب مقاتله و ضربت خواه نظم بوده باشد و خواه بقدر و بیباکتر و واحد ذکر
شده بلکه با طوار مختلفه و مستنقده ذکر کرده اند پس آنچه منقح علیه جمیع اهل سنت و اهل
شیعه با بیغیبه که کثر از آن عذر کس آن قائل شده هزارونه صد پنجاه نظر من غیر از غیر
و قول بالوف یعنی چند هزاره و کلان جوی هم بطور نظم و هم بطور نثر واقع شده است
و از بعضی فقرات جمله از زیارات هم چنین مستفاد میشود که سید الشهدا اکثر عسکر
لشکر داشته بود و در بعضی از مقاتله حضرت سید الشهدا ده هزار نفر داشته بلکه
این ده هزار مرد در عمله آن بود و بعضی در یک جمله گفته است بعضی ذکر کرده است که حضرت
پنجاه هزار را در یک اسفل فرستاد بلکه بعضی این پنجاه هزار را در یک جمله گفته است و منقول
برای من بنقل جمعی از مصنفین و محدثان از کتاب محدث کامل و حا ذوق در عمر خود در آن
عصفی بخجراتی که حد لشکر نزدیک یا نصد هزار بود و آنچه بعضی از اقلین اینطور تعبیر
که همه عذر لشکر کفار چهار صد شصت هزار بود و آنچه امام کتبت عذرش میباید بی هزار
بود و بیست و پنج هزار از آن لشکر کفار حضرت عباس کشت و سایر اصحاب غریب هفت
بیست و پنج هزار کشتند پس همه مقتولین میباید هشتاد هزار میشد و باقی عیمان از
انکفار مکره هشتاد هزار و شیخ عبد الحسین اعظم نجفی که آن را گفته شیخ افقه شیخ صفیر جوهر
نجفی میباید اجل سید جواد مرحوم غایب میباید شد و در یک قصید زبیری ذکر کرده است که نقل
شده حد لشکر ابن سعد لغنه الله تع یا نصد هزار است و امام ساجد را یعنی میباید
را بیستم فرستاد و لکن این شیخ جلیل منعرض ذکر عذر کشتهای که اصحاب امام غریب
ها ششمی کشته بودند گفته است و بعضی از ثقات و محدث ذکر کرده است از کتاب هدیه
العلم که از جمله تصانیف سید محدث اجل سید نعمه الله جزا در بیت و انسلله سند را نقل
است بعد از الله اکبر مضمون متن روایت اینست که وقتی ابن سعد لغنه الله تع خواست که مقتول
شویسوی کوفه را با سرها منور و مطهره کند و با اسرای و عزم رسول الله ص انوقت حکم رسید
این زیاده ملعون بان ملعون که کشتهای لشکر زلفن کن و آل محمد ص و اصحاب حسین ع را از من

و بعد از دفن کشتهای لشکر منوچهر شو سبک کوفه پس ابن سعد ملعون با نکاح و جوارح فرستاد که
 بدین کشتهای لشکر قدرتی نداشتند زیرا که عدد آنها صد پنجاه هزار است پس ابن زیاد نوشت
 رؤسا لشکر را در حق کن و باقی را طرح کن و بنیاد از خودت منوچهر کوفه شو بارش مظهر شهید
 و اسراء ال محمد ص و این روایت چنانچه معلوم شد بیان شده است از آن صد پنجاه هزار چنانچه
 امام علی علیه السلام گفته بود و چه قدر از اصحاب عرب هاشمیه کشته بودند و آنچه در نسخه منسوخ
 شیخ شهاب الدین العابدی ذکر شده است بیانش باین شرح است که امام علی خلیف دنیای از لشکر کفار
 کت و بعد از آنکه با امام مظلوم نزدیک هشتاد جراح از زخم شمشیر و نیزه و نیزه رسیدن چنانچه
 هزار و هشتصد پیاده را بجهت فرستاد و درین نسخه بعد از ذکر کلام طویل باز ذکر شده است که
 امام علی در چند جمله نزدیک بنیست چهار هزار سوار بدک اسفل فرستاد و از زبان امام زین
 العابدین رسید و باز در چند جمله مقاله و مجاهد نمودند و در این جمله نزدیک بنیست هزار سوار
 کشته شد و بعد از آن حضرت سید الشهدا علیه السلام فصد خیمها اهل حرم نمود و قبل از رسیدن چنانچه
 ملکی از ملک رسیده عرض کرد السلام علیک یا ابا عبد الله و ان حضرت و جوارح خود را
 عرض کرد که از جمیع سنوات گذشته و هر زمان غیر ظلمانی دیدم و هر اهل امانها بمصائب تو
 گریه میکردند و حقیقت مرا ما مود کرد که اطاعت امر تو بکنم اگر میخواهی ملک که نازد بشوند تا
 آنکه دنیا را برکتند و اگر امر کنی در یک طرفه العین دنیا را بجزند و او حسن جواب بکنند هر با بر
 تو اطاعت خواهند کرد و اگر میخواهی بجزند و ما در دین لایق شوی مری و با ایشان
 لایق خواهی شد پس امام علی فرمود که میخواهم با ایشان لایق شوم چنانچه بماند که جمیع تقادیر
 مذکور خواهد ان تقادیر و اختلافات در عده لشکر باشد و خواهد در عدان جاعالی که آن
 علیه السلام آنها را کشته است باید در این مقام ملاحظه نمود یک نکته لطیفه در تفسیر او و بعضی
 ان اشاره نمود است پس عالم ربانی و فاضل صمد صاحب کتاب مجلس العجب این ابی جهود الحسن
 میگوید و فایده است که جناب سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا بعضی کشت و جویبار در
 وقت میبکشت و جویبار اینک ممان بود از قتل آنها بسبب زخمه با امام علی در مکان و موقوف
 کبی سبب نیز از امام پوسید پس امام فرمود با جماعتی که میبکشم میبکشم در اصل با آنها نظرنا

ذکر که آنها اهل ایمان خواهند شد پس مقصود ما اینست بدان اینست در تیره و نظرها بمانند
 تا اینکه از اصل با آنها بوجد بیایند و ان جاعالی که آنها کشته و باز میبکشم در اصل با آنها
 اهل ایمان عینهم اینضمون کلام صاحب مجلس است و بعضی از فضلا صدقا و ثقات ذکر نموده
 برای ابن احقر که در بعضی کتب معتبره دیده بود که سید شجاع فرمود من دیدم یک کافر را که
 نیزه به پهلو میزد و میزد و میزد او را نکشت و بعد از انتقال امانت بمن معلوم شد که در وقت
 کافر شقیع بود که از دوستان ما اهل بیت بود و خفی نماند که همه آنها مؤید و مستد میباشند
 بعضی فضلا معاصرین از علماء ائمه در کتاب منهاج السالکین ذکر کرده است مضمون اینست که
 نقل در روایت شد است که جناب سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا نظر میکرد بواسطه غم و نور که
 نزد امام علی میبکشد با صلابت و کفایت پس هر کسی که امام علی در صلبان نطفه مؤمن را میبکشد
 او را میبکشد پس با جماعتی که امام علی را قتل نمائید بسبب آن سرمد کوهها جمع شد
 و امام علی شهید کرد پس اگر این سرمد بود امام زاهد لشکر را که هر مقدار بودند در نفس
 قبل میرسانید و هر ذقانی میبکشد و احد از آنها از قتل باقی میماند و بر این سر تا و پل شد
 است قول حق تعالی کونوا اولادنا الذین کفروا منهم عذابا ایما و بعضی ذکر کرده است که امام
 زین العابدین علی عرض کرد سید الشهدا در وقت رجوعش چنانچه بعد از چند جمله او را قتل
 و مجاهداتش با ابنا و یارین رسول الله ص من مکر و میبکشد که بکفر از کفار اعدا میبکشد و زده
 قدر با جمعی کشتی پس این چه معنی دارد و چه سر فراد پس امام علی فرمود سر این برای تو منکشف
 معلوم میشود در وقت عصر پس مقصود امام از انکشاف سر و حیثیت حال برای سید الشاهد
 در وقت عصر بنیست که وقت عصر بعد از نماز امام مظلوم ع عود بود و منتقل میشود بسید
 الشاهدین ع زیرا که ان از موارد امانت و خلافت است و اخوان اشیاء است که از امام سابق
 امام لایق میرسد پس بعد از انتقال این عود بود هر چه امام سابق میبکشد بسبب آن عود امام
 لایق نیز او را خواهد دید پس وقت عصر عاشورا معلوم و منکشف شد برای سید الشاهدین ع
 سر اینکه جناب سید الشهدا جاعالی را از لشکر کفار قبل رسانید و آنها از زنده باقی گذاشت
 و دیگر خفی نماند که مضاف بر این مذکوره و همچنین در اولان کثیره اینست که در وقت عصر ان

روح اقدس نور امام سابق عالم قدس صواعق تقدیر و بشارت دیکر نبیانه بر خیزه
متاوی خواهد شد علوم امام لاحق با علوم امام سابق مجلس و مقابله بجز در بیان جمله
از خواص خلفا و الله تعالی یعنی اصحاب لایت مطلقه و خلف کلیه و اشاره بشجاعت خلیفه الله تعالی
جناب سید الشهدا و ایضا در بیان جمله از امور مهمه و مطالب عزیزه و دقیقه لطیفه در ابتدا
بکلام عمده نتایج و حاصل آنچه مذکور شد بحول الله تعالی و قوه بیان سینا ایمین بدین حدیث
مخفی که قلوب ایشان منور با نور ملکوتیه و معارف حقیقیه و محبت الاله و اهل بیت رسوله
الله است در سینه امثال آنچه مذکور شد در قوت و شجاعت حسینیه انکار و استبعاد از
زیر که میدانند بقطع و یقین که چنانچه هر یک از چهارده معصوم افضل من جمیع الوجوه و جمیع
معانی فضیلت هستند از جمیع انبیاء و اولیاء و جمیع ملائکه و عنقریب و کسی بود که
سواد فانی جبروتیه و بشارت دیکر هر یکی از چهارده معصوم بیک کفایت علیین ملکوتیه
گذارد و در هر آنها بیکیه اشاره شد بکفایت دیکر گذارد شو کفایت اول بر کفایت دوم در حجاب
شد و همچنین میدانند که قوت و شجاعت جناب سید الشهدا از اندر بجایی که ما آنها اشاره
در معانی افعال و در آیات متضمنه است بطریق امام ع ایضا در ابتدا و سبب استیانت
مالا تر است پس در وقت سینه افعال مختلفه اصحاب مقاتله و در آیات انکار خواهد کرد و استیانت
خواهند نمود بلکه خواهند گفت البته در وضع قوه و شجاعت نفس و بدن سید الشهدا است
که ازیند و اکثر سیصد هزار یا چهارصد هزار یا سیصد هزار بکشد زیرا که قوت شجاعت و
شجاعت انسانیست حسینیه جمع الحیرین شجاعت محمدیه مصطفویه و علویه مرتضویه و مظهریه
شجاعت نبیانه و اوصیانه و صدیقین بلکه جامع جمیع شجاعتها در ایران و شجاعت و جمیع جمیع
قوت فاطمیه اهل قوس تمام پس اگر سوال کند کسی بگوید که استیانت و سبب بدین انکار است
که میگویند که ممکن نیست امام ع چهارصد هزار یا سیصد هزار یا پنجاه هزار بلکه
سوی هزار بلکه هزار و در روزها صورتی داشته باشد از آنچه است که اشاره بر آن میکنم یعنی
گویند که مقاتلات و مجاهدات امام ع بعد از ظهر روز عاشورا شده است و چه طور میشود
چند ساعت قلیله اینقدر شجاعت کثیره را امام ع بقتل رساند و این انکار و استبعاد قوی تر

میشود در وقتی که ملاحظه کنیم مقاتلات و مجاهدات جمعی از اصحاب بعد از ظهر و قوی و اکد
میشود و یقینکه ملاحظه نمایم که مقاتلات و مجاهدات جمیع عزت هاشمیه را که از بعد ظهر
شده است و امتداد و بلوغ و اکد و قوی خواهد شد که بر اینها اضافه نمایم بضایح و مواعظ
حضرت زابولای قوم کفایت مقام اتمام حجت و اكمال دلالت و هم چنین اشعار و در جزئیات
سبب از آنحضرت ع در میدان قتال و هم چنین ملاحظه نمایم و ذاع کردن آنحضرت اهل حور
و اینچنین مرتبه پس بر این نظر چه طور میشود که همه این امور و وقایع بعد از ظهر عاشورا
واقع شود و بنا وجود این حضرت امام ع سیصد هزار یا سیصد هزار یا پنجاه هزار یا بقتل برساند
از کفار و مشرکین و غیره این سوال میگوئیم پس اگر بنا بر این نباشد که روز عاشورا
مثل سایر ایام نظیر سایر روزها بوده است اشکال باقی است استیانت و انکار در دفع خواهد شد
ابتدا و اصلا اگر چه بنا بقول سعوی صاحب کتاب مروج الذهب گذاردیم که عقد کفار مقبول
اشتراک از آن کسب نکند است از علما شیعه و علما اهل سنت و آنچه از ذکر کرده این است
که عقد کفار و مشرکین که حضرت امام ع و اصحاب عزت هاشمیه کشته اند هم اش هشت هزار است
زیرا که روزی که مدتش در آن روز ساعت یافتند و کثیرا بیشتر باشد کجا این نیز این نیز در خصوص
اگر ملاحظه شود که اکثر مقبولین کفار بطور مبارزت و تنها آنها میدان آمدند و ایضا ملاحظه
شود بود همان کثیرا امام ع و ملاحظه شواصیح و مواعظ کثیره از برای اتمام حجت و اكمال
اشاره و هدایت و ملاحظه شود این خطب اشعار و در جزئیات اشعار و در میدان قتال و جدا
بیان میفرمودند و ایضا ملاحظه شود مدت غشیه بیوشی پنجاب بعد از آنکه از آنسب زمین کربلا
اشاره مدوان و غشیه بوده است مدت هر غشیه ساعت بود است چنانچه اشاره بر این خواهد
شد و اول یکشنبه بگویند مدت سه ساعت پس جمیع تفادیر و جمیع نزلات در مقبولین کفار
چاره و علاج نیست مگر اینکه بگوئیم که روز عاشورا مثل سایر ایام و نظیر روزهاست بلکه
آن روز مدتش هفتاد و دو ساعت بود است چنانچه سابقا اشاره نان شد و اخبار و روایات
که دلالت میبکند بر اینکه حضرت امام ع سبب استیانت از کفار کشت مثل سیصد هزار یا سیصد هزار
که اول پنجاه هزار همه مست و مؤمنند و شاهد خواهد شد برای بودن مدت روزها شورا هفتاد

و در ساعت مثل سایر مؤیدات و مستدات که سابقا بر آنها اشاره شد و اصل در این مطلب
قول رسول الله ص و امیر المؤمنین ع و فاطمه صدیقه کبری و حسن مجتبی که فرمودند که لا یوم کیومک
یا ابا عبد الله و تقریباً اندک آن بود علی اکامل که حدان در علوم کثیره و وفیه هستند و غایب
وضوح است و تعیین هفتاد و ساعت بودن از آن خبر هر صل بسوا ل ذکر مستغنا خواهد
پس اگر خال کسب عاده سوال کنند و بگویند حالا امر مشکل تر و واضع شد از اول زیرا که با ذوات
عوام بلکه علی و فضلا که اصحاب و مناصب علی هستند این مطلب بی چسبند بلکه استنباط ایشان
حاصل و انکار ایشان بر قرابت پس در جواب میگوئیم آه بلکه صد هزار زله از تبت خصلت
عوامی و ان اشخاصی که عدل و فضلا باشند و حضرت و عیال عوا باشند و اسکا و بن و حرق
الی الله ان الله بصیر بالعباد اکثر علی این زنده دعا و در تابت و عقاید حقایق بلکه از هر علو
دست خالی میباشد مگر قلیلی از علم و علم اصول فقه و ان تیر و الله و بالله بطور خالی و انچه
و بیخ تقلید در دست ایشان باشد و اگر هر است ششم بشوند نقد ششم و متغیر بشوند مثل
اشتراک و تعیین ایشان در وقتی که از کسب بشوند که حق و صدق مثل اینکه شما مجتهد نیستید از
عمر هر یکی پنجاه یا شصت یا هفتاد میکند و رو یکبار از ابواب اصول کافی از کتاب حجت و علو و ائمه
که در شصت بار پیشتر است میداند بلکه در عمر خودشان بگهنگار کرده اند آه صد
آه پس اگر خال کسب سوال دیگر کنند و بگویند که ائمه مکرر فرمودند ما مردم بمقدار عقول ایشان
و کتابش افهام ایشان احادیث ما را ذکر نمایند و خبری که حوصله ایشان تحمل آن ندارند آنرا
ذکر کنید و جملا شیعه را بر ما و جوانان همچنان منا و غیره و مباحثه و انکار و استنباط بنا و زید
اخر انکار ایشان ببعثت کفر و انکار ایشان میشود پس امثال این اموند کوزه بنیان میکنند و میگویند
ان اموند که مردم آنها را انکار میکنند یا حج طاهر بن معصوم علیه السلام مکرر فرمودند که ما
اهل بیت رحمت و عهده است چنانچه اعدا ما از منافقین منکر و منافق می کنند و همچنین جمعی از
دوستان و علی شیعین اما از تبت ایشان میامیرد نسبت اظهار کردن و افشا نمودن ایشان از رضا
زادان خبری را که عقول مردم و از قبول میکنند پس جواب از این سوال نیز بخند بطور صدیقیم
اول اینکه میگوئیم این مطلب امثال ان از قبیل مطالب شمله بر امر و عوام مضر و قابو نیست

که علی ممنوع شده باشند از افشاء و اظهار آن در نزد عوام الناس استنباط آنها و در اینکه
میگوئیم که بر فرض تسلیم و قبول اینکه این مطلب نیز از جمله مطالب اسراریه و از قبیل عوامی
مسائل است که اگر مصائب ال محمد ذکر شود بدو شجاعت میداند و حضرت هاشمیه و سایر
اصحاب ششکینا و الله و بالله خلاف عالمیان و رسول الله و اهل بیت معصومان باین واضع
خواهند شد قطعا و از این خوشنود نخواهند شد بقیضا زیرا که این در حقیقت تزلزل اعز
حقیق و توفیق در حق اولیاء و است لخصه خود واقع و فخرنامه خواندن برای بنی امیه است
ایا شیعیان و محبان بر غیرت ایشان میکنند که شجاعت امام ع و شجاعت حضرت عباس ع
حضرت علی اکبر و سایر جوانان بنی هاشم که امام رضاء در شان ایشان فرمود که در روزی که
ایشان شبیه قیصرند شنیدند محققانند و ذکر شود و سنه و طریقه مسیغه برای اهل غیر
و نا موس شود و سیم اینکه میگوئیم که اگر بنا را بعد ذکر کیفیت طول مدت روز عاشورا بکنیم
یا چه جواب خواهیم داد از سوال از کیا و چیز فهم عوام از جمله آنکه میپرسند که چه میشود که این وقایع
کثیره و امیقا ثلاث و چهارده تا امام ع و حضرت هاشمیه و سایر اصحاب روضت نه یاد از دست
بغل آمده باشد سبحان الله عجبت انما از جمعی از ظانیه همک و حقا که میپرسند که بودن روز
عاشورا با طول مدت یا مختص با رض کریم بود یا در همه روی زمین و در همه بلاد و اقلام
دنیا بود پس اگر بالنسبه بهم باشد سپاس است اهل فرنگستان و اهل چین و اهل هند و اهل
ایران که در آن زمان بودند هم چنین امر عجیب غریب را ضبط نمایند و تاریخ گذارند چنانچه
از غارت اهل فرنگستان و انگلیس اینست که امور عجیب غریب که در هر زمان واقع شود
می نویسند و ضبط میکنند و تاریخ میگذارند علاوه بر هر اینها و فوق شمس در فوق الارض
هفتاد و ساعت مخالف قواعد علم و ریاضات پس در جواب میگوئیم ای حقا ای حقا که شما
در حقیقت منکر قدرت نامت فوق التمام حقیق هستید پس این بطور طول مدت آن روز را
اگر مختص با رض کریم بود است و با بطور قابل بشود هیچ عیب هیچ ضرر ندارد زیرا که چنین
چیز مفید است عفا که منفع اگر قابل بشود بالنسبه به جمع کرده از زمین و اهل عالم و اهل
فاز هیچ عیب ندارد و هیچ ضرر ندارد و ضبط نکردن اهل فرنگستان و انگلیس و اهل چین و غیره

دلیل بر علم وقوع خواهد شد و نظیر این بیست است مثلاً اتفاق قمر معجزه و سوا الله ص کنا
الله تعالی بران ناطق است و اجماع جمیع مسلمین بوجع است بلکه از جمله ضروریات دین است
نا و جو این احد از طوائف کفار و مشرکین خواه از طوائف عبس و یهودی باشد و خواه از سایر طوائف
اقرار بر این ندادند و همیشه حرف آنها اینست که اگر همین امر بود در کتب تواریخ ضبط میشد
پس مخفی نماند که الان توضیح مطلب نمودن زیاد بر آنچه اشاره نمود میگوید در مقابل جواب این
که ادعای طوائف عبس و یهودیه که اتفاق قمر در کتب تواریخ ماضی ضبط نشده است این ادعا محض
از کجا معلوم است بلکه در اوایل از مندا اتفاق قمر ضبط کرده اند هم طوائف یهودی و هم
قتیبین و رهبانان عبس و یهودی و همچنین علماء و سایر فرق زیدیه و یهودی که این معجزه ختمی
سید المرسلین بوده است همه با خفا و پنهان داشتن و محو کردن از کتب و تواریخ نمودند و
اینکه معجزه حضرت علی علیه السلام تواتر و وضوح در سید کتب طایفه مخصوصه یهودی و مجوسی انکار
بنویسند میکنند معجزات ختمی ما ب هزار بیشتر از مسلمین ضبط نمودند و جمله از معجزات
تأییدات باقی است پس چرا یکی از اینها طوائف کفار و عبس و یهودیه و مجوسیه قابل نیستند
و در کتب تواریخ ضبط نموده اند و نیست سراسر این مکر و تمرد و عناد و جت یا ستدین و یهودیه
میگوئیم اف و تق بر عقول و افهام انسانی که میگویند این مخالف قواعد علوم ریاضیه است
ایا نمیدانید که علوم ریاضیه مثل سایر علوم حکمت یونانی از فلاسفه یونان اخذ شد و از
کتب آنها ترجمه شده است و زمان مأمون ملعون و آنچه از علوم آنها موافق شرع است
مردم این را از دنیا اخذ کرده است و آنچه مخالف قواعد شرع است انبیا و افکار فاسده
باطله غاطله فلاسفه است مثل قول بقدر عالم و انکار حشر جناتی بلکه افکار شرع انبیا
و مسلمین پس کدام مسلم این حرفها میگوید زیرا که بنا گذاشتن بر قواعد ریاضیه فلاسفه و
انکار و انشقاق قمر و معراج جنما نیست برای سوا الله ص و در شمس برای امیر المؤمنین
نا و جو این که اول و دوم از ضروریات دین است و سیم فریضه است که از ضروریات مذمت
بلکه فریضه است که از ضروریات دین است چنانچه خواهد شد پس بیست و نهم از امور دین
واقع شده است از امور عظیمه و حوادث عجیبه و غریبه که هزار یک از آنها در دسترس نیست

و بیست و نهم از امور دین است چنانچه خواهد شد و نظیر این بیست است مثلاً اتفاق قمر معجزه و سوا الله ص کنا
الله تعالی بران ناطق است و اجماع جمیع مسلمین بوجع است بلکه از جمله ضروریات دین است
نا و جو این احد از طوائف کفار و مشرکین خواه از طوائف عبس و یهودی باشد و خواه از سایر طوائف
اقرار بر این ندادند و همیشه حرف آنها اینست که اگر همین امر بود در کتب تواریخ ضبط میشد
پس مخفی نماند که الان توضیح مطلب نمودن زیاد بر آنچه اشاره نمود میگوید در مقابل جواب این
که ادعای طوائف عبس و یهودیه که اتفاق قمر در کتب تواریخ ماضی ضبط نشده است این ادعا محض
از کجا معلوم است بلکه در اوایل از مندا اتفاق قمر ضبط کرده اند هم طوائف یهودی و هم
قتیبین و رهبانان عبس و یهودی و همچنین علماء و سایر فرق زیدیه و یهودی که این معجزه ختمی
سید المرسلین بوده است همه با خفا و پنهان داشتن و محو کردن از کتب و تواریخ نمودند و
اینکه معجزه حضرت علی علیه السلام تواتر و وضوح در سید کتب طایفه مخصوصه یهودی و مجوسی انکار
بنویسند میکنند معجزات ختمی ما ب هزار بیشتر از مسلمین ضبط نمودند و جمله از معجزات
تأییدات باقی است پس چرا یکی از اینها طوائف کفار و عبس و یهودیه و مجوسیه قابل نیستند
و در کتب تواریخ ضبط نموده اند و نیست سراسر این مکر و تمرد و عناد و جت یا ستدین و یهودیه
میگوئیم اف و تق بر عقول و افهام انسانی که میگویند این مخالف قواعد علوم ریاضیه است
ایا نمیدانید که علوم ریاضیه مثل سایر علوم حکمت یونانی از فلاسفه یونان اخذ شد و از
کتب آنها ترجمه شده است و زمان مأمون ملعون و آنچه از علوم آنها موافق شرع است
مردم این را از دنیا اخذ کرده است و آنچه مخالف قواعد شرع است انبیا و افکار فاسده
باطله غاطله فلاسفه است مثل قول بقدر عالم و انکار حشر جناتی بلکه افکار شرع انبیا
و مسلمین پس کدام مسلم این حرفها میگوید زیرا که بنا گذاشتن بر قواعد ریاضیه فلاسفه و
انکار و انشقاق قمر و معراج جنما نیست برای سوا الله ص و در شمس برای امیر المؤمنین
نا و جو این که اول و دوم از ضروریات دین است و سیم فریضه است که از ضروریات مذمت
بلکه فریضه است که از ضروریات دین است چنانچه خواهد شد پس بیست و نهم از امور دین
واقع شده است از امور عظیمه و حوادث عجیبه و غریبه که هزار یک از آنها در دسترس نیست

در کتاب کافی رفته است که در روزی از امیرالمؤمنین در مدینه در مسجد فیض پیوسته
است و امام مرفوع در روزی از امیرالمؤمنین که در روزی از امیرالمؤمنین شده است یکی در حضور رسول الله
و در یکی بعد از وفات رسول الله ص در ارض بابل و افضله است در وقت برکتش امیرالمؤمنین
از غزوه هزولان و امام علامه در فون حدیث احمد بن محمد بن القاسمی از ابی اکرده و المعری در مشکلا
حدیث از و طریقی از اسامی بن عیسی و آیه نموده است که اسما گفت صحیح رسول الله ص سیدنا
ثقل و صحیح سیدنا و کس بدنا من علی علیه السلام کذا است و ان نماز عصر نکرده بود تا آنکه افتاب غروب
نمود و رسول الله ص بعد از نماز شب امیرالمؤمنین ص فرمود یا علی نماز عصر نکرده امیرالمؤمنین
عرض کرد نکرده ام رسول الله عرض کرد بگره حقیق که علی در طاعت خود رسو بود پس در کن
افتاب برای ان اسما میگوید بیدم افتاب طلوع کرد بعد از غروبش و واقف شد در محاذی کوه و
قصیده در ارض صعبا بود از ارض حیره بعد از این باز طحا و یزد کرد که است که این حدیث ثابت
است و رواه این حدیث همه عدول و ثقات هستند و باز میگوید که حکایت شده است علامه
فنون احادیث احمد بن صالح المصری همیشه می گفته است جایز نیست برای اهل علم خلف نمودن
از حفظ این حدیث زیرا که این حدیث اسما از کلیل بیوشت و این حدیث صحیح کرده است طحاوی از
علی الحفصیه و قاضی ابوالفضل عیاض بن موسی السننی الحقیق و علی مالکیه و او را ذکر نمود است
سعید الدین محمد بن مسعود از ابی اسما فی حدیث و کتاب منقذ و ابن جوزی صا به حق نموده
و از حق و صد اعراض نموده او را در فون احادیث ضعیف بلکه موضوعا شده است و این غلط
مخض است زیرا که اگر فرض شود که این حدیث از اتمام احادیث صحیح نیست فلا اقل از اتمام احادیث
حسانست چون زمان علامه بن یوسف بن فرغلی یعنی سبط ابن جوزی شد گفت در دنیا هیچ
عجیب نیست ان اینست که خبر ندادند بن جماعتی از اسما بید و مشایخ خودم در عراق که انها مشاهده
نمودند با منصور المظفر بن اردشیر العبادی و ان حدیث کامل و اعطای خارق بود و ذکر کرد و این حدیث
رد الشمس و او پیرا با بیان نام و الفاظ رسیف داده نمود و بعد از ان شروع کرد بدکر فضائل
اهلبیت رسول الله ص پس در این وقت ابو بزرگ افتاب اگر ف و پوشید و تار یکی و ظن بید شد
پس ظن همه اهل مجلس این شد که افتاب غروب کرده است پس واعظ مد کور برخواست و بر منبر
نشست

و اشاره بسوا افتاب نمود و انشا در این چند بیت نمود عربی لا تغرب یا شمس حتی تبتهی
مدح لالمصطفی و لخلیله و انشی عنانک ان اردت ثنا هم ان سینت اذ کان الوفون کلهم
ان کان للمولی و وفوک فلیکن هذا الوفون لخلیله و لرجله و معنی این سه بیت اینست که غروب
مکن ای افتاب تا تمام برسد مدح کردن من برای ال مصطفی و برادر مصطفی و عنان خود را
برگردان اگر مدح و ثناء ایشان را میخواهی یا فرز موسی نموده انوفی را که برای امیرالمؤمنین ص بعد
از غروب شدت برکتش و محاذی جبال در آسمان ایستادی در روز صعبا جبرئیل اگر ایمل تو
برای امیرالمؤمنین ص در ان روز پس امر و در میزان خود و وفون برکتش از نو باشد برای صوفی
و پیادها امیرالمؤمنین ص یعنی از برای عثمان امیرالمؤمنین ص خواگام در محبت و مودت ان باشد
و خواه نافرین علامه یوسف نواده ابن جوزی از اسما بید و مشایخ خود نقل میکند قالوا فاجاب
التحاب عن الشمس طلعت یعنی انها گفتند که دیدیم و قوی که واعظ این سبب را خواند و انشا
بسا افتاب کرد ابو بزرگ که در افتاب اگر فنه بود و دنیا ظلالی شده بود و با نظر میامد که
شب شدن او را در دو افتاب بر داشته شد پس انصاف بدهید از حق مکن و بید در این قصه
مد کور ناملا نماید که سبط ابن جوزی با وجود اینکه از اهل سنت است چند خودش ابن جوزی
در شهر من حدیث رد الشمس از احادیث ضعیفه تکن بی بیناید و حاصل کلامش این می شود که قصه
رد الشمس مثل ضروری بن شده است و او را در همه مجالس علماء و فضلا اهل سنت ذکر می نمودند
احب از علما اهل سنت منکر نیستند بلکه افتخار بنا بر آن و استماع ان می نمودند و در ان مجلس
که از اسما بید و مشایخ خودش مشاهده شنید بود نقل کرد که شبیه و نظیر رد الشمس برای حدیث
واعظ مد کور از اهل سنت است اشاره نمودن بسوی افتاب بخواندن ان سبب است که آه دل سوخت
و نقش گرفت از اخوان حقا جهلا این زمان خواه از عوام باشند و خواه از خواص مثل عوام که در عا
محبت اهل بیت رسول الله ص می نمایند بلکه خودشان را از مشرب شبعه اش شرب هتاهت
و قوی که می شنوند که در عا شورا هفتاد و دو ساعت بود است برای این دلیل و برای این شاهد
و ایضا برای اینکه از ملاحظه جمیع روایان و اقوال و جمله فقرات جمله از زیارات این در دنیا
که مقبولین در دست جناب سید الشهدا علیه السلام از صد هزار نبود است اینقدر صفتش است اینقدر

بطن مناخم تعلم نزدیک میشوند مثل سپید و در دقت تبر کند و متکلم با بی کلام زاکبند
اق وقت لام قانم الله نعم لیر ظایفه حقا و جملا غیبی کند مکر مکر قدر نام حتم و مکر
فضائل و شئون اهل بیت رسول الله پس میگویم صد هزار مرتبه کوز شوند قلب ایشان ^{صوت}
و روح بماند تا دم مردن و استیعاب و انکار ایشان و اهل شوق قانم الله نعم لیر باز میگویند
بطن مناخم داز و مکه مقولین در دست جناب سید الشهدا کم از صد هزار بودند و در دعا
قطعا و یقینا هفتاد و دو ساعت بودند با سیم و دیوان آمد امام مظلوم بمیدان قن
و جدال میان بجا هدا و مخالفان مظلوم علیه السلام و هم چنین در بیان اناموی که مینصق
و مناسب نیست پس کلام در بیان ب و چند مجلس مقام واقع خواهد شد مجلس ^{مجلس}
اول در ذکر کردن رضی کفیت امک الخلیفه الله نعم بمیدان میان مخالفان و مجاهدین
الحضرت پس میگویم ان امام مظلوم نظر باندان مظلمه و اجناس طیبی حضرت هاشمی ^{چون}
بفی عبد المطلب کرد و هم چنین باندان شریفه اصحاب ان ایدان از پاره پاره دیده سر کشید
و بسوی حرم رسول الله ص آمد و فرمود یا زینب ایام کلتوم و یا فاطمه یا رقیه و یا سکینه علیکن
متی السلام و سکینه فریاد کشید و عرض کرد ای پسر جان نسیم بکشته شدن من بزرگ داد
فرمود چه طور من بزرگ ندهد کسی که یار و یاورش همه کشته میشوند و دیگر نام و معین ^{شد}
نابند سکینه گفت ای پدر جان ما را بر گردان بجز خدا ما رسول الله فرمود هیبت ^{هیبت}
اگر شبان مرغ قطا را بحال خود میکند استند با ستر اهن میخوانید پس همه اهل حرم صحیحانه
زاکبند کردند و مظلوم را هفتاد و دو مرتبه رسوا کرده خوانست میان خودش را بچید
ورزه فاضل نام را پوشید و شمشیر بر کمر بست و سوار است شد در حالی که عرفان ^{فرمود}
بود و اهل حرم را تسلی میداد و فری داد و سکینه زانه میکرد و اشک چشم او را مظلوم با
استیضش ناک میکرد و سه بیت فرمود و مضموفا انبیتکه بعد از شهادت من کریم ^{بنا}
خواهد شد خال دل مرا سوزانید بگر نه کردن و اشک ریختن و بعد فرمود آنچه از یاقین
بگرفت گشته بیاورد که کبی دران و غیب نکند و از بدن من بیرون نیاید چون مرا کشند
رخسار از ان بدم بیرون خواهند کرد و ندید صدیقه مظلومه میان آورد یعنی مثل شلوار ^{تنگ}

حضرت او را پوشید و فرمود این لباس اهل ذلالت پس چیزی فریاد از آن آورد و او را
پوشید پس صیحه و ناله و فریاد اهل حرم بلند شد بعد میگویند دیگر خواست ما طرف ^{ان}
سواخ و پاره نمود و از یو خننا پوشید و شلوار تانزه داشت و از پیر سواخ سواخ
نمود تا آنکه کسی طمع نان نکند و بعد از شهادت از بدن ظاهر مطهرش بیرون میاورند
در این وقت زینب مظلومه فریاد کرد و خطا نکرد باین سعد خرافه و گفت یا بن سعد جمع
عساکر وجود را جمع کردید برای کشتن ابی عبد الله و حال آنکه میدانید که انست ^{بقتله}
و عزت رسالت و غیر شبان اهل الجنة پس مظلوم صیحه زد و فرمود ای اهل کوفه خوار ^{بگفت}
دینا و لغوت برای شما باد ما را خوار استید بسوی خودتان و بیعت ما را شکستید و فقر ^{عبد}
و میثاق نمودید و قابع طواغیت اهل فلان این امت شداید و فریاد و در انداختند
بان عمل نمودید و بکشید ما که کبیتا دست گرفته بودید و ظاهر اهل اسلام شد بودید
ما را کشید الا لعنة الله علی الظالمین پس مظلوم رجوع خواندند و ایات ان رجوع ^{چنانچه}
انفاق فضائل عزت ظاهر و اهل بیت معصومین استند همین متضمن است که فرمودند
و الحاد اعداء ال محمد و بعد در مقابل قوم ایشان شمشیر برهنه در دستش و از جبهه ^{پس}
و غانم بر شهادت پس بجزد بگردن قافیه دیگر فرمود و اول بیتان این است فریاد از
علی الطهر من آل هاشم کفای لهذا مفرحین افخر و آخر بیست و نهم ^{نظری}
بعد مویسای بخت عدن صفوها لا یکدر و در بعضی از روایات باین هیچ است و مویسای
انظاوه و وحد خودش و شهادت انصار و اصحاب عزت رسول الله ص را دید سوار
است شد و انقوم ملائین را مواجه نمود و فرمود ایها الناس ایامید انید ^{نشد}
شنا سید حسب ابللی اگر فکر و فاعلم انید خودتان را ملائمت مذمت خواهید نمود آیا
خلالت برای شما که خون ملر بریزد و حرمش را بریزد یا من پسر پیغمبر شما نیست یا ^{اصیبت}
رسول الله را در حق من و حق برادر من فرمود نمودید که همیشه فرمود الحسن و الحسین سید
شبان اهل الجنة آیا این کلام را بگویند منع نمیکند شما را از رحمت خون من و پاره کردن ^{انتم}
من پس جوی از انفتار و زنا در میگویند بی همین که چه میگویند پس با مظلوم ^{فرمود}

کنید از جمعی که زنده هستند از اصحاب رسول الله مثل زید بن ثابت و غیره از ان بن مالک
که چه شنیدند از رسول الله ص و حق بر او در ما باشد دارید و اینکه من پیشتر خبر
شما هستم و الله میان مشرق و مغرب بر این پیشتر خبر ندانید و الله که من پیشتر خبر امام شاهر
بدینید مرا یا کنان شما را که شما که قضا من میخواهید با مال شما را که شما ناست رسول الله را
تغیر داده ام یا بریف من را تبدیل نمودم پس همه انکار من بر این ندا خستند و جواب ندادند و
بعضی از روایان وارد شده است که انکفار ملا عین گفتند ما تو را بسبب زنت علی بن ابی طالب
کشم که ان اشیاخ و بزرگان ما را در دید و چنین گفتند پس حضرت با بن سعد ملعون خطاب نمود
فرمود بکنار بیدار اهل حرم رسول الله را برداشته بیدار بیا یک نفر از فقور بود و پیشتر خود حرم
رسول الله را حمایت کنم انحراف کرده گفت اینرا نمیتوانم بکنم پس ان مظلوم برای تمام حجت فرمود این را
قبول نکند یا اینرا قبول کنید بکثرت و بیکر غراب بدهید که نزد یکت حکومت از دست کسی بیرون
حرام زاده گفت اینهم نخواهد شد پس ان مظلوم فرمود که حال اگر فرارید مرا بکشید یک یک بمی
من بیا بیدار پس انکفار گفتند اینرا قبول داریم پس ان مظلوم در وجهی که انکفار این چند بیت از حق
نظمه فان تکن الدنيا عند نفیسه فان ثواب الله اعلا و انبى وان یکن الارزاق سماءا
فضله مع المر فی الکتاب جلد وان تکن الاموال للذک جملها فانا مال مریک به المر جلد
مرسوار و هر مرد از شیخان و دیوان و هیولانان و بزرگان ان قوم قدم بمیدان مبارزتی
گذاشتند انهارا فی القود بجهت منیر میثانا انکه جماعت کثیره از ان قوم میبکشتند و مکرر میفرمودند
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و باز میفرمودند انان رسول الله جان جان یا ابا عبد الله
ارواح شیعیان بنوفا باد نایسید الشهدا و گاه که در چنین مقالان و مجاهدات میفرمودند
الفصل اولی من رگوید العار و العاد اولی من دخول التار و در بعضی از روایان با بن طوالت
چون انکفار گفتند ما تو را میکشیم بدینجهت بدینت که اشیاخ و بزرگان ما را در غزوه میدرد
حین کشت پس ان حجت خدا بر انها حمل کرد و در انجمله با صد نفر از سواره و پیاده بقتل رساندند
و در بعضی از کتب مقابل با بنطور است که چون در اول ان بطور مبارزت مجاهد و مقابلان
ابن سعد ملعون پیشتر انهارا که امام میبکشت پس هفتصد هشتاد سواره شمر نداد شیخان و

نور و جمعی که از کفار زنده مانده بودند بعد از رویت ان سوره در جان و مخالفان ذکر میفرمودند
که مثل جناب میثال شد که بدینا نیامد است در شجاعت و قوت قلب است حکام ایمان بود
میثال مقابل ان مظلوم سی هزار سی هزار جمع میشدند و قتی که بر انها حمله میفرمودند و بفرار
میکند شدند و مثل جواد منقر و منقر میشدند و حال انکه از وجود عدید دل شکسته و برانغم
و خون داشت پس ان قتی که میخواست بر من کز میثال بود کرد میفرمود انان رسول الله میان من
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از عجایب مورد که قلوب شیعیان فرامیگذازد انبست که امام
مظلوم از آمدن پیغمبر و ان مدد خبری داشت فاطمه نام و در انوقت سبب شدت مرض بود
او با نام سلمه سیر بود پس ان خبر دید که طول زمان کشید از احوال بدش و اهل بیت بان خبر رسید
احزان و غم و هوان ان حد گذشت و شغلش که بر و ناله و زاری بود و هر روز در پیشه و زحان
میآمد و منتظر خبر میشد و در کاغذ سیدش نوشت معیان احوال خودش نمود و بعد مشغول
گردد و ناله شد و میگفت کدام شخص بجز اسپم میسرماند و در انوقت یک انرا بی از کوهی خارج
میکند شد و زاری ان مظلوم میثند و داشت که در خرام امام است در فراق پدید
بیت کرد و میبکند پس ان انرا بی محزون و منوشد و در کوهی نشست و بعد یک ساعت حال ان مظلوم
گردد پس بر پشت دخانه آمد و بصورتی گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و بعد التساله من
مردی هستم از اهل باریه هشتم و میخوانم بکنایه و مگر انرا حق دارید میان بکنید پس ان مظلوم
جواب سلام انرا بیزارد نمود و احوال خودش را میان نمود و فرمود غموم هر ان بیدار اهل بیت طا
مرا بیدار شد و کتابی نوشته ام میخوانم بر من انرا بی عرض کرد که انم من میسرماند و بکنند
و اگر تیره و روانه بسوگر نبال شد و قتی که انرا بی بکوبلا و سیدان نوبت بود که ان امام مظلوم مشغول
مقاتلت و مجاهدت بود پس انرا بی کتابت را بان امام مظلوم داد و ان مظلوم او را خواند
بسیا گریه نمود و بر کشت بسوخیها و انکاغذ را برای اهل حرم خواند و احزان و غم و کوهی
ان حد گذشت بلو ایشیعیان و در عا شورا جمع المصابین است پس هر چه در عالم کانت از صفات
و بلاها و غموم و احزان بایدان روز ما اهل بیت رسول الله بر سده اه صد هزار راه
دل انرا شویفون مشک از چشم بیرون میا پس ان مظلوم از زمین بر کشت و در من کز میثال انرا

و مبارز خواستند که جز آن مبارزت نبود پس یک حرام زاده که یتیم بن خطبه که از امرا بود و
شام بود بمیدان آمد و گفت یا بن علی بن ابیطالب تا کی و تا چه زمان مقاتله و مجاهدت مینمائی
تا این عسکر و جو پیشه را و شمشیر برین و شمشیر و ابطال قوم را کشته و مجال آنکه اولاد و فرزند
و عییره و اصحاب و همه مقتول شدند و اعضا و اجسای ایشان پاره پاره شدند باز دل خوار و مغلوب
داری پس امام فرمود یا من کجرب شما آمده ام تا شما کجرب من آمده اید و یا من زاه بشما آمده
نایشما زاه را بر من کشته اید و نمیکند و بدجو و اهل بیت رسول الله را میکند تفرق شود برضا
پس با فرار خودتان اولاد و اخوان و اولاد و اصحاب من همه را کشتید پس میان من و شما چیزی دیگر
نمانده است مگر شمشیر فلان ملعون گفت پیشه بیا و دستها خور من تا به بدین چه شیخا عد و چه هنر
پس حجتا الله اکبری یکسره شد کشته شد و ذوالفقار را بگردن آنکافر و زنی بون زد پس سران
کافر بچاه ذراع دور افتاد پس جمیع عساکر وجود بر فلول ایشان وحشت و اضطراب و رعب خود
مستولی شد و فلان بر حرکت نداشتند آنوقت یزید باطلی که موضوع مجادلت و شجاعت و مشهور
تا آنکه در آن لشکر نظیر عدیل نداشت صد بلند کرد و بانگ بر لشکران زد که ویل بر شما باد
شک و غیرت نذارید و از یکدیگر میکور یزید پس قدم بمیدان مقاتله و مبارزت امام گذاشت و
لشکران از مشاهده اینحال اظهار شازن و سرور کردند و فریاد و فریاد و کوس کوس نایب
اوردند و لکن اهل بیت حرم رسولان مشاهده اینحال و شنیدن این آوازه های از اخبار و
سید الشجاده با اینکه بمیدان مبارزت یزید باطلی آمده اند خوف برداشتند تا آنکه در آن
کرنند پس آنکافر و زنی بون نزدیک امام آمد امام صیحه عظیمه بران زد و فرمود ای نامرد
ظنرت در مقابل من ایستادی مثل استی که نوزمندان کافر جوانان را در خواست جلدت بشنود
شمشیر فلان امام عهوا له نمائید پس خلیفه الله العظیم و الحجة اکبری رو جو را و اوج
ستغفراه سناقت نموده ذوالفقار را بر وسط و میان کمرش بندید تا کافر و یتیم و درو
قطعه کشتن برهه لشکران حیرت و تعجب و اضطراب و تزلزل و وحشت همسوی و غالب شد
اه اه صداه در مقام تحمیل و تفکر این احوال برای قلب محزون و غمگین بود و میگفتند که انبیا
و گاه انقباض و گاه سرور و نشاط و گاه غلبه غم و احوال در حد اضراط سبحان الله که در هر

مقام در انبساط قلب و نشاط بود پس کشته شد خلیفه الله نعم یزید باطلی و بجاک مالین شدند آن
ملعون و تلخ شدند و ما عتقا اهدا لشکر کفار نگاه بخاطر مخطور کرد که آن امام مظلوم در این
حالت از کثرت جراحتها و زخمها که در مجاهدت و مقاتلات سابقه بان رسید بود خاص مبارک
بچون خصا شد و دروغ و زده اش بنیان محکم از خون کینه و از جسد مبارک و جسد شریفه اش عذر
ان بنیان خون چیزی دیگر نماند و دیده نمیشد بچون میماند که احقر چنان و شیخا صاحب
بصیفت میگوید نه تنها من اینجا ترا داشتم بلکه جمیع ملائکه و جمیع ارواح انبیا و اوصیای جمیع
ارواح مؤمنین بلکه جمیع اهل بهشت و جمیع اهل ذریه که بمقاتلات آن امام مظلوم و منظور
و تماشا کردند و همه آنها اینجا ترا داشتند یعنی گاه در انقباض و گاه در انقباض و گاه در انقباض
شادی و سرور و گاه مستغرق در گم و احوال بودند و فریاد و فریاد و فریاد و فریاد و فریاد
و فریاد و فریاد که از نشاندن و توبه منتقل بشاه برزخیه شد بودند و تقدیم از همان تا آنوقت
ارواح ایشان در مقام حیرت و تعجب و نکشته های خودشان را این دنیا میگردیدند و میکشیدند اینست
شجاعت اینست فتوت اینست جلالت و اشالی رسم دانستار و احوال ایشان صیحه میزدند و گریه
مینمودند و میکشیدند بار و احنا و بائنا و امهاتنا یا ابا عبد الله و یا سلطان سلاطین اهل
الکسبه و الفیرو و الشجاعة و الفیوة و امر و میبودند که شد و در دنیا بودیم و جانها در دوزخ انداخته
و جاد و بکشی میدان مقاتلات و مجاهدات تو مشغول بودیم و با مثال این مضامین در مقام
انصاف تر نمیشد و ند یعنی جلالت سواران مضامیر و این میدان چون کوی و صوب جان کسب غلبید
اند هیمنان مابن سواران را در اینصفا چه اسمی و چه حظ و ما تخندتینا مراد و این بخار و محیط
چه هنری و چه رسی اه اه صداه که ان مظلوم تا آن تشنگ و خوارش افشار و شیار و زخمها
بعضی از حاکمشده فرار و در بعضی دیگر بچاه مراد کفار را بدد زخ فرستاد چنانچه در جمله از
کتب مقاتله ذکر شده است و با همه این احوال میفرمود که کسی نکشته باشد که از ضلالت خون
بیاید هر چند بعد از هفتاد پست باشد چنانچه بیان این مطلب کن شد و باز با همه این احوال
مراعات خیمهای حرم رسول الله صیحه میفرمود و چون اشتغال بجنگ و استغراق در دوزخهای مجاهد
و مجاهد اگر چه از کفار و شیوخینا میفرستند صیحه و بانگ میزد و میفرمود و یا شیخا انبیا

ان لم يكن لكم دين وما كنتم لا تخافون المعاد فكونوا اجرا في الدنيا كما فرجوا الى اجسامكم
ان كنتم عربا فرمود منع كسب طغاة و لشام خود تا فرا از فرض بحرم رسول الله ص ما ذا مگر من
زند هستم پس شمر ولدان تا نمانك با بجاغفتند كه فرض خيمناى ايمرد كمال شود و همه خوش
را قصد نمايد والله كهولى نظير و شجاع كرميت مجلس مصفاى و در پياز ذكر كردن
دخول الخليفة الله تم بفرات و ميان اسرار و وجوه اب خود در نش پيس ميگويم محفى نمايد كه بعد
اينها فلان و مجاهدان كيره عطش شديد برا مظلوم و هم چنين مرد و الجناح منسوب شد
مصد فلان نمود و چند رؤسا لشكر كه با جهار هزار نامرد با پنج هزار موكل بر فرات بودند ان
ها را منصرف و مهزوم كرناينده داخل شد بفرات و اشاره بدو الجناح توشسته و من شتم و
اب خود هم خورد تا انكه اول نوخوردى اسحق بن جشوه كه يكى از رؤسا موكلين بر فرات بود ايجالت
را از امام مظلوم مشاهده نمود بينا فحكه در كهند در پيش خودش و لاشهات ضلع من اضلاع
النبوة ايا اين چه فتوت و چه مرتبت در بيجالت قبل از امير اب ميخورد پير و الجناح با وفا كار
امام را هيبدا اب بخورد و منظر اب خوردن اثناء پيس امام عليه السلام فرود اى و الجناح توان
بخورد و من هم ميخورد پس دست بيار كش داد از نموده يكفره از اب بر داشت تا كاه نامرد كاري
فرنايد زد تا حسين توان ميخوردى و اذ اب خوردن لذت ميسر و حال انكه لشكر بر خيمها و چنين
و در بعضى از روايات وارد شده است كه قائل اين كلام اسحق بن جشوه كنه الله قم بود پيس امام
مظلوم اب را از دست بچن و از فرات بيرون آمد و انقوم كفار را منصرف و مهزوم كرنايند
خودش را بچينها رسانيد بديجهها ساله است و انكلام خندعه بود است محفى نمايد كه از كلام
علائق اثار هم چنين مستفاد ميشود كه امام مطلع بحقيقت حال نبود و وقت گفتن ان قائل
انكلام را هيمنان هيمنان زهى فحبا است ان غفلك ايها و از سواد با دشيان بالنسب بچن كبريا
و لى مطلق خدا يتعم پيس امام و لى مطلق خدا يتم اكره و اخر مغرب با شد حركت مؤخره حيره كره
اخر مشرق باشد او راى بديد و هم چنين قياس با بيش جمع مزيان و صموعا علاوه بر اين مكره
سيند بايد كه علوم اولين و اخيرين و علوم جميع البينا و ملك انكه بالنسبه مملوم محمد ص و اوصيا
مقصود مظلومين ان صلوات الله عليهم اجمعين مثل كسبت يكفظم است بدياى محيط

پس سبب اسرار اب بچن ان حضرت و خوردن ان چند خيم است سر اول انستكه جمعى از انكلام
سفله لشام ميذاشتند كه جناب سيد الشهدا معدن خلافت عظمى و ولايت مطلقه ملكه همي
داشتند كه صاحب مرتبت و فتوت و معدن جود و كرم است پيس با انكلام اشاره بظلمه كردند
وان اينست كه جميع لشكر فذلت بر مقاومت با تو و طاقت بر مجاهدان و مقاتلان تو ندارند
و حال انكه نزد بگيست كه الهنا ب عطش و شدت تشنگى تو را هلاك نمايد پيس جميع اهل عالم حلا
مقاومت و طاقت مجاهدان تو را ندارند اكر تو سيراى باشى و تشنگى تو ساكن باشد و تو با
ابا عبد الله از اهل بيت النبوة و معدن الرحمه و اليود و الكرم هيبه و شما اهل بيت ساكن احوال
و نا اميد بونكر را ميندايد با بنى انت يا ابا عبد الله خاتم و جانيماى سبيقتا فداى جود و كرم
سرد و پير است كه چون منافقين و كفار هتك حرم و اسم حرم محمد ص را بودند پيس مجض ميشند
اين نفس خودش را از اب خوردن نكه داشت و ابرار بچن و بيان اين استكه ان امام خواست
دراز منته مقادير در مخالفت مجالس ذكر كند كه ان امام هتك خيام و اسم حرم محمد ص را شينه
با وجود اين اب را تناول نمودند و بعبان اوضح استكه بايد در هر حال بسبب الله اهل
بيت الرحمه و الصلوة فيوض بعالمر و اهل عالم برسند پيس در مخالفت نفس بر اى صاحبان فتوت
و هم عالمر و ابرار شيم حميده و اخلاق كرميه در باب مرامات ناموس و عيزت و دفع غار و تنك
جاده سنيقه و طريقه و سنت بضا و در اين بار نشان دار سبب استكه شما رفت انحضرت ص
در حال التماس شدت عطش سطرى بود از سطوح صيفه ذرا اول و عالم ارواح و لكن آنچه اين
سطور بود بنهج و خصه بودند نه بنهج عزميت با بنهجه اكر اب بخورد در مخالفت هيچ عيب ضرر نداشت
بلكه حسنه از همتا ابرار خواهد شد و لكن بزرگان و سادات مفره پيس در كاه الهى نفوس
داد و ميكنند از ارتكاب هم چنين حسنه و چنين حال سر چهارم است كه خوردن اب و صيفه
ملكونيه از قبيل عزميت بود اكر در از فرات شود ريزا كه بسبب خوردن اب قوه بشير و طاقت
انسانيه اش قوى تر خواهد شد بر جهاد اعدا كفار و جهما انظاره اشرف فرات و اعظم طا
است در نزد خدا بيقم ريزا كه هر ضربت بشيره و هر طعنه فرخ ان در حلال و كرامتش نميزد ضرر
و طعنات امير المؤمنين ص است در غزوات و مجاهداتش پيس الخليفة الله قم و لى مطلق از خلا

عالمیان مستثبات نمودند و محو اثبات زاد و بقیاب بسببیکه تذکر نمودند عطر طفلان و
طفلات و اهل حرم و شهید شد و کاد و برادران و فیان بنی هاشم و اصحابش در حالت شد
التهاب عطر خصوصا جاندان جلوا صغیر شیر خواره و سوختن حکما مظلوم از شدت آفتاب
نیزان عطر چون این مطالب از مطالب قیفه و رقیفه اقوات روحانیین و ملکوتیین است بلیک
خوب فکر و نما مل نمود و مؤید و مستدرس چنانکه از بعض جوده در بعض روایات وارد شد
است حاصلش آنکه ان امام در دفعه دیگر نیز داخل فرات شد دست مبارکش را بر آزار اب
کرد و خواست تناول فرمایند که عطر اطفال دشمنان ظاهران و اهل حرم رسول الله
شد بر آزار دست بخت و تناول فرمود و در بعض روایات وارد شد است که در آنوقت بلیک
کافران از طایفه کلب تیر انداخته و طرفین امام را از دو جانب پاره کرد و فرمودند
تقریرا میزب بگردانند پس بر آنکه فرقی لغو عطر غالب شد تا آنکه خودش را بفراست انداخت
دینا بسبب اب خورد تا آنکه بلیک رخ واصل شد لعنه الله و عد به الله و سر بخوردن که مقام اعظم
و در وجه اعظم در محبت حضرت است که لغاء ربان محقق شود در حالت کرب و شدت تنگی
و علاوه بر این تذکره میاد کردن عجبان و شیعیان عطر آنحضرت را در ذی القعدة و یوم اربعین
تشنگی منزله یاد کردن جمیع مضامین خواهد شد در باب کرب و زاری فریاد و شیو و شکر
آنستکه مفسر از دخول حضرت بفراست اب خوردن ذوالجنح بود و حیوان با وفا از کرب و تنگی
و جویان در سینه و حرارت آفتاب و غایب ضعف بیطاقی بود و چون بفراست داخل شد و
فرمود اید ذوالجنح با وفا اب تناول کن بسبب تشنگی بر تو مسئول شد است چون ذوالجنح
خوردن و بل از امام ابا و امتناع داشت پس بدست مبارکش غره از اب برداشت که قلیلی بدین
مبارکش برداشت تا آنکه ذوالجنح اب بخورد و سیراب شود پس جاریشید آنچه در قضایا مقدر شد
بود محفی مانند که چون امام بیرون آمد از فرات از کفایا صمد قریب و رخ فرستاد تا بچینها
رسید چنانچه در بعض کتب قائل ذکر شده است و از بعض کتب هم چنین مستفاد میشود که آنرا
فراست تا بچینها برسید نزدیک بلیته از راه بلیکه بیشتر از آنکه استغفار فرستاد و بعد اهل حرم رسول
الله را باز و ذاع نموده و ایشا ترا از صبر و شکیبایی نمود و وعده اجر عظیم و ثواب جزایا فرمود

اه اه بعد از آن اثر کرد باینکه چادر و شهادت میوشید و مستعد بامید برای بلا و بدبختی که
حقیقتهای و حافظ شما است و سخنان میدهند شما را از شر اعدا و اعداء شما با انواع و اقسام
عداها مقذب خواهند شد در دنیا و آخرت و حقیقتهای شما عوض این بلاها کرامتها و درجات
عظیمه خواهند داد البته شکایت نکنید و مگوئید بزبانها چیزی را که باعث نقص رجاستها شود
و بعد فرمود علیکم مسلا الله یا ال احمد فان ارا بی عنکم سوف ارحل و ایض محفی نما ند که چند
روایات از کتب معتاد تحصیل میشود که در آنها منافات دایره با آنچه گذشت یعنی داخل شدن
امام بفراست بان تفصیلا که ذکر شد پس یکی اینست که یکبار فرستادند بعض تشنگی هر چه است
چیکما و ابراز اب میکردند بان میدادند انکار فرسیراب نمیشد زیرا که انکار نگاه کرد با امام در
حالی که مدهوی الی سینه مباد و هو شرب فرماه بسهم فقال علیه السلام لا رفاک من الماء الا
فی دیناک و لا فی اخرک و روایت دیگر در مقتل باین هج است و جعل الحین یطلب الماء و
الشر لعنه الله یقول والله لا تذوق الماء حتی تدخل النار و در بعض دیگر باین هج است فاشند
العطر بالحین فنعوه من الماء ثم حصل له شربه ماء فلما هوی لان شرب الماء فرماه حبیبین
یمیر بهم من حبه فصار الماء و ما فرغ یده الی السماء فقال اللهم احصهم عدد ذواتهم بددا
ولا تذری علی الارض منهم احدا و در بعض روایات وارد شده است که امام گفت اللهم فاهل
بیت نلیک فاقصم من ظلمنا و عضبنا احضنا انک سمیع قریب محمد بن اسحق لدا لکننا کفجه
قرابت هت میان تو و میان محمد پس امام خواند ان الله اصطفی ادم و نوحا الخ و عرض کرد و خطبا
بنما در این روزها باینم خواندی و دلت عاجل پس این اشعت کافر را در هر حاجت عفر بپرست
زد پس فریاد میکنید و بیجا است خود میغلظید لعنه الله و عد به الله تقر و در بعض دیگر باین
هج است ان ذرعه لعنه الله علی الحین بهم فاصار حنکة جعل یلقی الدم و یرمی به نحو السماء
لان الحین لنادی عیبا و شرب فاه الملعون و حال بیت و بین الماء پس میگوئیم که روایت اول
ظاهر نیست در اینکه امام بفراست داخل شد و روایت دوم که مضمون کلمه و جعل الحین
یطلب الماء و الی شر لعنه الله تقر یقول محفل و امر است یکی اینکه امام علیه السلام ابراز دفاع
از فرات طلب نمود و در بیان آنکه میخواست بفراست داخل شود و روایت سیم که مضمون کلمه تقر

حاصل که شریعت من انشاء ظاهر شده را بیکدیگر حصول اب در خارج از فرات بود است و اما
فضیله دفع رفتن در غره ملعون باین هیچ است که امام مظلوم عرضی که امام اطمانه در آن
فی الفور ناکه و فریاد کرد از خوارت شکست و از سردی پیش پشیمان پیش بینی در زمانه بود
و در طرف پیش مجرّه آتش گذاشته بودند و ناکه می گفت عطف مرا کشتن پس در چهار
سویق و شرباب که هر گاه بیخ نقر می خورد بسیار پیشد بان میدادند می خورد و فریاد میزد
عطف مردم و باز همان منوال میدادند تا آنکه شکم انملعون پاره شد مثل شکم شتر و اصل
دورخ شد الحمد لله و در فایه چهارم ظاهر تر است در این معنی یعنی ابی اب خواستن امام عدوت
مقاتلات و محامد بوده است رخا رخا از فرات پس تحقیق میان این روایات و میان روایت مشهور
منضمه اینکه امام در داخل فرات شد چنانکه قضیله هر کشت ظاهر است پس ممکن است که
دفع اشکال و دفع منافاه و جمع میان روایات با بیطور بگوئیم که داخل شدن امام در فرات
واقعی بود و مضمون این روایات در وقت دیگرین منافاه میان روایات دفع میشود و لکن با
میماند اشکال دیگر و آن اینست که آن وقت امام اب از که خواست و اب را که حاضر نبود
امام علیه السلام اما در حقیقت امر و سو الله قطره اب نبود در آن وقت و اما طلب از اهل
لشکر و حاضر کردن بعضی از آنها اب برای امام در دنیا دنیا عید است میگوئیم که ممکن است
که این اشکال نیز دفع شود باینکه از حاضر کننده یکی از ملک که مقررین بودند یا یک شخص از
ظانف مؤمنین جن بود و ممکن است بگوئیم انشخص انسان بود و لکن از اهل لشکر نبود و بعد
نماند که چون امام از خیمه آمدن بر کشت باز جمله کرد مثل شیر غضبناک برانقوم کفار
میزد بهین و دنیا و هر کس که میرسد صگدا شمشیر از بند او بلند میشود او را میکشد
از هر طرف مظلوم روحی که القدا ستمنا و بنال را میکوفد و محروم مبارکش را مقابل بر
میداد و میفرمود یا امة السوء بیما خلفتم محمدی عنتره و میفرمود بعد از کشتن من کشتن
و عبدا لله کسیا سئل خواهد شد پس حصین بن مالک السکونی ند کرد یا حصین در تو رسنا
و هیچ خوف نخواهد کرد از کشتن آنها منم بخدا بیغم که مرا حقیقم اکرام خواهد فرمود پس نهاد
و بعد از آن انتقام خواهد کشید از شما بسبب من و حال آنکه غافل خواهید شد پس حصین

مالک السکونی ند کرد یا حصین بچو برای اعزاز انتقام خواهد کشید و فرمود مخالفت میان
شما خواهد شد و بعد حقیقم خوفاً شما خواهد بخت و عقاب بعد با هم خواهید شد
و در آخرت مجالس مصفا سیم در ذکر فضیله مناسبه میگوئیم محضی نماید که هر چند بنظر
آمد که بچند واقعه از مناسبات در این مقام اشارت نماید تا آنکه شیعیان مخلصان و محبان
بسیب نامند و ند برد زلفها قلوب اکیاد خودشان را اب نمایند و در نظر به طاری جناب سید
الشمس امشک از دیده ها جاری نماید پس بداند که ما اخبار و آثار و سیر و تواریخ و فضیله
خودشان ذکر نمودند که امیر المؤمنین در دوزخ فرستاد و در ره و قوی که یکنافق را شمشیر
کسیب از منافقین بدست مبارک خودش بدوزخ فرستاد و در ره و قوی که یکنافق را شمشیر
الله اکبر میگفت و کبی را نزد الا آنکه او را کشت و جوی از علما آثار ضبط کرده اند مصوفین
که امیر المؤمنین در آن دوزخ و شبان کشته و کشته اند یا نصدک بیست سه بود است و اکثر آنها
را در شب کشته است پس هم علما اخبار و آثار و جمیع فضائل و سیر و تواریخ اتفاق و اجماع کرده اند
برای یکدیگر دیده فتنه است در دنیا از اوقتی که حقیقم دنیا را ایجاد کرده است در یک روز
و سلطان از سلاطین و ملوک کشته باشد در جمیع عمرش بدست خودش بمقتدا امیر المؤمنین
کشت بدست مبارک خودش در آن نیک و زود یکیش این احقر خدام جناب سید الشهدا میگوید باید
کلام این علما و فضلاء مختص بدانیم ملوک و سلاطین و رؤسائی که جنود مجنده و عساکر
جوش مجرّه داشتند و در قاهیت و وصفت حال بودند بنهج عادن و چه طور هم چنین نگوئیم
و حال آنکه میدانید که سلیمان کر بل و سلطان عرصه شد اند و مصائب بکدام مبارک خود
بان حد و عقاب از کفار بدوزخ فرستاد که قدر میقتن اش در نزد این احقر خدام صد هزار بود
و اولیاه صد و اولیاه با ید حیثان و مخلصان دها را و جگرها را خون نمود از دیده ها جار می
دیو که در اکثر مقاتلات و مجاهداتش بدنش از خون بیفان نازده کشته بود و از کثرت تیرها
که ناپرها شد و بدنش مانند بود بمرغ پرواز کشته شیبیه بوده و اولیاه از جراحت و جراحت
بدنش در حالت مقاتلات و مجاهداتش عدد زخمها و جراحتهای ستمنا و بنال چهار هزار بود
نیزه و شمشیر صد هشتاد بود و با همه اینها کرسند و عطشان و از جنات اهل عیال و اطفال

یا امیر المؤمنین

رسول الله مضطرب و خیران بود و نیز نجفی بنامند که امیر المؤمنین در دوزخ عیبت هفتم در
 غزوه کصفین نذا فرمود هل من معین پس وا زده هزار از میان لشکرش بکشد و گفت
 کردند که مستعد و آماده گشته شدیم و زلفهت یا امیر المؤمنین و خلافتی
 شکستند و از زینب بنت مبارک خود شجاعت از بزرگان ابطال و شجاعان شامیان بد
 فرستاد و بعد از آنکه ضعف خسته عارض شد بپسرش محمد بن حنفیه فرمودند بیاد ما
 من در میدان قتال باش و حال طالبان نار و خون خواهند آمد و خود امیر المؤمنین از آنجا
 بروکش محمد بن حنفیه ایستاد و هشت نفر از شجاعان و ابطال طالبان خون که مبارزات
 آمدند کشت و مرگت که در آن روز امیر المؤمنین جمله بر معینه لشکر معونه کرد و بیمنه
 هزار نفر بودند و مالک اشتر جمله بر معینه لشکر معونه و از آنها نبینا و کشتند و باقی را
 ساختند و ایام در دوزخ بپشت هم در غزوه کصفین بلباس منکر و میباید آمد یعنی بلباس
 دیگری و آن اسب دخت پسرش بود یعنی عباس بن حارث بن عبد المطلب نیز که شجاعت
 و ابطال و در وقت لشکر معونه جرات و جنان ایشان بر این بود که مبارزات امیر المؤمنین
 میانید پس از آن روز سهی و سهی نفر صاحب اسم در حر و بار و زوئنا شجاعان و ابطال شامیان
 بدوزخ فرستاد و از جمله آنها حمزه نام بود که معونه او را و ابوی ایام شد و خود را خیر
 میدادند و امیر المؤمنین بکضرب هاشمیه بان زد و نفس و در کفش و نصف هر دو رویش
 قطع نمود و جمیع لشکران معونه از آن ضربت مریدند و بر قلوب ایشان رعب عباس بن حارث
 مستولی شد زیرا که با عتقاد آنها آن بود که صاحب این رعب و این امیر عباس است و آن
 آنها ایام عمر بن عیسی الجلی بود و آن موضوع بود شجاعت کامله امیر المؤمنین بکضرب
 هاشمیه بوسطش زد و نصف بدنش بر زمین افتاد و نصف پیکر بالای سبش ماند و عمر
 لعنه الله تم گفت والله این ضربت امیر المؤمنین علی است و معونه علیه لعنه تکذیب کرد و او گفت
 این شخص عباس بن حارث است عمر بن العاص گفت اشرف جمیع لشکران جمله کشتند اگر از مکان
 موفقت حرکت نکرد پس آن علی علیه السلام است و الا عباس است پس جمیع لشکر یکدیگر جمله کردند
 و امیر المؤمنین در موفقت ایستاد و آنها را منزه ساخت پس مالک اشتر معونه کرد یا امیر المؤمنین

امروز نفس شریفه را بیابا بعب و مشت انداختی فدایت شویم شما استراحت بفرمایید و دست
 از مقاتله بجا بکشید و بگذارید ماها انفس و ارواح را فدای قدم مبارک شما نمائیم امیر
 المؤمنین فرمود ما مالک رسول الله صا که ما الناس و نیز در حقیقت بود و مقاتله بجا آمد خود
 و بناش حرب کفار بنفس شریفه و غزوه احد و در غزوه حنین و در غزوه حنین شد و فرمود
 کاش معونه و عمر بن العاص لعنهم الله تعز میبارزت من میامند تا آنکه شیعیان من از شهرها
 خلاصه مییافتند و سالک میشدند پس مالک اشتر هم داد امیر المؤمنین را حق رسول الله
 که از مبارزات جنگ دست بکشند و مالک را از آن بدهند که ان مبارز حرب باشد پس امیر
 علیه السلام مالک را اذن داد و خودش از مبارزات حرب منصرف شد پس مالک قدم بمیدان
 گذاشت و شروع کرد بر جخواندن و این دو بیت از جوا امت رجب حقیقت و فریاد
 عن العن و لفتن اصیابی بوجه عبوس ان لن اشن علی ابن هند غاره که تحمل و صامانها
 نفوس پس این احقر خدام جناب میدا لشکر اطاب میبکم در این مقام اکامل بخبان و مخلصا
 و شیعیان را و میگویند این مره مستاباده عرفان و ای حرب مد هوشا صهبان ابقان و امیر
 مبارزان میدان مجاهدان و قیام و در وقت نشانیان صفة مشاهدات و الیوم محافل
 بچهد و لوعیون مسائل توحید و ای سوختگان انش ریاضات و ای موحکان لوا مع تجلیت
 اگر خوب نامت کینند و ند بود این وقایع مره و این آثار مذکور سرها و سینهها را زینب
 میزد بلکه با سنگها بچرخ و پاره می کیند و صدای و احینا و اما ما و غیرینا و او خید
 و فریاد و اعطشانا و اظلوما بلند می کیند و سیلاب شک و خون از دیدها جاری می نمایند
 و از مستلزان کل مشرب و خواب سائر لذایذ دنیوی خود را تراصع مینمایند و صیحه و صیحه
 فریاد و او یلاه و امصیبتنا با سناها می برانید و میگویند ای قای و کالجین ای سلطان دین
 و ایشهبان اوج یقین و ای چراغ شبستان و لایب و خلاف و ائیر و بوستان شجاعت و صبوت
 و فتوت و مریت اگر امیر المؤمنین و عیسویین در حالات مقاتلات و مجاهدات صنعت
 شریفش ظاهر میشد امر سپرد پسرش محمد حنفیه را که در موفقت با ایستند و طالبان نار و اطل
 بدهد و مقاتله با ایشان بکند و خودش فدای شراحت میفرمود و اکثر اوقات مالک اشتر

عرض کرد و قسم میداد به امیر المؤمنین که قدری دست از محاربه و مجاهده بکشند و دست
استراحت فرمایند و مالک و سایر اصحاب خودشان مباشرت در جنگ نمیشدند و شایسته
که اگر امیر المؤمنین صلح منصفین میفرمود چندین هزار از مؤمنین لیبیک لیبیک یا امیر
المؤمنین میگویند و غلاتهای شهرهای شکستند و اولاد و امیختهها اگر جناب سیدالشهدا
در مقامات و مجاهداتش بر کرم میدان بر میگشت و میخواست یکی شمشیر را دست نمائید و شایسته
استراحت نمائید پس گفتار میکند اشند و فقیه از ام نامند و از چهار طرف سنگها و کلاهها
و تیغها و دستهای بنافش زده با مظلوم میزنند اها صدها کاش در آن زمان خبیث و
خلبیه ضعف بر بدنش بر پیش نمیشد عباس علی اکبر تقاسم و سایر جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب
زنده بودند و در وقت بر کشتن امام مظلوم بر کمر و موفقتش آن جوانان و آن اصحاب اختیار
مباشرت در مجاهدات میکنند تا آنکه مظلوم و فقیه از ام میگرفت و یکی شمشیر را از امت میکرد
و خون او را ذایل میکرد بلکه میگویم کاش در آن زمان سید المرسلین و امیر المؤمنین و حسن مجتبی
و حمزه و جعفر و سعید بن خاری و سایر جوانان و کھول و قوس و سادات بنی هاشم حاضر بودند
و همه در راه قره العین بنول جانانشار میکردند اها کجا بودند که آن زمان جمیع انبیا و اولاد
که این احوال و سید خودشان را میدیدند اول سنگ بر سرها زده سرها را میشکستند
و بر صید زده سینهها را بازه بازه میکردند و بعد ارواح و انفس را فدای ولی مظلوم حضرت علی
کردند و جانفشانی در راه مظلوم میکردند که از همه عهد و میثاق گرفته شده بود با ما است که
مطلقه آن وجه طور هم چنین نباشد و حال آنکه جهت تفاوت انبیا و مرسلین و اوصیای سبب
تفاضل ایشان در درجه و مراتب سبب تفاوت ایشان در رحمت و اخلاص با مظلوم و جلیل
و فادری و برادرش صلوات الله علیه هم چنین و سبب تفاوت در قبول و کفایت مطلقه ایشان
پس هر کسبیکه از انبیا و مرسلین و اوصیای در رحمت و اخلاص ایشان اکمل و اتم است پس در شایسته
ان اشرف و افضل است و همین هیچ است منایر مراتب متفاوت و سایر درجهان متفاضله انبیا
و اوصیای و هم چنین است کلام در معشر کریمین و اصناف ملائکه مشرکین و باید اعتقاد شیعیان
مخلصین بر این باشد که بعد از این و مکرر میشدند آن موشی یکلم اللیل لاله اصطفا و ایشا

شاهد امنه الوفاء و جبرئیل بن جنان الصاعقه را قوی خدا نغمه الباکور و نیز مخفی نماید که از جمله
مناسبات مقام که شیندش که در است فر اصحاب انظار میلند و افکار صیغه قضیه و در امیر
المؤمنین است بصره برای حرب ناکین و قتال اتباع و انصار ام المفسدین پس منکحان و
کوید من از روی بیرون بصره آمدم برای تماشا و نظاره بموکب شوکت امیر المؤمنین ایوب
در اول موکب نزدیک هزار سواره در پیش رو و در پیش آنها فلانس و در عقبها سفید شمشیر
و شمشیر در کمر بسته و در دستش زینت را گرفته و تمامها سوارها اغلب سفید و زرد و در
عرق آهن و فولاد یعنی اسلحه بودند پر رسیدن رئیس کبیست گفتند ابوباب انصار کبیست
و سوارهای آن از انصار و غیر انصار است و بعد سواره طلوع کرد عمامه زرد و تبار سفید
پوشیدند و شمشیر در کمر و قوس نیکه کرده و بر اسب شرف سوار شده و علم در دستش و موکب
نزدیک هزار سواره پر رسیدن این شخص کبیست گفتند حدیثه در و الشهادتین است و بعد از
دیگر طلوع کرد بر اسب کبیست سوار شده عمامه زرد در دستش فلانس و سفید و در دستش و قبا
سفید زینتش شمشیر در کمر و سنگ بر قوسش و در دستش علم و در موکب نزدیک هزار
سوار پر رسیدن این شخص کبیست گفتند بوق ناره و بعد از آن فارس بیکر سوار سفید طلوع کرد
عمامه سفید داشت و اطراف او از پیش رو و از پشت سر او بود و در میان کتف کون بود
و قوس عظیم داشت و صد بلند کرده بود بقرات قرآن مجید و شمشیر در کمرش و قوس
و در دستش علم سفید در موکب جناحه عظیمه از سوارها و عمامهای ایشان مختلف بودند
اطرافش شیوخ و کھول و جوانان بودند کویا اینها از خستین و خوف حضرت در و وفه حضرت
بودند و اثر سجود در وجوه آنها آشکارا بود پر رسیدن این شخص کبیست گفتند عمامه یا سر است
بهی از موکب سوارهای آن از مهاجرین و انصار از صحابه رسول الله است و جمعی از اولاد
مهاجرین و انصار است و بعد از آن طلوع نمود یک فارس بیکر سوار اسب شرف لباس فلانس
سفید و عمامه زرد پوشیدند و بلند قلند نزدیک بود یا هایش بر زمین برسد شمشیر
در کمرش و قوسش علم زرد در دستش است و سوارها موکبش نزدیک هزار بودند
و غالب زلفها زرد و سفید بودند پر رسیدن این شخص کبیست گفتند قیس بن سعد

در بیان تفاوت میان بصر و سید ضیاء و امری که سید ضیاء را میگویند

عباده است و سوارهای آن از انصار و اولاد انصارند و بعد از آن طلوع نمودن
 دیگر دنیا خورد و وی خوش صوتی زخ سفید و عمامه سبزه داشت و طرف تمامه از آن
 پیش و پس او بچینه بود پر بیک این شخص کینت گفتند عبدالله بن عباس است و سوهان
 موکتس اصحاب سوا الله هستند و بعد از آن طلوع نمودن و سید بگرد و موکتس و آن پیش
 بود بعد از آن بن عباس بر پید این شخص کینت گفتند فتم بن العباس است بعد از آن
 نمودن و ایات و اعلام دنیا بعضی بر بعضی مقدم و مختلطند نیز هائیکه و از شد موکتس و
 در آن خلق بسیار از مردم و همه آنها عرق آهن و فولاد و اسلحه بودند و زایان و علمای
 داشتند و در مقدمه هر یک از این عظم بود و در پیش یکبار و س که در جبر یعنی مرد شیخ
 سید الساعدین و اکثر نظریه سوزین بود نه بقوی و در پیش جوانی بسیار خوش صورت
 و هم چنین در بسیار جوانی دنیا خوش صوتی و در پیش جوانی مثل آنها بودند
 این بود زانین عظم بر سید آنها کینت گفتند شخص که کانه کسر جبر امیر المؤمنین است
 و این جوانان که در زمین و دنیا و پیش و امیر المؤمنین است امام حسن و محمد بن
 الحنفیه میباشند و در طرف خلف امیر المؤمنین عبدالله بن جعفر و اولاد عقیل و سایر
 هاشم و جلایه از شیوخ از اهل بد از مهاجرین و انصاری بودند پس امر فرمود امیر المؤمنین
 که جنود و عسکرش در ذابویه نزل نمایند پس مخفی ماند که این احقر خدام جناب سید
 روحی با روح شیعه که الفدا بر شیعیان محض و محبان اصحاب ابقان و ایمان عرضی
 کنند و میگویند ناممل و تدبر نمایند و دقایق ظواهر و دقایق باطن را بصورت و بیانند
 سلطان دین و دنیا امیر المؤمنین با آن موکتس شوکتی که میبهر و از شد برای احد آن
 سلاطین و ملوک از خلقت عالم تا با بوقت و هم چنین برای احد از انبیا و رسالین و اوصیا
 که بمقتل آن و مجاهدان لشکر کیتی میبوندند و مقدسند زیرا که دیده و شنیده اند
 که احدی از آنها جمع کند در لشکر کیتی شوکت و موکتس که ظاهر و باطنش مثل موکتس شوکت
 المؤمنین بود باشد در غر و آن و مجاهدان بعد از وفات سید المرسلین چنانکه کیفیت
 شوکت و موکتس باطن را شنیدند و فهمیدند و در و در بصره و لکن باطن

در بیان کیفیت موکتس سید الشهداء با هانی حزن و اندوه و ابتلا

مخترین که قدرش داشته باشد بر اینکه جمله و شرفه و فیله از سر آن محمد ص بقومند
 تا قبل خوب ند برد و این مقام بکنند تا سر مستر و باطن باطن مقام را بفهمند و این
 است که باطن باطن موکتس شوکت غزوات امیر المؤمنین و مقام روحانی و معنوی و ملکوتی
 آن در مقام مقادلات و مجاهدات پیش جناب سید الشهداء تجلی نمود و بیرون و ظهور
 بیان آن است که آن امام مظلوم بسیار بسیار موکتس شوکتی معنوی و عشیه باطنیه
 الباطنیه ملکوتیه داشت های اها ای سر شک خونینم خراباها جگر مرد و فوید است
 و ایدک پر ذغم خرابا عیشوی پس موکتس شوکت مظلوم از یک طرف بدن پاره پاره شد
 و دستها بریده حضرت عباس بود و از یک طرف جسد پاره پاره شد علی اکبر بود و موکتس
 و شوکت دیگرش اجساد مقطعه و مبضعه جوانان بنی هاشم بود و موکتس شوکت از طرف
 اجساد و حبه خاک و خون الوده احوال خیار بود و موکتس شوکتش از طرف دیگر جسد
 آن دره یتیم و حلقوم پیر خوردان فریده و جوهر عزیزه محمد یان اعنی علی اصغر شیر
 خوارم بود و موکتس شوکتش از طرف دیگر حیرانی و سرگردانی نسوان طاهرات و نبات
 فاطمیان و فولوله اطفال و صبی و فریاد طفلان واه و کاله و ذاری کب تشکان بود
 موکتس شوکتش از طرف دیگر جسد شریف خوار مظلوم بود که از کثرت تیرها و پرت های
 تیرها و قطعات نیزها و تیرها شیب مرغ بال و پر کشود و پوزان کنند بود و موکتس
 شوکتش از طرف دیگر جنت اعدا بود از جمیع جهنم و تمامی اطراف تیرها و نیزها و سنگها و
 کلوخها و دستهای افش زده مان مظلوم و قبی که میخواست که بر کز و موقوف خودش بر کز و
 دقیقه از ام بگیرد و کجی میبهر از است نماید و خون او را ذایل نماید بلی والله العظیم دنیا دنیا
 بود موکتس شوکتی مظلوم و لکن جمله از آنها اشاره شد پس مظلوم و عجز جنت و طر
 نظر میکرد موکتس از موکتس شوکتی از شوکتی خودش ملاحظه و مشاهده مینمود و راه ستر می
 کشید و بسیار مکرر میبهر مود لا حول و لا قوة الا بالله العظیم را پس مخفی ماند که آن
 مظلوم و سبب نظر ملاحظه انموکتس شوکتی خودش در ان مقام و در حال هر چند مستغف
 در باغم و حزن و شکستگی بود و این از حیثیت مشاهده حالات اهل حر و عطش اطفال و

طفلات

طغیان و فریاد و زاری ایشان بود و لکن با وجود این باز در همان مقام و در حال ظهور با نور
تجلیات حضرت احدین حقیق بر او فرود آمد و درین کسوف فنا خلعت بقا پوشیدند و بقایانیکه
عقول اکمل از ذرات آنها بلکه از ذرات ذرات او صاف نهادند و غایت عجز و نهایت خیرت
بود و عبارتی واضح در همان حال مستغرق بجار و قوا پیش امتیاج و فرج و سرور بود و در شنیدن
امثال اینفقالان تعجبوا استبقا من انیدکم زیرا که این صفی امت از صفات اصحاب کاتبه
و شمه ایست از شیم و خصال سادات ملکوتین بلی والله العظیم انظلم و روحی له الفداء
مقام و در همان حال نشیمنش معین و فریاد رس چندین هزار هزار از اهل عوالم و دنیا
امکان بود و این نیز موکب و شوکتی بود در همان حال نشیمنش از مواکب شوکتی این چنین
جناب سید الشهدا عرض خدمت کامل و افاضل محبتان و مخلصان میبکند و میگوید که مخلصان
محبتان که در احوال سید الشهدا و مواکب شوکتی معنوی و ملکوتی اش ناممل و تفکر نماید
باید جذب عشق حینی بود ایشان اند خسر و خاشاک هسب و تقلبات ایشان از جمیع دنیا
بنا بر سوزد و الا مخلص محبت کامل و عاشق حینی این مقام نخواهد شد هر شخصی که موصوفی
و فضل و کمال عرفان و مشهور و محقق بود و سابق بلی و تمام ایقان و ایمان باشد و لکن در مقام
اخلاص با حق و یقین منزه و محققان جذبه منجد با الحسین تواری مزای عملی الثقلین
باشد و در عمرشان جذبه برای آن محقق و حاصل شده باشد پس استنار بان صفات مذکور
اصل نداشت و اگر ادعا و صومقاً بزرگ نمود مرتفعه مقاله جذبه منجد بان الحق تواری عمل
الثقلین باشد ادعایش صدق و صحت نداشت زیرا که جذبه عشق و محبت حینی با حقیقی
برای آن جذبه الهیه و حقیق فرمود امت فاقوا البیوت من ابوابها و از اینجا ظاهر میشود و باطن
کلام رسوا الله ان الحسین محبت مکتومه فی قلوب المؤمنین و محبتی نمائند که این هیچ بیان در این مقامات
محققان این اخضر خدام جناب سید الشهدا نیست بلکه چیزی نیز از کامل فضل و عرفان سابقین نباشد
ایشان باین هیچ از تحقیق بود است چنانچه مشیر است بر این تحقیق کلام شیخ شمس الدین الجیلانی
النورنجشی بیان این است که شاه اسمعیل صفوی قدس الله روحه با شیخ ملاقات انشاء الله
از شیخ پرسید چرا سید الشهدا بدین شیخ فرمود از جمله تقریب جناب سید الشهدا نشانی فرمود که عرض

حضرت سید الشهدا در محرومیت شیخ گفت مردم غلط کرده اند و غلط فهمیدند اند تقریباً آن
حضرت قائم است باقی است و نیز محبتی نمائند که از جمله مناسبات مقام اشاره نمودن بقصیه
غایت است بدان در عرب جمله دیگر و بلکه از ظهر تا بمرکز نزدیک بیست هزار کس را بکشت
دادند و هزار کس از لشکر خود را باز دادند و چهار هزار را با پنج هزاران لشکر امیر المؤمنین
کشته شدند و در اثناء مقاتلان بعضی از لشکرشان گفتند یا غایتی طلحه و زبیر کشته شدند
مصالحه کن یا امیر المؤمنین ما گفت سید امیر المؤمنین عن الطوق و جعل امر عن العنایة نور علی کل
ارشیخ و در وقت منافقین که در صام شهرش را میبکند و فرستادند یکی بعد از دیگری رفتند و باز
مردم را بجز بصره و جبال میبکند و قار از بلندی میبکند ایها الناس علیکم بالصبر فانما
یصلکم خوار و خودش در دعوی میبکند و بر هو دج درج پوشانیده و صفایح آهن بر روی خود
وان روز امیر المؤمنین از منافقین سبب بدخ فرستاد و هم چنین روایت اصحاب مثل علی
بن یاسر و عمر بن حق الحزازی و محمد بن یحیی و مالک اشتر و هم چنین امثال و نظایر ایشان
و محمد بن حنفیه در مقام مبارزان و حاکمان دنیاها نمود و آثار شجاعت امیر المؤمنین بطریق
و ساینده در آخر کار فرمود یا محمد نیره مرا بیکر و برو و مشرغ غایت را عفر کن و او غیره را گرفت و
اصف اند و روانه شدند لکن نمکس نشد که خود را بیشتر برساند زیرا که اهل قبیل بنی ضبه
جماعتی دنیا بودند و اطراف شهر را احاطه نمود بودند پس محمد بن حنفیه برکت و عین دایم
المؤمنین آمد و امام حسن مجتبی و حمله الفدا ان نیزه را از دندان گرفت و روانه شد
ظایفه بنی ضبه را منزه ساخت و شرعاً ایش که مسع با نام عسکر بود عقرب کرد و بان نیزه خود
انود برکت و از شاهان اینجالت محبت حقیقت فدای خجالت کشید و نکس منقر شده امیر
فرمود لا تأفف فانه ابن النبی وانت ابن علی یعنی ننگ و ما بر خود راه مند که حسن مجتبی سپر
رسوا الله است و تو پس من هستی البتة شجاعت تو و شجاعت جمیع شجاعت عالم مثل شجاعت
نخواهد شد و چون ملعون عسکر نام که در حقیقت از ظایفه شیاطین بود عفر شد و در یک
شد که هویج از شهر بیفتد امیر المؤمنین فرمود محمد بن ابی بکر فرود بخواهت برسان محمد با
رسید گفت امیر المؤمنین میفرماید بران رسید است یا نه غایتی گفت بیک برسید و لکن

صرد کرد و ای برادر عبد الله در برابر من پیدا کن خواه گشته شد با شد و خواه فرج
نابند پس محمد او را پیدا کرده و فرمود قم نایم شو اهل بیته و بعد عایشه گفت ای برادر
از برای او از امیر المؤمنین با امان بخواجه محمد با امیر المؤمنین عرض کرد کلام عایشه را المحضه
امان نادم او را و جمیع فاسد که با عایشه بودند و بعد از آن امیر المؤمنین فرمود نوبت است
فرمود با عایشه که هکذا الترتیب رسول الله ان تفضل عایشه گفت یا ابا الحسن ظفرت فاحسن
و ملک فاسح پس چون این قضیه را جمعی از امیر المؤمنین و صلوات امیر المؤمنین و فرج و ارفاح
ستغفله الفکر با عایشه و اصحاب او شنیدند پس حال است که با بر سرها و سینهها برینید و داد
و فریاد و الحاد و اعلیاه را بلند کنید و بگویند هزار داد و فریاد از ظلم نبی امیر حجت
شیطان اعداء خلفاء و حن و شرکاء قرآن پس از آن سنان بدان شهر فقام فظلم
قره عین الرسول و فرخ صدیفه ببول و با چندین هزار از نیر و نیزه و شمشیر سوزاخ
سوزاخ و یانه پاره کرده بودند و هر قوی که آن امام مبین بعد از فغانان و مجاهدت
کثیره بمرکز و موقوفش بر میکشید میخواستند قیضه از ام بگرد پس میخیند بان مظلوم سنان
و کوهها و تپهها و نیزها و دستهای آتش زده و با بنهم اکتفا نکردند جماعه از آن کفار
در همان حالت اسبها میدادند و کوهها عترب ظاهره و نسوان مقصودا و ظاهران و بنا
فاطیسات و حرم الله و حرم رسول الله و مقصود کفار آن بود که در حیوه آن امام مظلوم
خیمهها را تا خن و تا راج نمایند تا آنکه اضطراب و بیخوشی باشد و قوت و طاقت بر وقتان
مجاهده نداشتند و با شد پس آن مظلوم صلی بر آنها نیزه و بسوی حیا میشتافت و آنها را منصرف
و منزه میگردان و آن یعنی الحقیقه مؤکد عظیم و شوکت بزرگ از مواکب شوکتی معنوی
ملکوتی آن امام مبین بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین باب چهارم در بیان جمله
از مجالس و مقامات که همه اش در سوره و حکایت است مجلس اول در بیان محبت
و عشق حسین پس میگوئیم ای مدهوشان شراب بیخ و ابر مستان باده دین و ای اهل
الله عاریفین کالمین بوی زشمیم عطر اشرفان افوار غیب و شارقان و اوقات و اوع
لا هویته بمقام جان نخواهد رسید با آنکه کردی از آنکار و آن در نظر از غان بدید نه

خواهد

خواهد شد تا آنکه عشق حسین مثل ظالمان شظاران طریق حقیقت مطرف بر روی
دشته بر صد و دندنه شوخ جامع کمال آن صورت و معنوی و کاشف دقایق اهنی و افاقی شد
برای احدی ممکن نخواهد شد تا آنکه محبتش را صیقل از روح و عشقش را در شکوه فلوی
مضباح داند بلی هم چنین است معر عشق آمد و دل از دست ما برد ندید بر عقل صیقل
برد ای جانم ای صبر بی باید سالها در رقابته محبتش برشته و در دوزخ خیمه وجودت بفسخ
سرسشته و در مقام تقرب داری و فوجی که میستازان نفسانی و مشتمیان را ترا کنی
تا آنکه با قضا ترا تسلیمان و اعلا مدارج ایتقان مشرف شو و همواره در آتش عشق سوزان و آن
دردیده چون ابرها زان کران شوی تا ما صمد این بیان بود عجزت لیلان الهوی ان جرها
نوحج من ما و المذامع واضطرر بلدی باطن سر سینه مست عشق حسین محقق میشود صد اول
رسول الله ان الله تعمر شرابا کالولیا کما ان شرابا سکر و اذا سکر و اطربوا و اذا طربوا
و اذا طلبوا و جدوا و در سینه منا بقدر ریشا سوواد زخالت نامل و تفکر در این مقام خال
و اوقات این اخضر ختام جناب سید الشهدا رو میداد که از حنتم مسکت مینامیم که هنوز امثال
انحالات مرزوق کرد و در وجهه صالحه مرحومه من میگفت اینچو حال است بر نور و میدهد که
در وقت طعام خوردن سرشک چشمت با طعام نمر و ج شد میبکنم ایضا که یا میندانی فریاد
چهره و زمانت و این و بیعت عربی سنیما مناسبت در این مقام و قاطله ما با لدمعك اسودا
فقد کان محمدا و انت یحیی فقلت لها ان الدموع نضرت هذا سوالین هو سید و
باز میبکنم این و غیره مؤمنه من نظهر با یاد تو و نضرتین خوش است هر که که لاف مزند
این چنین خوش است عشقی که رفته رفته چون او رجه شود دیوانه گشتن از آنکه او کین خوش
است و الله العظیم در آن من ساقیه در وقت نوشتن مطالب این مقام در اصل یعنی در کتاب
اکتسب العبادات فی اسرار الشهادان و اوقات و حالات غریبه رو میداد سر سینه از باده لوعه
و حزن نیزه چنین مستولی میشد که فلدت و طاقت نداشتند با شمشیر و اکثر اوقات قلم از دست می
افتاد و ممکن نمیشد اصلا چیزی نوشتن و میبوت و مخیر و مضطر شد بلکه موفی از قوی روح
در خودم احساس نمیکردم و مضمون این بلیت در دل مخزون و مضطر و محیر بودم شعر ستم

کشان

کشان محبت دند از زبان نرسند که زجه کشانند بر زبان نرسند و گاه گاه هیکه قلم بر
داشته چیزی بنویسند میباید از مطالب بیفهم بلکه جمله از مرتطبات و غیر مرتطبات
مناسبات و غیر مناسبات نوشته ام اگر شما این دعوی را میخواهید مشاهده نماید جوید
بکتاب کبیر العبادان فی کتاب سزا و الهادان ما آنکه معلوم شود که در آن اوقات چه حال
داشته ام و گاه قوه و باهر مستولی میشد و چنان میکردم که اگر مطالب بیفهم را بنویسم نکند
تا قلم خواهند سوخت مجلسی مضافی میسر در بینا حکایتی که قوربا افند است و چون که
مقام و حاکم کر بلا می مقل بود و برای من نقل کرده بود و میان اجمالی آن اینست که قوربا
چند سال قبل از این نقل کرد که ملا محمد افند اسلامو عالم و فاضل کامل بوده است که نزدیک
صد سال قبل از این در اسلامبول بوده است و کتاب بزرگ در مصائب سید الشهدا تصنیف کرده
است یعنی اخبار و آثار و احوال و انظم او در آن بطریق زبان ترکی اسلامبولی هم چنین است
بجهان نظم و بیان نقل کرده که کوهل و شیوخ این زمان از بدین و اسلاف خودشان به هیچ استفا
روایت میکنند که جمعی از نصیبان علما اهل سنت بان مجتهدان و اعتراضات نمودند و کاغذها سوختند
با اینصورت املا محمد افند کتبش در زکوهر ما هی فرشان در ماغنا از بویها و ما هیسما
کنند بد معطل و محفل و معیت شده است این چه دستکاهست که چیده شنیدیم همواره در ذکر
و ذاری و بر سر زمین زدن و فریاد نمودن هست برای شهدان حسین بن علی و برای مصائب او
و کتاب در مصائب او نظم میکند معلوم میشود که عفت محفل شده پس انفال صاحب بصیرت حقا
انصفتان و در شده کان و حصفه با این فرشته او میل صد و میل بر شما باد و بر مواد زان
نادا حالا برای من قلم و بعضی حاصل شد که شما اولاد بدین خودتان بیستیدا با کیه که ان
سنت شد که زهرا اش اینست که بر قره عین رسول الله و در خانه او که بر و ذاری و ماتم دان
نماید یا بر کر به کنند کان و ماتم دان در کتب نویسیان در مصائب و مرثیه طغنه زدن
و تفریح و تویج نمایند و از قوربا افندی نقل میکند که انفال صاحب بصیرت در ذکر او قلم
مصنیف نکند بیکفته امن من میسر هم که از شدت کتاب بران دلم و از سغلیای نفسم
انگشتم تا قلم بگذرند بسوزد و نقل میکند از اسلاف بدین خودش که باینطور اتفاق افتاد

و نیز نقل کرد که بعد از تمام انکار با انفال صاحب بصیرت بمدینه طیبه مشرفند و انکارها
بر سر قریه رسول الله کذا است و بسیار که بر و ذاری که در مسئله نمود از صفت او روح انوار
سید المرسلین هر چیزی که در آن مطابقت واقع نباشد یعنی اصل نداشته باشد قلم بخوان
غیب بران کشید شود و بعد از چند شبانه روز در کتابها از مرقر انور اطهر برداشت دید
در چند موضع قلم بکشید شد است و نیز قوربا افند نقل میکند که اهل محله انفال صاحب
بصیرت از زمان حیوان تا این زمان روزها شور و در مسجد انجمله جمع میشوند و از مطالب
کتاب آن خوانند میشود و صیحه و کبریه و ذاری مردم در مسجد بلند میشود این حاصل حکایتی
که قوربا افندی ذکر کرد ناب وجود آنکه در مذهب خودش یعنی در مذهب اهل سنت تصنیف
نارد و لکن مضایقه نمود از نقل کردن آنچه که قطع بوقوع آن داشت سبحان الله چیزی از حقا
و چنانکه این زمان خودشان را از زمره مجتهدان و شیعیان می شمارند و در مقام شنیدن امثال
حکایات برجین کرده با وجه عبوس و بر میگردانند نمیدانند متکرر درن تا قلم ملاحظه
هستند یا متکرر در منزلت جناب سید الشهدا و در حصفه هستند و ظن این احقر شده
جناب سید الشهدا بر او بلینسکه وقت سوختن انگشت و قلم انفال صاحب بصیرت وقت نوشتن
تقریبی مقام بود است یعنی مقام بیان کیفیت افتادن آن امام مظلوم از پشت ذوالجناح بر زمین
که بگذاه صده از بیان کیفیت ای مقام بحق آن امام مظلوم و در وقت و طاقم بریده میشود از دنیا
این مقام و مدت چهار روز و در زمان در همین مقام معطل مانده ام گاه ناخوش میشوم و مکرر
شده است قلم زامر داشته ام از دشمنان افتاده است و تا علاج مانده ام و حالا توفیق صیحه ام
حصفه که در وقت و طاقم بر نوشتن بدهد مجلسی مصفا سیم در بیان افتادن از خلفه
الله هم از پشت ذوالجناح و میان آنچه که بعد از آن واقع شد پس میگویم که اخبار در دنیا
واقوال اصحاب کتب مقال هر چند در این مقام در غایت اختلاف است و لکن آنچه در مشرف شده
انفال است آنچه از ملاحظه مجموع استفاده کرده ام و از سبک خبر خواهم آورد پس میگویم
شما که در زندیق در هنگام و آخر مقالات و مجاهدان آن امام مبین با نیک بر این معنی
یعین زد و گفت ای امیر بزنگ است که اینم در جمیع لشکر افند و با خبر برساند ان کافر است

چهارم و جلیله چنانست که گفت خانه و جلیله چنانست شمر لعین گفت اگر کن که جمیع افراد و اما
از سوانه و پیاده که در معسکراست خواه از اهل حرم چنگ باشد و خواه سایر سوانه
اهل نماز و اهل صنایع و کسبه و یکسره بجز کت بیایند و ستم نباشند بکس که
اهل جنک و محاربه هستند شمشیر نیزه نهند و ستم دیگر از آنها بترسانان کنند و ستم
که از اهل بازار و کسبه اصحاب صنایع فلاخون اندازی و ستم و کلوخ اندازی
دستمانی آتش زده اندازی نمایند بلکه اینها را از پشت اسب بر زمین کوبند و بر زمین
دستگاه کافران هنج امر کرده و آن فدا کرده و کفار همین منوال مشغول مقاله شدند پس آنچه
کبری و وی مطلق حقیقت بان حال آنکه در این چنانچه سابقا ذکر شد مشغول مقاله شدند
شد جماعتی عظیمه را بدو فتح و باقیتر منزه و صرف ساخت تا که آن مظلوم خواست بقصد
از ام کرب سنک بزرگی بر وجه مبارکش افشاد و جبهه مبارکش منشو شد و خون جاری شد
خواست خون طیب و ظاهر را از روی مبارکش بکطرف و خشم صبح کند تا گاه یتری بیایند
و تیز و مسمو و سه شعبه بار بر صد مبارکش باطلت شریفش فدا و فرمود بسم الله و با الله
ملا و سوا الله و سر بسوی آسمان نموده عرض کرد خدایا تو میدانی این قوم میخواهند بکشند
مردی را که در در زمین عینان شیر معین نیست پس آن پیر را از طرف پشت مبارکش بر آورد
و خون جاری شد مثل میلاب دست مبارکش را بر سر خیم میگرداند و پیر از خون میگرد و بسوی
آسمان میافکند و قطره از آن بر نکست و سر حیا آسمان از اهنکام پیدا شد و در تیره دیگر
دستش از خون پر کرد و سر و پیش مبارکش خضاب نمود و فرمود ملاقات میکنم جدم رسول
الله ص را همین حالتی که مخصوص بخون خود هستم و عرض میکنم آنچه بنی سید است و در این هنگام
ضعف شدید بر بدن شریفش غلبه نمود و از مقاله دست کشید خواست دقیقه آرام بگیرد
تا گاه نامرگ کافر مالک بن اسیر رسید تا مظلوم را اول شتم داد و بعد از آن شمشیر را بر
سر مظلوم زد و در آن حالت چیزی ندید و مبارکش نبود غیر از بر سرش پس بر سرش پوزخون شد
و فرمود ای ظالم نامرگ خودی و میاشای و باین دست و حقیقت ترا محسوس کند با کافرین
ظالمین و بر سرش انداخت و قلنسوه پوشید و عمامه را بر سرش انداخت و دستها را بر زمین

مبین غالب شده بود و در بعضی اخبار مذکور است که بر سرش پر خون شده بود و از این زمین
انداختند و بسوی خیمه انبیا اند و خورده خواستند و از اهل حرم گرفت و زخم سرش را میان دست
و باکای آن قلنسوه پوشید و عمامه را بر روی آن بچید پس ندا فرمود در اینجا ک یا زینب یا
ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام پس زینب صدقه مظلومه در پیش
کرد یعنی بمرگ کرده و تن بکشته شدن داده فرمود چه طور یعنی بمرگ ننگم و تن بکشته شد
ندم و حال آنکه مبین و ندا فرمود از زینب مظلومه که نه کرد گفت ای برادر ما زینب که زان بر حرم
جد ما رسول الله ص مظلوم فرمود هیتا اگر ممکن میشد شما را از این ستم که میان ما انداخته پس
زینب مظلومه صیحه زد و فریاد کرد و سرشک چشم مثل باران ریخته و در خشم پاره پاره کرده و
مویهای سر مبارکش را بر پیشان نمود و لطمه بر رویش زده میبکشت و او خدا تاه و افکند تا صراحه
و اسوه منقلبانه و اسوه صبا حاه پس مظلومه فرمود ای دختر مصطفی و مرغی صبر کن وقت کرم
شما بسپا خواهد شد پس برخواست از خیمه بیرون آید زینب مظلومه بدامن آن امام مبین
چسبید عرض کرد مهلتا ای صبر کن تا آنکه نوشته از تو بود از من نظر کن در آن جمال انور
اشرف و ذراع کم تو را و با جی که بعد از آن ملاقات نخواهد شد پس مظلومه میافکند
و پای مبارک مظلوم در پیشو بسید دست پای مبارکش را در این هنگام احاطه نمودند مظلوم
را و در این هنگام احاطه نمودند مظلوم را سایر سوانه طاهرات مطهرات مظلومان و اطفال
و بنات فاطمیان از چهار طرف و کرم و ذاری مینمودند و صیحه و فریاد میکردند و بدست و پای
آن مظلوم افکند میبوسیدند و چون آنحضرت ص بیرون شد از خیمه عبد الله بن حسن مجتبی
دید و آن در آن زمان غلام بود و بجد فرافق بر سید بود حضرت زینب مظلومه خودش را با
دستهای او را گرفت و خواست نکه از آن امتناع شدید نمود و صیحه زد و گفت از غم مرگ
جد خواهم شد و مفارقت خواهم کرد پس خلاص شد از دست زینب مظلومه آمد در حجاب
مظلوم ایستاد پس کافر و زندق بجز بن کعبه حرمه بن کاهل ملعون شمشیر را با این آورد
میخواست آن امام مظلوم را بزند پس آن طفل مقصوم مظلوم بانک زد بر آنکاف و فرمود و یا
برای نوادای و ولد الزنا میخواهی عم را بکشی پس آن تارک کل بوستانا مصطفی و مرغی دستش

پیش شمشیر گرفت تا آنکه شمشیر بر آن امام مظلوم نرسد پس دست مبارک او را برید و پوست
و ساینده از پوست او بران شدند که با عجاوه وان امام مظلوم او را با غوش گرفت و دست
مبارک او را برید و فریاد یارین اخی صبر علی ما نزل ملک و لعنتی ذلك الخیر فان الله یلحقنا بالآ
الصالحین پس در همان حال حرمه بن کاظم نیز زانیه لعین بن اللعین یکی از اعدای خدا نطفه مظلوم
را در داغوش آن امام مظلوم زنج کرده شهید نمود سبحان الله و اولاده و امصیبتا در همین جا
شمر که از ملعون خلد بر خیمه آن امام مظلوم نمود و در محس زنجینه و فریاد زد با صحنه این گفت
اگر بیاید تا آنکه بسوزانم هر کسی که در این خیمه است آن محنت کبری و در بی مطلق حقیقت
فرمود باین ذبی الجوشن اشر میخواست تا آنکه اهل عیال مرا بسوزانند خدا بیگانه ترا بسوزاند با
در دنیا و در آخرت پس شیت بن رجبی آمد ملافت و مدعت کرد شمر کافر و زندقه بود این
شمر از صورت ایندن خیمه دست کشید و بر کشت لعنه الله تعالی محمی بنانند که شمر بنان عبد الله
بن الحسن در هنگامی بود که امام مظلوم سواد و الجناح بود و از پشت دو الجناح بر زمین
کر بلا نشسته بود چنانچه ذکر کردم و غیر اینکه ذکر کردم چنانکه مرثیه خوانان ذکر میکنند
که شمران عبد الله بن حسن بعد از افتادن آن امام مبین از پشت دو الجناح بر زمین
گرفت بود اصل و مسند نداشت و چون آن امام مظلوم بر کز میدان آمد که با آن حال غلبه
ضعف بر قوی دینش شرفیست باز مشغول مقابله و مجاهد بشود باز آنکفار و فغان
عادت سنا بقوه دشمنان پیش گرفتند و بیخند از چهار طرف ستمکار و کلو و خمار و شمشیر
بی آتش زده و ایضا میر چند شمشیرها و نیزهها و نیزهها بر بدن شرفیست تا گاه صالح بن وهب
ملعون فرصت یافته نیزه اش را بر پهلوی آن امام مظلوم زد و مقارن بود این خوی برید
تیری نداشت و بر لبه سینه اش افتاد و ایضا نیز ابو قدامه غامری بر همان موضع افتاد و
بن میر لعین تیرش بر بدن مبارک آن مظلوم افتاد و مسنان بن ادریس لعنه الله تعالی نیزه اش
را بر صدر مبارک آن مظلوم زد و بهمان موضع مبارک زد و عن بن شریک لعنه الله تعالی نیز
شمشیر زدهای های و اولاده و امصیبتا ای برندان اهل ایمان و ایمان اهل اخلاق
این همان مقام است که از نوشتنش با و امتناع داشتیم نمیدانم چرا قلم وانگشتا فرمیدند

شاهد امنه الوفاء و جبرئیل فی جنان الصاغرة ذاق من خدا نغمه الباکون و نیز محمی بنانند که در
مناسبات مقام که شیندش لازم است بر اصحاب با نظر سلیمه و افکار صمیمه قضیه و در این
المؤمنین است بصره برای حوب با کتب و قتال اشاع و انصار امام المفسد پس شمر کافر
کوید من از و در بیرون بصره مردم برای تماشا و نظاره بموکب شوکت امیر المؤمنین آمدند
در اول موکب نزد یک هزار سواره در پیش رو و در عکس آنها فلسفه و در عکس آنها سفید
و شمشیر در کمر بسته و در دستش زایت را گرفته و عماما سواها اغلب سفید و زرد بود
عرفی آهن و فولاد یعنی اسلحه بودند بر رسیدن این رئیس کینت گفتند ابو ایوب انصار کینت
و سوارهای آن از انصار و غیر انصار است و بعد سواره طلوع کرد عمامه زرد و تبار سفید
پوشید و شمشیر در کمرش و بر اسب شمر سوار شده و علم در دستش و کینت
نزدیک هزار سواره بر رسیدن این شخص کینت گفتند حذیفه در الشهادتین است و بعد از
دیگر طلوع کرد بر اسب کینت سوار شده عمامه زرد در دستش فلسفه سفید در دستش و عمامه
سفید در بدنش شمشیر در کمرش و منکب بر قوسش در دستش علم و در موکب نزدیک
سوار بر رسیدن این شخص کینت گفتند ابو قنانه و بعد از آن فارسی بیکر سوار سفید طلوع کرد
عمامه سفید داشت و اطراف او را از پیش رو و از پشت سر او بود و کینت کینت کون بود
و قمار عظیم داشت و صدای بلند کرده بود قرائت قرآن مجید و شمشیر در کمرش و بر قوسش
و در دستش علم سفید در موکب جلاخیز عظیمه از سوارها و عمامای ایشان مختلف بود
اطرافش شیوخ و کھول و جوانان بودند که با آنها از خستید و خوف حصر و خوف حصار
بودند و اثر سجود در وجوه آنها آشکارا بود بر رسیدن این شخص کینت گفتند عمار یا سر
جمعی از موکب سواهای آن از مهاجرین و انصار از صحابه رسول الله است و جمعی از اولاد
مهاجرین و انصار است بعد از آن طلوع نمود یک فارسی بیکر سوار سفید در دستش فلسفه
سفید و عمامه زرد پوشید و در دستش علم و در موکب نزدیک بود یا هایش بر زمین بر آمد شمشیر
در کمرش و قوسش علم زرد در دستش است و سوارها موکب نزدیک هزار بودند
و غالبه زلباس آنها زرد و سفید بودند بر رسیدن این شخص کینت گفتند قیس بن سفید

در بیان تفاوت میان بیضه و فایر شدن و سید شیدا و امری که سید مکرر است

عباده است و سوارها و آن از انصار و اولاد انصارند و بعد از آن طلوع نمود فایر
 دیگر دینا خورشوی خوش صورت و خف سفید و تمامه میانه داشتند اطراف تمامه از آن
 پیش پیش او بخینه بود بر سید این شخص کینت گفتند عبدالله بن عباس را سوار سوارها
 مویکس اصحاب سوا الله هستند و بعد از آن طلوع نمود فایر و سید مکرر و سید مکرر و سید
 بود بعد از آن بن عباس بر سید این شخص کینت گفتند فتم بن العباس است بعد از آن فایر
 نمود زایان و اعلام دینا بعضی بر بعضی مقدم و مختلط شد نیزها سید و از شد مویکس بود
 در آن خلق بسیار از مردم و همه آنها غرق آهن و فولاد و اسلحه بودند و زایان و علمای
 داشتند و در مقدمه هر یک از این عظمی بود و در پیش یکبار و در کس که جبر همی مرد شجاع
 سید استاعذین و اکثر نظرش سوز زمین بود نه رفوف و در زمینش جوانی بسیار خوش صورت
 و هم چنین در دیار ش جوانی بسیار خوش صورت و در پیش رویش جوانی مثل آنها بودند
 این بود زانین عظمی بر سید آنها کینت گفتند که کانه کسر جبر امیر المؤمنین است
 و این جوانان که در زمین و دیار و پیش رو امیر المؤمنین است امام حسن امام حسین و محمد
 الحنفیه میباشند و در طرف خلف امیر المؤمنین عبدالله بن جعفر و اولاد عقیل و سایر
 هاشم و جماعه از شیوخ از اهل بلد از مهاجرین و انصار بودند پس امر فرمود امیر المؤمنین
 که جنود و مسکون در زانو و زول نمایند پس مخفی ماند که این احقر خدام جناب سید الشهدا
 روحی و روح شیعته که الفدا بر شیعینا مخلصان و محبان اصحاب یقان و ایمان عرضی
 کنند و میگویند ناممل و تدبر نمایند و در قایق ظواهر و ذایق بواطن را فهمیدند و بدانند که
 سلطان دین و دنیا امیر المؤمنین با آن مویکس شوکتی که میسر و از شد برای احد آن
 سلاطین و ملوک از خلق عالم تا ما بوقت و هم چنین برای احد از انبیا و مرسلین و اوصیا
 که بمقتل آن و مجاهدان شکر کتی می نمودند میسور و مقدسند زیرا که دیده و شنیده شد
 که احدی از آنها جمع کنند در کسرتی شوکت و مویکس که ظاهر و باطنش مثل مویکس شوکت امیر
 المؤمنین بود باشد در غزوات و مجاهداتش بعد از وفات سید المرسلین چنانکه کیفیت
 شوکت و مویکس باطنی را شنیدند و فهمیدند و در روز و در بصره و لکن نابله و

در بیان کیفیت مویکس سید الشهدا با هفتاد و اندوه و ابتلا

مختصین که قدرت داشتند باشد بر اینکه جمله و شریک و فیلد را از اسرا از محمد صم بفهمند
 تا قتل خود ند برد و این مقام بکنند تا سر مستر و باطن باطن مقام را بفهمند و این
 است که باطن باطن مویکس شوکت غزوات امیر المؤمنین و مقام روحانی و معنوی و ملکوتی
 آن در مقام مقاتلات و مجاهدات پیش جناب سید الشهدا تجلی نمود و بیرون ظهور رسید
 بیان آن اینست که آن امام مظلوم بسیار مویکس شوکت های معنوی و عشیقته باطنیه
 الباطنیه ملکوتیه داشت های های اه ایسرتک خونینم چرا یا رها جگرم در تو پیداست
 و اینک بر دایم چرا ای میثوی پس مویکس شوکت مظلوم از یک طرف بدن پاره پاره شد
 و دستها بریده حضرت عباس بود و از یک طرف جسد پاره پاره شد و علی اکبر بود و مویکس
 و شوکت دیگرش اجساد مقطعه و مبضعه جوانان بنی هاشم بود و مویکس شوکتش از طرف
 اجساد و جبهه خاک و خون الوده اصحاب اخیار بود و مویکس شوکتش از طرف دیگر جسد
 آن دره یتیم و مظلوم پسر خورده آن فریده و جوهر عزیزه محمدیان آنجی علی اصغر شیز
 خواهر بود و مویکس شوکتش از طرف دیگر حیرانی و سرگردانی سنوان طاهرات و نبات
 فاطمیان و فولکة اطفال و صبیحه و فریاد طفلان واه و کاله و ذاری لب تشنگان بود
 مویکس شوکتش از طرف دیگر جسد شیر خوار مظلوم بود که از کثرت تیرها و پرت های
 تیرها و قطعات نیزها و شمشیرها شیب مرغ بال و پروکتور و پرواز کنند بود و مویکس
 شوکتش از طرف دیگر محبت اغدا بود از جمیع جهات و تمامی اطراف تیرها و نیزها و سنگها و
 کوهها و دستها بی انش زده بان مظلوم و رقی که میخواست که بر کمر و موقوف خودش بر کمر و
 در قیقه اوام بگیرد و کجی همیشه از است نماید و خون او را زایل نماید بی والله العظیم سیدنا
 بود مویکس شوکت های مظلوم و لکن جمله از آنها اشاره شد پس مظلوم را هر چند مظلوم
 نظر میکرد مویکس شوکتی از شوکت های خودش ملاحظه و مشاهده مینمود و او سر می
 کشید و بسیار مکرر میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را پس مخفی ماند که آن
 مظلوم را نسبت نظر و ملاحظه مویکس شوکت های خودش در مقام و در حال هر چند مستغ
 در باغم و حزن و سنگینی بود و این از حیثیت مشاهده حالات اهل حره و عطش اطفال و

طفلیت و فریاد و زاری ایشان بود و لکن با وجود این باز در همان مقام و در حال جبر و اجبار
تجلیات حضرت احدیت حقیق بر او رخسار در عین کسوت فنا خلقت بها پوشیدند و بقایه
عقول اکامل از ذراتها بلکه از ذرات ذرات از اوصاف آنها در غایت عجز و ناتوانی حیرت
بود و عبارات واضح در همان حال مستغرق بخار و قوا بپوشیدند و فرج و سرور بود و در شنیدن
امثال این مقامات تعجب و استعجاب بناید کرد زیرا که این صفی امت از صفات اصحاب کرامت مخلوق
و شایسته است ز شیم و خصال سازان ملکوتین بلی والله العظیم اعظم اعظوم و روحیه الفداء
مقام و در همان حال نفس بخش و معین و فریاد رس چندین هزار هزار از اهل عوارض است
امکان بود و این نیز موعود و سوگنی بود در همان حال از مواکب شوکتی نیز این احقر خفا
جناب سید الشهدا عرض خدمت اکامل و افاضل محبتان و مخلصان میکنند و میگویند که مخلصان
مجتبان که در احوال سید الشهدا و مواکب شوکتی معنوی و ملکوتی است ناممل و تقدرت
ناید چندی عشق حینی بر دل ایشان انداخته و خاشاک هب و تعلقان ایشان از جمع جمعا
بتما می بود و الا مخلص محبت کامل و عاشق حینی این مقام نخواهد شد هر شخصی که موصوفی
و فضل و کمال عرفان و مشهور و محقق بود قابق بلی و تمام ایتقان و ایمان باشد و لکن در صفا
اخلاص با محقق و یقین مترجم بقال الله جذبه من جذبنا بحسبنا تواریخ مبر بر عمل الثقلین
باشد و در عین آن جذبه برای آن محقق و حاصل شده باشد پس استنار بان صفا مذکور
اصل نذر و اگر ادعا و صوم مقابله بود مترجم بقال الله جذبه من جذبنا بان الحق تواریخ عمل
الثقلین باشد اما شصت صدق و صحت نذر نیز که جذبه عشق و محبت حسینی با حقایق
برای آن جذبه الهی و حقیق فرمود است فوالله البیوت من ابوالهنا و از اینها ظاهر میشود سر و باطن
کلام رسول الله ان للحمین محبة مکتومة فی قلوب المؤمنین و محبی مانند کبر این هیچ میان در این مقامات
مختص با این احقر خدام جناب سید الشهدا نیست بلکه جمعی نیز از اکامل فضل و عرفا سنا بیفتن بنا
ایشان با این هیچ از تحقیق بود است چنانچه مشیر است بر این تحقیق کلام شیخ شمس الدین الجیلانی
النور نجفی و بیان این است که شاه اسمعیل صفوی قدس الله روحه با شیخ فائقان انصاری
از شیخ پرسید چرا سبب پوشیدند این شیخ فرمود با آنچه تقریر جناب سید الشهدا است فرمود که

حضرت سید الشهدا در محرم است شیخ گفت مردم غلط کرده اند و غلط فهمیدند و تغییر آن
حضرت قائم است باقی است و نیز نمی ماند که از جمله مناسبات مقام اشاده نمودن فضیله
غایب است و آن در حوز جمل و دیگر ذرات بلکه از نظر تا عبرت نزدیک بیست هزار کس را بلکه
زاد سینه هزار کس از لشکر خودش را زاده و چهار هزار را یا پنجاه هزار کس را امیر المؤمنین
کشته شد و در اثناء مفاذلان بعضی از لشکرش بان گفتند یا غایب طلحه و زبیر کشته شد
مصالحه کن یا امیر المؤمنین گفت هیتا که عمر بن الطوق و جل امر عن العتاب فردیک صلح
از شیوخ و رؤسای منافیین که مقام شرف را میگویند یکی بعد از یکی بدو رخ رفتند و باز
مردم را تحریک میکنند و جدال میکنند و ناوازلند اما میگوید ایها الناس علیکم بالصبر فانما
یصبر الی خیر و خودش در دعوی پوشید و بر هویدج درع پوشانیده و صفایح آهن بر هوش
وان رؤسای المؤمنین از منافقین شیطان زنج فرستاد و هم چنین رؤسای اصحاب مثل عثمان
بن یاسر و عمر بن حق الحزازی و محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و همچنین امثال و نظایر ایشان
و محمد بن حنفیه در مقام مبارزان و حاکمان دنیا ظاهرها نمود و آثار شجاعت امیر المؤمنین بنظر
و ساینده در آخر کار فرمود یا محمد نیزه مرا بیکدیگر و بر و منتر عایشه را عفر کن و او نیزه را گرفت و
امید اند و روانه شدند لکن نمکش نشد که خود را بیشتر برساند زیرا که اهل فیلد بی ضمه
جایعنی دنیا بودند و اطراف شرف را احاطه نمود بودند پس محمد بن حنفیه برکت و سبب را میر
المؤمنین آمد و امام حسن مجتبی روحیه الفداء ان نیزه را از دست آن گرفت و روانه شد
ظایفه بی ضمه را منهنم ساخت و شتر عایشه که مستی با اسم عسکر بود عفر کرد و بان نیزه
انود برکت و از مشاهده ایفالت محرق حقیقه فدای خجالت کشیده و نکش میفرستاده امیر
فرمود که ناخن فانه این استی و انت ابن علی یعنی تنک و ما بر خود راه مد که حسن مجتبی کسیر
رسول الله است و تو کسیر من هستی البته شجاعت تو و شجاعت جمیع شجاعت عالم مثل شجاعت
خواهد شد و چون ملعون عسکر نام که در حقیقت از ظایفه شیاطین بود عفر شد و تو را
شد که هودج از شتر بیفتند امیر المؤمنین فرمود محمد بن ابی بکر و بجواهرت برسان محمد با
رسید گفت امیر المؤمنین میفرماید بر بان رسید است یا نه غایب گفت بیک تیر رسید و لکن

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۳۲

ضرب کرد و ای برادر عبد الله زهر را برای من بنیاد کن خواه کشته شد نامش در خواهر فرج
نابشد پس محمد او را پیدا کرده و فرمود قم نایستد و اهل بیتش و بعد عایشه گفت ای برادر
از برای او از امیر المؤمنین امان بخواه محمد با امیر المؤمنین عرض کرد کلام عایشه را مخفی فرمود
امان دادم و در جمیع ناس را که با عایشه بودند و بعد از آن امیر المؤمنین فرمود نزدیک آمد
فرمود با عایشه که کذا لک رسول الله ان تفعلی عایشه گفت یا ابا الحسن ظفرت فاحسن
و ملکت فاسبح پس چون انبیا صلی الله علیه و آله رسیدند رسول الله صلی الله علیه و آله را در راه
سینه که گفت با عایشه و اصحاب او شنیدید پس حال اسکنان بر سرها و سینهها برینید و در
و فریاد و آه و اعلیاه را بلند کنید و بگوئید هر از در داد و فریاد از ظلم نبی امیه حرب
شیطان اعداء خلفاء و جن و شرکاء و قران پس آنکه از آن سکنان بدن شریفان مظلوم
قره عین الرسول و فرخ صدیق نبول و با چندین هزار از تیر و نیزه و میسر سواد خ
سواد خ و پاره پاره کرده بودند و هر وقت که آن امام مبین بعد از قتل و جانها
کثیره بمرکز و موقوفش بر میکشید و میخواست و یقه از ام بگرد پس میچینید بان مظلوم سکنان
و کوهها و بیترها و نیزها و در ستمانی آتش زده و با پنجم اکفان کردند جماعه از آن کفار
درها خاک است با مید آیندند سوخیمها عرت ظاهر و دنوان معصوما و ظاهران و بنا
طاطیشان و حرم الله و حرم رسول الله و معصوم کفاران بود که در حیوان امام مظلوم
خیمها را تا خ و تا حاج نمایند تا آنکه اضطراب و بیشتر باشد و قوت و طاقت بر صفای
مجاهده ندانند باشد پس آن مظلوم صلی الله علیه و آله بر آنها میرد و بسوخیام میشناف و آنها را معصوم
و منزه میبگرد و آن یغری الحقیقه مؤکد عظیم و شوکت بزرگ از هوا کب شوکتی معنوی
ملکوتی از امام مبین بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین باب چهارم در بیان جمله
از نجاسات مقامات که همه اش در سوز و جگر گذار است مجلسی مقارن اول در بیان محبت
و عشق حسین پس میگوئیم ای مد هوشان شراب بهین و ابرهستان باده دین و ای اهل
الله غارین کایلین بوی از شمیم عطر اشرفان نوار غیبیه و شادان و لذات انواع
لا هونیه بمشام جان نخواهد رسید یا آنکه کفری از ناکاروان در نظر دغان پدید نه

خواهد

خواهد شد تا آنکه عشق حسین مثل ظالمین شتازان طریق حقیقت مطرف بر روی
دشنه برسد و دنده شوخامع کمال آن صورت و معنوی و کاشف دقایق اضنی و افاقی شد
برای احدی ممکن نخواهد شد تا آنکه محبتش را صیقل از روح و عشقش را در مشکوه قلوب
مصباح داند بلی هم چنین است شعر عشق آمد و دل از دست ما برد ندید بر عقل صبر
بزد ای جانم ای عزیزین باید ساها در تابه محبتش برشته و در دوزخ خیمه وجودش
سرسشته و در مقام تعزیه داری و نوحه کرمی ستلزان نفسانی و مشتیمان و ترک کنی
تا آنکه با قوی مرا تبایمان و اعلا مدارج ایقان مشرف شو و هواره در افش عشق سوزان و آن
دو دیده چون ابروهای آن کربان شوی تا فاصلا این بیان بود عجب لیلان الهوی آن جگرها
نوحی من ما و المذامع واضطره بل در باطن سر صینه مست عشق حسین محقق میشود و قول
رسول الله ان الله نعم شرابا کالولیا یا اذ شرابا سکر و اذ اسکر و اذ اطربوا طلبوا
و اذ اطلبوا وجدوا و در سینه سابقه در شبنا سوگند زحاک تا مل و تفکر در این مقام خال
و اذ ذات این اخضر خدام جناب سید الشهدا رو مید که از خضمه مسلت بینام که هواره مقنا
انخالان مزوق کرد و در وجه صالحه سر جوهره من میکت ایچه خال است بر نور و میدهد که
در وقت طعام خوردن سرشک چشمت با طعام مزوج شد میبکتم ایضا صا ایا بیندانی فرنا
چهره دوازدها بر دو بیت عربی سیما مناسبت در این مقام و قاطله ما بالدمع اسودا
و قد کان محمرا و انت بحیبل فقلت لها ان الدعوع صرمت هذا سوالین فوسیل و
باز میبکنم این وجه مؤمنه من نظهر با یاد دگر و نفس آسین خوش است هر که که لاف مرنک
این چنین خوش است عشقی که رفته رفته چون آرزو شود دیوانه گشتن از نکه او کنش
است و الله العظیم در آن منزه سابقه در وقت نوشتن مطالب این مقام در اصل یعنی در کتاب
اکتیرا اصیبات فی اسرار الشهادت و اذات و خالان غیر سیر و در میبنا سر مشی از فاده لونه
و حزن نه هم چنین مستولی میشد که ملدت و طاقت ندانسته باشم و اکثر اوقات قلم از دستم بی
افتاد و مکن نمیشد اصلا چیزی نوشتن و بیوت و مخیر و مضطر میشد بلکه قوت از قوی روح
در خودم احساس میکردم و مضمون این بیت ذکر دل محزون و مضطر و میتر بودم شعر ستم

کشان

کشان محبت حک از زمان نینند که در جنبه کشادند روزبان نینند و گاه گاهی که قلم بر
داشته چیزی بنویسند مینویسند از مطالب بی مقام نیست بلکه جمله از مرتبانات و غیر مرتبانات
مناسبات و غیر مناسبات نوشته اند اگر صد این دعوی را میخواهند مشاهده نمایند بجمع کنند
بکتاب کبیر العبادات فی کتاب اسرار الشهادان تا آنکه معلوم شود که در آن اوقات چه طایفه
داشته اند و گاه قوه و ظاهر مستولی میشود و گمان میکردم که اگر مطالب بی مقام را بنویسم نکشتند
تا فلم خواهند سوخت مجلس و مقامی را میسر و بینا حکایتی که قورچی افند اسلام بود که قورچی
مقام و خاکم کر بلائی معلا بود و برای من نقل کرده بود و بیان اجمالی آن اینست که قورچی
چند سال قبل از این نقل کرد که ملا محمد افند اسلام و عالم و فاضل کامل بوده است که نزد یک
صندک است و از این در اسلامبول بوده است و کتاب بزرگ در مصائب سید الشهداء تصنیف کرده
است یعنی اخبار و آثار و ایات را منظم آورده است بطریق زبان ترکی اسلامبولی و هم چنین
بهمان نظم و بیان نقل کرده که کوهل و شیوخ این زمان از پدران و اسلاف خودشان به هیچ استفا
روایت میکنند که جمعی از مصعبی علی اهل سنت بان جتهما و اعتراض نمودند و گاه خداهو
باینصورت امیر محمد افندک نیند و در کوه چرمهای فرودشان در معائنات و بویهای ماهیها
کنند بل معمل و محل معیب شده است این چه دستکاه است که چیده شیند ایم هواده در کرده
و زاری و بر سر و سینه زدن و فریاد نمودن هست برای شهادت حسین بن علی و برای مصائب او
و کتابی و مصائب و نظم میکند معلوم میشود که عقلت مختل شده پس افند صاحب بصیرت جوان
انصعبان و در شده کان او خضعت باین پنج فرستاد و بدیل بر شما یاد و بر وفادان شما
نادی حال برای من قلم و بیهین حاصل شد که شما اولاد بدین خودتان بنیستید یا کبیر که ان
سنت شده از زمانش اینست که بر قره عین رسول الله ص و در خانه او و کرب و زاری و ماتم دار
نمایند یا بو کرب کنند کان و ماتم داران در کتب نویسندگان در مصائب و مراتب طغنه رفتند
و تصنیف و تویج نمایند باز قورچی افندی نقل میکند که افند صاحب بصیرت در اکثر اوقات
مصنیفان نکشتند بیکفته است من میبینم که از سندن کتاب بزرگم و از عملهای منقسم
انکشتانم تا فلم بیکفته بسوزد و نقل میکند از اسلاف بدین خودش که باینطور اتفاق افتاد

و نیز نقل کرد که بعد از اتمام آنکار با افعال صاحب بصیرت بمدینه طیبه مشرفند و آنکارا
بر سر قبر رسول الله که کثرت و بسیار کرد و زاری کرد و مسئله نمود از مصعب و از روح او
سید المرسلین هر چیزی که در آن مطابقت واقع نباشد یعنی اصل نداشته باشد قلم بخوان
غیب بران کشید شود و بعد از چند شبانه روز کتا برا از سر قبر نور اطهر برداشت دید
در چند موضع قلم محو کشید شده است و نیز قورچی افند نقل میکند که اهل محله افند صاحب
بصیرت از زمان جنوه آن تا این زمان روزها شور و ادراک محله جمع میشوند و از مطالب
کتاب این خواننده میشود و صیحه و صیحه و کرب و زاری مردم در مسجد بلند میشود این حاصل حکایتی
که قورچی افندی ذکر کرد با وجود آنکه در مدینه خودش یعنی در مدینه اهل سنت تصنیف
نار و فلک مضایقه نمود از نقل کردن آنچه بوقوع آن داشت سبحان الله جمعی از حقا
و جملا این زمان خودشان را از زمره محبان و شیعیان می شمارند و در مقام شنیدن امثال
حکایات بوجوب کرده با وجه عبوس و بر میگردانند نمیدانند منکر قدرت تا قلم حلقه
هستند یا منکر قدرت و منزله جناب سید الشهداء و نزد حقیقت هستند و ظن این احقر خدام
جناب سید الشهداء برای اینست که وقت سوختن آنکشت قلم افند صاحب بصیرت وقت نوشتن
همین مقام بود است یعنی مقام بیان کیفیت افتادن آن امام مظلوم از پشت در الجناح بر زمین
کر بلاه صده از بیان کیفیت این مقام بحق آن امام مظلوم و در وقت و طاقم بریده میشود از بنیان
این مقام و مدت چهار روز و پنج روز است در همین مقام معطل مانده ام گاه ناخوش میشوم و مکرر
شده است قلم را برداشتم از دستم افتاده است و نا علاج مانده ام و حالا توفیق میخواهم از
حقیقت که قدرت و طاقم بر نوشتن بدهند مجلس و مقام سید و بیان افتادن آنجلیقه
الله هم از پشت در الجناح و بیان آنچه که بعد از آن واقع شد پس میگویم که اخبار و روایات
واقعات اصحاب کتب مقاتله هر چند در این مقام در غایت اختلاف است و لکن آنچه قد مشرف
افند است آنچه از مدینه طیبه جمع است فاده کرده ام و از اسبک خبر خواهم آورد پس میگویم
شهر که فرزند یق و در هنگام او آخر مقاتلات و مجاهدات آن امام بیین ما بانک بر این معاد
بعین نزد و گفت ای امیر نزد بیک است که این جمیع لشکر را فنا کند و با خبر برساند آن کار کشت

چنانچه و جلیله چنانکه گفت جان و جلیله چنانکه شمر لعین گفت امر کن که جمیع افراد و کائنات
از سوانه و پیاده که در مفسد است خواه از اهل حرب جنگ باشند و خواه سایر سوان
اهل نازار و اورد و اهل صنایع و کسبه و دیگر بینه بحرکت بیایند و مستقیم باشند بکفتم که
اهل جنگ و محاربه هستند شمشیر و نیزه دهند و مستقیم دیگر از اهل ایتزازان کنند و قسم
که از اهل بازار و کسبه اصحاب صنایعند فلان خون اندازی و سنک و کلوخ اندازی
دستمانی تش زده اندازی نمایند بلکه ایمنی را از پشت اسب بر زمین کر بلا بینند از زمین
سعد کافر باین هیچ امر کرد و ان زناد و کفار و لعین منوال مشغول مقاله شدند پس آنچه
کبری و بی مطلق حقیقت با ان حال آنی که دامت چنانچه سابقا ذکر شد مشغول مقاله شد
شد چنانچه عقی عظیمه را بدو زنج و باقی را منزه و منصرف ساخت تاگاه ان مظلوم خواست بقدر
از ام کرد سنک بزرگی بر جبهه مبارکش افتاد و جبهه مبارکش منقوش شد و خون جاری شد
خواست خون طیب و ظاهر را از روی مبارکش بیک طرف ریختن صبح کند تاگاه تیری بیستاند
و تیر و سهم و سه شعبه فار بر صد مبارکش یافت بر پیش افتاد و فرمود بسم الله و بالله و
ملک رسول الله و سر بسوی آسمان نموده عرض کرد خدا یا تو میدانی این قوم میخواهند بکشند
مردی را که در روز زمین عیان پس بر زمین نیست پس ان تیر را از طرف پشت مبارکش بر او زد
و خون جاری شد مثل چیزای دست مبارکش را بر سر زخم میکند شد و خون میگردید
آسمان میافتاد و قطره از ان بر نکست و سر چنانکه سما از هتکام پیدا شد و سر تیر دیگر
دستش از خون پر کرد و سر و پیش مبارکش خضاب نمود و فرمود ملاقات میکنم خدمت رسول
الله ص و از لعین خالی که محضوف بخون خود گشتم و عرض میکنم آنچه بن رسید است و در این هنگام
ضعف شایند بر بدن سر پیش غلبه نمود و از مقاله دست کشید و خواست دقیقه آرام بگیرد
تاگاه نامر کافر تا لک بن اسیر رسید تا مظلوم اول شتم داد و بعد از ان شمشیر را بر
سر مظلوم زد و در آن حالت چیزی ندید مبارکش نبود غیر از بر سرش پس بر سرش پوز خورد
و فرمود ای ظالم نامر بخودی و نیامشای و باین دست و حقیقت ترا خسور کند با کافرین
ظالمین و بر سرش انداخت و قلند و پوشید و عمامه را بر سرش انداخت و درینا ضعف بران امام

مبین غ غالب شده بود و در بعضی اخبار مذکور است که بر سرش بر خون شده بود و از این رو
انداخت و بسوی خیمه امینانند و حرفه خوانست و از اهل حرم گرفت و زخم سرش را مان بست
و باغای ان فلند و پوشید و عمامه را بر روی ان بپوشید پس ندا فرمود و ای ایانک یا زینب یا
ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام پس زینب صدقه مظلومه روید و
کرد یقین بمرک کرده و تن بکشته شدن داده فرمود چه طور یقین بمرک نکره و تن بکشته شد
ندیم و حال آنکه معین و ناصرند از زینب مظلومه گریه کرد کفنا ای برادر ما زینب بر کفان بر کف
جد ما رسول الله ان مظلوم فرمود همیشه اگر ممکن میشد شما را در این مملکت میانداختم پس
زینب مظلومه صیحه زد و فریاد کرد و سرشک چشم مثل باران ریخته و درختش پاره پاره کرده و
موهای سر مبارکش را بر پیشان نمود و لطمه بر روی زنده میبکشت و احواله فاضله
و اسو منقلبانه و اسو من صبا حاه پس مظلومه فرمود ای زینب مصطفی و مرضی صبر کن وقت گریه
شما بسبب خواهد شد پس بر خوانست زخمه بیرون آید زینب مظلومه میبازن ان امام معین
چسبید عرض کرد مهلا یا اجی صبر کن تا آنکه نوشته از تو برود از ان نظر کن کن بحال انود
اشرف و ذاع کم تو را و فاجی که بعد از ان ملاقات نخواهد شد پس مظلومه میافاناد
و پای مبارک ان مظلوم و میبوسید دست پای مبارکش را و در این هنگام احاطه نمودند ان مظلوم
را و در این هنگام احاطه نمودند ان مظلوم را سایر فرزندان طاهرات مطهرات مظلومان و اطفا
و نبات فاطمیان از چهار طرف و گریه و زاری مینمودند و صیحه و فریاد مینمودند و بدست پای
ان مظلوم افتاده میبوسیدند و چون آنحضرت بیرون شد از خیمه اعدا الله بن حسن عیوبی
دوید و ان در ان زمان غلام بود و مجد راهی تر رسید بود حضرت زینب مظلومه خود شریک
و ساینده او را گرفت و خواست نکه از ان امتناع شدید نمود و صیحه زد و گفت ان عمر کن
جد نخواهم شد و مفارقت نخواهم کرد پس خلاص شد از دست زینب مظلومه آمد و زینب
مظلوم استیاد پس کافر زدند و بجز بن کعب یا حرمه بن کاهل ملعون شمشیر را پایش آورد و
میخواست ان امام مظلوم را بزند پس ان طفل مظلوم میبازنک زد بر ان کافر و فرمود وید ان
برای تو باد ای ولد ان زنا میخوای عم را بکشی پس ان تازه کل بوستام مصطفی و مرضی دستش

پیش شمشیر رفت تا آنکه شمشیر بکن امام مظلوم فرسود پس دست مبارک او را برید و بیوست
و ساینده را ز پوست و ریزان شده اند کرده یا نماه و آن امام مظلوم او را با غوش کردن و قصد
مبارک کشتم نمود و فریاد یابن اخی صبر علی ما نزل بك و احسب ذلك الحرف ان الله یلقاها باانا
الصالحین پس درها حال حرمله بن کا هل غیر ثانیة لعین بن اللعین بیکین از دخت نظر مظلوم
فاد را غوش آن امام مظلوم درج کرده شهید نمود سبحان الله و اولاده و امصبتا در همین جا
شمر کافر ملعون حمله بر خیمه آن امام مظلوم نمود و در محس زخمی و فریاد زد با صحا بر وقت
آتش بیاورید تا آنکه بسوزانده هر کسی که در این خیمه است آن حجت کبری و ولی مظلوم حقیق
فرمود باین ذی الجوشن آتش میخواهی تا آنکه اهل معینا را بسوزانند خدا قسم ترا سوزانند با
در دنیا و در آخرت پس شیت بن ربی آمد ملافت و مذمت کرد شمر کافر و بعد برادر این
شمر از سوزانیدن خیمها دست کشید و بر کشت لعنه الله تقم محیی ما ندکه شهبان عبد الله
بن الحسن در هنگامی بود که امام مظلوم سواد و الجناح بود و از پشت در و الجناح بر زمین
کر بلا نیتشاده بود چنانچه ذکر کردم و غیر اینکه ذکر کردم چنانکه مرثیه خوانان ذکر میکنند
که شهبان عبد الله بن حسن بعد از افقار آن امام حسین از پشت در و الجناح بر زمین
کر بلا بود مانند مستند نلاد و چون آن امام مظلوم بر کز میدان آمد که با جانان غلبه
ضعف و بی قوتی در بدن شریفش باز مشغول مقاتله و مجاهد بشود باز آنکفار و زناد
عادت سابقه خودشان را پیش گرفتند و بچند از چهار طرف سگها و کلو خنما و سگها
بی آتش زده و ایضا میرهند شمشیرها و نیزهها و نیزهها بر بدن شریفش تا گاه صالح بن هب
حلمون فرصت یافته نیزه اش را میلوئی آن امام مظلوم زد و مقارن بودا بن خول برید
نیزی انداخت و بر لبه سینه اش افتاد و ایضا نیزه بود که غامری بر همان موضع افتاد و
بن عمیر لعین پیرش بر بدن مبارک آن مظلوم افتاد و مسنان بن الحسن لعنه الله قصه نیزه اش
و ابو صدک مبارک آن مظلوم زد و هبهان موضع مبارک در غن بن شریک لعنه الله تقم محیی
شمشیر زدهای و اولاده و امصبتا ای بریدن اهل ایمان و ایمان اهل اخلا
این همان مقام است که از نوشتنش با و امتناع داشته بیند چرا قلم و انگشتان نمیشود

و چرا دم خود کشد از حشمت میاید و چرا در آنوقت اسمها قطع قطع شد زمین مخفف
نکر دید بلکه جمیع عوالم و فضا آن مکان منهد و منهد شد پس اگر طاق شمشیر و قوت
بره صورتان مقام و حالات آن مقام را بدید ذکر میکنم و میگویم که این اموری که اکنون ذکر شد
یعنی طعنات نیزهها و ضربات شمشیرها و زخمهای پیرها مجموع من حیث المجموع سبب شد بر اینکه
آن حجت کبری و ولی مظلوم حقیق از پشت در و الجناح بر زمین کر بلا افتاد منبج سجده تقوی بر
راستش در حالتی که فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و این الترانید صدقه
دبیدازد و خیمه بیرون آمدند از کرب و اخاه و سیداه و اهل بیتاه لیت السماء اطقت علی
الارض و لیت الجبال تذککک علی السماء پس آن امام حسین مظلوم از سجده تقوی بیاید
خواستند و شر و لدا لرتقا بر قوش بانک زد و گفت چرا منظر حسینید و چرا بر این در حمله میکنند
پس بر آن مظلوم مدحی له الفدا از چهار طرف حمله کردند و در غن بن شریک لعنه الله تقم محیی
بر کشت چپ آن مظلوم زد پس آن حجت کبری و ولی مظلوم حقیق بر زمین کافر زده و از مبدع قر
و نیک کافر بیکریضه بر دوش مبارکش زد پس آن مظلوم و وحی له الفدا بر روی افتاد و
شدید جوان غلبه کرد پس گاه بر میخواست و گاه میافتا در پس در این هنگام سنان بن اش
لعنه الله تقم نیزه اش را زد و داخل کرد بر کوه لخلق مبارکش و بعد نیزه را بر او زد
و بر مفاصل سینه مبارکش زد و بعد یک پیر انداخت آن پیر بخبر مبارکش افتاد و در این هنگام
قام بود افتاد بر زمین و بدو را نوشتند و پیر را از خبر مبارکش کشید و انداخت و دستش
را بر میگردان خون شریفش و سر مبارکش و ریش مبارکش را محضوب میشود و خون ظاهر
و طبیعتش و میفرمود هم چنین ملاقات میکنم بحقیق و حضرت در کام جلال و عرشش و عرض میکنم که
حق مرا غصب نمودند و آخر مرا با بن حالت شهید کردند پس بر مبارک افتاد و غشیه بران
مظلوم عارض شد و وقتی که از غشیه فاقه نمود خواست بر خیزد و با انقوم کفار باز مقاتله و جا
نماید تا در شد که بر خیزد پس شروع کرد بگریه کردن و گریه بلند کرد و ندا کرد و احده و الحمد
و ابوالقاسم و ابیاه و اعلیاه و اجعفره و احمراه و اعقیلا و اعشاشا و اغربنا و اعطشانا
و اولاده مظلوم کشته میشود و حال آنکه حید محمد مصطفی است و نشند لب مدبوح میشود

و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و خیمه هایم را تلف و قتلح میکنند و اهل و عیال را اسیر
و ذلیل می نمایند و حال آنکه مادرم فاطمه زهرا است پس باز غشیه بر آن مظلوم غارض شد
پس مفتی علیه و بچشم و حرکت افتاد بر روی مبارکش مدت سه ساعت در دو روز و قوه کفار در
حیرت و اضطراب بودند در نزد یک شدن بان و کشتن آن و غشیه با فاطمه آمد پس قصد
کرد در آن حال مردگافرا زینب را کند و مشیرش را زد بر مرقب سر مبارک آن امام مبین
و سر مبارک روحی که الفدا و منقوش شد و خون جاری شد بر خاص سرش و خود روز
افتاد و آنکافرا ز اهل کنده خود را گرفت و امام مظلوم فرمود بخوری و نیشابی با این دست
و حقیقت محسوس کرد اند بودا با قوم کافرین ظالمین و آنچه ظن این احقر خدام جناب سید الشهدا
بر داشت اینست که در مرتبه غشیه بر آن مظلوم غارض شد و مدت هر یکی سه ساعت بود
پس زمان دو غشیه شش ساعت می شود و اینهم مستد و مؤید آن میشود که روز عاشورا مثل
سایر ایام نبود بلکه یک دلیل از آنست که ان می شود که وفوف افتاد بر فوق الارض هفتاد و
شاعت بود چنانچه در بیان مطالب سابقه گذشت و اما ستر آنکه چرا ان قوم کفار در مدت
غشیه آن مظلوم نزد یک نمی آمدند با وجود اینکه اصرار عربیه داشتند در قتل سید الشهدا
پس بیان ستر این سبب تقصیر ذکر خواهد شد انست که در مقام ذکر ستر جمله از امور
مخفی می ماند میخواهم در اینجا یکی از مناقب امیر المؤمنین ذکر کنیم از جهت مناسبه با این مقام
و انچه بر صاحب صفح الحیاة که از فضل محدثین اهل سنت است روایت کرده است از امیر
المؤمنین فرمود که در سوال الله بمن فرمود بنشین و میخواست به پشت نام بلیث الله تعالی
بناید و اصنام و او ثان را بیند نزد و بشکند پس من نشستم و بر دوشم صعوف فرمود پس برخواست
چون دید ضعفه رمن حاصل شد از دوشم فرود فرمود و نشست و فرمود یا علی تو صعوف کن بر
دوش من پس من صعوف نمودم بر دوش مبارکش و برخواست و رجا الی که من در دوشش نشستم
بودم و برای من منکشف شد که اگر میخواهم فلان بر سر سید با فوا انمان طار پس صعوف نمود
به پشت نام بلیث الله تعالی و هر چه از اصنام او ثان بود میا انداختم از پشت نام بزمین پس همه
منکر و پاره پاره شد چنانکه شیشها میسکند و قبی که بزمین بر نند و قبی که خواستم از

پشت نام نازل شود خود را از طرف مبارک مبارک بزمین انداختم و خدی بک رسول الله
از سینه خندیدن بر سید عرض کردم از پشت نام بلیث الله تعالی خودم را بزمین انداختم و فرود
والی و در یک بمن فرمود سو الله بمن فرمود چه طور بتو دردم و الم میرسد و حال آنکه بلند
کردم تو را به پشت نام بلیث الله تعالی محمد مصطفی و نازل کردم تو را بزمین جبرئیل امین آه او را
و امصیبنا ای برادران از اهل ایمان و ای صحابا خلاص و ایقان اگر هزار سال عمر کنیم و
در هر روز بر سر و سینه تو بنیم و سرشک ما را مثل باران از چشم جاری نکنیم اضاف نکند
ایمروفا و ادو جناب سید الشهدا بجای آورد اید صعوف و نزول امیر المؤمنین شنیدید
ایا فکرو و ناقلا بتو دیدد صعوف و نزول قره العین المصطفی و المرتضی و الوهه ابلیث
الجناح و نزولش بزمین اما در صعوفش به پشت ذوالجناح معین و یاری کننده نشون طار
مطهران مصفوما مظلومات بودند یکی رکاب گرفت و دیگری بر مقام ذوالجناح چسبید
او ساعدش گرفت سواد ذوالجناح کردند و اما نزولش از پشت ذوالجناح بزمین کر بلا میا
ذاتی الجملة شنیدید ها ها آه اهل الله خاک و در یک که مکر بلا بهمین و بسیارش جمع میکرد
اگر تیکه بر طرف راست میکرد قطعات نیزها و نیزها که در بدنش شرفش داشت فرمود
و از فواه زخمها مثل چشمه آب خون جاری میشد و هم چنین اگر بر طرف چپ تیکه میفرمود
و گاه خاک و در یک را پیش رو جمع میکرد و سر مبارکش را بان میبکند است انوفت زخمها
ضربان سیو و طعنات رماح و سواخهای مهیا که از فرق شریف تابان مبارکش داشت
بلکه یک موضع چندین مرتبه ضربان سیو و طعنات رماح و سهام خود شد بود و در
المش زیاد از حد طاقت و توانای میشد زود سر مبارک را بالا ای خاک و در یک بر می داشت
میخواهم ذکر کنم چیزی را که کویا او را محبان و شیعیان که شنیدند یا اصلا نشنیدند
و ان اینست انوقتی که ان حجت کبری و ولی مطلق حقیق نجاک و خون غلیظید و مجال افتاد
بود یا حالت غشیه اش بود یا حالت آقا چه چنانچه در نظر دور می ظاهر است ان سعد لعین
الترنا امر کرد که جمیع عساکر وجود بر بدنش استبانند و بدنش را خود و خود نمایند
های آه او و ابلا و امصیبنا و امصطفاه و امر تضاه و افا طمناه و احسانا پس ان قوم کفار

هم چنین کردند یعنی در حالت حیات و زندگی آن امام مظلوم را جمع عساکر و جنود را
دادند و بدین جهت در میلو و درند و میباشند از آن سمت باین سمت و از این سمت باین
سمت یارسول الله و یا امیر المؤمنین و یا فاطمه الزهرا و یا اباعبدالله الحسین صکوات الله
علیکم و روحی که الفکرا نمیدانم که یا بدیدن یا شنیدن اینجالت انظلمه طاقت و توانا
دا شنید یا نه و این قضیه یعنی سب و تخریب قوم کفار بود که شرفش در حالت حیات و زندگی
و احوالی که بر او افتاده بود امری اتمیقین و قطعی زیرا که اینرا امام زمان عجل الله
فرجه و جعله فداه در دنیا را انظلمه بیان میکنند پس از آنکه در آنست که چند فقره از آن
ذیارت قائمیه ذکر کنیم پس خطاب با مظلوم کرده میگوید فلان را و ک ثابت الحاشی غیر خاشا
ولا خاشی نصبوا لک عوائلک مکرهم و قائلوک بیکدیهم و شرهم و امر اللعین جنودهم و
الماء و روده و ناجز و ک القیال و عاجز و ک التزال و در شوق بالسهام و التنبال
و کسبوا الیک کف الاضطلال و بر عوائلک زما فاولاد و اغیوا فیک انا ما فی قیامکم
اولیایک و همهم در حالک و انت مقدر فی الهیوات و تحمل الک ذیارت و در عجب من صبر
علا کة السموات فاحذوا بک من کل الجبارین و اثنوک بالجراس و ساوا لیک و بین الرما
و لیسوق لک نامر و انت محسباً بر تدب عن نشوتک و اولادک حتی تنوک عن حوادک و تقو
الی الا رض جرجان ترضوک لیسوق لک جوارفها و تقولک الطغاة بیواترها و قد رشع لکون حینک
و اختلف بالانقباض و الانبساط شما لک و یمینک ندر طرفا حقیقا الی رحلک و یدیک
و قد شغلت بنفسک عن ولدک و اهلک و اسرع فرسک شاردا الی حیامک قاصدا
محمیا باکیا فلان را این النساء جوارک مخربا و نظرن سر جک علیه ملوبا بر زن من الخدیجه
ما شرارت السور علی الخدیجه لاطمان و الوجوه ساقران بالعویل داعیان و قبل العتر
مدللات و الی مصرعک مبادرت و الشمرها لعلی صدک و اضع سیفه علی مخربک
علی شینک بیده ذابح لک بمهتبه قد سکت خوامک و خینت انفا سک و رفع علی
الضنا راسک و سبی اهلک کالعید محفی منانکه ازا بیقران شریفه بیامان
استفاده میشود مثل اینکه انکفاران کثرت و جمعیت که داشتند عاجز ماندن آن

مقارون آن امام مظلوم در مقامات و مجامعاتش با وجود اینکه در دنیا و آخرت او را
شرفش بیشتر از حد و احضا بود پس ضرب کردند عوائل مکر و حمله را با بیعتی که جمیع اولاد
احادی که در مسکن بودند بکرتب بکرتب آمدند هجوم میاوردند از چهار طرف بریزند بر انظلمه
سنگها و کوهها و نیزها و طنابین آنست زده تا فرشت بیابند اصحاب سیوف و دواغ اکثر
انظلمه و چنانچه این مطالب در سایر روایات نیز وارد شده است و بیان این مطلب را تفصیلا در
جمله مطالب این فقرات است که ما نیز مفصل بیان کردیم و ان از آنست که در آنست که
و جمیع اولاد که در دنیا و بر زمین هستند بنظر او و تمامشای مقامات و مجامعات و ضرب
اصطبار و حجت کبری و علی مطلق حقیقت پس تقویت نمودند ملائکه و اولاد انبیاء از مقامات
و مجامعات و ضرب و اصطبار آن امام مبین و با از جمله مطالب این فقرات نفسیه است
افزودن جمیع سوارها از چهار طرف و تاختن امینها در حال زندگی و حیات مظلوم و زدن
شرفش در حالیکه بر او افتاده بود در غایت ضعف و کثرت زخمها و جراحتها و زدن
خون و جریان از مواضع که بجد و احضا میامند و هم چنین از شدت عظم و جمله با مین از
فقرات شریفه شرح و بیان میکنم آنست که پس میگویم محفی منانکه بر شینیا و حیثان که این
مطلب که حاله مینویسیم آنست بر اعضا ریشه مثل ملک حکم و دماغ و بر عید اعضا و ریشه
و اولاد و امینها ها اها اها یکا ش قلم و انکت نام بیسوخ مثل سوختن قلم و انکتان
عالم صاحب بصیرت اسلم بسو پس آن امام مظلوم از غشیه تا اینه با قمر آمدن سعد الدین
بانک زد بر و نشا انقور کفار که مشا و بجهیل نما میدد و شهادت حجت کبری و ولی مطلق
حقیقت پس مضمون جمله از روایات اینست که چهل نفر نامزد کافر ولد الزنا با شمشیرها و خنجرها
برهنه مید و میدند برای شهادت آن امام مبین پس بلند میشدند باهای چکمه دار برهنه
اعظم انور اندس اطهر اطمینان یعنی بر صد شریف که مخزن علوم و دانیه و حکمتها و حقیقتا
و موضع صدور و فرغانه و بر اهل عالم شرف و ملک و بر اهل ملکون بود پس هر
کافری که از این چهل نفر با شمشیرها یا خنجرهای برهنه یا پای چکمه دار برصد شریف بلند
و میخواست که آن امام مبین و شهادت برساند در پشت او نظر او بر عید و عید برانند

میانفاد و خوف و زور و غدا ب هلاکت بر سبیل تعجیل بر فیلش غالب مستولی میشد از
افسوسد شریف و در وجه الفدا بطور شتاب و تعجیل فایده میشد و همیشه ناخیر از دستش میانفاد
و میگردید و همین کیفیت و بودن امام مظلوم در این وقت بر وجه حالت امام عصر عجل الله
تعالیه فرجه و جعلی فداء اشاره فرمودند و آن اینست قلوبك الطعنه بیواترها فاد رشع الموت
جبینك و خلف بالانقباض و الانبساط شما لك و بینك یعنی آنفاد رطاعتیان و اشار
برصد مبارکت یا میکند استند و بلند میشدند و حال آنکه مظلوم بود در حالت احضار بود
و چنین مبارکت و شحات عرق مرگ بود و دستها مبارکت مختلفه در حرکت بودند یکی را تقبلا
و یکی را انقباط و در طرفه خفیا الی رحك و بینك یعنی چشمها مبارک و کتفا بر میگردانیدند بسو
خیمها و اهل بیت عیانند و بنظر خفی با آنها نگاه میکردی و قد شفقت بنفسك عن ولدك و
اهل بیتك یعنی این نگاه کردن تو بسو خیمها بنظر خفی در وجه ضعیف است یکی آنکه قدرت بر
قام برداشتی و در تیر انداخته مشغول بودی بنفس خودت و جان دادنت و از این جهت اعراض نمودی
از نظر کردن بسو خیمها و اهل و عیالت پس از جمله آن چهل نفر که از آن طاغیان که با او چکند
بر عرض اعظم الهی یعنی بر صد نور و سینه اطیب اطهر از سینه مظلومان گذاشتند یکی شیت بن
رعبی ملعون بود بدستش همیشه محو و دیگر رفت و بر صد نور پاک است و بلند شد و خوا
ان امام مظلوم را شهید کنند ان امام بنظر خفی و نظر ضعیف بان نظر کرد تا ملعون از صد
ان نور و سینه اطهر ناز شد و همیشه از دستش انداخت و شروع بگریستن کرد و گفت یا ابن
ویل بر تو باد میخوای خودت دور باشی از کشتن این مظلوم و من خوش را بر زور و مؤاخذ باشم
دور و در حقیقت خوش را حقیقت از من مطالبه نماید خدا الله هم یا حسین من بعدا هم ملک فاد
با خون تو بکنم و از جمله آن چهل نفر یکی سنان بن انس الحنفی بود و انظیمن کویج و کوفاه و در
بقواتك و در بر شیت بن رعبی و گفت مادرت بغزایت بنشیند و قوت تو را مقدم بنشیند چرا
بر کشتی ما و از شهید نکردی شیت لعین گفت خواستم شهید بکنم مظلوم و چشمهایش را کشتی
و نظر بر روی من کرد پس چشمها مبارکش مثل چشمها مبارک رسول الله ص و خیار کردم که شبیه
رسول الله ص بکنم پس سنان گفت بعد همیشه زانین من بکشتن او و ترا و تو هم همیشه زانین

بگرفت و بر صد نور اقدس بلند شد پس ان امام مبین سنان نظر کرد پس سنان کافر و دنیا
مضطرب شده رعد و در عتبه بر اندام محشر افتاد و از غلبه خوف و فرغ بر انکاف همیشه از دستش
افتاد و از صد نور مشرف ناز شد و رو بگریستن گذاشت پس شهر ولد الزنا ملعون ما جور و سنان
رسید گفت مادرت در فانت کشید چرا از کشتن ان بر کشتی سنان ملعون گفت شهر ولد الزنا
ملعون ما یون و یل بر تو باد ایتم انظلمو همیشه کشود و بر روی نظر کرد بخاطر ما فاد شجاع
پس طاقم بریده شد از کشتن ان پس شهر ولد الزنا گفت بدست که جیان در حر و ب هلاکت
زانین و الله از من منزه او تو کسی بخون این نیست و الله میبکشم او را خواه شبیه محمد المصطفی بنا
و خواه شبیه علی المرتضی باشد ها های ا ه حکم برسد دل این شوچه طور طافت بر شیت بن
نوشن یاد در فکر این مقام کیست نشود و ایداه و امصیبتا پس انکاف و ذنوب ملعون تابین
شیت بن از دست سنان گرفت و پاک داشت بر عرض اعظم الهی یعنی بر صد نور و سینه اطهر
که سخن عالم ربانی و فیوض اسرار حقانیه لا هویته است پس خفی نماند که این وقت و این هنگام
اول دفعه انداخته در الجناح بود بسو خیمها و اهل حرم رسول الله ص برای اعلام و اخبار اهل
اطهار چنانچه امام عصر عجل الله تعالی فرجه و جعلی فداء بران اشاره کرد در بعض فقرات فایده
و فرمود و شروع فرسك شارک الوخیاتك ف صد الحما یا ایها الیخا بر کوار فراموش میکنم
الحاکم انرا که استب الجناح از مرکز میدان و مصرع شریفیت بسو خیمها و اید برای اخبار و اعلام
اهل و عیالت و حرم رسول الله در سابق که صیحه میزد و با جوش و خروش حجه مینوی و بازاری
افغان کریم میکرد فلک را این کتفا جواد که محتر با و نظرن سرچك علیه ملویا پس سنان اهل
معصوما مظلومان و بنات فاطمیات استب فابیدترین حالتی دیدند و نظر کردند بچشم
و شروع دادند بر پوشک استب زن من الحذر فاشترت الشجر علی الحدود لا طمان
والوجوه ساقرات پس از خیمها و خطرها بیرون آمدند و حال آنکه موهای سرها را
بر دیشان کرده بودند بر وجه مبارک و بر سر نیزه ها میزدند و رویها را میزدند و از این جهت
ذاعیان و بعد القرم مد لکان و صیحه و ناله و زاری و افغان میکردند و وجه طور همچین
میکند که این نسوان ظاهرات و بنات فاطمیان عزیزان الحسنة العجیزات و بنات اهل

ارض و سماء بودند و در آن خالت ذلت و خواری بر آنها روی داده بود و آنی مصرع در میان
و الشمر على صدك و اضع سيفه على حرك فابض على شينك فاج لك بمهتده قد
سكنت حواسك و خفيت انفسك يعني اهل حرم رسول الله ص و نسوان ظاهران مقصود
مظاوفان و نبات فاطميات با همگی دیدند بمرکز میدان نزد مصراع پس رسیدند بلحا
دو خائلی که شمر کافر این شسته بود در عرض اعظم الهی و مخزن علوم و اسرار و حکم ربانیه
یعنی در صد مبارک و سینه شریف و شمشیرش را میکشید کفرش زکند شده بود بزجر
اشرف انوار قدس و بعد از آن بگوش کفرش بود محاسن مبارکت را و انکار فرعون میخواست
شروع در بریدن صرافت و آنوقت در حال بق بود که خواست از حرکت افتاده و ساکن
شد و نفس کشیدت کسبیا خفی و ضعیف بود کما های اه و اولاده و امصیبنا میندا
اهل حرم رسول الله در مشاهده این حالت چه کردند بلی والله اهل ملکوت و اهل جنات
اهل دوزخ و اهل بیوان را بجزع و شیون و صیحه و صیحه و ناله و افغان او زدند و بخی
نماند که صبر حج این فقرات شریفه حاضر شدن هک نسوان ظاهران و نبات فاطميات بود
در نزد مصراع در حالت شهادت ان امام مبین ص و از بعض بذایان و بعض کتب مقاتل
هم چنین مستفاد میگردد که حاضر نشد در نزد مصراع در حین شهادت مگر زید صدیق
با ان با خواهرش ام کلثوم صدیق و آنچه نظر این اخبر میاید در جمیع توپق ایست که در
الجناح دو دفعه بسوخته های آمد برای اعلام و اخبار پس در دفعه اول همه نسوان ظاهران
و نبات فاطميات همگی دیدند بمیدان و الخالات را مشاهده نمودند و در الجناح نیز
صیحه زنان و حجه کنان با آنها بمیدان آمد و چون امام مبین ص روحی که الفدا بان
نسوان ظاهران و نبات فاطميات اشاره فرمودند بر کشتن آنها بر جنایم و آنها امشا
امران حجه الله ص و امام مبین ص نموده بر کشتند یعنی قبل از آنکه امر شهادت با تمام
برسد و چون امر شهادت با تمام رسید خوارق عاذان و آثار غریبه و امور عجیبه
شد و الجناح دفعه ثانیه بسوخته های آمد پس ان وقت در مصراع حاضر نشد مگر زید
صدیق پس با خواهرش ام کلثوم و دو احتمال دیگر میورد بلکه بعد از این بر اهل بیت رسا

شود پس باز بر میگردید بزرگ امر شهادت و اتمام ان پس چون شمر کافر لعین بر عرض
اعظم الهی یعنی بر صد انوار طهر و سینه اشرف اطیب تر از کف ان حجت کبری و وقت
مطلق جصفالی با نکافر لعین نظر کرد و انکار فرستید و گفت من نیستم مثل ان اشحن
که آمدند و بر کشتند حسین من از قتل تو بر میگردم پس ان امام مبین ص فرمود که
پس بدستیکه بلند شد بمکان اعلا و اشرف و اعظم و بلند شد بیوسه گاه بلند
پس انکار گفت من شمر ضعیف هستم انظوم روحی که الفدا فرمود یا مرا مینشانی
ولد الزنا گفت بلی تو را میشناسم تو حسین بن علی بن ابیطالب هستی و مادرت فاطمه
زهرا است و جلدت محمد المصطفی است و جدت تو خدیجه کبری است پس ان امام مبین
فرمود و قیل باد بر تو پس تو که مرا میشناسی چرا میکشانی انکار فرمودیم گفت جایزه میخواهم
بسیب قبل از یزید بن معاویه لعنهم الله فقیران امام مظلوم فرمود یا شفاعت خلد
محمد مصطفی هبنا من رزق قیامت یا جایزه یزید لعین پس ان کافر گفت انق از
جایزه یزید لعین نزد من هبنا من ان شفاعت جد تو محمد مصطفی ص پس ان حجت کبری
و وقت مطلق جصف فرمود یا شمر چون دستش بر قتل من نمیکشد و لا بد میخواهی مرا بقتل
رسایی بیک جرحه اب بد بخورم که از شدت عیش جگر داغ شده پس انکار و ولد الزنا
گفت هبنا هبنا والله اب نخواهی خورد تا آنکه شربت مرگ را بنجود غصه بعد از غصه و
جرعه بعد از جرعه ای پیرای ترا با ایاظن تو بران نیست که بد تو ساقی حوض کوثر است
سیراب میکنند از حوض کوثر و عثمان و شیعیان خودش را صبر کن تا آنکه بد رفت ترا سیراب
کنند پس ان امام مبین ص فرمود تو را قسم میدهم جصف نقاب زد و پند بردار تا آنکه نظر
کم بر وجهه انوار نقاب زد و پیش برداشت پس ان امام مظلوم ص دید و پیش بر
و چشمش نمود مانند پستان مثل پستان کلاب و موهایش و دندانهایش مثل موهای و
دندانهای خود کما پس ان وقت فرمود صدق جد رسول الله ص ان کافر گفت جلدت رسول
چه گفت من پس ان امام مظلوم مبین ص فرمود که جدم رسول الله ص بیدم امیر المؤمنین
میکفت و من میشنیدم یا علی این دیر تو را میکشد ملعون ابرص و اعو که برای او دستاورد

مثل پستان سگها و موها و دندانها دارد مثل موها و دندانهای خوگها و اینکلام را امام
مبین علیه السلام قبل از وقوع حروب مقاتلات نیز فرمود بود چنانکه در روایتی وارد شده است
راوی میگوید در خدمت جناب سید الشهدا بودم در روزی که نیکان امام مبین علیه السلام نظر کرد
شمر کافر لعین را دید انکار ابرص بود ان امام مبین علیه السلام گفت الله اکبر الله اکبر صد الله و
رسوله جدم رسول الله فرمود کویا مینیم و نظر میکنم بیک منک ابع و ابرص که در خون
خون اهل بیت من بسیار میبارد پس انکار ملعون چون از جفت کبری و یک مطلق قسم
اینکلام را شنید غضبش بخوش آمد گفت یا حسین تو مرا تشبیه بکلاب خانزیر مینمائی و
جذبت مرا نیز تشبیه بکلاب خانزیر نموده من تو را بطوری بقتل می رسانم که جز او مکافاته
ناشد بوی تشبیه کردن تو و جدت رسول الله ص مر بکلاب خانزیر ااه های های و اویاه
و امیبینا ایچه طور بنوشیم که میت شهادت را ایشینا و ایمونان در اینوقت علم شد
بذکر حدیثی که هر چند خارج از مطلب است و لکن مناسبت خواهد فهمید و متر عظیم از امر
الهی است که ان خواهید دانست و قطع دانم که خطورتش الا ان بعلم از فیله الهامان
عینیه حقایق است و مضمون و محصول ان حدیث اینست که روایت سید المرسلین با جمعی از اصحاب
از کوهی از کوه چکامدینه مشرفه عبور میفرمود و ذی در خانه خودش ایستاده بود و سید
المرسلین سلام داد و خجسته ماب جواب سلام او را با زداد و اضعیفه عرض کرد یا رسول الله
اسند عا دارم که بخانه من داخل شوی و مرا سر از فرضائی پس انسر و صاحب مقام انک
خالق عظیم با اصحابی اخلا خانه اضعیفه شدند و شنیدند و دیدند اضعیفه در بخاری هم
های بسیار سوزانیده جرات انش شعله میرند و در اطراف بخاری اطفال صفار چند بان
میکنند اضعیفه عرض کرد یا رسول الله یا رحم و مهر تو با و داف من بیشتر است بالنسبه با بن
اولاد صفار و یا رحم و مهر تو با و داف خلاق عالمیان بیشتر است بخلاف و به بنید کاش پس سید
المرسلین فرمود البتة رحم و مهر تو با و داف حصم بیشتر است به بنید کان و خلفش از ان
و مهر تو با و داف تو با اطفال و اولاد صفار پس اضعیفه عرض کرد یا رسول الله پس چرا
ان شجرت را خلق کرده است پس حضرت سید المرسلین فرمود که در فرمود هکذا انسر کب

پس بجای بناند که چون اضعیفه نکلا مر از ذکر نمود در خاطر شریف و مبارک سید المرسلین
جمع حکم و امر و خلفت فحتم و معدن شد جمع کفار و منافقین در انش حیم خامر شد
و از جمله حکم و امر یکی قضیه کرد بود و چون قضیه کرد بک خاطر انسر و عالمیان خطو
نمود و ملکوت او را بارید بصیرت مشاهده نمودند خصوصاً این مقام شهید ترا و کیفیت کشتن
شمر کافر و لذا ان زمان امام مظلوم را پس شروع کردند بگریه کردن پس این یک ستر از
امر کریم نمودن انسر و عالمیان بوده فقطاً و یقیناً اگر نگویم کریم سید المرسلین ان
مقام سترش محترم در همین وجه بود مثل سوال اضعیفه و اجمعی از انبیا مرسلین از حصم
سوال نموده اند یعنی سب ستر خلق نمودن حصم انش حیم را با و خود انکه حصم یک اسم
اسما عظیمه است از رحم الراحمین است پس وقتی که حصم ملکوت و دعا شود از او آنچه که در انور
واقع شده بود برای اهل بیت رسول الله ص با انها نمود یعنی عالمشال و دعا شود از ان
نمودند و ان شئون و مواکب شوکنا می معنوی بنابر سید الشهدا من البدالی الختم دیدند
و نزد یکشد که از شاهده این هایل عظیمه واقع عجبی غیر به در عالم امثال و قوالین
ارواح و انفس طیبه ایشان از اجنا ایشان قطع علاقه نمود هلاکت بر ستمند پس انوقت
دانستند که چنانچه مظهر اسم قاهر و هم چنین اسم عدلش خلق کردن انش حیم است هم چنین
از رحم الراحمین بودند تمام میبشو مگر خلق کردن انش حیم و معدن نمودن کفار و منافقین
و از ان عدل با عدوی مخلوق ذابحی ایشینا و ایمونان در شنیدنا این مقام ستم و وجوب ستر
سرها و نیزها بنیدنا اینقابی است که جمعی از کفار و منافقین از دیدن این مقام قلوب ایشان
بسیار متاثر و محزون گشت چنانچه هلاک بن نافع که یکی از منافقین و اهل عسکون بن سعد
ولد الزنا بود ذکر کرده است که من ایستاده بودم با اصحاب ابن سعد و ولد الزنا تا گاه نیک و
الزنا با نیک زدند که ابشرا هی ااکامیرا بیست شمر لعین حسین را کشتند پس از موقوف که
ایستاده بودم و دیدم از میان دو وصف آمد تا من زدی یکی انمظلوم پس دیدم در حالت احتضا
و جان دادنت و الله دیدم بودم کشته بخاک و خون غلیظه و بدنش بدریای خون غوطه
و کشته حس و انور انمظلوم سطوح افوار دو مبارکش و جمال هیبتش را از تفکر ان

و ان کیفیتش در آن حالت بر عهده ابی خواستند که فرزند بی گناه گفت با حسین ابی خواستند
تا وارد حامیه شویم از جیمان مشرب نمائی پس آن مظلوم فرمود بیصوت ضعیف من واد حامیه
شویم بلکه من وارد میشوم بجز رسول الله ص در مفضل صد در تزد ملایک مفضل صد
از ابی غیر اسن و مشکوه میگویم رسول الله از شماها و بفرض من تمام آنچه که در پیدایش آن کفار
بیرحم دلان همگی بفضیله اند که کو یا حقتم ذره در قلوب ایشان رحم نکند استند پیش پند
کردند آن مظلوم زاد و خالی که آن مظلوم با آنها حرف میزد و صحبت نمودم از میر تقی و میر جی آنها
و میگویم والله جمع خواهم شد با شما بعد از این سیک امر از امور بداهه او اولیاه و امصبتنا
ایشینما و ایچمان بر اینست کفایت میکنند و مفا کفایتنا مظلوم روحی که الفتد آنچه که خبر
صادق امام محمد باقر علیه السلام الله بان اشاره فرموده است که کفایتنا و الله کشتن آن
مظلوم را بسببی که رسول الله ص فرموده بود از آن هیچ کشتن احدی را از خلق خدا بقیه والله
کشتند او را بشیرها و نیزها و تیرها و سندانها و چوبها و اعضاها و الله بعد از کشتن آن
مظلوم اسبابها بچوگان کرده او را تا خند در بدنش میفرستید و دیگر محبتی نمادند ابی خواستن آن
مظلوم را نفوس کفار کمران و مراث در او قانی که در زمین کر بلا افتاده بود خواه قبل از
غشیه و خواه بعد از غشیه حتی در وقت که نزدیک شما ندان بود و جلا غیر فلیله از رویا
وارد شده است و جمعی کثیر از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند و گمانند که آن مظلوم را
آن مظلوم را بیاوردند و بان مظلوم میباید ندا بسته ترا میخورد و تناول میفرمود و چنانچه
و اسرار این مذکور شد پس ابی خواستن آن مظلوم را از نفوس کفار و چو و اسرار داشت و از
جمله اینها اتمام حجت بود بر نفوس کفار و مؤبد و مستد این مطلب است که در بعضی از روایا
وارد شده است که آن او قانی که آن مظلوم را طلب می نمودند و خالی که بخون غلطیده
در دیکر که مکر بلا افتاده بود شخصی بزی و لباس در رویشان کشولش را پوز از فرزندان
نموده بخندناخت کبری و در بی مطلق حقیقت او زد و بان مظلوم مستد داد ان امام حسین
سلام را داده و ان شخص عرض کرد یا انا عبد الله صدای ابی خواستن حکم را کباب کرد
و قلم را داغ زد اینست اب او را بیکر تناول کن ان حجت کبری کشولوا از دست شخص

و ابی و ابی بر زمین و با کشت مبارکش حتی بر زمین کشید و نیز شخص فرمود نظر کن بر کس
آن شخص نظر نمود دید که هر عظیم جایی میسود و معلوم شد آن شخص ملت بود یا از ظاهر
مومنین جن بود یا از اسن بود ایسویان رای مومنین همان آماده و مستعد با سینه
کردن خون بوض است که از چشمها درینا با ذره جوع کنیم با تمام امر نهادت و نیکویی چون
که شمر کافر ملعون ما یون از کلمات ان امام حسین ص روحی که الفتد بفضیله اند از آن
بود مبارکش و در بعضی اخبار میایش زمان مظلوم را و انداخت بر وی مبارکش و شمر
کرد از قفا بقطع او ذاج و رگهای آن مظلوم را و انکافر میگویم که بر او یقین دارم که سیر
رسول الله ص دیده و در نامبر المومنین حیلالتاس و افضل جمیع خلق الله است باز میگفت
اقتلک الیوم و قضی قلم علی ایتینا للرسول صیرمان ایاک خیر من تکلم بعد البس لعضفه
المعظم اقلک الیوم و سوف اندام فیض دمک بالتراب بعضه و لا اولیة الا لله انکم لمران
کافر هر عضوی را که میبرد و قطع میکرد آن مظلوم روحی که الفتد صیفر مؤد و احمد را جدا
و ابوالقاسم و اقیاه و اعیاه و اعیاه و احسانه و احمر تابه و اجصره و اعقیلاه و اعیاساه و
عظشاه و امصبتنا و اقله فاضله اه کشته میسوم مظلوم مغرب عیشتان و حال انکه خدمت محمد
مصطفی است میدرم علی سر قضی است و ما در وفا طمه زهراء است و بعد از آن فرمود یا سهر
خاف الله و احفظ قرابتی من الجدمسویا الی القائم الفرد یا سهر تقبله و حیدره الی وجه
رسول الله اکرم ممتد و فاطمه ای الزکی ابن الدبی و عی هو الطیار و حبه الخلد
و بعد از آن فرمود افادی الا یا زینب یا سکنه ایا ولدی من ذایکون لکم بعد الا
یا زینب یا لکم کلثو ما تم و دیر بقی الیوم قدر بعتک ایا سهر رحم فالعیل بعد
حیما بلا کهل الی امرهم بعد سینه لکم جدی است من بکی غار ذکمه و الفوقی
الخلد سلام علیکم ما امر فراقکم فقوموا لئودیعی ذل انوالهمد و در روایت شهان
زینب صد یفر میبدر و خالی که شمر ولد الزکی الحجت کبری و ولی مطلق حقیقت و از حج
و حجر میگرد و خودش را انداخت بر بدن شریف بر لدرش و شمر ولد الزکی ابی حنیس
بخشش با مظلوم زد آن مظلوم فرمود یا سهر برادرم و از حج و حجر کن و مرا بفرست تقبل برنا

وضاحت کتاب صفح الجاح از علما و ما ذکر کرده است که مظلوم و اشد ستم بر او
اصحی برادر خوبی شهید کرد و این قول مثل قول بعضی که خولی شهید کرده ضعیف و باطل
است و بعضی از فضلا امامیه ذکر کرده است که ولد الزنا ملعون طابون بیایش آنحضرت
و ولی مطلق حصم زرد و او را بر قفایش انداخت بعد از آن محاسن مبارک کنز را گرفت
پس آن امام مبین فرمود مؤدی آنحضرت است که او را در مقام دینیم پس شمر کافر گفت یا
تو من تشریح میکنی پس کما این است که شروع کرد بشیر زدن بمذبح آن امام مبین
و میگفت قتلك اليوم و فیه قلم علی یقینا لیس فیہ سرع ولا مجال له ولا لکم ان
ایاک خیر من تکلم و بعضی فضلاء اهل حدیث ذکر کرده است که شمر کافر و عثمان
بن اسیرند تو میبندی با حجت کبری و ولی امام مبین در آخر وقت و از شدت عطر
نجان شرفش زان در من مبارکش میگردانید و بعضی ضعیف طلب می نمود پس شمر کافر
بنای آنحضرت را حجت کبری و امام مبین فرمود و گفت ای پسر ابوتراب تو اعتقاد میکنی بر
اینکه بددت در حوض رسول الله صلی الله علیه و آله میسراب خواهد نمود شیعیان و عجمان را پس
کن تا از دست بدت میسراب بشوی بعد از آن بستان گفت ذبح و قطع کن سر اینرا از قفا
ستان گفت والله نخواهم کرد و جدش محمد مصطفی را خصم خودم نخواهم نمود پس شمر کافر
ملعون مابون بفضیله و در صد شریفی سینه مبارک آن امام مبین داشت و دست
بخش محاسن شریف مبارک آن حجت کبری و امام مظلوم را گرفت و قصد کرد آن مظلوم را
شهید کند و ذبح نماید پس آن ولی مطلق حصم در همان هنگام خنده کرد و فرمود
یا من میبکته و نمیشناسی من کیستم پس آن کافر شک گفت من تو را میشناسم و خودم
تو را دم مادر تو فاطمه زهرا است و پدر تو علی مرتضی است و جانت محمد و مظهر است و
من خدای جل جلاله است میگفتم تو را هیچ ناک ندارد و هیچ خوف ندارد های های آه آه
و اخیسنا و اماناه و اعطشنا ناولد بیاه و اقبیله آه آه ای شما هانرا از حرکت بستاند
بلکه قطعه قطعه و دره دره نشد بدای زمینها چرا منصف و سر نکون نکشید ای اهل
عوال امکان چرا منک و محنت النظم بلکه منعقد و فانی شدید چه گویم چه نویسم ای

قلم و انکشان جزا شو ختید یا میباید بید چه نوشتار بد چه مینویسد آه آه الله اکبر الله اکبر
پس شمر کافر بر وجه ولد الزنا با شمشیر و از ده ضربت بمحرم و مذبح آن امام مظلوم اعطشنا
زد و بعد از آن سر نور اظهار فدس را قطع نمود و از بدن اطیب اشرفش را جدا کرد الله اکبر
الله اکبر ای الله اکبر گفتن این احترام را بیوقت اثری از آثار الله اکبر گفتن اشرف نور اطیب اطهر خلیفه
الله قسم است در وقتی که شمر ولد الزنا آنرا از بدن اشرفش جدا کرد و بر نیره بلند طویل زد
و ضرب کرد پس آنوقت صد تکیه سرافندس الخلیفه الله قسم بر جمیع عوال امکان و سید زفا
خاق جمیع نشانی بچید همه به تبعیت سرافندس الخلیفه الله قسم تکیه کنند و اینست اثری از آثار
تکیه خلیفه الله قسم در آنوقت و فرقی نبود در این امر میان آنظرافه که مطلع شدند بر وقوع
این ها یله علامتی که مساب و حی الالهام را مثل اینها باشد مثل آنکه مقبرین و ارواح اینها
و اوصیاء میان آن طوایفی که مطلع نشدند نیز الحاء و اضطرار جمیع خلق الله قسم تکیه
گفتن از خواص تکیه گفتن سرافندس صاحب لایت مظهر و خلیفه الله قسم است و این نیز
از جمله خوارق عادات و امور عجیبه بعد از شهادت چنانچه مجله از آنها اشاره خواهد شد
پس از این مستفاد میشود چنانچه در بعضی روایان نیز وارد شده است تکیه گفتن انقور کفار
حتی تکیه گفتن شمر کافر ولد الزنا نیز چون شمر کافر ولد الزنا آن نیره بلند را که بر او
انقور را بران زده بود برداشت و چند قدم راه رفت طاقت آن کافر بر بیاید شد پس موضوعی بد
که در دانتنک بزدک و بلند آوازده است پس سرافندس و نور و وجهی له الفدا و ابالی اشک
گذاشت و آن موضع در این از منزه و الا آن نزدیک میکباب از ابواب سخن شریف است و شریف
الستاد است و هر کس که از آن باب بخیر و محرم میرود یا از حرم بر میگردد و در آنجا توقف مینماید
او را بظیم و تجلیل میکنند و بر امام مظلوم سلام میدهند و آن موضع مثل قبه صغیره یعنی و طاق
است و با جبر اغلب اوقات مقفل و مسدود است و در ایامی در این اوقات کوچک این کینه هفت
هفت مسقط را من الحسین و ظاهر اینست که این کینه در زمانه ما لاف هم همیشه بوده است و بسیار
دید شده است در آن موضع شریفه ریشها آثار و علامت غریبه خوارق عجیبه مثل صحنه
و از زکریه و ذاری و سطوع انوار و وضیاء و روشنائی و جمعی از اخبار و تقان و عدل و محال

از عرف و عجم برای این احقر نقل نموده اند فضلا ان امور عجیبه و خوارق عادات را که خود
مشاهد کرده بودند و محققانند که احتمال دارد که شمر کافر ولد الزنا انرا نورافندس کرد
و ارواح شیعه فداه تا با موضع شریف بغیره نروده بود و او را بدینش کفره تا با موضع
او را بالای سنک گذاشت و بعد از آنکه او را بریزه زد پس بعد از این بدای شیعیان
و ایچنان اهل ایمان و ایقان چون ارشادت با تمام رسید و در اوقات میتا الشاجد
خلیفه الله تم بعد از پدرش در حالت غشیه و بیستد کسبتد و مرضیکه داشت و چون اصوات
تکبیر و غیر تکبیر انقوم کنار بلند شد و محرم رسول الله از عنوان ظاهر و نبات فاطمیا
سراسیمه و دیدند بخدمت ان امام مبین و خلیفه الله تم حتی زینب صدیقه معصومه مظلوم
سبا بران تحقیق که در چنین اتمام شهادت در نورد مضرع امام شهید بود پس اهل حرمان سر
و سبیل بلند شدت اصوات یا تکبیرات و غیر تکبیرات از ان امام مبین و بر سینه فرود آمد یا
یا نینب امان خیمه را بردارید پس فامن خیمه را بردارید چون که نظر کرد فرمود ای اهل
بیت رسول الله که یاد در شهادت بیومشید و گره های بندید و آماده و مستعد شوید برای اسیر
اینستید و مرا شهید کرده اند سر افراقدس اس را بر نروده بلند زده اند پس نزدیک
ایچاکت بی در بی بطور توالی و آثار و غلامان و خوارق عادات تسبوح و ظهور رسید
زلزله عظیمه در عرض که بلا بیچی که نزدیک شد که زمین سر نگون و منخسف شود و مثل
کسوف افتاب خسوف و متفرقتدن و فاهم متبک شد ستاره ها یغیر شهب بینا رنگ بصو
ستاره ها و خون باریدن و سنک باریدن و سنک سرخ باریدن و دریک باریدن و سبیل
ظلمت و تاریکی و دریدن بارها و ریاح خوفه و صیحه و شیون کردن در الجناح مثل انضا تکلم
و گفتنش در سهیل الظلمه الظلمه من امة قتلوا ابن بنت نبیهم یغیر سکو ه میکم خضعنا
از امتی که کشند پس خمر یغیر خود شانرا و مثل اینها از آثار عجیبه و خوارق عادات کثیره به
هیچ که نزدیکت خضر و فدا دنیا بد چنانچه بعد از این در موضع مناسب اشارت خواهم نمود
نعم مجلس و مفاصل امر و دنیا جمله از اسرار و جوه برای چند امری که جمله از اجناس
و دنیا یا مضمین انها بود محققانند که برای انظلا و بعد از ان فادس از کشتن و الجناح

بعضی که بلا دو مرتبه غشیه و بیوشی و فدا چنانچه کشتند و اعجاب این است که ان نوع
کفار با شدت حرص ایشان در شتاب و عجل و اتمام امر شهادت نزدیک ان امام مظلوم
می آمدند تا و جوی اینکه اینوقت اسهل بود برای انها اتمام امر شهادت پس در بیان این
و توضیح وجه این میگویم مجول الله و قوتی رف که خلیفه الله و ولی مطلق حقیقت یعنی بی هیچ خطا
کلیه و ولایت تامة مطلقه چنانچه از این خوار خلافت و ولایت مختص است سید المرسلین
و وصی ان بزنگوار که وارث جمیع کمالان او بودند و این خوار خلافت کلیه و ولایت تامة
مطلقه آثار و خواص بی شمار دارد و از جمله خواص اینست که صاحب این خوار خلافت
ولایت و بمنزله قطب برای اهل جمیع عوالم امکان و بمشابه قلب برای قاطبه موجودات
امکانیه و چون مقتضای این قاعده این بود که در حین غشیه و بیوشی قلب امام مبین
و صاحب خلافت کلیه و ولایت مطلقه جمیع عوالم من الحراب الى الباب من الصدق الى الشافه
مثلا شی الاغضا و منفرد اجزاء و منهدک بل منهدک شوند غیر ان ارواح که منصف نشدند
نوریه و قربانم و اکمل عید حقیقت مثلا نور و ارواح کلیه و عقول قاطب انما
دارند مثل روح سید المرسلین و ارواح امیر المؤمنین و الصدیقه الکبری و الحجة العظمی
فاطمه الزهراء و سید بن ابی طالب الحسن المجتبی و لکن مانع از جریان این قاعده یعنی مانع از
تفرق اجزاء عوالم امکان و پایشیدن سلسله موجودات و اهدام و افدام انها از آن
الله تم و عنایت از لیه حقیقت شد و لکن برای اضطراب و ترنزل و حیرت و از حس و حرکت
افتادن قاطبه موجودات امکانیه مانع متحقق نشد پس همه در حالت غشیه خلیفه الله تم
در اضطراب و ترنزل و حیرت و عرض حالت بیحی و بیجیگی بودند زیرا بدون خلیفه الله
عوالم امکان و موجودات جمیع نشان قرار نخواهد گرفت و ان زمان وقتی بود که خلافت کلیه
و ولایت تامة مطلقه سید الشاجد بن و دین العابدین ۴ منتقل شده بود و در ان حین
خلعت ای مقام زانیوشیده و سوج باین تاج اعظم نورافندس شده بود پس از این قاعده
و قیقه و شیقه قضایه و ضابطه منقده حکم ملکوتیه مستفاد میشود که در زمان غشیه ان
خلیفه الله تم خواه زمان غشیه ساعت باشد چنانچه قد متیقن است یا شش ساعت بود

باشد چنانچه مضمون این احقر است حواس و اعضا و جوارح و ذلله و نجسه انقوم کفار ائمه
او امر نفوس و ارواح جنبه آنها نمیکردند بلکه در غایت تزلزل و اضطراب بمقام نبی
و بحیرتی بوده اند بلکه ایضا نفوس جنبه آنها در اضطراب حیرت و فقد ظاف بر او
کردن با اعضا و جوارح و ذلله ایشان بوده اند و این در حقیقت لغو مقام از مقامات
انعام محبت و اکمال بیت بود مجلس مصفا چکر در دنیا سر و موضع وجه برای ضحک
یعنی خندیدن آن خلیفه الله نعم در حین شهادت چنانچه روایتی منضمه بنیطلب ذکر شد
پس محقق نماند که چون شمر کافر ولد الزنا در رضا شرفا نور اقدس آن خلیفه الله تعالی
نشست و محاسن مبارکش گرفت و قصد قتل آن امام مبین را کرد و وطن شمر کافر بر آن
شد که آن مقام غایت خواری و ذلت برای آن خلیفه الله نعم از این مقام بسیار ضار
و مخرب و عنماکت ظاهر و باطن و برای خودش بسیار در قبیه بزرگست و در دنیا
کفار و منافقین زیرا انکار ولد الزنا مثل اکثر کفار و منافقین نبود بلکه اقرار میکرد
مشافه و در برابر و قبول حسب نسب سمودت بجان امام مبین را در نزد حقیقت و نزد
انبیاء و اوصیاء و سایر اهل ایمان و جمیع اهل اسلام و ائمه اقرار میکرد باینکه خصم
جنبه اش و ذات ملعونه اش حقیقت و علی اعلی است همیشه محله در بریزان حجیم و معتد
خواهند شد پس آن امام مبین را در ضمن ضحک و خندیدن میخواست تا انکار بفرمایند
که این مقام و این حال عین مطلوب نیست و در باطن نشاط و انبساط من مجد است که او
غیر از حقیقت و خلفاء ادراک نمیتوانند بکنند زیرا که این مقام صبر و رضا و تسلیم من
مجبور و مشوق من یعنی حقیقت است و این عین مقام انبساط و فرح و سرور است زیرا تا
مقام رسیدند و فداء برای شهادت من نشد و تمام امر شهادت چنانچه شمر عظیمه اش
انست که ذکر شد یعنی طلب مقام رضا و تسلیم در وجه محبوب حقیقی که حقیقت است و همچنین
بسیار دیگر دارد مثل بختان و دوستان و محبتان ما از آنش حجیم و غیر اینها نیز ثمرات
و خواص و حکمتهای بسیار دیگر دارد بجز الله تعالی بعمل آمد پس حزن و غمگین و کربان است
مبین را بالنسبه بنظر احوال حرم الله نعم و حرم رسوله و بالذمه تفکر در احوال

ایشان بعد از شهادت از ذلک و خواری و تسلیم و منافاه ندادند با انبساط و فرح نظریه
رضا و تسلیمش در راه خضعا ل و نظران ذوق و شوق انتم و اکمل بملاقات محبوب حقیقی
یعنی حقیقت صاحب کلامه مطلقه و خلیفه الله نعم جمع میتواند بکند در آن واحد و لحظه واحد
میان انبساط و شادی و فرح و میان اخزان و غم و انقباض و کرب و ذاری و سر و وجه
اخر و این مقام انستکه مسلم و اسان نبود که شمر کافر ولد الزنا او را در دهانای صاحب کلامه
مطلقه را قطع نماید و خلیفه الله نعم را بدستش درج کند زیرا که اگر دست انکار از قبیل
فوکا بود و قلب تولد الزنا از جنس آهن بود در مقام قصد قطع او را در در عین غم و فرح
نمودن این عین بلکه او را آتش غیبی میکرد و خاکش بر سرش میکرد خصوصاً در وقت آنوقت که
انکار در رضا نور اطر اقدس نشست و آن امام مبین فرمود من انت لعدو ارفیقتر تقا
عظیمه و انکار در بعض مکالماتش گفت زانی از جایزه بزرگ ملعون لبر است از شفاعت
جنت سید المرسلین و عاقل از این بود که ای وقت رقی است که جمیع موجودات عوالم امکان
در اضطراب نزدیک مقام انکار و فناء بالکلیه است و عله که ارواح انبیاء و اوصیاء و
جنان خصوصاً ارواح اصحاب کساء در نهایت حیرت و صحر و صحر و کرب و ذاری و انبساط
پس نظر نکردن آن امام مبین بر روی شمر کافر بیخ هیبت و میمنت جلالت و عظمت خلافت و
ولایت مطلقه بلکه اظهار کردن آن خلیفه الله نعم انبساط و فرح و ضحک و تقیه را از برای این
بود که موجودات جمیع عوالم امکان که نزدیک بود که بمقام فنا و انقراض و بگذرانند و الا فلان
نظم و انظام افشاده زمین فلاف طبه سکان در آن و اهلس سرنگون و مخفف شود آنها را از
ایحال حفظ نماید چنانچه شان از شئون خلیفه الله نعم ترتیب عالم و حفظ نظم و انظام او
در جمیع حالات پس اگر امام مبین را و خلیفه الله نعم هم چنین نکرده بود در وقت شمر کافر
از دایره قدرت و اختیار بیرون میشد و دست اعضا بخشش انقیاد و اطاعت روح و نفس
اس میگردند و امر شهادت بان می که در نهایت از لیه سبقت کرده بود محقق نمیشد با تمام
بیر تبید و وجه سر اخر میبویان گفت در این طلب لکن استفاده آن میتوان کرد و این وجه سابقه
مذکور و میانش می اجمال اینست که امام مبین را از تعبیل و شتاب شمر کافر بفرح و شادمانی

و تبسم نمود زیرا که موجودات جمیع عوالم امکان در وجه مقام و در وجه حالت هستند شکر
کافر در وجه حالت است و در وجه امر است علاوه بر این انکار میداند که آنزها و جواهرها
خارج از حد اخصا و بیخته شد خون زیاد از حد باعث شهادت خلیفه الله تعالی خواهد شد
بنیک دینفرد و در قیصر و احتیاج بدیج و خرد زرد الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس
و مقام شمر در میان سر و وجه سقوطان خلیفه الله تعالی و انشیت و الجناح بارض کربلا
بنیج سجده فقیر تر که در مقام سجده شکر کرده میشود و بیان آن اینست که چون نزد یک خلیفه
الله تعالی از پشت و الجناح بارض کربلا سقوط نماید منتهی که انغمند شد که در عالم ارواح
ذراول باربعه حقیقت نمود بود یعنی بود لکن آن خلیفه الله تعالی فریاد و آه نمود
انرا بسبب تحمل مصائب شدت و بندگان اموال و نفوس اهل و عیال بنیج که آن خود مصائب
و شدت ما فوش معقول و منصور نشود و صحیفه ملکوتیه یعنی صحیفه این عمده ایشان
زاد عالم ارواح اصحاب کسا و سا بر ارواح انبیاء و اوصیاء و ملائکه مفرقین که شهور این
امر بود شد شهادت خودشان از انغمند نامه ثبت کرده و او را مختوم و موم بخوابانند
نمود بودند و چون این عهد نامه را بنیج صحیفه ملکوتیه با تمام رسید بود در عالم ملکوت
سید الشهداء در عالم سجده شکر نمود بود بنیج سجده فقیر تر و همان صحیفه دین نشان
دنیوی نیز موم و مختوم شده بود در خور من رسول الله بخواتیم اصحاب الکتاب و الخیر
و بخواتیم اسرا بیل و جبرئیل و میکائیل و جبرئیل از ملائکه مفرقین پس از این مقدمه میگویم که
چون قوم کفار انظلم را از پشت و الجناح بر زمین انداختند خلیفه الله تعالی بقیقین قطع نمود که
امر شهادت محموم است و محفوظ از اینکه از بد او و اوقات بران نیاید خواست این سقوطش از
پشت و الجناح بارض کربلا بنیج سجده شکر یعنی سجده فقیر تر باشد تا آنکه انچه در بدایت
شد بود مطابق باشد با نهایت و لکن خوف نمود که این مطلوب حاصل نشود بسبب ضعف
و نهایت نکسار در بد شریف و اعضا طیبه و ظاهر اش پس اعضاء و جوارح الخلیفه الله تعالی
که هر چه و هر چه از اجزاء انها که مشابه علو و عقول دادگان جمیع کثیری از روحانین و
ملکوتین بود از آنکه اطاعت خلیفه الله تعالی نمودند و مطلوبان بعل امد یعنی سقوطش و

افغان در بارض کربلا بنیج سجده شکر و سجده فقیر تر شد پس مطابق شد نهایت یعنی آنچه در
این نشانه دنیوی شد باید که یعنی یا بجزی که در نشانه عالم ارواح و ملکوتیه شد بود محبت
و مقام هر هفت در سبب طلب عظیم و یکسند مشکله و یکسوال و جواب هم پس میگویم
اولا از باب مقدمه این مطلب است بزرگ فلو مجتهدین و مخلصین از کفان و پنهان داشتن آن
بنیک امله است و السنه و افلام بود ذکر و حسان و غیر آن میکند بلی هر وقت این مطلب به
فلو ب و مؤمنین و مخلصین غفور میکند یا اختیار صبیح کسیده و افغان نموده میگویند یکاشر
مجتهد و معشر شیعیان در آتش حیم ابد که بدین و در ظاهرین همها و منکما میشتند و بی
سوخیم و فای و مولای ما خلیفه الله تعالی انچه جناب سید الشهداء با بیضا آب و بلب که انما
ندارد و با نظور و ان کیفیت کشته شدی که تحریر و تقریر از آن عاجز است صیلا و کفرانی
شد هیئات هیئات ایلاستیند که انقوم کفاحه خود مقائله کردند در وقتی که از پشت در
الجناح بر زمین کربلا ترول نکرده بود و ایا نداشتید چه بخور و چه بچغ معامله کردند با الخلیفه
الله تعالی در وقتی که در ریک و خاک کرم کربلا بخون غلیظه رست پای میرد و انقوم در همین
حالت از چپا طرف میرنجیند سنکما و کولونا و چوبها و میردند بنیجها و مشیها و پیرها و
زاجیع طوایف و قاطب جماعات که در اردو این سعد ولد التراب بودند معول میداشتند
ولکن طایفه بعد از طایفه و جماعتی بعد از جماعتی و دمنه و قتیب بعد از دمنه و تیب و جوع در
ساعتی بعد از جوع در ساعتی آخری و اویله و امصیبا کویا از خاطر فراموش نمودید اسب
یولان او در انقوم کفار در بدن خلیفه الله تعالی بعد از رسیدن انظلم و شهادت و ایا ما
شمر ولد الزنا را از صفه میدید که بچه طور خلیفه الله تعالی را شهادت و ساینده اه های
بلی و الله بعد از شهادت میران بدن اشرف و افدس و الجسد اطهار طیب بود و اسنک کوی
و میرانان نمودند این شرط نیست از فصاحت و رفتار و کردار انقوم کفار و شرطی دیگر بعد
از این ذکر خواهد شد پس انچه که شنیدید و دانستید حالا بشنویید ان اشکال و اشغالی
که مفلو و غفور زمیناید در اوقات ذکر کتیب جناب سید الشهداء پس میگویم حاصل ان
سوال این است که چرا خلق عالمیان صرف نکرده ای بر نکرده ای انقوم کفار را از این نحو

نوشته ان

کیفیات و از این پنج پیر می و پیر حق و پیر حق و مصو و این سئوالان نیست که چنانچه
سند قد رت و اختیار و از ان قوم کفار و کفر تا آنکه از زمین پیدا که این سئوال موافق قول
امامیه عدلیه میباشد که از زمین پیدا که از ان قوم کفار و کفر تا آنکه از زمین پیدا که این سئوال
بود در عنایتان از لیته محقق نشود و فوائد مرتبه بران حاصل نشود بلکه مصو و این سئوال
انکه خلاف عالمیان قادر بود بر اینکه از ان قوم کفار سنگ فلز و قوت ایشان بر
انکیفیات که معول نامشده در زمان ان مظلوم و از ان بان پنج و بان کیفیات هیچ کس از
جن و انس و سایر اصناف و از ان در حیوة از ان مبدء خلقند و بنا کشته شده است و بنیج
انکیفیات نیز کمی کشته خواهد شد مذامی که این دارد دنیا باقی است و محسوس سئوال بسیار
مخضره و واضح اینست که میباید حق در آن از ترحم و رحمت بقبول ان قوم کفار میباشد
تا آنکه انکیفیات مذکور را که در انک از ان میباید و انک در ان نیست بقره است
و محسوس سئوال که میان کرده شد بهیچ که همه کس میفهمند و این اشکال چنانچه اشاره شد
که قبول اکثر مجتهدین و محاضین خطور مینمایند و از عمل و کشف این اشکال و جواب ان سئوال
غایب مینماید و جمعی از ائمه اجتهاد و اجماع اصداق از ان اشکال و ظاهر مشاهده سوال کردند و در
قلوب خود شواظها نمودند و گفتند که نزد یکیش این اشکال چگونه از اسرار نماید
استند عاگردند که عقده این اشکال را اصلاح کند و جواب ابی و شافعی نزدیک بهم هر دو
خواص و عوام بد هم پس این احقر عقده این اشکال را در اصل کتابا بر بی کسیر البیانا
در اسرار الشهادت مصلح کرده و جواب ابی و شافعی از ان سئوال داده شد همیشه که قلوب
جمعی کثیر از مؤمنین و مشیعان بعد از شنیدن ان منور شده و در رفد و استیجاب معقولان
قلوب منوره انما از بر کرده و حاصل و محض جواب ان اینست که چون خلاق عالمیان کریمه
و داری کردن مردم برای سید الشهدا فریبه و نظیره کله و فوجی قرار داد در عنایت از لیته
اش و سید المرسلین و چنانچه بوحی الهی فرمود من قال لا اله الا الله و حجت الهم الحشر
چنین فرمود من بکی علی الحسین و حجت له الجنة و خلقاء الله نعم و وصیای رسول الله و
بیان و توضیح انکلام اول فرمودند بقره ان پس بعد از علامه حضرت ابی امی و تفکر صحیح

انها

انها محقق میشود برای اصحاب ذهان منصفه هر چند عوام باشند که شرط و حجت
عبره رشت برای مسلم مؤمن بعد از قبول و کلامه خلقاً الله نعم و وصیای رسول الله کریم
بر جناب سید الشهدا است و این کریمه و ذاری مثل نیارت کرد قبر انوار طهارت ان ساق
مفصاح ابواب بهشت است فلکن باید دانست که کریمه کردن او کلاً بالذات انقیاض و
قرن و نثار قلب و یادنا حران و عموم منبعت حاصل میشود و حصول انقباض و خزن و نثار
قلب کلاً و بالذات از امور اختیاریه نیست بلکه از امور اضطراریه منتهی مقتضات و
امتناب این انقباض و این نثار و دعا اغلب اوقات از امور اختیاریه میباشد زیرا
که کلاً اول از تفکر در ان واقعه که منلاد و نثار است منصفک نخواهد شد پس چون امری
که مقتضات و امتناب ان امور اختیاریه باشد خودش نیز واجب میشود با بواجب ان
دین و ذاری ان اختیاریه مینامند هر چند او کلاً و بالذات از امور اضطراریه شمرده شد
بود پس حال معلوم شد که انقباض و نثار و خزن قلب ان امور اختیاریه شمرده شد هم
چنین کریمه یعنی اشک چشم ریختن که نثر و نتیجه انقباض و نثار و خزن قلب است از امور
اختیاریه شمرده خواهد شد پس چون این امور معلوم و ظاهر کردید باز از فراموشی نماندن
و همیید و طلب بیکر و ان انیست که افراد بی ازم چنانچه در مبول و از ان خواستهها
نفساً و انکار و فهم و نکاره و بلادت و غیاور و بیکیان و بیکیه طریقه و بیک هیچ نمیشند
بلکه بطرف مختلف و اهناج منقده کثیره مینامند و همچنین امتا اختلاف و مغایرت ایشان
و بودن ایشان بواهناج عدیده و طرف مختلف در باب و سنه و دشمنه و ایضا در باب انقباض
قلب نثار و خزن و حصول پیغمبر و ثمره اینها که کریمه کردن و ذاری نمودن باشد معنی هستند
که بجز مصلحت کوی قلبی منقبض القلب مثا اثر الفواد شد رفت و ترحم و داده
شروع بکرمه مینماید و جمعی که بسیار بسیار قلیل الرفع و بسیار بسیار کم ترحم مینامند
قلوب ایشان را میتوان تشبیه نمود بنک خار و میان این و جماعه که در دو طرف او را ط
و تفریط و اقصی اند جماعات کثیره دیگر هستند که نه بان حد تفریطند نه بان بی افاض
بلکه میتوان گفت احاد و افراد هر جماعتی که فرض میکنی مختلف با یکدیگر و متفاوت و منصفان

میشود

بسیار شدند در بینا بپن چون این امور دانسته شد اشکال مندفع خواهند شد و قلوب منوره
شده جواب ان سوال مذکور است که از آنجا که سلب و بیان این کفایه منوره برای توضیح و بیان
گویم که حکمت الفخلاق عالمیان والطاق و تفضلان غیر منشا هیة حقیم و منافیة عنایت
از لیت بر این لحن قرار گرفت که مصائب محمد مصطفی و کیفیات شهادت جناب سید الشهدا
بنوعی باشد که ان اشخاص و ان جماعی که فلویا ایشانرا غلبت و مساوت جنبه خارا
تشبیه میتوان کرد اگر آنها هم بشوند که در ذاری منمائند و در دنیاها سبب است که سبب
تا آنکه فیض عام باشد و رحمت شامل همه موحد همه کونیند لا اله الا الله شود یعنی از اهل
و کایت و محبت الاله نعم و اهل بیت رسول الله پس این هنگام غریب و نایب و نایب
قول رسول الله خواهد شد یعنی فرمود آنحضرت من قال لا اله الا الله و حین له الجنة فرمود
او من یکی علی الحسین و حین له الجنة پس ستر این بود که حضرت انقوی گفتا در آن حال
خودشان گذاشتند هر طوری که دل خودشان خواست کردند پس اشکال مندفع شد و جواب
در غایت وضوح معلوکت و باز میگویم که ستر دیگر نیز در این مقام هست و ان اینست که حضرت
خواست اظهار فرماید مراتب در دنیا صبر و سبکیبای محمد و آل محمد و منکشف نماید این برای
انبیاء و مرسلین و اوصیاء و جمیع ملائکه تا آنکه معلو شود برای آنها تا سبب هر یکی از محمد
المصوبین و بر جمیع انبیا و اوصیاء و اطباء ملائکه و ایضا معلو شود برای همه ستر از ستر و حکمت
بالعنه حضرت در باب سبب و میساق گرفتن از جمیع انبیا و اطباء ملائکه بیفتون مطلق محمد مصطفی
و کایت مطلقه علی مرتضی و چنانچه این سبب و میساق و فریاد ان و حین گرفته شد و رحمت
پس در دنیا امور منعلقه سلب هب همچنین در بیان مناسبات و مرتبطات پس کلام در
اینجا در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد مجلس و صفا اول و دنیا سلب هب
گرفتن انقوی لباس شایان امام مظلوم را بعد از شهادت پس بیعت خلیفه الله تم دا
استحقاق حضرت گرفت و او را انکار فرمودند سبب این بود که جمیع مویهای ان ریخته شد و
ان بیعت یافته شد یکصد نزدیک به بیست موضع شیوه و مباح و سبب و سبب ان حج
الکبری را بجز من کعب الیمی گرفت و انکار فرستادند بر زمین گیری و عمامه مبارک را احسن

گرفت و بعضی گفته اند جا بزین بریند از ذری گرفت و او را تمامه سرش کرد مجنون و دیوانه
گشت و بر نفس را که از غر بود مالک من بریند کبری لعنه الله تم گرفت و انکار فرمودند
که بلا بخانه آمد و خون بر نفس را همیشه پس از ان ایملعون بر نفس پس رسول الله سلب
هب که در بخانه من داخل میکنی بزین برود و شواز من حضرت فرمودا باش پر کند و انکار
روز بروز فیه بر شد و با سواحوال رسید کدک و مسائل بکمی میکرد و او را در سنهای انکار
در زمینها خون ریخته میشد و در تابستان مثل چوب خشک میشد و بعضی از او ایات
شده است و قبی که انکار بر نفس شریف را بمنزلش آورد بر نفس گفت این بر نفس حسین است خون
او را بشوی پس ان زن کریمه و ذری نمود و گفت و بید غلاب برای تو باد پس رسول الله صرا
گشت و بر نفس او را از ذری و الله من مانوم صحبت خواهم شد ابد این انکار فرمودند
در آن کرد که ان زن را الطمه بر نند و من فرستادند انکار فرستادند در رسید مسما داخل
انکار شد و مسما در آن اثر کرد بهی که دستش همان وقت قطع شد و انکار فرمودند
تر شد تا بکدابی رسید تا آنکه بغداد بچیم رسید و غلبین ان امام مظلوم را اسوبن خالد
لعنه الله تم سلب که در بر داشت و قطیفه مبارک را که از خود بود قیس بن اشعث لعنه الله تم
گرفت و در نع یعنی زده مذهب ابن سعد لدا ان گرفت و او را بخار رحمة الله تم با بر عمر
قائل ابن سعد لدا ان بود مجتهد و شمشیر را جمیع من الخلق از ذری گرفت و بعضی
او را اسوبن حظه بن بیتی گرفت و در روایت آخری مرد کافر هب گرفت و در روایت دیگر
که ان شمشیر اخرا لا مر بلهت جیب بن هزلی رسید محمی نماند که این شمشیر سلب هب شد و
الفقار نبود و همچنین ان در بی که سلب شد در داود بی نبود ویرا که ذوالفقار و در نع
داود از دخا برو مواردیت نبوت و امامت میباشد و غیر از خلفا الله تم و اوصیاء رسول الله
بمیرسد بلکه برای دیگران مددت و قوت حفظ و بر داشت و گذاشتن آنها نیست ابد و ایضا
محفی نماند که سزاویر سلب هب شد غیر از چیزی بوده است که سزا ترعون انجده الله الکبری
بوده است و منسوع و محالست سلب هب شود سزا ترعون خلیفه الله تم و انچه ضایع کتاب
المدان کر کرده است که همه لباس و شایان انجده الله سلب هب کردند محمی سزا ترعون خلفا

اندر غلط است و وافق منتهی حق میسر خواهد شد اصلا و ابدا بلکه موافق منتهی حق
 میشود که از اهل سنت و بدعت است و اکثر مبارکتر کافر و کافر از ناسخ و کفر بن سلب کلی سلب
 کرد و برد و لکن بجای کیفیت و برخواه از اولیاء و مصیبتنا چه طور بنویسیم و چه خوف نام جاری شود
 بهر حال چون انکار خواست انکشان نام مظلوم را از انکشت اشرف انور اطهرش بیزین
 نتوانست نزع نماید نظر بر اینکه خون اطهر انور اطیب انکشت چسبیده شده بود و ان بانکشت
 مبارک قائم و مستحکم منصوص شده بود پس انکار ولد الرضا انکشان امام حسین را با نامش
 یا خیر قطع نمود و انکشت را با انکشت مبارک انور بگذاشت مجلس و مفاد و تیسرین بیاض
 مناسب پس میگویم محقق نماید که چه مناسبت خوبی از در این مقام ذکر خان مجتبی امیر المؤمنین
 پس آنچه از حضرت صادق را یافته است در این باب است که حضرت امیر المؤمنین در آنجا
 بود با حضرت سید المرسلین و سائلی پدید شد و میان صفوقه و در کرد و سؤال کرد اجد بران
 چیزی ندانم و امیر المؤمنین در جواب کوع اشاره با انکشتی که در دست مبارک داشت و اولیاء
 عطیه فرمود و ای وافی هدایه در ایشان امامت و ولایت مطلقه در شان ایشان ان امامت
 نازل شد پس از حضرت صادق سؤال کردند کیفیت انکشت چه بود پس از حضرت فرمودند که
 ان انکشت بجهت انور احمر بود و او را حضرت امیر المؤمنین در وقت که طوف بن حران را قبل
 رسانید از انکشتان نزع کرده بود و طوف بن حران پادشاه و ملک بود از ملوک کفار و منافق
 حضرت صادق عرض کردند که قیمت انکشت چه قدر میشد از حضرت عرض فرمود قیمت او بقدر خراج
 شامان و اطراف و قوا و متعلقان شامان با عرض نمودند اینقدر بود و میشود پس از حضرت
 فرمود هر از بارش از طلا و نقره و پشمها صد بارش از طلا و ششصد بار از نقره و لکن غزالی در
 کتاب سیر العالمین در باب خواص النبوه ذکر کرده است که امیر المؤمنین صد صد کرد و نماز
 حالت رکوع خانم سلیمان بن داوود که جمیع اساس ملک و سلطنت و شیخیه و ادب و وحش
 و طهور و ابر و باد و غیر ذلک که حد و احصا ندارد بسبب انچه بود و بعد از صدق با این
 خانم ای امامت و ولایت مطلقه یعنی ائمه و رسوله در شان ایشان امیر المؤمنین
 نازل شد و حاصل آنچه ذکر کرده است با توضیح نام و شرح و بیان شافی از این اخرا بیست که

در نزدیکی

نزدیکی زمان بعثت سید المرسلین در شخص بودند از اهل مکاره و از علوم سماویه
 و کتب نبیانه سالقه و علوم غریبه با اطلاع بودند و علاوه بر این از اهل ریاضت و منصف
 بعلو همت و سمو همت و از ظالیان مراتب عالییه نیز بودند نام یکی بلوقیا و نام دیگری عفا
 بود و سفر طول و دراز کردند تا آنکه رسیدند بموضع که در آن باغ و حیثان بود مثل باغها
 همیشه و جسد حضرت سلیمان بن داود در آن باغ بود در بالای یکسری بر عقان غرابه و همیشه
 لبینا خوانند تا آنکه طلسم را شکستند و داخل باغ شدند و بلوقیا تقدم کرد تا آنکه خانم
 از انکشت سلیمان نزع کند تا گاه از زیر تخت از دهها بزرگ موکل بر حفظ این خواص است
 الهیه بر بیرون آورد و یک نقره و دم زد بلوقیا را سوزانید پس عقان شیشه خیزید
 یعنی افشونیده از جیش بیرون آورد و از به سوخته بلوقیا ریخت پس ان باذن الله تقا
 زنده گشت پس مرتبه دوم مرتبه سیم باز مثل مرتبه اول شد باز هر ص و طبع نرافنا
 غالب شد پس مرتبه چهارم خوانند باز دست برد و خانم نزع نماید باز از دهها نقره و دم
 زد و از سوزانید و هلاک کرد و مبلغ علم عقان تا اینجا بود پس عقان شروع کرد بگریز
 و خود بخوردی میگفت یا این کار شیطان بوده ندانست که این ازدها ایام ملک بود است
 یا یک شخص مؤمن از ظایفه جن موکل با مرخصت نبش حضرت سلیمان و خاتم و سبزه و باغ ان
 پس از دهها صیحه زد و گفت ای عقان بر کرد و حال آمدون همیشه از جانب حضرت که خانم را از در
 و لکن نصف مکن و او را بر سان محمد سید المرسلین نودیکست بعثت ان رسول که حضرت
 تفصیل داده است و از ان جمیع خلقت و جمیع ملا و اهل با ان سلام میفرستند و این انکشت را یک
 در انکشت مبارک او باشد پس عقان انکشت را گرفت و ان طور که ما مورشده بود که
 معقول داشت بعد و سعی در قطع مراحل و بوادی نموده بعد از مدت مدیدی بمیدان
 رسید و بعد من سید المرسلین مشرف شد و بشر اسرار رسید قضیه را تمام عرض ان
 حضرت نمود و ان انکشت را تسلیم نمود ان حضرت انکشت را بزرگش و در پیش امیر المؤمنین
 عطا فرمود و امر کرد با انکشت مبارک انکشت را بر زمین نماید پس وقتی که امیر المؤمنین انکشت
 مبارکش را داخل نمود تا گاه فی الفور حاضر شدند طیور و طایفه جن و اصحاب رسول الله

همه دیدند و مشاهده نمودند و بر اینهمه شهادت میدادند و بعد از این حاضر شدند و داخل شدند فریاط نام جنی که سلطان سلاطین و شهنشاه جمیع ملوک و سلاطین قاطبه طوائف جن از مسلم و کافر صحیح و مطیع و منقاد بودند هم همان طور یکی برای سلیمان بن داود بود و امیر المؤمنین او را مرخص نمود و فرمود با احتیاج شما نذر مهر و بعد از صد درملا و اعلا در میان ملکوتین و ملائکه مباحثه و مکالمه جاری شد و بحث در این مسئله که آیا امیر المؤمنین اینجا مقرر است که اساس ملک سلیمان و مدار کثیره از اهل عوالم اینست میشود در راه حقیقت سبائی بدهد پس جمعی از ملائکه گفتند بلی امیر المؤمنین همین خاتم زاد در راه خدا بیغم عطا مینماید اگر سبائی سوال کند و جمعی گفتند چه طور و معقول میشود که اساس ملک سلیمان و مدار کثیره از اهل عوالم اینست میشود در راه حقیقت سبائی بدهد پس جمعی از ملائکه گفتند بلی امیر المؤمنین مستثنا نمودند از حضرت رب العزیز حقیقت که این مطلب برای ایشان معلوم و منکشف شود حقیقت دعوت و مسئلت آنها را اجابت فرمود و ملکوت ارض را برای آنها منکشف فرمود یعنی هر چه در ارض شود آنها او را از ملائکه نظاره نمایند و در دیده کنند پس جبرئیل امین و حی صوف سبائی میان صفوف نماز جماعت سید المرسلین در میزد و میکش و اظهار سوال میجو پس احدی از انبی بلکه نصف خرفانی بان نداد تا آنکه نزدیک امیر المؤمنین شد و آنحضرت در حال رکوع بود اشاره کرد جبرئیل امین که الخاتم اساس سلیمان بن داود از انکشت مبارکش بیرون بیاورد و بر دارد پس جبرئیل وقتی که او را بیرون کرد از انکشت آنحضرت او را برداشت پس آنخاتم بر پدید و رفت بسو حید سلیمان و ملائکه مکان سبائی اینرا مشاهده نمودند همه متعجب شدند صبحه و ضحیه عظیمه میان آنها شد و صدایها بلند کردند بقیس و تکبیر و هلیل و مجید حقیقت که هم چنین عبد خاص دارد که خلیفه حقیقت و وصی رسول او است و با او ازهای بلند گشتند طوبی طوبی لک یا امیر المؤمنین و رسول رب العالمین که حقیقت با تو مباحثه فرمود که مثل فوسده دارد پس جبرئیل امین میبگفت هینجا لکم انکم اهل بیت انم الله علیکم الذین اذهب الله عنکم الرجس و طهرکم قطیبا پس جبرئیل صعود نمود و منزل از اتمام رسول الله ص نماز را باقیل از اتمام نزول

نمود و این مذهب و شانی دلالت ناما و لیکم الله و رسول الخ از حقیقت سید المرسلین رسایند پس آنحضرت امر نمود بقتلن مردم و عدم تعزیر ایشان از مسجد و بعد از فرمود با امیر المؤمنین که نزدیک رسول الله خشنه و برای اظهار شان و جلالت و تقربا و در نور حقیقت فرمود یا ابا الحسن کجا است خاتم سلیمان بن امیر المؤمنین عمر ضمر که او را با اهل ادم سید المرسلین برای اظهار مراتب مشونان فرمود یا ابا الحسن سپاس ملک و عظمت دولت و سوا سلیمان این داود را در مقابل یکسوال مجتهد پس آنحضرت کرم نمود و عرض کرد یا رسول الله چه میکند اهل بیت ظاهرین بودینا و ما فیهنا از که در خلافت صاحب خواهد شد و در خواست عقیار خواهد شد پس آنوقت سید المرسلین آنحضرت را باغوش کشید و معافه نمود و فرمود طوبی لک طوبی لک یا امیر المؤمنین حق رب العزیز سبائی مباحثه فرمود ملائکه که در بین مفرقین پس آنوقت بیان فرمود نزول و خوار و ایه ناما و لیکم الله و رسول الخ خواند این حاصل کلام غزالی با شرح و بیان مشافی از این آنحضرت و این آنحضرت و او است که میان آنچه از صادره و ایتشده بود در باب بصدق خاتم و نزول ایه شریفه و باقی هذایه چنانچه ذکر کردیم این روایترا و میان آنچه که غزالی ذکر کرده است هیچ منافاه و تقاضی و تضاد نیست بلکه توفیق و جمع بین لیس مینا این دو روایت ممکن است پس میگویم امیر المؤمنین در دعوات و کوع در دو مرتبه تصدق نموده است در یک نماز طوق بن خران و در دیگری نماز سلیمان بن داود و شریفه در مرتبه نازل شده است و نظایر این در کتاب کرم موجود است مجلس و مقام سیم در اشاره بشوال و جواب هم پس میگویم محقق نمائند که اگر کسی سوال کند و بگوید که امیر المؤمنین در دعوات نماز خضوع و خشوع و حضور و توجه طلیس مرتبه بود که نزدیک میبشد فنا و فی الله بشود پس چه طور میشود که در همین حالت التفات بشوال سبائی نماید و اشاره نماید برب خاتم از انکشت مبارکش پس جواب اینا بشوال اینست که اگر عارف و موحد بمقام اکملیت و اتمیت فرسید باشد در عرفان و معرفت حقایق و در التفات ان در دعوات نماز با مشال این امر مذکور منافات و تضاد دارد قطعانا حضور و خشوع و خضوع ان و لکن خلیفه الله و اما و کتاب مبین و حجه الله علی جمیع خلقه من بعد ایت رسول الله شان و مقامش از ان اجل و اعلا

و ارض است که امثال این نشانات مقرر باشند بقدر ذره مجزوع و خشوع و با بی نظیر اینها
برهان دلیل ذکر کرده ام در جمله از مضامین مذکور و منقول و منقول و برای توضیح و تفسیر
نابیند این جواب که ذکر کردیم یکدیگر در یکدیگر که مناسب است با شد و منضم منضم از صفات
امیر المؤمنین شود ذکر میکنیم پس میگوید از این عباس بن عبد المطلب است که کسی که
سید المرسلین بود شرحی و فریب مندی او در رسول الله بود و در مجموع از اصحاب
بود فرمود که هر کس در رکعت نماز کند و اول نماز تا آخرش مجزوع و خشوع باشد و
قلبش سبجی باشد که هیچ امری از او در دنیا تقبل و حضور نماید پس یکی از این شریفان
میفرماید این عباس بن عبد المطلب است که از اصحاب ائمه است که در قوه اسرار و قدرت و صانع
امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله من میگویم آنحضرت فرمود که این امیر المؤمنین محمد
بود و شروع کرد نماز او را تا تمام رسانید و جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد عظام
از دستش را بگیرم سید المرسلین فرمود بل یا اخی یا جبرئیل برادرم و وصیم ابو الحسن اول
نماز تا که بسلام برسد با حضور و خشوع و حضور قلب بود بهیچ امری از او در دنیا در
حضور ننمود و لکن در وقت سلام دادن در گوش کنز یافتند که در وقت سلام دادن
فریب نداشت تا او را یکبار جبرئیل عرض کرد این امر دنیا نبود این امر از برادرت برای اینها
حقیقت بود زیرا که از اول قصدش این بود که این را در سجده در راه حقیقت با تمام فقر و
تقصیر نماید از بیعت در وقت سلام دادن او را از دل کنز یافتند چنانکه عرض رسول الله
از این وقت نمودن اظهار منقبت بر ذلک از مناقب امیر المؤمنین بود تا آنکه اجزاء و مخلصین و
اعدا و منافقین بشنوند شهادت حقیقت و جبرئیل امین و برای امیر المؤمنین پس میگوید این
شیخا و ایچان چون این دو منقبت عظیمه از مناقب که بعد از آن حضرت امیر المؤمنین شنیدند
حالا مناسب است فهمید بر سر سینه زید و مجنون و از مرتبه لباس و پاره پاره کشید بسوزن و
و مظلوماه بگویند زیرا که مناقب سید الشهدا عجل و مظاهر ملکوتی و نورانی و روحانی
و معنوی منافقین و بدو صادر و برادرش بود و لکن این را باید فهمید این جلی و این مظهر
بچه خود و بچه بود آه آه بلی همه بخود ز یاد ز یاد او را شک و زید و بچه کوه کوه مصائب از

بود آیا فکر و تامل میکنید که جناب امیر المؤمنین که انکسرتی که اساس و مدار ملک سلطنت
بود در راه حقیقت و زاد و مقابل سوال جبرئیل امین بچسبید اما جناب سید الشهدا در راه حقیقت
انکسرتش را بیکای فری و اکتفا کرد که انکسرت بخون ان خلیفه الله تمام مصبوع و ملون برفک باقی
اخر شده بود پس این انکسرت با بیسبب ضربه از مرتبه اعلا و اشرف و انور و افضل بود از انکسرت
که مدد و اساس ملک سلیمان بود آه چه طور با این هیچ بنا شد و حال آنکه هر ذره از خون
اطهر و طیب که در آن انکسرت بود افضل و اشرف و اعظم بود در نزد حق تعالی از ارواح و عقول
جمع کثیران ملک و روحانیین آه آه ایدل بسو و ایچر خون شوی بان صیحه و فریاد بگوش
نال کن و احیانا و مظلوماه بگویند که جناب امیر المؤمنین و بقی که با تمام تصدق فرمود
در حالت رکوع در مقام فناء فی الله یعنی نزدیک مقام فناء بود اما جناب سید الشهدا
در وقت و اکتفا کردن تمام در راه حقیقت در عین جبر و در کفایت فی الله بود و چون مقام
رکوع و سجود اعظم مقامات تکلیف و تحشع برای حقیقت است و امیر المؤمنین تمام تحشع و احواله
رکوع نمود اما جناب سید الشهدا در حالت خانه تحشع در راه حقیقت جمیع اعضا و اجزا بدن
مشرف به رخا و خون غلیظند و همه این اعضا و اجزا و طیب و ظاهر و مشرفه و نورانی
شعشعانی همه در خاک نزل و تحشع و تحشع مثل ساجدین شاکرین بسجده تقییر بودند
و سرافند اشرف اطهر طیبش در سر رخ طویل مذکر شکر و تکبیر و تسبیح و تهلیل مشغول بود
سبحان الله عجب مقام است عجب اسرار است عجب احوال است و نکاه و بیفهمید بعضی از اینها
و از این اسرار و حیرت و اضطراب است چنانکه در آنست معتبر از محمد بن مسلم روایت شد
که حضرت صادق عرض کرد که خان جناب سید الشهدا آخر بیکه رسید شنیدم ام در روزی که
از انکسرت مبارکش او را بیرون آوردند و هفت غارت نمودند آنحضرت فرمود هم چنین نیست
که شنیدم آن انکسرت از رسول الله با امیر المؤمنین رسید و از امیر المؤمنین حسن مجتبی
رسید و از حسن مجتبی رسید و از سید الشهدا رسید و از سید الشهدا رسید و از او
بیک مرادیه بود و او بمن داده است آن در نزد من است در هر روز جمعه با انکسرت میگویم و نماز
میکنم پس میگویم که ای محمد بلی که از صادق روایت شده منافقانه نذر من بان روایتی که گفت

یعنی مجدل بن سلیم ملعون انکشان امام مظلوم بود و هفت کرد ریوا که انکشی که
صادق فرمود آن از سواریت نبوت و خلافت و امامت بود ان البته باید در نزد خلق
الله تعالی و وصی رسول الله باشد اما ان انکشی که مجدل بن سلیم کافر بود از سواریت نبوت
و امامت و خلافت نبوت و محمد بن مسلم چنین هیند بود که ان انکشی که در کربلا برودند و
کردند از سواریت محمد مصطفی و علی مرتضی بوده است چنانچه سیاق سوال محمد بن مسلم این
صطبه که لاله دار پس حضرت صادق این را نفی فرمود و نیز مخفی نماید که چنانچه در روز
عاشورا شب لباس جناب سید الشهدا غیر از آن لباسی که سائر عورت بود خواه او را سوار
بگویم خواه سوار و لنگر سلب هیند بودند و هم چنین تیاب لباس سایر مستشهدين
خواه عرب هاشمیه خواه سایر اصحاب بودند همه را بنیاد غارت بردند و هیچ چیز از اسب
سقیه و نیزه و تیاب لباس و سایر اشیاء نماندند مگر اینکه سلب هیند نمودند با از حد
سائر عورت سلب هیند نمودند چنانچه مذکور وقت بران نماندند که سائر عورت
احد از شهید سلب هیند نمودند از بی هاشم باشد خواه از غیر هاشمین سلب
و محبتان این مقام هیند هیند و اعتقاد نمایند و غیر این هیچ اعتقاد نمودن یا کمتر
دلیل بر فساد عقیده ان معتقدان قائل خواهند شد با مشهور در میان احوال
ذو الجناح و اموی که از ان صادر شده است در روز عاشورا بعد از شهادت خلیفه
تتم و هم چنین در ذکر مناسب این کلام در این باره رمضان چند مجلس و چند مقام
ذکر خواهند شد مجلس و مقام اول ذکر احوال و جناح بعد از شهادت خلیفه
تتم پس بگویم وقتی که جناب سید الشهدا بدو خیمه شاد رفت رسید ذوالجناح نفره پیرو
صهیل و حمیه میگردید و تخطی کشتگان میکرد و احدی احدی نظر ما هینا میکرد ان سعد
ولد الزنا امر کرد بگریز این را و بیاید برای من این اسب بهترین جبار خیل رسول الله
است پس سوارها از چهار طرف اسب و ایندند برای نضاح فاء پس اینخوان انقوم کفار
را با پایانش میرد و بدندان میگرفت تا حمله را انجام فرستاد و چندین سواره را از پشت
اسمنا انداخت و قتیکه سواره را از پشت اسبش میانداخت و او خورد خورد و قطعه قطعه

میگردید و میکشت و در بعضی از روایان چهل نفر از کشتن این سغد و لاله فانی سوارها
دو دنیا میداد ان تا به بنیم چه میکند و بجز مشغول خواهد شد چون انقوم کفار از ان دور
شدند و ان هیند که حالا در طلب ان قییدند پس شروع کردند نظر کردن بعضی هاشمها و انها
خطی نمود و همه میفهمیدند که جناب سید الشهدا را طلب نمایند تا رسانند خود
را بان اناه های جگر و سیور که بازه بازه شوی شروع کردند بیویدن انجند انور با
ایحال صهیل میگردد و نفره میرد و کرمه میگردد مثل کرمه زن تکلی و در حمله اش میبکشد الظلمه
من امه قتل ان بنی بنیتم و در روایتی وارد شده است که در غرقه صیفین لشکر معاویه
فراترا احاطه کردند امیران لشکر اعور سلبی ملعون منع میکرد که اصحاب امیر المؤمنین از ان بان
بروزند و احدی از امر او و رؤسا لشکر امیر المؤمنین قادر نشدند بر آنکه جماعتی برودند و انقوم
کفار را از شرفیوزان سفرف و منبر نمایند پس جناب امیر المؤمنین سید شهاب اهل جنه
مظلوم کربلا را با نضد سواره فرستاد تا آنکه شریعه را بگیرد پس ان مظلوم کربلا روحی له الفدا
با یا نضد نفر شریعه و سید انقوم کفار یعنی لشکر معاویه را بعد از کشتن جمعی از انها منفری
و منبره ساخت و شریعه را بدست آورد پس امیر المؤمنین فرمود ای مردم ای اهل لشکر حسین
پس من و پسر رسول الله در غرضه کربلا کشته خواهد شد لب تشنه و اسبان از مردم نفره
کرده حمله میکنند و در حمله اش میگوید الظلمه الظلمه من امه قتل ان بنی بنیتم و هم تفرق
القران الذی جاو به الیم بعد از ان جناب امیر المؤمنین این دو بیت را خواند و کل ذی نفس او
عزیز ذی نفس یجری الی احد یا ان با قدر ای ذی الحین جهار اقبل مصرع علیا یفینا بان سلب
با شرار پس اینخوانمیکه نمبره انسان کامل بود خودش را در خون اطهر اطیب او جناب سید الشهدا
نمرغ نمود و غلظا بنید و ضد خیا ام الله تم و حرم رسول الله کرد در حالیکه صهیل عالی
و بلند میبود و فریاد میکشید و دستها را بر زمین میزد و صوت و ناله و فریادش بر او بی حشر
را بر کرده بود باز در حمله اش میبکشد الظلمه الظلمه من امه قتل ان بنی بنیتم و جمیع مردم حمله
این صاحب فاء نظر میکردند و تعجب می نمودند و طلب حینا حرم رسول الله می نمود و زودیکه
خیام صهیل و صوتش عالی بلند کرد و صهیل و صوتش بکوشش رفتند صدقه صغری در سید

سبکینه فرمود که بددت آمد برای تو با آورده است استقبال کن یعنی انظومه بیرون رفتن را
از کثرت دهشت واضطراب بجز و تزلزل فرمود زیرا که در آن اوقات و در آنجا آن نزدیک
بود که جمیع اهل حریم و اطفال و طفلان از اوضاع ایشان از بدن ایشان مفارقت نماید
هلاک شوند و از دنیا باین مقام هم چنین مستفاد میشود که در حین شهادت جناب سید
الشهدا زینب معصومه مظلومه در نزد مضرع اظهار شرفش حاضر نبود باین معنی که بعد از آنکه
امام مبین را از پشت ذوالجناح بر زمین کر بلا افتاد و ذوالجناح خبرش را آورد و جمیع اهل
حریم و سنون ظاهرات مظلومات بسو مضرع دویدند و آن امام مبین را و حجه الله کبری را
با آنجا که دیدند و فریاد و ضیعی کینند و ناله و افغان کردند پس ایشان را امام مبین بمقتل
از تمام امر شهادت بسوختن با برکتند پس از همه اینها معلوم شد که ذوالجناح دو مرتبه از
مضرع بسوختن آمده اند در مرتبه اول از برای اجبار این بود که خاک بر سر عالمان و عظام
یاد که امر شهادت با تمام رسید به حال سبکینه ظاهره مظلومه بیرون آمد از حیمه و استقبال
ذوالجناح کرد و نظر کرد که سر خالی از صاحبش و سرخ بر سرش و خودش مثل اینکه در در
عز شده است و صمیل میکند و ناله و افغان میکند و گریه میکند مثل زن تکلی و گشته شدن
صاحبش را با شاره از آن میکند پس سبکینه معصومه معجزش را پاره پاره کرد و افغان
و ناله کرده فریاد و ضیعی کشید و اعیانها و اعیانها و اعلیایه و افاطیاه و اغریبیه
بعد سقراه و اکربیه اه اه این حسین است در بیک کرم کر بلا افتاده است سلوب العمامه و
الرداء و الحمد اه این حسین است لب تشنه و جگر سوخته کشته شد است و بجاک و خون غایبند
و جسدش پیش عرفان افتاده اه اه جسدش شرف در زمین کر بلا سر نور اظهرش در سرش
خادمه و پدیر و فاد ز مفدی انظومه مبارک که سر انورش را بشام هدیه میدیدند جام و یکم
مادر مفدی آن لب تشنه بود که اصحاب انصار و جوانانش را در روز و شب کشته شدند
نیای لباس و سایر اموال ایشان را سلوب هب نمودند پس انظاره مظلومه در دستش بر سرش
گذاشته گفت مان الفجار و صفات الجود و الکر و اغبرت ارض و الافاق و الکر و بعد از آن
چند شعر بیکر فرمود که حاصل و مضامین انها اینست که حضرت بعد از این ابواب هموار را

دست دعاها مستجاب نموده شد بعد از آن خطاب کرد بجواهرش و گفت ای جواهر خیر و خیر من
که این ذوالجناح چه خبر آورده است بلوی و الجناح خبر آورده است که پس خبر خلق الله تعالی
سید المرسلین را کشته اند اه و اه فاه و اسفا برای مضرع انظومه لب تشنه و بعد از این
بر نور و ضیاء و این امت سید المرسلین را ظمه تا غالی خواهد شد ایمرک ایمرک چرا امر ابو
وفداء و اقرب تشنه لب میزدی و محققم انتقام بکش از این قوم کفار و خیر و برکت و ابر و ابر
از آنها و افعال و کبریا این قوم کفار جمیع امتها را از هیوی و مضاری و محوسن منجی آورد
پس چون زینب مظلومه معصومه اشفا را انظومه را شنید از حیمه بیرون آمد در خالی که صحه
ملید کرده و ناله و فریاد و ضیعی و افغان میکرد و می گفت مصیبتی فوق آن نانی ما شغابی
وان یحیط لها و ضیعی و افکاری و بعد چند شعر بیکر فرمود مجمل و حاصل انها اینست اه اه چه
طور و چه فحش امر و نظر کم و جسدش شرف و نور بر او در زمین کر بلا بیغیر و غریب در پای
خون به بنیم اه اه هر کجا نظر میکنیم و در هر حال میشود صورت صباک او را در شرف از خیا و بیرون
نمیرد اه اه ذوالجناح آمد و لکن چه فایده در آمدنش آنوقت که صاحبش که داد در سر سناکین
فقره و ایام و خلیفه الله تعالی در پیشش میشد آمدنش آنوقت خیر و برکت داشت و یکا شرف
این فحش می آمد و بعد از این فرمود ما للجواد کاه الله من فرس الایجاد و دن الصیغ الصبا
یعنی این اسب چرا بیوفایی کرد و چرا خودش را بکشتن نداد تا آنکه جسدان میاقتاد در نورد
صاحبش شرف خد و دیر شرف خد و بعد از آن فرمود یا نفس صبر علی الدینا و محنتها هدا الحین
و یا لستاه صغای یعنی ای نفس صبر و شکنجایی کن بر مضایب و محنتها دنیا که روح انور اظهر
افدس برادر زت حسین مظلوم در درگاه کبریا و حقیقت است پس اهل حور و رسوا الله و وقت
که نوحه و زاری فاشعار و سوز و جگر کذا ز زینب معصومه مظلومه شنیدند همه از حیمه بیرون
آمدند تا گاه نظر انظارات مظلومات بد ذوالجناح افتاد و آنجا که ذوالجناح دیدند پس
سرو و سینه لطمه زدند و سینهها را خراشیدند و جیوت تپهها و پاره پاره کردند و صیحه
نمودند و شیون و افغان کردند و فریاد زدند و الحمد اه و اعلیایه و افاطیاه و احسانه و اه
حسینا و احمر فاه و جعفره و اعیانها و اعیانها و اخاه و استیاده الیوم فقد محمد المصطفی

الیوم فقد علی المرتضیٰ الیوم فقدت فاطمة الزهراء الیوم فقدت خلیجة الکبریٰ الیوم فقدت الحسن
والحسین بن ام کلثوم معصوم مظلوم دستهای مبارکش بر سرش گذاشته و انگشتمایش مشک
نمود چنانچه خون عرب رطال ندیده و مرثیه هم چنین میکنند و صیحه و فریاد نمودند و میگردوا
محمداه و جده و انبیاه و ابابا القاسماه و اعلیاه و اجفراه و اجزناه اینست حسین در بحرهای کربلا
بر روی خاک و زبک افتاده و سرش از قبا بریده اند و بدن او را طهرش بران و بی تیا بلبل
افتاده پس آنقدر گریه و زاری نمود تا آنکه برای مظلوم غشبه عارض شد و صد هوش و بخت
و حرکت افتاد پس باز سکیه مظلوم شروع نمود بند بگردن و انشاء اشعار نمودن پس فرمود
لقد حطت فی الزمان نوابیه و مرقتنا انیابه و خالی بعضی نوابیه مصائب غفان مال
الله نعم و اهل بیت رسول را شکست و چنانکه آمدند از آن زمان تیر کرد ما حرم رسول الله
و پاره پاره کرد چند شعر دیگر اینست که این دهر بیستایا نمود باین کنون طاهرات و بنان
فاطمیاند در عریب نه خای و نه والی ناریه و نه صد امعین و ناصر میشنوی و عقارب حیوان
دهر همه بسو ما بچارگان و مضطرب و متحیر مانند کان حرکت نمود و برادر جوانم را که بیستایا
ما بود در وقت روانی مصائب نوابیه و ما او را در جوانی مذکرت انداختند و در
کربلا مثل مرغانی اضحی افتاد ایا میشنوی که او را فراموش کنم نه والله بلکه روز بروز مصائب
مصائب آن بزد که خواهد شد و در راه نایب و واضح خواهد شده اها اینست پسر خلیفه
الله نعم و نور و نور عیون مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و رضا مذکرت لغنا
و منفرد لجر خوشت و با اینست بدین حقیقت و شریف محمد مصطفی مظلوم تا و یکی غار شد
و نوز یکشد که جمیع طرق مفارقت و علوم حقایق و بانیه منسد شد شریف سید المرسلین
مغفل شده اها و اولاده و امجینتیا اگر آنچه با اهل بیت رسول الله رسید بکوه و صنوبر
انکوه قطعه قطعه میشد و در چهار جانب متلاطم میشد اها چه طوسوزان که من زنده بماند
ا نور افند من پندم خلیفه الله تم از نظر غایتش و وحید ازکی و اطیب انورش بدی و خاکی
که مگر فلاخ شود یا قلب عین و عینیم چه طور میشد خواهد پذیرفت و حال آنکه مثال من مثل
اشخص است که ایلج و تشیح برای آن عارض شده منجی که نصف بدنش بچس و حرکت شده و در

است نصف بیکوش مرده است بخفی نماید که هر چه در دایه مقام و در این فصل ذکر شد یعنی افعال آن
و مقاتلان حرم رسول الله و از خاک و افعال و کردار و فعل الجناح در آمدن و فرغ عظیمه الله
نعم و سبب عینها و در آمدن در مرتبه دویم جامع حاصل و محض و جمیع آثار و ذرات و جامع جمیع
اقوال اصحاب کتب مقاتل است فلکن کلام باقی میباشد در کیفیت مال امر و الجناح باین معنی
مال در الجناح بیکجا خواهد رسید مجلس و مقارن و سبب ذکر کیفیت مال امر و الجناح پس
میگویم که جمعی از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند که در الجناح در مرتبه دویم آمدنش در قوه صریح
خلیفه الله نعم بسو حنیام پس در نزد حایم بسینا داد و فریاد و صیحه و صهیله و گریه و زاری و منجی
و مثل ابرو بازان است که ز امیر بخت تا آنکه سرش را بر زمین در قور حینه بسینا بسینا زد تا آنکه جا
در راه صاحبش مجبان افتد بر سر و لکن در روایتی عبد الله بن قیس منجی دیگر است و حاصل آن
اینست که عبد الله بن قیس میگوید دیدم در الجناح را میگردیدم و مردم از خوف آن منفرق و منجی
ایزد و وقتی بود که از جانب خیمهای حرم رسول الله ص بر کشته بود بسو مصرع و بجانب میدان ابرو بازان
فوم کفار قضا و را میگردند و وقتی که جمله میگرد بر اهلها میگویند و منفرق میشدند و قضا
کرد و بیکر تبه جستن کردند و در آن جشن اش او داد و وسط فزات دیدند و بعد غوغا کردند و فرات
الی الان خبر او مرفوع و معلوم شد و لکن ذکر کرده است جمعی که همان ظاهر میشود و در وقت قائم آن
محمد صلی الله علیه و آله اهل بیت المصوبین المظلومین و محمد الله نعم فرج قائم و فرجنا بفرج جیحی
نماید که بیکر و این بیکر در قضیه و الجناح در اصل یعنی در کتاب اکسیر العبادان فی اسرار الشهادت
ذکر کرده ام بفضیل و انشاء الله نعم در موضع مناسب پس کتاب هم ذکر خواهد شد و ظن نوی
این احضر بر بیوت آن روایت است بان هیچ و تفصیل که آن روایت منضم است و لکن در اینجا
این مقام لازم است ذکر کردن یک مطلب مهم و آن این است که نباید در کتابها از مراتب در حال
و مقامات و الجناح بالکایه غافلشدن و بخواه اعتقاد جا ز ما باید اعتقاد نمود که در الجناح
موازیات ما من و خلافت است و فیروا بی مقام بان در روز عاشورا بسید بلکه میتوان گفت که
نبوت و خلافت که از قبیل علوم و اسباب علوم نباشد بلکه از قبیل اسباب اقیان است
و الا ان دینو به نباشد مثل ذوالفقار و در ذم رسول الله و روح و خودتک باشد و الجناح

از همه اشرف و افضل است و چه طور هم چنین نباشد که در اکثر ساعات دروغها شود و در کف
و جولان و تحمل زخات و مشقات از تشنگی و خستگی و آلام و واجات و خراجهت و زحمات و زحمتها و
بود پس بسبب این افعال و کردار بمقامات و در درجات با برکشته که عشرت از اعتبار آن بلکه چنین
از اجزای آن به ثبت و ضبط نمیتوان آورد و سیمای و قبی که ملاحظه شود افضل صفات و اشرف
حصالت آن صاحب شاه و مثل که بر و زاری و زار و فریاد و میون و افغان آن در مقامات
و آن افغان و کردارش بعد از اتمام امر نهادن چنانچه قصید کند و ملاحظه شود این
فان شدن بر تبه بلند از ادراک و شعور بلکه بگوهر غریب و دره قیمه عقل چنانچه امیرالمؤمنین
در توصیفین در شانس که در صهیلس خواهد گفت الظلمة الظلمة من امة قلت ابن بنت
بنیما و چون شیعه محقق و مؤمن مخلص در این امور مذکور بارقت تفکر و ناممل نماید خواه
همینند که مقام در الجناح بسیار اشرف و ارفع و اعلى است از مقام که جبریل ایمن
یعنی اسب فدیان از اسبها بهتر است و از اسبها است و در وقتی که مرغون و فوملان حضرت
کلیم الله تقی را و بنی اسرائیل را از مصر بیرون کرده بودند و میخواستند آنها را بگیرند و کشتند
و حضرت موسی با حق تعالی امر کرد بنی اسرائیل را که داخل جریبل بشوند و قبی که آنها داخل دریا
شدند مرغون اسب فدیان سوار شده بود و خواست اخل در دریا شود جبریل ایمن سوار شده
بود داخل دریا شد و امشب مرغون هوای ابله فدیان داخل دریا شد و فوم مرغون آن داخل
دریا شد ندانند که هر غرق شدند و کلیم الله با بنی اسرائیل بخان یافتند اخل که سارعی که
یکی از بنی اسرائیل بود و قبی که جبریل ایمن بلدی داخل شده بود میدید که هر جا هر موضع
این مادیان پامیکند از آنجا که وان زمین منصف محبت میبست و مثل حیوانات میبید این
مادیان از این شاه نیست بلکه از شاه هشت دستان ملکوتی است و حیوانات ملکوتی
چون نمیشد پس از این وقت یکشت خاک از موضع فدیان مادیان گرفتند کوساله از طلا ساخت
و آنجا که وارد شد که آن انداخت پس آن کوساله مآورد و صدا کرد بهر حال مفضل است که
در الجناح از وجود چند خصوصاً از نوجیب که از خون خلیفه الله تقی مذبوح و مآون شد
بود بمقامی رسید بود که اشرف و افضل از انواع حیوانات شاه ملکوتی یعنی شاه جنانا

م حضرت

عدن و فردوس علی بود و هر موضع و هر جا که قدم میکشاند اصناف اصناف تا و رخصت
رنگه جبریل ایمن میبندد و در ضمن مطالب کند شاره کرد چه با اینکه مفضل است
الشهدا هم داخل شدنش بفرات در وقتی که مقامات و مجاهدان مسعود از خود در جنگ
بود هر حال انفا فان و بوجاهات اصحابی که مظهر و مرجع امامت و خلافت و عصمت
و خند و شجاعت و قوت و مروت و جامع جمیع خور عقلا عن امام مظلوم بالنسبه بلذ الجناح
در مقام اعلا و ارفع بود با وجود این چه طور مفعول و منصوب میبندد که جمیع اوصاف و کمالات
و صفات و در الجناح با ثبت و ضبط نماید پس از این تحقیقات و شکیفه معلوم میشود که بعد
عصمت و رخت و قوت و مروت ایچوان صاحب شاه و افضل از جمیع کثیران عقلا و ارفع
شرف بمقامات و مجاهدات مبطین و خواطر جمع کرد بیان این مطلب بنسبت که اید الجناح و
بسیار بسیار زخات و مشقات خواهی شد و در از آن صبر تحمل تو بر انواع و اقسام زخات
و مشقات خواهی اجر تو این خواهد شد که تو از جمله مؤمنان نبوت و امامت خلافت باشی
و در شاه آخر و در جنان عدن و فردوس علی است آنچه خواهد شد مگر بر تو مخفی نماند که این
بگر مودیم مفضلنا اصول هشتم که مستنبطه بقوه قدسیه با سنیفات و تحقیقات خوا
ان مقاله مشهوره دائره میان مردم اصدا دانسته باشد و خواه اصل و مستند دانسته باشد
و ان مقاله ایست که در الجناح در وقت شروع نمودن الخلیفه الله تقی و الحجة الکری بمقاله
و مجاهدات با انصوم کفار عرض کرد که الخلیفه الله تقی و امیر صاحب این امر و من تو را میداند
جدال و مجسم و در ناظر هشتم در جمیع انواع زخات و مشقات و با این خبر میبندد بر این
نوع خودم و غیر آن و لکن همیشه در شاه عقیب بجای و اسبها جئات عدن و فردوس اصل
سوار شویدی انقدر عصمت و مروت و قوت و با و الجناح عمده و میثاق نمود و
داد و فرمود که در جئات عدن و فردوس علی سوار خواهی شد مگر بر تو و این احقر را چه
با حضور ندمم که مستند این مقاله مشهوره باشد لکن دانسته بود که امر واضح از آن
است که احتیاج باین دانسته باشد این اعتقاد این احقر بر آنست که در الجناح الان در
خدمت امام زمان و حجة الفداء و عمل الله تقی فرجه و در جنانا چه بسیار شده است

مؤاریت نبوت و امامت خلافت هر حال خوارق عادات محققه در روز عاشورا و در
به ثبت مضبوط بنویسند و در روز عید غدیر و در روز ولادت جلاله کثیره از خوارق عادات
و این احقران هم بجملة از خوارق عادات محققه در روز عاشورا اشاره خواهم نمود
بلکه ظانیه از آنها را به صحیح تفصیل بیان خواهم نمود مجلس و مفاسیر در بیان بعض
امور و افعالی در روز عاشورا و ذکر حدیث در این مقام که مستحق است جمله از خوارق عادات
و ظانیه از معجزات تخلیفة الله و نعم و لجة الکبریٰ یعنی سید الشهدا و روحی و ارواح شعیبه
که الفداء و این حدیث را بنویسند معنی از حدیثی است مثل شیخ خرمی در کتاب بصیرت
المعجزات و صاحب کتاب تظلم الرماة ذکر کرده اند بنویسند معنی از مفصل بن عمر
صادق علیه السلام این آنحضرت فرمود و قتی که فرمود که غار جناب سید الشهدا را و احیاناً پیش از آنکه
منع کردند پس جناب سید الشهدا با ضحاکش نداء کرد و فرمود که هر کس تشنه است بیاید
این بخورد پس آنکس که بیام مبارکش را در روی انداختند بیکوش گذاشتند و نصیب پس
از جناب فرموده بر موقوفه اب دخیل میباشند همین بود حال آنکس که بیام و راحت گفت
مبارکش پس اصحاب عزت هاشمیه همه برخواستند و بیک سبک بیخ تقاب می آمدند
و درهن خود نشان از بان راحت که مبارکش میگذرانستند و لب میخوردند تا آنکه سیراب میشدند
و همه با بیمنوال آب خورده ند و سیراب میشدند و بعضی بعضی گفتند و الله آب شراب الهی
که من خوردم احدی از عالمین الی الان در دنیا هم چنین این بخورد ما سیراب و قتی که جمیع اصحاب
و عزت هاشمیه بنهارت فائز شدند و امر شد از جناب سید الشهدا او را با تمام سید
و کان فی یوم العاشر عند المعرب فقد الحسین ع فیسیمهم با ستمهم و اما ابانام فحیبه
الرجل بعد الرجل فی بعد من حوله ثم یلعوا بالمانده فیظعمهم من طعام الجنة و یسقیهم
شرابا ثم قال الصادق ع و الله لقد رأهم عدده من الکوفین و لقد کرم علیهم لوف
عفاوا قال ثم حووا الرسول قعابا کل واحد منهم الی بلاهه مخفی عنانند که این حدیث از
احادیث مشکله است خصوصاً و قتی که ملاحظه شود بقیة حدیث و تا مشرکمانشاء الله
تعالی بعد از این ذکر میکنم و حالا شروع بدیانت آنچه که ذکر شد میکنم بنحی که هر غلطی

و حیا بنویسند پس مضمون اینست که روز عاشورا از نزدیک مغرب نشست یعنی منرا نور طهر
افتد بر میدان اشرف اطیلس ملحق گشت و نشست پس اصحاب عزت هاشمیه را که همه شهادت
بودند دنیا آنها خودشان و فامهای میدان ایشان یک بیک و احد بعد واحد شمشیر فرمود
و خواند پس همه آنها جواب دادند یک بعد از یک و احد بعد از واحد همه برخواستند و آمدند
و در خوله و اطراف آنحضرت نشستند پس آنحضرت مائده خواست مائده از جنات عدن
نازل شد پس از اطعمه و اشربه هفت خوردند و نور شدند تا آنکه سیراب میشدند پس
حضرت صادق ع فرمود و الله همه آنها را جماعتی از اهل کوفه دیدند بلکه جناب سید الشهدا
علیه السلام این ایان بقیات و معجزات با هر اثر امکور ماها نمود و لکن عقل ایمانی نه
داشتند و مستدرج بودند و ضلالت و هید حضرت صادق ع فرمود که ان اشخاص
که بیام آنها مصارع طیبه ظاهره نورانی بود و این معجزه را دیدند همان ساعت کوچیدند
و دیگر در مسکرا بن سعد ولد الزرقان آمدند و هر جمعی قصد بلاد خودشان را کردند
رفتند بجهت نماز که حاصل مطلب این شد که شهیدان را با این ابدان و اجساد نبویه
خودشان از مانده هفت خوردند و شامیدند یعنی بعد از آنکه رؤس مقطوعه و مطهره
نورانی با ابدان و اجساد شریفه خودشان ملحق شدند پس از این معجزه با بهره و خوارق
عادات ساطعه از صاحب کایه مطلقه و خلیفة الله نعم مصداق مبین ساطع و لا مع حوا
شد برای آنکه کریمه الحسنین الدین قنوا فی سبیل الله امواتا بل اجیاء عند الله بزرگون
پس حضرت و ندانمت هل کوفه وان اشخاصی که این واقعه ساطعه عجیب را دیدند زیاد شد
سبب خلفاها از حضرت و اعانتان امام مظلوم پس باز برای فایده و کشیدند میگویم
که این اجاعات از اهل کوفه مشاهده نمودند که شهیدان را با این ابدان و اجساد نبویه
در اطراف جناب سید الشهدا و از اطعمه و مانده هفت خوردند و شامیدند پس شهیدان
کر بلا با بیخالت بودند مقدار یک ساعت با دو ساعت بعد از آن حالت اولی خود گشتند
و احتمال این دارد که از حدیث هم چنین استفاده شود که ما ذامیکه این جماعت کوچ و انما
فکره بودند شهیدان را بیخالت بودند یعنی بر سر مانده از هفت و بعد از کوچید و از حال

انها از کربلا شهادت بجای آوردند...
انواعی از رضوی فلا یقی احد من المؤمنین الا اتاه وهو علی سیر برین نور قد حفر به انورهم
و موسی و عیسی و من جمیع الانبیاء و من و آتام المؤمنون و من و آتام الملائکه نظرون ما یقول
الحسین ثم قال فم هبته الحاله الی ان یقوم القائم و اوفیما بقیم الحسین علی حق بانی کربلا فلا
یبقی صابری و کذا ارضی من المؤمنین الا حقوا بالحسین و حاصل مضمون این فقرات شریفه این حدیث
اینست که حضرت صادق فرمود که بعد از آن که همه با رضوی آوردند یا میاوردند پس احدی نمیشد
از مؤمنین مگر آنکه بسو جناب سید الشهدا میاید و آنحضرت در آنوقت بر تخت از نور میشود
و آنحضرت را یا تخت را احاطه مینمایند حضرت ابوهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی بلکه جمیع
انبیاء مؤمنین مینشینند هم منتظر میشوند که جناب سید الشهدا چه خواهد گفت آنچه
خواهد فرمود و با بیجا است خواهند شد تا آنکه قائم ال محمد ظهور نماید آنوقت همه بر یارن
جناب سید الشهدا مگر کربلا بنیادین آنوقت نماند احد از اهل ارض و اهل سما
مگر آنکه میایند بر یارن آنحضرت و در خدمت آن امام مینمایند بسیار شدند محفی نماند که این
فقرات خالی از غرض نیست مینماید و همیست آنها هیچ تحقیق و رسیدن به حقیقت حاصل مطلب
سهل و آسان مینماید پس بسبب فقرات بعض حدیث من حیث المجموع از احادیث مشککه
میشود پس در مقام ابیضاح و بیان بحول الله تعالی و قوه میگویم یک توجیه برای کلام صادق
که فرمود ثم انی بجبال رضوی الی اخره اینست که این مؤمنان کوفه در آنوقت فقرات یعنی بعد از
کلامش ثم انی بجبال رضوی در عالم برزخ خواهد شد در ابدان و اجساد مثالی و قوالب
و اجسام برزخیه و مکان و مقر بواطن و ملکوتیه جبال رضوی خواهد شد و لکن صدق
یعنی فقراتیکه سابقا ذکر شد یعنی قبل از رسیدن بکلمه ثم انی بجبال رضوی ان معنای که
بیان و تفسیر کردیم خواهد ماند و عبارت واضحی مطلب نیست که ما بعد کلمه ثم انی بجبال
رضوی هیچ مدخلیت نماند و قبلش نماند اصلا و توجیه یعنی احتمال در مورد این حدیث یعنی اول
حدیث کوفه است که ابدان دنیوی و اجساد اصلیه شهادت در ارض کربلا افتاده بود
بجایی که در حال شهادت و کشته شدن بود اما جناب سید الشهدا صاحب لایه کلیه سوظن

مطلق بود و بجای آن از اهل کوفه که خیام آنها نزدیک مصارع ظاهر شریفه متمم بود
مثالی و ابدان و قوالب برزخیه شهادت داشتند و برای بدین آنها نظره آورد یعنی آن
جنگانی از اهل کوفه دیدند که جناب سید الشهدا ششم در اظراف آنحضرت جمیع شهادت
کنند بر سرهای ایشان همه در ابدان ایشان بجای حیوه و زندگی جناب سید الشهدا
برای ایشان مانده هست احضار فرمود و ایشان از اطعمه و مشربیه مانده هست میخورند
میناشامند و اهل کوفه هم چنین اعتقاد مینمودند که این ابدان و این اجساد ابدان دنیوی و
اجساد اصلیه شهادت پس حرف و ندامت آنجنگان بغایه و نهایت رسیدن تا دیدن آن
جنگان حاضر شدن بجبال رضوی یعنی حاضر شدن بواطن و ملکوتیه آنها و مشاهده نمودن
حقیقت قلبیه از کیفیات کثیره این قضیه که همه اش در عالم برزخ ظاهر خواهد شد و احتمال
دارد یعنی احتمال دیدن و احتمال ندیدن پس آنچه اقوی در نظر این احقر است که آنجنگان در
از قضیه جبال رضوی دیدند پس آنچه بعد از قول صادق ثم انی بجبال رضوی مختصرا
اخری یعنی نشاء عالم برزخ و کلام مفضل در معنی این حدیث شریف در اصل مذکور است
در کتاب کبیر العبادات فی اسرار الشیاذات و لکن آنچه در این کتاب ذکر شد در غایت وضوح و
بیان سهل و آسان بود و فراموش هم مؤمنین مخلصین سید محمد الله تعالی یا هضم
در دنیا و قایم که در آن کباب و جگر و ذراع میکند پس اینوقایع در ضمن چند مجلس و مقام
ذکر خواهد شد مجلس و مقاد اول در بیان هجوم آوردن قوم کفار وقت عصیان و
روز عاشورا بسو خیام ال الله تعالی و حرور رسول الله و هب غارت نمودن انکفار حینا
الله و حرور رسول الله و آتش زدن امتلا عین کفار بر حیمها و هم چنین بیان سایر قضایا
که در آنوقت شد پس بعد از شروع در بیان اینوقایع اشارت میکنیم بکفتم مهمه پس
میگوییم محفی نماند بر شیعیان اهل ایمان و مؤمنین مخلصین اهل ایقان که هیچ وقت نشد
که احدی از انقوم کفار و شیخ خیانت نظر بحدیث ازال الله تعالی و حرور رسول بلکه ایضا
ما حدیث از نسوان اصحاب یا یکی از حاربه و جواری و وصاف کند بلکه والله العظیم هیچ
وقت قادر نشدند بر اینکه عرفانها بر این نماند پس اینهمه معلوم و متیان و مؤکد

مؤکد بوده است در عالم ارواح میان حقیقت و جناب سید الشهداء و علاوه بر این همین اصل و همین ضابطه از مفضیات خواس خلیفه الله تعالی و خواص صاحب لایه کلیت و خلاف مطلقه است و همین که اشاره مؤذیم کفایت میکند و اینبار الا شواهد ما طهره و کلیل الا معر کثیره در زیره و از این جهت بود است که هر کافر میگوید میخوانست که از دشمنان معتد و نبات مظلومان و جواری عقیقتک فضل اسباب و خود ایشان بیکدیگر با کعبه نیه میان کتف انصاف و مظلوم و عقیقته نیز بود و لکن روی حس تجسس را بر میگردانید تا آنکه نظرش عمدا با آنها نیفتد و چون این امر تمام را فهمیدید امر دیگر را ایضا بفهمید ان ایست که در هیچ وقت احدی از مردم رسول الله و هم چنین از منعلقان ایشان مثل دشمنان مظلومان جمیع از اصحاب شهیدان و هم چنین از جواری و صافق ایشان زبان تذلل و تسامات ایشان بر آنفوق کفار و رؤسای و امراء آنها کشوده نشدند اصلا و ابدا بلکه مشاهده بران کفار و ستم و لعنت میکرد و ان نوم کفار هر چند با تا زیاها و کفار مباح ان ال الله تعالی و مردم رسول الله میزند و لکن ان حد و حرمت و جرات نداشتند که جواب ستم و لعنت بد دهند پس مؤمنین مخلصین و شیعیان و یحییین نباید این دو امر تمام را چنانچه بیان کردیم اعتقاد نمایند و اعتقاد خلاف این جایز نیست بلکه مورت و نجس جناب سید الشهداء خواهد شد بان معتقدان منکم با تکلام و این سخن نماند بر مؤمنین مخلصین که والله العظیم و بالله الکریم که چنانچه نوشتم کفایت شهادت جناب سید الشهداء اصعب بود بر این چیز باین معنی که کویا قوه و قدرت از این احقر برداشته شده بود بالکلیه و عجز از حوارق عادات مشاهده میشود از احوال خود چنانچه اشاره با بیچالک مؤذیم در مقام و هم چنین نوشتم و قایع و فضایا و این مقام ایضا است و استوار و ضعیف است بر این احقر و در روز میشود که میخواهم شروع بنوشتم و قایع این مقام نمایم هر وقتی که کتاب پیش میکند انتم و باز میگردم حالا بی رویه میدانم که افش این بود که با هر دو عفر و هزار بار خواهد کرد و در کتاب بر اینم میزد و بر میباشتم و همین شب که شب جمع است حالا بی برای این احقر و داد بسیار فخر کردم بلی متر شد و چشم و واضح است که جمیع اعضا و اجزا و جسته نوزاد جناب سید الشهداء برای هر یکی از این وقایع خون گریه

میکرد و ملو خود اندر ظاهرش و در سینه روی مبارکش را بسوی جنینای حرم رسول الله ص میگرد و نیزه و نیزه دار را حرکت و لرزه و تزلزل میاورد و این از کتاب الله تعالیست که قاریش و بطونش مناسبت بقیام بود میخواند و مثل باران از چشمهای مبارکش استک میرخیزد یا تشبیه آید یا تشبیه آید غافل شده آید که انظوم و قی که در ارض کرد و نجاک و خون غلیظیده بود و لکن امر شهادت با تمام نرسیده بود اگر جمعی از کفار میخوانستند بجنینها همچو بر نند بر انظوم و تشبیه مبارکش حرکت میکرد و بصوت ضعیف بانک میزد و می فرمود و یل بر شما ای بی رحمتان و ای پغیرتان عرب من زنده و در حیات و شماها جانمی کیند و بسوی جنینای حرم رسول الله ص همچو میباید پیش نفس کلیه الخلیفه الله تعالی و بی الله بران کفار غالب میشد و آنها بطور حیرت و اضطراب بر میکشند آه امیند اینچه طور شروع کند و چه خوب نویسیم دست در عتبه جمیع اعضاها را بزدن در تزلزل جناب سید الشهداء ششم شب جمعه خوانستم شروع کنم و لکن باز اضطراب حیرت بر من غالب شد و لرزه و تزلزل در بدن افتاد و نتوانستم بنویسم کویا قوه و قدرت بالکلیه از من سلب شده آه و او یله و امصبتنا پس انقوم کفار و منافقین اشرار هجوم آوردند برای هتک عاوت و قارح بیوت ال محمد المصطفی و خیام اهل بیت علی المرتضی و فاطمه الزهراء صلوات الله و سلامه علیه ام ایچین پس مشران سید المومنین حرم سید الوصیین و جگر کوشها سید فضا العالمین از جنینها بیرون آمدند پس همه صیحه و صیحه نمودند و گریه میکردند و ندیده میبودند و میکشند کجا است الان محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و کجا است خمره و جعفر و عیسی و عیاس کجا است جناب سید الشهداء و کجاست و جوانان بنی هاشم کجا است اصحاب با وفای جناب سید الشهداء پس عداه الله تعالی و کفار و نادانان را خاطر کردند جنینها را و شمر ولد الزنا لعن الله بانک زد و گفت ای قوم داخل شوید بجنینها و هر چه هست سلب هتک بکنید پس انقوم کفار داخل جنینها شدند و هر چه در خیام بود سلب هتک کردند آنکه کوشوار سید ظاهره معصوم مظلوم ارام کلثوم زان کوش مبارکش کشیدند کوششان مظلوم درید و یاره شد و قیس بن اسفتم ملعون قتیفه جناب سید الشهداء را برداش

تا آنکه آن کافر صاحب شد در میان عرب بقیس الطیفة و غیلان ان امام مبین را کافر
اسود نام برداشتن شروع کردند انقوم بنوب سلب جلی و حلال و بر داشتن سرها و
سایر اموال او چون صبح و صبحه ال الله و حرم رسول الله و او در ارضی افغان سنوا
و بنات ظاهرات معصوما مظلومان بنیدند ان سعد ولد الزنا بانك زد باهل الشکر
و گفت ای قوم خیمها را بشکیند و بریزید بر سر حرم رسول الله تا آنکه در زیر خیمها اهل آن
شوند باز اولاد الزنا گفتند بول بر شما چرخیم تا افس می بینید و یکلود الزنا می گوید
ما حاجت سلب هفت نیک در پیش منید بر خیمها تا بسوزد خیمها و بسوزد همه ان سنوا و بنات
که در خیمها هستند نیز شخصی که رسول الله زاد و ست پیدا شد گفت ای قوم و پل و عدا
بر شما باد انا کفایت نکرد برای شما کشتن کبر رسول الله را و کشتن اهل بیت و اصحاب و
انصار و احاد را بجز اهل بیت سنوا ظاهرات مظلومان و بنات اطفال ال رسول الله را به
سوزانید یا کان وطن شما بر اینست که حقتهم بر شما عذاب نازل نکند و زمین کنیزان
هستید بر شما محسوف سر نگویند نکرانند پس بعد از این ابن سعد ولد الزنا گفت ای قوم
خیمها را سلب هفت غارت کنید و زینت صدفی معصوما مظلومه میفرمایید که من
در آنوقت در یکی این خیمه ایستاده بودم ناگاه داخل شد خیمه مردی از در چشم بعضی خوبی
بن برید اصبحی و هر چه در خیمه بود سلب هفت کرد و ملتفت شد دید که حجة الله تعالی خلیفه
الله تعالی سید الشاجدین افتاده است بر سر نطع از دیده و در آنوقت خلیفه الله تعالی
مرض بود پس ان ملعون کافران نطع را از زیر ان امام مظلوم کشید و او را بر رو خال کف
پس ان ملعون ملتفت بن شد و وضعه را از سر برداشت و گوشوارها را از گوشها کشید
و در او زد تا گوشوارها را از بیرون آورد بعد از آنکه گوشها من پاره شد پس ان کافر این
حالت کرد به دیگر دیش گفتم لعنک الله تسلیت و انت تبکی خدا یغیر بر تو لغت کند مرا سلب
میکنی و کریم میکنی پس ان کافر گفت بلی کریم میکنم چه طور کردی که من و حال آنکه مبین بر شما
اهل بیت رسول الله چه میکند و در وجه مصاببت متکلم شده اید پس گفت ما بنا کافر قطع الله
بیک و در جلیک و آخر ک الله بنار الدنیا قبل نار الاخرة لا تسکین ولا تبک بعضی

دستها و پاها نیز قطع نماید و ترا بسوزاند با تشریفنا قبل از آنکه آخرت نه سلب کند
نه کریم کن پس ان ملعون گفت میترسم که اینها را اگر من سلب هفت کنم کسی دیگر سلب هفت
خواهد کرد بخجی نماند که چون مختار علیه الرحمه در کوفه ظهور کرد و مطالبه ثا و ثا
کشید از کفار صیبه و هر کسی که از لشکر ابن زیاد ولد الزنا بود بددک اسفل
منشاد یک روز خوبی بن برید اصبحی ملعون را حاضر کرده بودند و ان کافر ایستاده بود و
مختار علیه الرحمه مان افتاد گفت ای مرد در روزی که بیا چه کرده عرض کرد و گفت ای
صیغ کار نکرده ام مگر اینکه سید الشاجدین بریض بود و بر سر نطع خوابیده بود و او را از
زیر سید الشاجدین کشید و مفعله زینب صد یقه و دو گوشواره او را نیز سلب هفت
کرد مختار علیه الرحمه گفت یا عد الله چه امری است از این اعظم خواهد شد و بعد گفت یا
عد و الله چه شینید از زینب معصوما مظلومه و قبی که او را سلب کردی ان ملعون گفت زینب مظلوم
در آنوقت فرمود قطع الله بیک و در جلیک و آخر ک الله بنار الدنیا قبل نار الاخرة بین
مختار علیه الرحمه گفت و الله که چنین دعوتها پس امر کرد تا در دست و پای ان کافر را برید
و ان کافر را در افس سوزانیدند هر حال در بعضی از روایان با بیطوب نیز وارد شده است که قوم
کفار و او را زدند قبل خلیفه الله تعالی سید الشاجدین و بعضی از انها بیغض میگویند که
این صیغ است یعنی کوچک است و بریض است و قتلش جایز نیست با وجود این شمر ولد الزنا
دست نکشید و عمر کرد بر قتل ان خلیفه الله تعالی و حجة الکریم سید الشاجدین و والد الا
المعصوما پس زینب معصوما مظلومه بر وفاداری خود شزا انداخت بر و کان امام مظلوم
فرمود الله بولد زاده ام کشته خواهد شد مگر اینکه اول مرا بکشید پس قوه نفس فزانیته
شغفانیته ملکوتیته معصوما مظلومه قاهره غالب شد بر نفوس شیطانیه شمر ولد الزنا و
سایر کفار پس مضطرب تر نش و متحیر شدند در کشتن جناب سید الشاجدین کشیدند
و در ان ساعت ابن سعد ولد الزنا رسید بر سنوا و بنات فاطمیان معصوما مظلومان
عزیزات محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء شروع نمودند بصیحه و صیحه و فریاد و شیوه
و کرمه و زاری بنحی که لرزه بر جمیع اعضا اولاد الزنا افتاد و نزد یکشد که انقاس انظار

معضومات مظلومات نایب مؤده انولد الزنا زهره چاک شود و معصومات مظلومات
مظلومات نایب مؤده انولد الزنا از کرب و مشیت و ذاری و وقت رو برو شدن با نولد
الزنا این بود که انولد الزنا همه اینکارها تو کردی و باعث بر قتل و اسیر الی الله عفا
و حرم رسول الله تو شدک و یل و عذاب بر تو بار انولد الزنا رو بر وفا صیفان و بیچارگان
و بی ناصرب و معینان میبائی تا آنکه چشم ما بنویسند و بر زخمهای ما داغها کشید شود
پس انولد الزنا حکم کرد بر اینکه احدی معترض خلیفه الله تعالی سید الشاجدین نشود و
از آن حکم بجای آتی که در اطراف خیم حرم الله تعالی و حرم رسول الله باشند و ناکند و گو
خوبی بوجه نامشید تا آنکه احدی از ایشان بیرون نرود و فکر بزاده او و اولاد او و امینیان
پس چون صد بقیه صفی ام کلثوم سلام الله علیها مشاهده نمود اینجالات را و دید که
مصائب بلامها انا فانا ساعتی بساعتی زیاد دریا و کوه کوه هجوم آورده است بر عترت
ظاهره و ذریه طیب و اهل بیت رسول الله شرفی نمود بگریه و زاری و چند بیت اشنا
نمود و اول آنها اینست یا سائل عن فیتة صرعوا بالطف اصوارهن الا کفاه و خاصت
مضمون این بیت و سائر ابیات که با آنها ندیده میگرد و مرثیه میخواند بر کشتهای بی هاشم
است که این سوال کتند و امین از احوال عترت نبویه و کھول و جوانان بی هاشم خبر میدهم
از احوال ایشان و بیان میکنم وقایع آنها را علی انوار صحرای کربلا مثل قراینهای عرفات و کوه
مغی خاک و خون غلطیده اند و کتتهای آنها از خونهای خشک شده ایشان یعنی جریو معشقه
آفتاب شده او کھول و جوانان بی هاشم شبیه نظیرند در صفات حمید و خصال
کبری و مکارم اخلاق و جنود عقل و همه ایشان فضو و تقوی در جانشانی در داخل
الله تعالی و اهل بیت رسول الله ص کردند و اولاد عقیل و اولاد جعفر در جانشانی در کوه
نمودند و اینها بودند مثل اولاد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و شیخ شیخان اهل زمین و سادات
و فرقه فرزندان و اکمل اهل اعصاب و امصایب پس بعد از کشته شدن کھول و جوانان بی هاشم
حرم رسول الله و دختران امیر المؤمنین و فاطمه الزهراء هم خار و ذلیل شدند و اعدا
الله تعالی و اعدا رسول الله ما را شانت میکنند او کجا رفتند کجا و شما ما که هر یک هفتک

در بیان و ایند فاطمه صغری در حکم بی غایت روز عاشورا ۱۴۴

دریای شیخاغت و کوه بلند فنوت و مرقب بودند یا صبر میکردند که ما را باین دلالت و
خاری ببینند و بر دست کفار و اعدا الله تعالی مشاهده نمایند اگر دره از این مصائب بر
کوهها برسد که لخته شود آب میشود و اگر دریاها برسد دریاها برسد از سلسله آتش میشود
ولکن حقیقت بر ما اهل بیت رسول الله اهل بیت عصمت و رحمت صبر جمیل عطا فرمود است
در بعضی از روایان وارد شد از فاطمه صغری ان منظومه فرمود بر من بجز محو او درون کفایت
بچهار درد و حیمه آیتشاده بودم و نظر میکردم بحسب اطیب انوار دافس بر من و باجسایطیه
ظاهره اصحاب عترت نبویه و ذریه هاشمیه و میدیدم که این اجسایطیه نورانی شریفه و چشم
ظاهره مروضه بر دیگران و خاکهای کربلا افتاده شد فرقی از عرفات و منی و کفار و عدل
الله تعالی و اسبها خود شان را مان ابدان ظاهره میساختند و از هر طرف بر بالای نقشه
جندها اسبها را بچوکان صبا و تند و من مبهوت و متحیر و مضطرب مانده بودم در آن روز
یعنی نتوان معصومات و بیانات مظلومات فکر میکردم که یا ما را میکشند یا اسیر میکنند یا
تا گاه سوار بی از انقوم کفار دیدم که انماعون اولاد رسول الله و نتوان ظاهران و بیانات
طیبان مظلومات از مضطربها و اسوه و غیر اینها هم را سلب کنیم که خدا آنها کرب و زاری
و صیحه افغان می نمودند و میکشند و اجده و وا انبیا و اعلیاه و اقله ناصرا و احسنا اما
من بجز بجز نا اما من دانم دیدم ان منظومه میگوید که نزد یکشد که زهره چاک شود
از مشاهده اینجالات و جمیع اجزاء بدن باره در آمد و بپهن و شمال نظر میکردم بلکه
عمه مظلومه ام صدیق صفی ام کلثوم را به بینم و میسر سید که اینکار فر ملعون سلب
هفت نمائید هر چه که دارم تا گاه انکار فر ملعون نظرش بر من افتاد اسب نبوی من قلفت و
من کرد پس من شروع کردم بگریستن بجان اینکه بلکه از دست اینکار فر ملعون سلب تا گاه
ببیدم من و نزد یکشد که قلم و حکمم پاره پاره شود و زهره چاک شده هلا کشوم و
نیزه را میان دو کف من زدم بر روی اندامم و کوشتم پاره نمودم کوشواره را بر او
پس رفت نبوی خیم و خون از گوشه هایم سیار آمد بجا کت مذ هوشی و بیوشی انوار گاه
صدای عمام شنیدم که کرب میبکند و فرمود بر من بر من تا به بینم بر من نتوان و بیانات

و طفلات و مظلومان چه آورده اند هر برادر علی و مرتضی چه آمد است پس برخواستیم
و گفتیم ای محمد جان یکبار چو خرفه و کهنه بده تا رویر از چشمها نظاره بوشم عمام فرمود باینها
عمتک مثلک پس نظر کردم دیدم که من عمام نیز مکشوف است و کفهای مبارکش از شدت
ضرب کتار با کعب نیز هاشیا شده است پس بچینها بروکشتم دیدم که هر چه بود سلب هفت
نمودند بخارت و قاراج برده اند و برادر خلیفه الله تقم و سید الشاجدین بر زلفنا
و قدره و طاقت بر دشمن نذارند از شدت کرسنگ و عطش و شدت انتقام و اوجاع پس
ما طایفه کنوان و بنیان معصوما مظلومان با بیخالات و مضامین کریمه می نمودیم و اقلیل
مریض بر احوال و مصائب نا کریمه میگرد و در روایتی از سعید بن مسلم منقولست که میگوید باطل
چیزی که در رسول الله شدیم و کفار و منافقین هر چه بود در خیام سلب هفت نمودند رسیدند
بنیان ظاهران معصوما و بنیان مظلومان پس جمعی از کفار میخواستند مفسد را چادرن
از انظار هرات معصوما مظلومان بگیرند میدیدیم جوی از مظلومان تا نکفار منازعه می نمودند
یعنی یکطرف مفسد را چادرن شب نکفار سلب هفت کشته میکردند و یکطرف مظلومان
اخر اکامرا نکفار غالب میشدند و میکردند پس میگوید تا رسیدیم سید الشاجدین و آن
در فراتش فائزه و شدت مرض مبتلا بود و با شرم و کدالتنا جانها از پیاده کتار و درختها
بودند آن پیاده ها نیز ولد الزنا کشتند تا امر میبکنی که این علی و مرتضی را بکشیم پس من گفتم
سخن الله یا صبیبا را میکشند پس دینا اضرار و الحاح و التماس نمودم تا آنکه دست از کشتن
ان امام مظلوم کشیدند پس ابن سعد ولد الزنا رسید کنوان ظاهران معصوما و بنیان
فاطمیان کریمه کردند و صیحه کشیدند پس انملعون و ولد الزنا گفت بعد از این احدی منقرض این
بنیان و بنیان نباشد و احدی نیز منقرض این قلام علی و مرتضی نباشد و بعضی از کنوان
کینتران باین سعد گفت این چه بر من است که حرم رسول الله و عترت و ذریه امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا و بیچادرنی مفسد غما شد و چیزی نداشتند با سوز و سرها و در میان خودشان
زبان ستر نمایند پس آن ولد الزنا امر کرد که هر کسبکه از حرم رسول الله و کنوان ظاهران
معصوما و بنیان مظلومان چیزی سلب هفت کرده است او را بر کوبند و بکشند بایشان بدهد پس

حمید میگوید و الله احدى چیزی ندیدم که بعد از آن اولاد الزنا چایغی را موکل نمود بچینا
حرم رسول الله و خیمه سید الشاجدین و اولاد الزنا گفت منوجه بامید کسی از آنها ببرد
نرود و بگریزد و بد سلوک بعد و فناری بایشان مکیند بعد از آن اولاد الزنا بوکشت
بچینه خورش و در خیمه سید الله از مادرش فاطمه بنت سید الشهداء وارد شده است
که انمظومه فرمود و قبی که نوم کفار جو آوردند و داخل خیام ال الله تقم و حرم رسول الله
شدند شروع نمودند بنسب غارت و ذرافوت من در خیمه صغیره بودم و در پایها بچینا ای
از نکل داشتم پس من کافری آمد شروع کرد که خلیاها را از پایها بیرون آورد پس آنکس
دستش و خلیا بیرون کردن بود و چشمش کریمه میگرد پس گفتم یا عدا الله چرا کریمه میکنی گفت
چه طور کریمه نکم و حال نکرده حرم رسول الله را سلب میکنم و خلیا الش را صبر میکنم چونکه بچینو
میشناسم چرا سلب میکنی انملعون گفت صبر منم کبیری دیگر بیاید سلب کنند پس انمظومه فرمود
و الله هر چه بود در خیام هفت سلب نمودند و چیزی نداشتند تا آنکه ملاحت و چادرن
و از کنوان و بنیان معصوما مظلومان گرفتند و در ذرافوت دیگر وارد شده است خلیا از نکل
بکرین و ابل با شوهرش و لشکران سعد و ولد الزنا بود چون افزون شاهد نمود که انمظومه
کفار و جو بردند بخیام ال الله تقم و حرم رسول الله و انملعون کفار اموال اهل بیت و عترت
ظاهر رسول الله سلب هفت مینمایند شمیری بدستش گرفت و اقبال نمود بسوخته تا عترت
ظاهر و ذریه طیب و صیحه میند و میکشند تا ابل بکرین و ابل یا از مزوت و انصافست که حرم و
اهل بیت رسول الله را سلب مینمایند و حال آنکه شما مینمایید و شاهد مینمایید بعد
از آن گفت لاحکم الا الله بالثان رسول الله پس شوهر نزن آمد و از بکرین دید خیمه
خودشان مجلس مفار و رسیدند ذکر جمله از مطالب هسته پس میگویم محفی عناندا تا
نمودن بچینو حال بالنسبه چند مرد و انقیام لازم است پس میگویم در این روایات مذکور
روایق که منضم این باشد که خیام ال رسول الله سوزانیند نبود و لکن مقتضای او
مطایب جمله از روایات و فقرات زیارات و کلمات جمعی از اخبار ابرار علی و ستر این است
که خیام اهل بیت رسول الله سوزانیند و ظن این احقر اینست که آنچه سوزانیند خیمه

چشمه بزرگ یعنی سرای پر مجنا ب سید الشهدا و عموده است پس چنانچه پیران انکار نمیوان
کرد و هم چنین انکار نمیوان کرد هلاکت و تلف شدن جمعی از اطفال و طفلان ال
رسول الله و اصحاب سید الشهدا در وقت هجوم آوردن کفار و بوجیهام الاله هم و حرم رسول
الله بان بان هنگام فرعونیه و شداید و عذوبه و غیره یعنی طفل و کمره نای و نغان و غیره
ساز و مواد نکان و توضیح آن است که چون ان اطفال و طفلان ایجا لا ترا مشاهده نمودند
و مشاهده کردند ایضا اسب تاخن و اسب بچکان آوردن کفار و نایکب و ماح سوان بنا
و طفلان نیز ندانین ان اطفال و طفلان بجان شروع کردند و بعضی از ان طفلان بعضی از ان
سبب قاتل اسب ایند بعضی کفار عقبان از هر جا که شد و بعضی از انها از دست کتار به
سبب بسیار دیدن و کزچین و خلاص شدن و لکن از غلبه خوف و شدت عطر و کسب و
شدت حرارت در زیر سایه هر علف غیر علف نشد و هلاکت درها موضع بلکه میتوان گفت
که بعضی از انها در وقت انش زدن کفار بجهت و سرای پر مجنا ب سید الشهدا رخ و تینا
انتر گرفته بود چون رو بفرار و کزچین رو بعضی انها کذا شد پس در انشای فرار اسباب هلاکت
از خوف و بیم جان شدن از انش و شدت حرارت و عطر جعشد و هلاکت محفی نمائند که این
فضیه هلاکت جمعی از اطفال در چند موضع بان اشاره شده است و این مثل حدیث
کلیم الله تم و ایچدیث منضم فضیلت بوم عا شورا و منضم جمله از وقایع کربلا است و مثل
روایت منضم دفن شدن سر مبارک انور قاسم بن امام حسن مجتبی در فریب از فری شهر نا
بلده ری مثل بعضی از فقرات بعضی از روایات و مثل بعضی از کلمات علما ابرار و بعضی شعرا
اخیار و نظما و نثر بلکه میتوان بگویم که عالم مؤید بنا پیدان الهیه و الهامان حقانیه و شدت
قائمیه و شوان استنباط کند امر دیگر و ایضا بنیج استنباط دقیق و ان اینست که بعضی از
انفوس کفار که از نادره و در هر به بد بود نند و وقت فرار و کزچین اطفال بعضی انها
کرد و اسب بچکان آورد بعضی از ان اطفال سید او را با نیزه یا شمشیر کشت و او را با
والحسینا و مظلوما الا لعنة الله علی القوم الظالمین و ایضا محفی نمائند که جمعی از علما
مضیح کرده اند که در وقت سلب کفار حرم زامسب تبارب مفسد و حاد و رتبه شهر باغ آوردند

و بعضی مضیح کرده است بر اینکه وقتی که اسرار ال محمد را بمبارع شهید آوردند شهر باغ
را بفلان انداخت و فرشتد لکن تحقیق این مطلب بنیج اخراست و بیان اجالی ان در اینجا اینست
جناب الشهدا شهر باغ وصیت فرمود که بعد از اتمام امر شهادت و الجناح میاید پیش تو پس
انوقت او را سوار شوی ان ترا میرساند بجایی که حقیقت مقرر فرمود است و در عنایت از لیه کن
پس وقتی که در الجناح آمد بجای شهر باغ و انظاره مظلومه بران سوار شد بدامش حبیب
و سیده ظاهره مظلومه و در السنه مشهوره است ما سیم فاطمه و انت عمر و س و زوجة قاسم بن امام
حسن مجتبی و سیم یاد کرد که ایما در ان وقت مفارقت نخواهم کرد پس شهر باغ و وارده بعضی خودش
کرد و در الجناح پس در الجناح با حقیقت و سیم که خلیفه الله قمر طی الارض خود در امر ع
خودش را بجوالی بلده ری سببید و محمد طاهر شهر باغ و بدختر خلیفه الله قمر گفت ای بدختر
نازل بشو از الجناح و خود را این بلده یا اطراف این خوشتر از ذریه ملوک ساسانیان
داری انرا ترا میرند و مشکلا او تو میشوند و من باید عمل بوصیت خلیفه الله قمر نما
از ان برای من جایز نیست این امری است از امر الهیه و کبریا با من در ان مشارکت جایز
چنانچه گفت این سر و کاه نمودن من کبری را از انسرت خلاف وصیت حجه الله و خلیفه الله قمر
است پس در بیفهام بیان اجالی این مطلب است اما بیان تفصیله در این شهر باغ و موضع
دکوه و یا این چه نسبت بسید الشاجدین دار دایا این خاله سید الشاجدین است
هم چنین بیان حال دیده و کیفیت حملش از قاسم و بیان حال فرار و مفتر ماش و همچنین
کیفیت عطفن سر مبارک قاسم در ان موضع که الان در شمارات معرفت و هم چنین کیفیت
پیش قاسم تابی و قضیه مذنون شدن جسدش در سر مبارک قاسم غیر بقیضا یا و وقایع
همه در اصل عبرت یعنی در کتاب اکسیر العبادان فی اسرار الشها ذات ذکر کرده ام و انتم تقم بحول
الله و قوتیه در موضع مناسب اینکتاب نیز ذکر خواهم کرد و ایضا محفی نمائند که اتمام این مقام
بد کرد بکسوال و ذکر جواب انست و بیان این است که اگر کسی سوال کند و بگوید که بد
السنه مشهوره و سید اولسنه و جمعی از ذاکرین و مرتبه خوانان او داد در معنا بر میگویند
و ان این است که وقتی که نوم کفار حرام رسول الله را سلب نمودند این سید و کذا

سختی کفایت تا منوجه شوند که کسی فرادنگند و چون شب یازدهم میان آمد طایفه
محققین بعد از ذهاب ثلث از شب خفتند یا خوابیدند و اطراف دراز خیام نیز خفت
و نید صید بقیه صغری بخواب معصومه مظلومه اش گفت ای خواهر بجز خود یک طرف از حوالی
خیام کردش کن و من در یک طرف حوالی خیام کردش نمایم و منوجه باشیم که کی فضا خیام کند
و این نتوان ظاهر است از امل و اطفال و طفلات ایام که سبب از مصلحت شده و گرسنه
خواهید اند ما با اصدان اجنه نشوند همه باوخت و دهشتناک خواب بر خوانسته زهر چاه
شوند و هلاکت برسند پس نید صید بقیه معصومه در یک طرف از حوالی خیام کردش میکرد
نظر میکرد تا کسی بسوی خیام نیاید و مظلومه در طرف آخر از خیام کردش میکرد
و نظر مینمود تا گاه نید معصومه مظلومه بعد از مدتی از دور شی دید که بسوی خیام میناید
تا آنکه نزدیکتر شد دید سواره میباند فضا بسوی خیام نموده است پس صدا بلند کرد و گفت
ای شخص تو را میدهم بگذر حقیقت رسید المرسلین که بسو ما قصد کن ما اهلیت رسول الله
هستیم همه صلوات منوب شده ایم و هر چه داشتیم بنا را ج و غارت بردند و حاله والله سیر
نداریم و نتوان از امل و اطفال و طفلات ایام از عمر بن محمد مصطفی و ذریه علی مرتضی
و هرا در یک گوشه خیمه تشنه و گرسنه خوابیده اند میترسم که آن بیچاره ها و بی پناهها بچوست
و دهشت بینداری و آنها هزار مصیبت دیده اند و طاقت صبر اینها بریده شده است پس زهر
چاک میشوند و هلاک میشوند پس نید صید بقیه دید که سواره رزیکتر شد پس انوقت شروع
کرد بگریه کردن و زاری و افغان نمودن تا گاه استواره پیاده شد و شروع کرد بگریه و زاری
نمودن و ندبه کردن بمقاله و احسینا و اعزبنا و واعطشنا تا او از پنجاه و اهل بیتاه و اعزنا
و نید صید بقیه قطع کرده که صدای پدرش امیر المؤمنین است پس نید صید بقیه و دید مجتهد امیر
المؤمنین امیر المؤمنین را و از ما نفع فرمود و نید مظلومه جمیع مصائب را عرض خدمت
امیر المؤمنین نمود امیر المؤمنین او را شنید داد و وعده ها حقیقت را بر او ای ان میان نمود و فرمود
یا بدیناه تو بر گریه و خفا طر جمع باش من خودم تا صبح اطراف خیام کردش میکنم و از اطراف
ام کلثوم معصومه مظلومه نیز از دور شی دید ان نیز همان سوال خواهد شد بخوارت و

و تکلیات نمود تا آنکه آن شخص نزد یکشد شروع بگریه و زاری و شیون و افغان و ندبه نمود
ام کلثوم مظلومه دید مادرش فاطمه زهرا است پس فاطمه زهرا و دخترش باغوش کشید
و ام کلثوم جمیع مصائب فاطمه و قایع را عرض خدمت مادرش نمود پس انصد بقیه عظمه و
حجت کبری فرمود اید خضر بن کن که حقیقت برای شما اجرهای عظیم و مقامات جلیله قرار داده
است پس فرمود اید خضر بر کرد بجزیمه اش که درین اطراف خیام و استحقاق شما با منست باید
امیر المؤمنین است و بعضی در قضیه نید صید بقیه موضع امیر المؤمنین جناب سید الشهدا
را ذکر میکنند یعنی اشیح و ان سواره جناب سید الشهدا بود است پس اینکه بیان شد خوا
ایستوال میگویم که ایستوال محل بدو وجه پیشو بگری و خوش این باشد که یا هم چنین امکان
است بانه و بعضی مکان اش نظایر و امثال این واقع شده است بانه پس اگر سؤال از این
باشد جواب از ان در غایت ضوح خواهد شد زیرا که وقوع امثال و نظایر این واقعه اثری
خواهد شد از آثار و لوازم و خواص مقامات نورانیه برای محمد و آل محمد و این نزد بیکت
که از اصول مذاهبنا میانه باشد چند نظائر و امثال این در همین کتاب ذکر شده است و وجه
دویم آنستکه سوال از این باشد که آیا این واقعه با خصوص اصل و مستند از دیانه یا بنوعی
این واقعه در واقع وارد شده است بانه پس اگر سؤال از این باشد جواب این است که این خبر
الی الان حدیثی یا روایتی مستصحب این واقعه پیدا نمیشد اگر مؤمن عدل و شکر در وقت ذکر
کردن این واقعه بگری و بجز روایتی که کاتبی یا نویسی از علماء استنادش را بدهند بلکه این خبر
مجلس مقام سیم در میان مطلق علم و امر هم وان اینستکه یا قوم کفار بعد از شهادت
جناب سید الشهدا سبها بجولان آوردند و جسد او را در من طهرش را و از انقوم کفار
باسب تاخن و سنابک خیول خودشان پایمال نمودند بانه محققمانند چنانچه اخبار روایت
اینباب اختلاف دارد و هم چنین اقوال علماء و اصحاب کتب مقاتله در این باب مختلفست
ما اول اخبار و روایات را ذکر میکنیم و اشاره باقوال علماء مینمایم و بعد از آن بمسئله
و ثوبه بقیه نید صید بقیه در بعضی از روایات با این هیچ وارد است که علیا مقامات
حضرت صدیق عظمه و حجت کبری فاطمه زهرا را عنقه فضا شنید که میگویند این سعد ولد

الترزا امر کرده است که فرزندان خود را بجهاد فرستد و از اهل بیت خود
او را با سنا بک خول یا مال نمایند پس آنچه از جدمت صدیقه حضرت زینب معصومه
عرض نمود بعد گفت ایستاده من چاره چه چیز است پس آن معصومه مظلومه فرمود
نامی غلام از غلامان رسول الله ص بود در یکضیه گذارش بجزیره ما فساد و بیگانه
من غلام رسول الله ص هستم پس آن سید را از همه که خلاص نمود ایضاً من شنیدم که در
جزیره مشرفی هست بر پیش آن و بگو عسکر ابن سعد ولد الزنا میخواهند فرزند
برجید پس بچهره خدا بگو و او را میخواهند با سنا بک خول خودشان یا مال نمایند
هشتر رفت نزد بیک مشرفی زینب معصومه مظلومه فرموده بود گفت و بعد از آن گفت یا ابا
الحارث هلاک است تا رگم یا او میکنداری که این امر را بکنند پس آن مشرفی اشاره نمود
نخواهم گذاشت که قوم کفار را بنگارند پس چون فرزند شد آن مشرفی زغان اقبال نمود
کسو مصارع فد سینه شهیدان و اهل لشکر ایستاده بودند و نظاره و تماشا میکردند پس
ولد الزنا ظن کرد که سینه آمده است برای خوردن از گوشت شهیدان پس انولد الزنا گفت
بگزارید به بنیم چه خواهد کرد پس آن مشرفی بگریخت و در میگردید در اجساد او زانیه فد سینه
آه او و اولاده تا خودش را رسانید بجسد او و فرادس اطهر اطیب جناب سید شهیدان پس
در سنس و خزانة علوم و ثباته یعنی سینه آن امام مبین ص گذاشت و در پیش را با خون او
اطیب اطهر از خلیفه الله تم مذبوح و ملون کرد و شروع کرد بگریه و گریه و گریه و گریه و گریه
شد که نزد یکی آن برود پس ابن سعد ولد الزنا گفت فتنه است همچنان بنا و دیدید
انولد الزنا این بود که استیلاخس بر جسد او و اطهر آن امام مبین موقوف نمایند پس
شیر ذی بمصارع فد سینه جمعی از اصحاب کتب مقاتله ذکر کرده اند که چون قوم کفار از او
که بودند صاحب کایت ظلمه و خلیفه الله تم است بتازند و او را بسنا بک خول خودشان
یا مال نمایند فتنه بر ما سنا بک خول صدیقه حضرت زینب معصومه مظلومه عرض نمود که بینه
نام غلامی بود از غلامان رسول الله ص سوار گشته بود در دیو و کشتی را طوفان بادی شکست
وان بدیافتاد و میساحت و شنا نمود خودش را بجزیره رسانید تا گاه دید در اینجا

۱۵۲
هست پس مشرفی نزدیک آن آمد پس سینه بر سیدان از آنکه شیر او را بخورد و گفت یا ابا
الحارث من غلام رسول الله ص هستم پس سینه همهمه کرد و او را بر پشت خودش سوار نمود
و او را براه جاده رسانید تا آنکه سقینه ساله را ندید و نجات یافت پس ایستاده من است
پشت خیم صکلا مشرفی منم مل مرخص کن بروم و در آن حقیقت حال مطلع سازم معصومه
مظلومه و در آن مرخص نمود پس فتنه میگوید رفتم نزد یکی مشرفی که نامش سرف بلبلد
کرد و گوشت را در چوب میگویند که ای سید که این قوم کفار چه قصد دارند از اذه ایشان این
است که فرزند او را فرادس و ظاهر اطیب اطهر جناب سید شهیدان را بک خول خودشان یا مال نمایند
بدن او را میخواهند با سنا بک خول خودشان یا مال نمایند پس مشرفی برخواست و
خودش را بمصارع فد سینه شهیدان رسانید تا آنکه خودش بجسد او را طیب رسانید پس
کرد از خون او را طیب آن امام مظلوم ص رویش بر یکین و ملون کردن و تمام استیلا
انصرع او را بود و از اول شب گریه و زاری میکرد تا صبح و چون صبح شد انقوم کفار
اسبها را سوار شدند تا بقصد که داشتند و در مقابلها ابن اخس ولد الزنا گفت
بزرگت همچنان بنا و دیدید بگریه بد پس انقوم کفار بگریختند و از انجمنال بگریختند
مثلا بیروایه است اخذ پیش که شه اک اسلام در اصول کافی شنید معنی روایه کرده است پس
اعتقاد جمعی از اکابر علمائا مثل کلینعی و صاحب بخاری بر اینست که قصد انقوم کفار بعمل بنامند
جسد سید شیری بمصارع فد سینه و اما اعتقاد جمعی از فضلا کرام بر آنست که انقوم کفار
بدن او را فرادس است نند و در آنجمله سید بن طاووس میگوید که ابن سعد ولد الزنا
درداد برای امیران بدن او را فرادس بر پشت و سینه مبارک آن حضرت پس دره نص
از انقوم کفار اجابت نمودند بر این طلب پس آن اولاد زنا اسبها تلخند و بر آنجسد خود را
شعشعار و جملی الفدا تا آنکه سینه او را و ظاهر اطهر اطیب مرصوص نمودند پس این
نفر اولاد زنا بکوفه آمدند و در مقابل ابن زیاد ولد الزنا ایستادند یکی از آنها گفت
نحن رضنا الصد بعد الظم بکل عیوشه الا سر این زیاد ولد الزنا گفت شماها
کیشیدان اولاد زنا گفتند ما ان اشخاص هستیم که اسبها ناخیم در جسد سید شهیدان

جناب شهیدان

تا آنکه صد و ظاهر او را مروض کردیم این زیاده ولد الزنا امر کرد بان اولاد زنا
 جایزه طایفه را و نداد بوعمر و زاهد میگوید ما نقیبتش و بختش کرد بود در این شهر
 همه را اولاد زنا یا فتنه و چون نخواستند علیه الرحمه این ده نفر اولاد زنا را بدست او در
 کوفه بمسارهای همین کجها ریختند و سوارها بر ابدان جنس و جنس آنها است
 تا ارواح جنینها بر بدن اسفل رسیدن محض نمائند که اینصورت جمعی کثیر از شعراء فضلا
 از اهل شیعه و اهل سنت بنظم او در آمدند و از جمله ابن ابی الحدید معتزلی و بعضی از فضلا
 گفته و مؤید و مستد اینفول است که جمله از اخبار وارد شده است که جناب سید الشهدا
 بعد از شهادت از جانب حلقوم او شش فرمود عریسه و انا السبط اللد من غیر خرقه
 و بجز کلاه خیل بعد القتل عمدا سحوقی و این احقر میگوید که اینکلام امام مبین قبل
 از تمام مرثیات نیز فرموده است مخفی نمائند که اعتقاد این احقر بر اینست که ده نفر یا
 زیاد از انقوم کفار بر جسدان امام مبین رجوعی که لفظا و اسمها نمانند زین که در ایاز
 ناکه بر اینطلب دنیا و است و هم چنین قائل بر این علما کلام جمعی کثیر هستند و با وجود این
 جمع و توفیق میان این روایان و میان روایتی که در کتب معتبره بر اینکلام مشاهد و انقوم
 از اینخیال افتادند ممکنست میان این افستکه این زیاده ولد الزنا بان سعد ولد الزنا
 نوشته بود باید جمیع اشکرا اسمها بتازند از جسدش و بی چیزی نمائند پس مقصود این سعد
 ولد الزنا این که بی هیچ جسد انور اقدس با ایمال و مضحل کرد تا آنکه چیزی نمائند که اولاد
 بدن و جسد بگویند و مقصود و مد فوش نمائند و جناب علیا مکره معصوم صدیق
 زینب ظلوم از اینمغنی و حش و دشت داشت و میسر میباید آثار با لکینه برداشته شود
 یعنی بر و فراد برای الجسد اشرف و اقدس نشود و خلاف وعدهها حقیقت در باب بقوله انا
 و تربت خواص بر قبر این جسد اشرف انور خواهد شد و از این جهت فرستاد شیر او در
 تا انقوم کفار اینخیال نداشتند مجلسی مقامها امر در اشاره کردن بکنه لطیفه دقیقه
 پس میگویم مخفی نمائند که در اینمقام نکتة لطیفه دقیقه حقایقه ملکوتیه است که بعضی از
 فضلا محمد بن و عرفا و محققین او را ذکر کرده است و ذکر او را در اینمقام لازم دانستیم تا

آنکه

در بیان کلام بعضی از فضلا محمد بن و عرفا و محققین ۱۵۴

آنکه شیعیان محاصین بصیرت و معرفت ایشان بفضائل و نواصل و مناقب آل الله ص و اهد
 نیت رسول الله کامل باشد پس انعام ربانی و عارف حقایق هم چنین ذکر کرده است که انا
 حقیقت امیر المؤمنین فر از نور الهی است و اول موجود داشت چنانچه سید المرسلین فرمود
 خلقنا ما و علی من نور واحد پس امیر المؤمنین بود با این حقیقت که بران افاضه کرده شد
 صورت خورشید یا صورت نوریه قبل از خلق موجودا و با این حقیقت معلم جبرئیل و سایر ملائکه
 بود و این حقیقت نورانیته امیر المؤمنین با انبیاء و مرسلین یعنی صاحب معجز و معین و
 باطن ایشان بود چنانچه خود امیر المؤمنین فرمود است با ابیهریم خلیل در اثن فرمود بود
 و باذن خلاف عالمیان اثن را برای ان برد او سلام کردم و من بودم با موسی کلیم الله ص
 و نوریه و اسرار نوریه را بران تعلیم نمودم و من بودم با عیسی روح الله و ایچیل و اسرار
 ایچیل را بران تعلیم کردم و من بودم با سلیمان بن داود و برای ان تسخیر کردم مرده
 شیاطین را پس ان مولا ی منقیان جمعی کثیر را از انبیاء و مرسلین ذکر کرده است و شمرده است
 و باز مؤید اینمطلب است که جبرئیل امین و وحی عرض کرد بسید المرسلین ان الله بعث
 علیا مع الانبیاء باطنا و معک ظاهرا پس بعد از آنکه عالم تقدیر ربانی جاوید شد و اولاد
 و خرد و خرد عالم جبروت و ملکوت با این عالم فاسون پس افاضه شد بر این حقیقت نورانی
 صوت بشریه متناسبه با این عالم حسی ما اهد و لکن ما اقتضا بیکیم با افاضه صوت و اولاد
 بلکه میگویم صورت متعدده کثیره افاضه شده است متناسبه و غیر متناسبه تا بیان اولاد
 چنانچه در اخبار و مستفیضه بلکه متواتره وارد شده است حضور الخلیفه الله ص در در هر
 و هر کفره و حال آنکه در لحظه واحد هزاران نفر از بنی آدم میباید
 پس حضورش در در هر ایسی صورت متعدده کثیره که افاضه است بر الحقیقت واحد نورانیته
 و مؤید است این همانند است الخلیفه الله ص در یکب در نمازها و منازک چهل نفر از صحابه
 انما بیان در اینچنانچه وارد و روایت شده است که در واقعه طحوف شیری آمد در نزد
 عرب فناد بصارح فدمیه شهدا و بان نظر مینمود تا خودش را میرسانید بجد او اولاد
 جناب سید الشهدا پس میباشند در زمان و انرا با غوش میکرد میبوسید و میبوسید و کثیر

و نوری

و زاری و شیون و افغان مینمودند و جماعی از طایفه مؤمنین جن که در آنصحر اگر چه بوجه
و ندید بر حجاب میداشتمد میکردند و میکشند این شیر جناب امیر المؤمنین ^ع است پس از این
تحقیقات ظاهر و واضح است که سر از سر این که مردم ائمه ظاهرین معصومین خلفاء الله
تعالی و آگاه گاه مشاهده مینمودند و بصورتی مختلفه و حالات منفرقه عجیبه و از اینها برای صدق
منفکران سر در پستان ظاهر میشود پس این احقر میگوید تا اینجا کلام آنحضرت در بیان و عالم عارف
حقیقی بود و این احقر در اکثر کتب و مضامین عقلیه و نقلیه ذکر نموده ام که برای محمد و آله
المعصومین الوارثین لکمالاً بصلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین مقامان فوزائمه
است و آنچه این عالم عارف در بیان ذکر کرد بعضی از خواص و لوازم مقامان نورانیست
است پس آن خلفاء الله بسبب کتبه و فاهر بودن نفوس و ارواح خودشان تصرف میکنند
یعنی ظاهر میشوند در ابدان کثیره مثالیه و اجساد و قوالب فیروز خیره پس بعد از این
باید بکنند از خوارق عادات و آوردن معجزات با هرات ساطعات باذن الله تعالی میکنند
در اینصورتی که نیست میان بودن ایشان قبل از تولد ایشان و میان بودن ایشان بعد از
تولد و همچنین فرقی نیست میان بودن ایشان قبل از زمان و شهادت و میان بودن ایشان
قبل از زمان و شهادت و اینصورتی میماند که این شیری که این عالم در بیان ذکر کرد یعنی طایفه
حق میکنند هر شب امیر المؤمنین میاید بمضارع فد سینه بصورت شیر و کره و ذاری میماند
انثیری است که فضا محذره مظلومه رفت و او را آورد و اما میان این طایفه میکنند
که هر شب امیر المؤمنین میاید بصورت شیر و جناب شهید است که هر ذاری میکنند پس آن
باین لطف است که از مردی و از قبیله است که روایت شد است پس از آنکه گفت من زلفی که بود
در نزد هر غلظه و بعد از آنکه غلظت منکره بی امیه از ارض کر بلا بسیا بسیا امیر و شیر
دیدم و قدرتی بر حکایت همه آنها ندانم و بعضی از آنها حکایت میکنند پس دیدم و بقی که باها
میوزد بر من گویا نجات مشک و عنبر بر من ریخته میشود پس بقی که باها ساکن میشود
میبینم ستارها و کواکب از آسمان بر زمین نازل میشوند و باز از زمین صعود میکنند
نزد من کسی نبود غیر از عیال من پس من میفهم و میفهم آنرا ندانم و دیدم که این را

عجائب و غرائب از آن پیروم پس وقت غروب از طرف قبله شیر میاید شد پس من کریم
روقم بان موضوعی که او را منزل قرار داده بودم و چون صبح شد و اخبار طلوع نمودند
پس از آنکه دیدم شیر و بعینه میزد پس در نفس خود گفتم که این قبلی که در این نزدیکی
هست خواص بوده اند بر این زیاد ولد از ناخروج کرده اند و این زیاد ولد از ناخروج کرده
است که آنها را کشته اند و باز با خود میکنند که آیا اینها چه طور کشته هستند که از اینها
مشاهده میکنم اموری که از اخبار کشته شده مشاهده ام یکی از این اموری که در
عز و جزو کردم که امشب میاید خواب میکنم تا به بیدم و بحقیقت امر بر منم که این شیری که
میاید و از اول شب تا صبح نزد این مصراع میشود یا از گوشه این اجساد و این ابدان
یا نه نزدیک غروب شد دیدم انثیری عبارت سابقه از سمت قبله میاید و نزدیک شد
نظر کردم دیدم شیریست همی با جلالت و هائل المنظر و از دیدن او بدم بارزه در آمد
و خوف واضطراب بر من غالب شد و لکن از نزدیکی من گذشت و بدلم خطور نمود که اگر
مراد این شیر خوردن گوشت بقی آدم بود البته نسبت من میآمد و در پاره پاره میکرد
و در دلم با این خیال بود تا گاه دیدم انثیری بمضارع فد سینه شهید آمد و هر یک از آن
ها نظر میکرد تا خودش را رسانید بر جسد آنورادس و الله آنجند مثل اصاب
بود وقت طلوعش پس با تجار رسید نشست پس دیدم رویش را بان جسد آنورادس
میاید و او را میبوید و میبوسد و همه مد مد میکنند پس گفتم الله که این چه
عجیب و غریب است پس مانندم در اینجا و ملاحظه شیر منیموم تا غلظت شد و کوفت
مسئول شد و همه جا ناگاه دیدم شمه نامیان آسمان و زمین معلق شد و همه جا
پیدا گشته ناگاه دیدم شنبک صدا های پراکنده و شیون و زاری و افغان و صداها
بر سر سینه زدن پس از طرف و این طرف رفتم تا به بیدم این صداها و این کره و زاریها
از کجا میاید پس خوبت کردم ظاهر معلوم شد که این صداها بر این سینه و سر
زدن از زیر زمین است پس باز وقت کردم شنیدم که یکی از آن نوحه کنان میگوید
وا حسینه و اما ماه پس اول کسینا و خوف واضطراب بر من غالب شد و بسیا از سید

بعد از آنکه بحال سکون آمدم و نزدیک آنجا شدم که صگا و احسینا و امامان و از آن بطن
و کفتم ای شخص تو را من میدهم بدان حقیقت و سید المرسلین که شماها چه طایفه هستید
جواب داد ما طایفه کنوان و زنان هستیم از طایفه مؤمنین چون پیش گفته شد تا در این مکان
چیزهاست گفت سفلی ما در روزی در هر شب خوابی و عزا گرفتن است بر حسین و هیچ
عظمتان کفتم این حسین است که شیرش بسیار در تودان میشیند تا صبح کره نمیکند پس
همه جواب دادند و گفتند بلی و بعد گفتند این شخص یا میدانی که این شیر کفتم میشیند
میشناسم پس گفتند این پسر حسین است این امیر المؤمنین است پس بر کفتم بمنزل خودم بنشین
زنان کره کنان با هم شمشیر و بیان بعضی از وقایعی که ذکر آن اهم و لازم است با وجود
آنکه مناسبه تمام دارد با بعضی از مقامات سابقه و کلام در این باب در ضمن چند مجلس
و چند مقام ذکر خواهد شد مجلس اول در بیان حکایتی عجیب است میگویم مخفی
مانند که در نسخه قدیمه که بجهتش ظن داشتم و نقل او را معین میداشتم دیدم در آن مکان
کره اسنان مردی پس از آن میگوید در آن روزی که جناب سید الشهداء و اصحاب آن
مبین بدرجه شهادت رسیدند برای من حاجتی غرض شد و بیرون آمدم برای تمام
مطلبی بصرای رسید که در آن روزی در آن نظر او دیدم و او را کویا از آن ریح ریخته
میپشد بر من فغان مشک و غیره پس مضد کردم این را بجز طیبه تا آنکه رسیدم بمصاع
قدسیه اشخاصی که ابدان و اجساد و زانیه ایشان بر رو خاک و رویک افتاده بودند و با
خون غلطیده بودند و ریح خزان ابدان نورانیه و جثت مروضه طیبه میویند و نور
از این اجساد و اشرفان این ابدان کویا سعله و شغفایه میرد تا اینکه رسیدم بجسد نور
اشرف شخصی عظیم الهیته که ایشان تا گاه دیدم که آن جسد نورانی مکتوب است بر در
و سرافند من اطهر نورش را از جثت جدا کرده اند و با دها بر آنجند طیبی نور میورد و آن
انجند اطهر با عنان ستمو امیر شد و بر درله هیبت و عظمت آنجند طیبی نور مسئول شد
نزدیک آن شدم دیدم بدنم بلرزه افتاد و خودم میترسیدم و مضطرب شدم و تا گاه هوسهای زلزله
زمین از سمت قدم میشد و کبی با صوت بلند بمن خطاب کرد و گفت ای پسر در و شو از این مختصر

ربانی کفتم گفت من یاد داشتم پیشوم از طایفه جن و این شخصی که بر دوش افتاد میبینی
من عجله بن بر طالب است و این اشخاصی که در اطراف این بخاک و خون غلطیده اند و ریح بر ابدان
شریفه ایشان میوزد اصحاب عزیزان میباشند کفتم این شخص نیست حسین که پیشتر افتاده و
بدنهای خون غری شده است کفتم بلی پس یک سنگ از زمین گرفتم و زدم او را بر سر پس سر
را شکستم و مد هوش و بیوش افتادم پس وقتی که بحالت آفاقه و هوشی ملذم خطاب شخص کردم
گفتم تو اینجا چه میکنی گفت وطن من در صکه است و اینجا بودم وقتی که سینه خلیفه الله و حجت
اعلی جناب سید الشهداء کشته اند ام ایجا کره کم و ندیده میکنم بر حسین مظلوم و بی بی
عظمتان پس فراد را اینکلام بودیم تا گاه دیدم سوارها چند صد نفر کردند و بر سپید که مر
بکشند و از آنها اندری و در شدم و یکی از آنها بمن رسید و چند تازیانه بر من زد تا آنکه
من بیوش شدم و با فاقه و هوش آمد دیدم این سوارها هم بان سوارها ملخوشند تا آنکه یک
پس اولاد رتقا و این قوم فرنا دقر و کفار از ابدان شریفه شهدا یک میکند شنید تا آن
که رسیدند بجسد نورانی من اطهر طیبی آن امام مبین و از آن امام مظلوم پس شروع کردند
اسمه ایچولان آوردن و اسبها تا ختن بر آنجند نور افندس تا آنکه انقور کفار و آن قوم
اولاد زنا سبنا بک چول خودشان ضلع و ظهر آنجند نور افندس را شکستند و بعد
ان بر کشتند بر آنکابینکه از اینجا آمده بودند پس من مشغول کره و زاری و صدایه و فوج
شدم تا آن وقتی که شب اطل شد و ظلمت عالم را گرفت دیدم غلبه عظیمه و ضیعه و ضیعه
کره و شیون و افغان و زاری از طرف مشرف ظاهر شد و نظر کردم دیدم جماعتی از مردان
ظاهر شدند و لباس همه آنها سیاه بود همه سیاه پوش بودند و همه کره و فوج میگردیدند
و در میان آنها مردی بود شغفایه نورانیه آن عالم پر از ضیاء و نورانی که در نور
سفید نورش داشت و بدنت مبارکش محاسن مبارکش را گرفته بود و میگفت و اولاد
واقعه عیناه و اثره فواداه و مقنوله و از بیاه یا ولدی یا حسین پس نزدیک آمد و
خودش را بر آنجند نور افندس انداخت و هفت گاه میگذاشت و محراب نوران و گاه محراب

کذا شد بر صفا طهران و میبویید و میبویید که میبویید و میبویید من قتلک یا ولدی
من کسر صد رک و ظهر که باز صد رک را میبویید نگاه اشانه بسوا آسمان میبویید و بعد از
نمود بان مردان که در خدمتش بودند پیش هم آمدند تا بخند اشرف او را بوییدند و بوییدند
پس بعد از آنکه همه فارغ شدند خدمت مغرب رفتند ناگاه دیدیم باز ملک جن در زیر قدم
کریم و زاری شیون و افغان مینماید گفتیم امیک جن کجا رفتی یا اینها ز هالی که
آمد بودند زانرا با و خوشیشان این مقبولین هستند گفتیم نه والله گفتیم نه والله من حاضر
بودم و بجای برفته بودم آیا فوشتنا حق این اشخاص را گفتیم نه والله گفت اشخاص که محاسن
مبارکش را گرفته بودند آن محمد مصطفی جد جناب سید الشهدا بود گفت اشخاص من بیکری
که در خدمت من بزرگوار بودند آنها را شناختی گفت بلی الهنا ملائکه بودند پس شروع کرد
بوسر و سینه زدن و کریم و زاری نمودن و بورد افنادم و صبحه میزدیم و امیک جن هم مثل
من نوحه میبویید ناگاه باز غلبه عظیم دیدم و اشخاص چند مشاهده نمودم و اول ظن بر این
کردم که اینها نیز محمد مصطفی و ملائکه میباشند و این اشخاص نیز یسینا کریم و زاری
نوحه و ندبه میبویید و میان اینها مرئی بود بادستان شیما اشکهای چشمش پاک میکند
و میبویید و آخر قلباه علیک یا ولدی یا حسین پس نزد یک خند اشرف او را شد و خوش
زا انداخت و با خند او رو در هفتش را گذاشت بر بخرا طیب او نورش و بسیار کریم میبویید
یا مثره الفوار المصطفی و یا سر قلب الزهراء و یا حشاشه قلبی الحسین مظلوم من بد زنت علی
مرضی هستم و بعد از آن بسیار آن جبهه شریفه را میبویید و میبویید و از چشمها مبارک
قطرات دموع مثل باران بر آن جبهه شریفه ریخته میشد پس وقتی که اینجا را مشاهده نمودم
بچشم میبویید که گشته مد هوش و بیوش شدم و وقتی که بجای آن فامه و هوش آمد دیدم آن اشخاص
که در خدمت امیرالمؤمنین بودند نزدیک میبویید و آن جبهه شریفه را با غوش میبویید
کریم و زاری و نوحه مینماید ناگاه او را میبویید ناگاه او را میبویید پس این اشخاص نیز
بعد از ساعه همه رفتند و از چشم من غایب شدند ناگاه مشید صبحه و صبحه عظیمه و کریم زاری
و ندبه بلند میبویید که زمین تزلزل در آمد نظر کردم دیدم جماعتی از رجال و جماعتی از نسوان

و میان این فغان و فغانی میباشند میباشند و میباشند و میباشند و میباشند
نمود و انگشهای متمایز با بر سرش مشک نمود و ناله میکشید از قلب حزین و کریمه ننگ
میکشد و کسبیا الموند به کریمه ننگ جماعت و حال جماعت نتوان کریمه ننگه میکشید
تزدیک جبهه شریفه و جسد او را قدمش شود و خودش را بران انداخت و در میان جماعت
رجال بگردن فغانی آمدن نیز خودش را بر آن خند او را انداخت پس از آن در کسبیا کریمه ننگه
کرد و میبویید و اخاه السلام علیک یا عزیز یا غریب یا غریب السلام علیک یا مدبوحا من المفضالی
خان ای حسین مظلومی حسین عطشان من برادر تو خوش بختی هستم و از آن نوزادیه میکشید
و البتاه و مقبولاه و اعطشاناه یا ولدی الحسین ترا کشتند و ترا شناختند و از این فغان
منع کردند و نوزاد فغانی کردند و احترام جسد و بدیدن را ملحوظ داشتند الحسین ای
پاره مبارک مرا میخواستند فلهم من مادر زنت فاطمه زهراء هستم و این برادر زنت حسن مجتوب است
پس جناب سید الشهدا شروع کرد بتکلم نمودن و کلامش از بحر انوار اندیشش بهر یون میآمد
و گفت یا اناه یا فاطمه و یا اخاه یا حسن کشتند و از دادن این فغان و از فغانی کردند
هر دو مکتوبیا فغانی کشتند و از دادن این فغان مضایقه کردند فعلیکه
مبنی السلام پس وقتی که اینجا را مشاهده نمود خاک بر سر من ریختند و مثل عجا این نذاتیم چه
کم و از آن صحرا بیرون رفتم و سید الدین ظلوا ای منقلب نیلیون مجلسی مقارن
درد کر مطلبم یعنی اشاره بمقام نوزادیه پس میگویم محفی عناند برادران اهل ایمان
و حبان اهدا یقین که بیوت مقامات نوزادیه برای محمد و آله المعصومین است بخد ضرورت
مذهب سید است و از اصول مذهب پیغمبر شده است و اول خواص و اصغر آثار و ارادت
نواز مقامات نوزادیه نصرات محمد و آل محمد است در عوالم مکان قبل از ولادت ایشان
و بعد از ولادت ایشان و بعد از عمارت و شهادت ایشان و از جمله آثار و خواص و کرامت
مطلقه و مقامات نوزادیه ظهور ایشان است در ابدان کثیره مثالیه و قوالیه نیز بر جبهه
سایر فواح کلیه نفوس قاهره ایشان یعنی عبارت و اعجاز ایشانست در این مطلب که نفوس ماها
نفوس حریقه اسنا را بیخفتند که در عالم خواب هم چنین در عالم بروج یعنی بعد از مرگ

تأقیام قیامت و زیاده از یکیدن مثالی و قابل چند بر یکی تصرف نمیتواند بکند چون
نفوس محمد و آل محمد و ارواح ایشان نفوس کلیه و ارواح قاهره جبروتیه معشائیه
باشد پس از اینجهت است که نفس قاهره لاهوتیه و روح کلیه هر یکی از ایشان قادر است در
بدن مثالی مجسد و قابل بر ذبح بلکه بیشتر تصرف نماید و از این منکشف میشود سترها
شدن امیر المؤمنین در یکشب در خانه جهل صحابه و اینهم ستر حاضر شدن حسنه العجباء در حاکم
احضار و مردن هر مومن و هر کافر و گاه میشود در یکساعت صد هزار هزار بر یکدیگر و اینهم سترها
دیدن هزار نفر نایزه هزار نفر در یکشب بوالله زایا یکی از ائمه زرا و اینهم ستر نزول محمد علی
و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین برای زیارت جسد نورانی و جناب سید الشهدا
در ارض کربلا و زیارت راس نورانی و شرف در منازل مینا کوفه و شام بلکه در هر موضعی که
سزاوارند سزا میگذرانند و در همین کتاب در مواضع غیر قبلیه الی الان اشاره و مجمله
اشاره و خواص مقامات نورانیه و آثار و کلا این مطلقه و خلافت مطلقه کرده ام و حاصل
کلام و لب مراد اینست که با قطع نظر از اینکه مقامات نورانیه محمد و آل محمد و حق
و آثار از اصول مذهب شیعه است و منکر و حقیقه از شیعه میباشد مصحح باین مطلب
در طبق اخبار متضاده بسیار بسیار است از علما اعلام و سابقین فحاش مثل سید مرتضی
علم الهدی و رئیس علما و حکما و اصلا میرزا فاضل و علامه مجلسی و محدث العارف السید اکبر
سید نعمه الله و فاضل و ابی عبد از شیعه و استنباطش پس مرتضی ذکر کرده است این
مطلب را در فضیله و میرزا فاضل در جردات و مجلسی در بحار و سید نعمه الله در کتاب
الشمس و فاضل و ابی در رساله نورانی که کسی سؤال کند و بگوید که تکرار نمودن
نوا یا بی طلب از او اکثر بضایف عقلیه و نقلیه حتی تکراری که در همین کتاب است از حد
گذشته است پس ستر این چه چیز است پس جواب میدهم از این سؤال که ستر این است که معلو
است که اکثر مردم عوام مینباشند و در این زمان از علوم غیر از صوت و فقه و قبلیه از
اصول فقه و تحقیق چیزی نماند است و او یکه و اصبیثا علوم قرآن و علوم احادیث
و اخبار بالکلیه مندرس شده و علوم عقلیات که تحقیقات نورانیه آن نبرد و معلو کتاب

الله المجید و علوم احادیث اصحاب لایه مطلقه و خلافت مطلقه مینباشند انهم بالکلیه
است و در زمان نماند است پس اگر نخواهی که یک مطلبی که از اصول مذهب شیعه است نمائند
و مؤمنان علوم و فقهها الهائی که اسامی خودشان را علی امینا مندر چندین شهره می نوازند
عوام بیچاره را که بصرفه فطره الله الی فطر الناس علیها که نزدیک بودند که مطلبی بجهتند
از مطلب و در میکنند ستر اینهم است که اکثر مطالب علمیه در فقه از او هام و خیالات آن
اشخاصی که علوم قرآن و احادیث و اندیدند و در است پس انکار هم چنین علما با غشنگا
عوام الناس بیچارهها مینباشند پس ستر تکرار این اخبار این مطلب عظیم و است که چون امری
بنحی تکرار ذکر شد و در مقام هر مرتبه ذکر کردن اشاره مابره و وجوه و اسرار شد و معلو
ثابت و واضح میشود و در فقه استبعاد آن و همیه و خیالی که میشود یا نماند ایند
که اکثر عوام بلکه همه عوام و اشخاصی که از علوم معارف حقایق ضعیف خط کامل نوازند
وقتی که میشوند که امیر المؤمنین بصوت شیر اند بمصرع اشرف انور جناب سید الشهدا
خواهند و اول مرحله متکلم باینکلام را بقتل برسانند یا تکفیر کنند زیرا که در خیالات
و او هام فاستد ایشان هم چنین چهره صفت و منقصت مینماید و حال آنکه این جهل و بیچارها
عاقبت در حقیقت حال و هم چنین مضموم میکنند که کسیکه مینوید امیر المؤمنین بمصرع جناب
سید الشهدا بصوت شیر اند مرادش آنست که ان بدن امیر المؤمنین که در بحرف اشرف مد
است از بطن ظاهره فاطمه بنت اسد منولد شده بود آن ننده شد و بمصرع جناب سید
امد و دیگر مینماید و الله العظیم و بالله الکریم این مراد نیست زیرا که انجسد بدن امیر المؤمنین
که در بحرف اشرف مد فونست از بطن اظطیله فاطمه بنت اسد منولد شده است آن بدن
فا عالم حشر و شره را نغیر خواهند شد بدون تغییر و تبدیل و بدون اینکه بوسیدن و
باز راه بیاید و هم چنین است کلام در بدن انور اظطیله از جناب سید المرسلین صوم چنین
در ابدان طیبه و اجساد ظاهره ان مضمومین اخبار بلکه مضموم مراد متکلم باینکلام است که در
نورانیه شیعه فاطمه محمد و آل محمد و نفوس کلیه قاهره با هره ایشان در ابدان کثیره مثالیه لطیفه
اجساد و غیره بر وجهی تصرف میکنند با بفرغ که ابدان کثیره و این اجساد و غیره ابدان و اجساد مثالیه

ایشان میگویند و با ایشان نسبت میدهند و فرقی نیست در این مقام میان ابدان و صورتها
مثلا ایکه ابدان و صورتها ابدان و صورتها افراد اجزا و انسان باشد چنانچه حیوان و مؤمن یک
از یک معصومین را بصورت سید جلیل گفتند و میبیند و حیوان را بصورت عالم را بقای می بیند
یعنی در عالم حیوان هم چنین قیاس کن در دنیا و مثله و میان ابدان و صورتها سببه و لکن
شرطیست که باید این اجزا و این صورتها متناسبه و ظاهر باشد مثل شیر و طاووس و دیگر
مقتدر بر خداوند تبارک و تعالی مطلب بسیار بسیار واضح شد و بسیار بسیار آموختن استعدا
و وحشت و استغراب آنکار عوام و ان اشخاصی که مثل عوام میباشند یا منافع شد با لکلیه یا
که شد الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بینه المعصومین المظلومین و لعنة الله
علی اعدائهم اجمین مجلسی مقاصد در بیان بعضی از فایدهها بعد از آنکه در روز
استاد آه و اولیاه و امیثنا اینوا فخر اینست که شنیدند شرف و غلبه و مخلصین را میگذارد و دیگرها
ها را میسوزاند پس مریدان سعید مسیبه میگوید و قوی که خاک عالم بر سرش بیفتد
جناب سید الشهدا روحی و روح سعیده الفدا شنیدند و سال آینده مردم قصد حج کردند
پس مشرف شدیم بمحرم خلیفه الله سید الشاجدین عرض کردم فدای شوم و رفیع نزدیک
است چه میفرماید در باب من فرمود قصد حج کرده بروج کن پس میگوید و فتم بیکم و دیگر و طوفا
میگردم در کعبه ناگاه دیدم یکدیگر را که دستهایش بریده شده بود و در پیش مثل قطعه از شکر
شده بود و ان چشید است با ستار کعبه و حاکمینکه میگوید اللهم رب هذا البیت الحرام
خدا یا کناه من یحیی و خال انکه میداند که مرا میبخشی هر چند شفاعت کنند جمیع سکان ستمو
و جمیع سکان ارضین و جمیع خلق که از بیدار و زنده که کناه من نه هم چنین کناه است که چشیدند
شود پس سعید مسیبه گوید که من و هم چنین جمیع مردم دست طواف کشیدیم و بر سر زمین چشیدیم
و او را از چهار طرف لحاظ کردیم و گفتیم ای مرد و یل بر تو باد اگر فوایلیس باشی باید با بن هیچ
و حجت خدا ما یوس بنای تو کیست و ذنب معصیت تو چیست پس از مرد گریه کرد و گفتا ای مردم من
بغض خودم و ذنب معصیت خودم اعرف هشتم از دیگران گفتیم بیان کن تا آنکه حقیقت حال را بدانیم
گفتا ای مردم من جمال ای عبد الله الحسین هشتم و قوی که از مدینه طیبیه مسافر عراق فرمود

و چون هر وقت میخواستند وضو کنند برای نماز سر و پیش را پیش من میگذارند و میبندند
ان یعنی سر و یل از حسن تلوی و اشرفش چشمها پوشید و میبندد و از و میگردم که ان مال من
باشد تا آنکه رسیدیم بکر بلا و روز عاشورا الخلیفه الله بفرمودش و جمیع اصحاب ^{شسته} عرفانها
اش بشهادت رسیدند من خودم وارد موضع از زمین کر بلا پنهان کرده بودم تا آنکه شب شد
و ظلمت عالم را گرفت از مکانم بیرون آمد و نزدیک مصراع شد رسیدیم بکجا همه بود
شعاعی از من هیچ ظلمت نیست و مثل روزمان نه مثل شب پس دیدم اجساد طیبیه ظاهر و
ابدان و جثت نورانیه شعاعیه مثل اصحاب عرفان عرفان در قیای خون هستند پس شفا
بر من غالب شد و من گریه طلبیدم که میان ابدان طیبیه ظاهر شده اجساد نورانی
اطهار طیب خلیفه الله بفرمود جناب سید الشهدا را پیدا میکنم تا آنکه ان بند من را بر او
بیاورد و بظلمت بر من پس یک بیک بوجوه شدند نظر میکردم و آنها را الحظی کردم خودم را در دنیا
جسد افرو را طیب افرو جناب سید الشهدا پس دیدم جثت است بپس بر و فاداه و اشراق
نور من تمام عالم را منور نموده و لکن خاک و خون غلطیده و بارها میبود بر اجسته بپس
گفتم والله اینست حسین بن علی ابن ابیطالب پس نظر کردم دیدم سر و یل در بدن مبارکش
هست و نزدیک شد دستم را بپسش زدم تا او را بگیرم دیدم او را سینه عقده زده و سر
کردم بکشون و را کردن ان عقدهها پس چند عقده کتو بودم ناگاه دیدم باد دست مبارکش
بند ز گرفت و قاده ز شد از دستش بگیرم نفس ملعونه و جیش من و سوسه کرد بر اینکه
چیزی پیدا کنم و بان دستها مبارکش را قطع نمایم پس دیدم در آنجا قطعه از شمشیر افتاده است
او را گرفتم و شروع کردم بقطع نمودن دست مبارکش از زدن پس بسیار میاید قطعه سیف
تا آنکه دست و استش را از زدن جدا نمود پس باز دست بردم برای گرفتن بند سر و یل دیدم
او را باد دست چپش گرفت باز از انقطعه سیف را گرفتم تا آنکه دست چپش را نیز جدا نمودم پس باز
دست بردم که بند را بگیرم ناگاه دیدم زمین بلور زده و آمد و تزلزل در آمد و هم چنین پیش
المنانما بلور زده و تزلزل در آمد و حرکت آنها را مشاهده مینمود و در این هنگام عظمیه
مشاهد نمودم و ضربه و ضربه و کرب و سبید و شعله میگفت و انبیا و اولاد و اهل خانه در آنجا

واحسنا و اغربناه یا حسین ای نور چشم من کشتند و کشتند خود را و از ابرو فرات منع کردند
ترا این ایجا که ترا دیدم نوری بکشدم که هلاک شوم و خودم میان منی انداختم پس نظر کردم
دیدم که اینها سر برده هستند و میگویند و لکن خلاقیت بیاید از طرف اینها ایستاده اند پس زمین
پوشد از صوت فاس و آنچه ملک که پس یکی از آنرا نورد بکشد و گفت یا ابنه یا ولداه یا حسین
فذاک جلدک و ابوک و امک و اخوک پس دیدم جناب سید الشهداء کشت و سر مبارک را نورد
افدش ملحق مجید طیب ظاهرش است و گفت لبیک یا جده یا رسول الله و یا ائمه یا امیر المؤمنین
و یا ائمه یا فاطمه الزهراء و یا اخا المفضل بالسم علیکم بقی السلام پس بعد از آن شروع کرد بگریه
کردن و گفت یا جده و الله کشتند من را و از و سلب نمودند و الله نتوان ما را و هفت غارت
نمودند و الله و حال ما را یا جده و بیخ کردند و الله طفلان ما را یا جده و الله بیاید شورا
بر تو که ما را یا اینها کات مشاهده نمائی و مشاهده نمائی که کفار بر سر اهل بیت و عزت تو کرده
اند و امیر المؤمنین و فاطمه الزهراء و حسن مجتبی از طرف آن نشسته بودند و گریه میکردند
و فاطمه زهرا گفت یا ائمه یا رسول الله یا شاهان میباید که امت تو بر سر تو نور چشم
چهارم اند و اذن و در خصت میدهی از خون نجاس منار کس ناصیه مصبوع و محض
شده باشم بر سید المرسلین فرمود یا فاطمه بیکر از خون حسین خود ترا مصبوع و محض
و ماییز بیکر بر خود ما ترا مصبوع و محض میکنم دیدم فاطمه زهرا و از خون نجاس جناب
سید الشهداء گرفت و ناصیه اش مالید و دیدم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی را که
از خون منظوم میگرفتند و بر خود و صد خودشان میمالیدند تا برافرو بعد از آن
سینه که سید المرسلین میفرمود یا حسین فدا بشوم و الله بیاید شورا و کراست
که نورا یا اینها کات مشاهده نمائید سر بریده و چنین مبارکت بجاک و بیک و خون طالبید
و نخر شرفی از خون ریزان و مکیوب و قفار و باغ و بادها لبا سب از بیک و خاک بر تو پوشانیدند
در ارض کربلا طرح و مقبول افکاره و دستهایت بریده شده ای حسین ای نور چشم دست داشتند
تا که جلد کرد و دست چپت را که قطع نمود پس آنوقت سید الشهداء عرض کرد یا جده یا
رسول الله با من یک جمال بود از مدینه با من برین آمد چون هر وقت میخواستم وضو بکنم

سراویل بر روی می آوردیم از بدنه و آن از روی این داشتند که نکه سراویل برای
ان باشد و مرا منع نکرد از عطا کردن آن نکه را مگر علم که میدادند شقاوت بران غالب
شده صاحب این را خواهد شد پس چون کشته شدند شب مکاتر برین آمد و مراد درین
تفقد می نمود و میخواست بیاید و شناسد آنرا که مرید مرا بپسید شناخت و بعد
سراویل نمود نکه را در آن دید و او را بسیار عفت زده بود پس دست برد نیکه بکف
از آن کتوب پس یاد دست استم نکه را حکم گرفتم پس از میدان مگر که قطعه سیف مکتور
پیدا کرد پس با آن قطعه سیف دست استم نکه را جدا کرد بعد از آن بکف از عفتها نکه کتوب
آنوقت نکه را با دست چپ منضم کردم و حکم گرفتم تا آنکه نکشاید و مستکشف العوز بنیاستم
پس دست چپ را نیز قطع کرد و چون خواست میدان را بکشد غلبه عظیمه مشید و آمدن شما
را مشاهده نمود خودش میان قتل انداختن آنها شد پس چون رسول الله ص کلام سید
الشهدا را شنید گریه بر شدید کرد و برخواست از مکانش آمد بسوی من میان قتل و نزل
دید ایستاده و فرمود یا جمال چه سرکار با من و اهل بیت من داشته پس قطع کرد بی و سستی
را که بسیار چیز عیال بین و جمیع ملائکه سموات اند و دست شرفی بر او بپسید بودند
و جمیع اهل سموات زمین از اندر دست برک و شرافت میخواهند با جمال ای کفایت
کرد آنچه قوم کفار و لشکر بنی امیه کرده بودند بعد از شهادت انما ظلم و شهادت عترت
ها شمیته و شهادت اصحابش اهل حرم و دشمنان طاهرات و بنان فاطمیات اش را ذلیل
و خوار نمودند و لباس و خیم و اموال آنها بنهب و غارت و تاراج بردند یا جمال
حقنه رویت را مینا نمائید در دنیا و در آخرت و در دست و دویای ترا قطع نمائید ترا
داخل کند و زجر با نفوس کفار که خون ما را میچینند و جوان و جانات نمودند بر خال آن
عالمیان پس انملعون کافر میگویند کما سید المرسلین تمام بر سید بودند دستهایم تسل
و بریدند و رویم مثل قطعه از تن باریک کشت پس امدام با من لبیک الله نعم دعایمکنم
برای مغفرت و حال آنکه قطع و یغیب دارم که حقیقت مرا خواهد بخشید اما این در مکه
سخن نمائید که آنکه حدیث انملعون کافر را شنید پس همه بحقیقت تفرقت میکنند بعلت

کردن باینکه فرعون و هم میبختند نالین کفایت میکند در خود در حجاب این امر بگویند
مخفی نماید که این قصه بهیچ اثر نیز وارد شده است و او را بعضی اصحاب مضایف کرده است باین
خودش را عبد الله الجازی پس آن میگوید که در بعضی کوههای مدینه مشرف میرفتم عقب یک کلبه
و برای اتمام ناکاه دیدم جابر بن عبد الله انصاری را که غلامش را در کف میبرد این
عبد از فرمان بود که چشمهای جابر مکتوف شده بود پس دیدم جابر که میبکند مثل کربن
تکیه از این حالت آن مترج و مضطرب شدم پس گفتم یا جابر چرا باین شرح میبینی آیا از شدت
است یا کینه بخواهش او و عثمان نسبت است یا کینه از نومطالبی و حق میکند جابر فرمود هیچ
یک از اینها نشد است مگر ای برادر در همین ساعت از زیارت قبر سید المرسلین بیرون آمد
و همین غلام بمن گفتا سید من از دیدن هیئت یک شخص بدیم مقشع شده است و بلورده
رتو کز دل و آمد است و شخص را با زارها میگرد دهنتم شخص مرا دست گفت بلی گفتم صفقت
و من آنرا چه طور است چه هیچ است گفت رویش مثل قارسیاه است موهایش را کویا افش تو را
است چشمهایش مثل چشمهای یوانکان و سرخی بسیار بر او است و دستش را کویا
بمشا قطع نمود اندک کم بر او و او بیار پیش من پس او را پیش من آورد پس بگفتم از بازار
بیرون باشم و از بازار بیرون شدیم و بیک وضع ایستادیم گفتم ای مرد از اصل کدام طلب میباشی
گفت از اهل کوفه گفتم سبب استادن تو با من بلا چه چیز است پس اول انکار کرد و بیان نمود
پس او را قسم دادم بجهنم و اسم خود را بیان نمود و گفتم که تو حقیقت امر را بیان میکنی از من
خوف و خشنه میکنی گفت اول مرحله که تو دیدم شناختم تو جابری بن عبد الله انصاری را
و سئل الله میباشی و کویا تو مرا میباشی گفتم اگر تو امیشتا ختم سوال میگردم گفت من بریده
ابن و ابل و جمال ابی عبد الله الحسین علیه السلام میباشم پس کبر کرد و من نیز کبر کردم و بعضی
کرد که در بر احوال آن میبود پس گفت ای جابر هوای من بر من غالب شد و شقا و تمیز علی
کرد تا وجود آن احسانات و تلطفات بحد و با بعضی اصحاب سید الشهداء بر من وقیم شدن آن
اصام مبین بجمع خرج و اخراجات خودم و اهل و عیال خودم تا آنکه قصه من با جابر رسید که
تکه جازیه در نزد امام مظلوم بود و ما را در و میگردم کاش از برای من میشد تا آنکه خدا

میردم بغیر بعضی از حکام که جائزه کثیره بمن میداد مرتب و منظر حضرت بودم برای دست
آوردن آن و آن تکه در لبهاش بود تا آنکه امر با جابری رسید که آن حجت الله نعم شید شد
آن شخص بود و دیار بی نصرت آن کردم انوقت که بنا خبر داد که این قوم کفار میخواهند خون من
بریزند و شما غیر اینرا ظن کردید آمدید پس بروید هر جا که میخواهید تا آنکه نگوئید پس رسول
الله صارا فریاد و همدغم نمود پس منفر شدم پس بمنانند در خدمت آن حضرت مگر او که در شرف
بر آمدش حسن مجتوب برادش و بنی اعمامش و جوی نیز از اصحاب انصاری و بعد اصحابش بدر این
هفتاد و بیش بود پس من رفتم یک صحابی از طرف مشرق که با این جناب سید الشهدا
عزیزش و اصحابش شید شدند و عمر رسول الله و فدا دلت و خواری قشنگ و امیر کردند و اهلها
و با اسرها فرزانه شدند و در مقدم سرها فراتیه سرا بود و اطیب بود من جناب سید الشهدا علیه
السلام و اینها زده بکوفه بودند پس من از آن صحابی پرسیدم و قصد کردیم چشمان او را
جناب سید الشهدا را دیدم برده که در حال حیوش او را با مقراض سوزان سوزان کرده بود تا آنکه
عبد از شما دنا و از ما سلب نکنند پس آن برده در بدت اشرفش آمد و یک سزاویل میزد و در
اطرافش است پس قصد کردم سزاویل او تا آنکه تکه را پیدا کنم پس دیدم بر تکه که بر او عقدهها
بسیار زده است پس شروع کردم بکشیدن کرهها و عقدهها پس انوقت با دست راست او را گرفت
و در او زدم هر چه خون داشت پس قادر بود بخز یک اندک مباد کش شدم پس خنجر را کشیدم
از او قطع نمودم و انداختم باز مرتبه دوم دست بودم برای تکه انوقت او را با دست چپش گرفت
باز هر چه در او قوت کردم نتوانستم دستش را از آن تکه حرکت بدهم انوقت او را تیر یا خنجر
قطع کردم و انداختم و انوقت یعنی کردم که مطلبک سید و خواستم تکه را بیرون آوردم از پشت
سزاویل و ضجه شید و بسیار مرقش شدم و زود یکشد هلاکشود و دستم مرد و ضک شد
و از طرف امان بگنود ساخ شد و بر چشم زده شد و گمان کردم که سزازه است پس دست
خودم را در میان قتل انداختم و دیدم مرد محاسن سفید و نورانی آمد در نزد خلووم جناب
سید الشهدا نشن و خویشت در نظر کردم دیدم این شخص رسول الله است و دیدم امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا و حسن مجتوب را در خلف رسول الله اند و بسیار از حال نیز دیدم و لکن آنها را

تساختم و انوقت مشاهده کردم که جناب رسول الله دست بسوی کوفه دراز کرد و دست راست را
کشید دیدم سر قدس نور جناب سید الشهدا را در دست رسول الله سر نور اظهار طهارت بود
لجناب شرف اقدس سوار نمود و او را نشاندن فوالله الذی لا اله الا هو دیدم که خود جناب
سید الشهدا دست زنده گویا شکر فرمود و از سج فکرمه امتنا پس وقتی که جسدش را دیدند گریه
و گفت السلام عليك يا جده بن رسول الله فرمود و عليك السلام يا ولدي و با شکر فرمود
بیشاد شوار و مشکل در کفایت بر من که ترا با تمام آن مشاهده نمایم فاحسین چه شد امت حیم
انوقت پاوه پاوه و قطعه قطعه استخوان اشرف گویند و گفت یا جده جسمم و استخوانم بنا
حالت او منابك يقول سید الشهدا بن رسول الله صیحه عظیمه کشید و گفت اولاداه و امجد
قلبا و احسینا پس انوقت پذیرش امیر المؤمنین نزدیک آمد و فرمود یلودی میبیم حیا من
شرف مبارک از خون مصبوع و محضبت شده و میبیم وجه نورانی اشرف و اطهرین بحاک
دیکه و خون الوده شد و میبیم مذبح شد مثل مذبح بوح شد که سفند پس انوقت جناب
سید الشهدا عرض کرد بلی یا ایتاه مرا شرف جناب لعنه الله صم از فقامه جدا کرد پس امیر
المؤمنین آفتابا کریم کرد و فرمود ااه ایکاش از زمان حاضر میشد من با اعدا بجاده و
مقاتله میکردم و لغنا را هلاک میرسانید ایکاش اینور چشم جان من و روح من فدا می
میشد پس انوقت مادرش فاطمه زهرا پیش آمد و نیز دیکه انمظالم شنید فرمود یا نور
عینه ایا این چه نقل است وجه مصیبتک منجم انور تر از زخاک و خون علیتد در ارض
کر بلا میبیم و ضرا و اقدس اشرفنا طهر تر از سیرة بلند شده بی بینم ایفون روح و سمع
من ایا چه شده است که الی آن در ارض کر بلا بیغسل و بیکنف مانده ااه قبری از قبرها
ما و در افتاده پس انوقت فاصیه بنار کش ما لید بخون پیش فاصیه اش را مصبوع و محضبت
از خون پیش نموده صیحه و صیحه و فریاد کشید و اولاداه و احسینا و اقیلاه و اجد بلا و احسینا
و اینها را میکشند و خون از درون صدیفه ظاهره عظمه جار میشد و میفرمود با بیطور ملاقا
میکنم خلاق عالمیان را و فاطمه زهرا انیمکالما ترا میگرد و جسدش و پدرش برادرش و گریه
و فریاد و فغان بودند بعد از آن رسول الله دست دراز کرد و دست بریده جناب سید

الشهدا را برداشت و اینطرف آنطرف بر میگردانید و اه میکشید فرمود یا ولدی انور
را که قطع نمود پس عرض کرد یا جده در دستم جمال خودم برید پس رسول الله فرمود مرا
مقصود جمال چه بود که دستهایت را قطع کرد عرض کرد یا جده برای من تکه که در سرفیل
دارم پس هر وقت دستم را از میگرد بکنه پس تکه را با دستم میگردم تا اینکه منکشف العور بنامم
و بعد بر منی که تکه را میگردم و از قطع و جدا میگردم تا آنکه هر دو دستم را قطع نمود پس چونکه غلبه
و صبح و صبحه میشد و آمدن شما را مشاهده نمود و خودش را میان منی انداخت از همین شما
و از جهت سید الشهدا بن رسول الله ذکر کرد جمال و فرمود یا الحسن الا نام عليك لعنه الله
الملك العلام ان چه کار بود بر سر عریب مظلوم عطشانم کردی چشم روی تو را سنا کند
در دستم را لطمه میناید در دنیا میل از آخرت پس ای جمال کافر ملعون کشتایا بر اینقد عور
ناپشم که دیدم دو دستم مثل عین و خیر شده بر زمین افتاد و رویم را میبینی مثل قابل فرامت
تمی و نرجران تو فان در عا کبی زود نمیرم پس چرا بر کشتا و از امارت کردی و بر خواستم بعد
از آنکه او را لعنت کردم الا لعنه الله علی القوم الظالمین مجلس مصفا چنانمرد را شاره کرد
بجمله از امور مهمه پس میگویم بخفی نماند بر برادران اهل ایمان و محبتان و متقیان اصحاب
واقیان که باید در وقت سید انیصه مذکوره بعض اشک خون از دید جاری نمایند
لطمه و ضربت و صد و مینند و انجرا شدند بلکه بعض لطمه سنگ و چوب بر سر و سینه
رضیه و احسینا و اماماه و اسیداه و اعز سباه و اعطشاناه و از بنیاه را بملا و اعلا و سکان
سوان و اهل جنان و اهل میزان برسانند زیرا که اینواضع از وقایع دنیا دنیا فلوب حشر
التجنا و ابی داود است خصوصاً قلب انور خود جناب سید الشهدا را و سترش خود جناب سید
الشهدا فرمود بلی الخلیفة الله تم سید و مولای اصحاب ناموس و غیرتند و در این مقام لطیف
دقیقه است که ذکرش لازم آمد و ان اینست شخص تشنه عدل برای این احقر خدام جناب سید
نقل کرد که یکیش از مشاهیر جناب سید الشهدا را در خواب دیدم و آنحضرت را در مقام اظهار و لطف
و توجهات دیکه جرات و عیان کردم جمله از وقایع کر بلا که منبلا از شما دن و داده بودی چنان
در کتب مقاتل یاد بعضی از آنها ذکر شد است انک بیک از الخلیفة الله میبیم سید با من

عرض میگردم فلان شوم فلا نوافع اصل دارد و در داده است الخلیفه الله نعم میفرمود بلی اصل
و محقق است و باز عرض میگردم فلان واقعه که در بعض کتب ذکر شده است یا اصل دارد و
محقق است باز الخلیفه الله نعم میفرمود بلی اصل دارد و محقق است تا آنکه عرض کردم فلان شیوه
قصیه جمال لعنه الله هم اصل دارد یا نه پس در بیستم و چهارم تو را فدای الخلیفه الله نعم نکند پس
و انقدر تفکرت جناب میدانشند که هر چه ذکر کرده اند و در ذری الخلیفه الله ساکنند و
نماد آخر که فرمود بلی و الله اصل است و محقق است و لکن این را ذکر نکنید زیرا که از ذکر کردن
این نوافع بسیار بسیار است و مجال میبندد و تا اینجا ان شخص بین عدل و فساد ذکر کرد و خود
هم از ذکر این مصائب ساکت بود برای این اخبر فلان که در خودش از ذکر این مصائب و عقوبت
است که شیخ در خواب یکی از حج ظاهرین از محمد و اله المعصوم را ببیند هر چند بصورت
سید جلیل القدر یا بصورت یک عالم ربانی و یا بصورت یک عدل و مؤمن موحد و هر چند در
در صورتی متناسب ظاهره طیبه مثل شیر یا مرغ یا اخیس یا بقیع الخی حقیقت را دید است و
که در خواب ببیند کرده باشد این رسول الله یا یکی از ائمه ظاهرین معصومین است زیرا که
مستفیضه از طریق خاصه و عامه وارد شد است از رسول الله که فرمود من و ابی فی القوم
فقد رأی فانی الشیطان لا یتشلی و در طریق خاصه با این هیچ تیره وارد شده است من و ابی
فی القوم فقد رأی و من و ابی احد من اوصیائی فقد راه فانی الشیطان لا یتشلی و الا باجل
من اوصیائی یعنی هر کسی که مراد در خواب ببیند پس تحقیق که مراد بیدار است و هر کس که یکی از
ظاهرین و اوصیاء معصومین مراد در خواب ببیند پس تحقیق که او را بیدار است زیرا که شیطان در
قدرت ندارد و متمثل بصورت من یا بصورت یکی از اهل ظاهرین و اوصیاء معصومین من باشد و این
اخبار منجی خواب معصومین است حتی آنکه بنا بر این گذاشتم که بقول معصوم در خواب است
حکمی از احکام شرعی و فرعی میتواند کرد و عبارت و آنچه کلام معصوم در خواب مثل کلام
بیدار است چنانچه امام حسن عسکری علیه السلام در خواب یکی از حجتان و شیعیان فرمود
ان کلامنا فی المنام مثل کلامنا فی البقیة و ایضا محقق بنامند که چنانچه از روایت کثیره مستفاد
میشود اطفالی که در کربلا زخم شدند جمعی بودند بلکه جمع کثیر بودند و معصوم علی اصغر
عند

الله بن حسن مجتبی بنوری و هم چنین از این روایت جمال لعین نیز این مطلب مستفاد میشود
که در بعضی از مقامات سابقه نیز با این مطلب اشاره نمودیم و ایضا محقق بنامند که چنانچه مکرر
بیان کرده ام که مقتضا اصول حکم و قواعد منقنه ظایفه اما میبستند قضیه که صاحب
الذات کرده است کذب صرفست مدد و غرض و ان ایستند سر او بیل جناب میدانشند
و در این سلب کردند پس این کلام از انفا که مخالف سنی موافق اصول مذهب شیعه نیست
و جحش را خود جناب میدانشند در حدیث قصیه جمال لعین بیان کرد و گفت یا جده یا رسول
الله تکه را بادستم گرفتم تا منکشف العوره در صحرائ کربلا تمام پس هم چنین حالا نیز میگویم
که کفن و شستن این کلام با اعتقاد یعنی استی با الله سر او بیل ازین سلب نمودند و الخلیفه الله
نعم بغیبتا تو ماند نزدیک بکفر است بلکه از یک وجه حکم بکفرش دور نیست مگر اینکه جاهل باشد
یا امر بران مشبه شده باشد سبحان الله عجیب حال اکثر مردم که مناقب فضائل و آثار و
خواص و کایه کلیه و کایه مطلق محمد و آل محمد را صلوات الله علیهم اجمعین میشوند و این
و این اکثر شیعه میدانند که معنی و کایه مطلقه نیست که محمد و آل محمد هر چه خواهید
ارزوا خواهد و حقیقت اینها از مظاهر اسم اعظم و صفا کبری خودش فراداده است و
مظاهر علم و قدرت و قوت و حکم و کرم و رحمت و درجه و غیر اینها از صفات کبری و اسم
عظم با وجود این یکدیگر است که این غلط را هم چنین نامر بوط ذکر کرده است او را در سزا
جمعی میخوانند و دیگران گوش میکنند معاذ الله و استی با الله نعم از اعتقاد کردن با مثال
این کلمات با این طهری و ذکر کردن امور بی که متعلق است بخون انور اطهر اطمینان است
الشیخ روحی له الفدا خواه ان امور از ان قسم باشد که در ضمن و قایمی که در داده است
در روز عاشورا یا غیره روز عاشورا محقق شده باشد خواه از ان قسم نباشد پس کلام
در این باب در ضمن چند مجلس در چند مقابله خواهد شد مجلس مقابله در دنیا
حال مظاهر نورانی خلیفه الله نعم یعنی محمد و آل محمد المعصومین صلوات الله علیه
و علیهم اجمعین پس میگویم در این اثبات اطهر شیاء ظاهر است و اطهر جناب و جواهر نورانی است
است حصول کامله و الباب نورانی بر اینست عا حاکم مثل شرع ساطع و ان اوله ای حکم

است ان قول هتتم در کتاب مجیدش نمایرهدا الله لید هتتمکم الرحمن اهل الیت بطور
تطهیر و افاده ان اینطیله او شمش برهتدای ما تر دحقیقین علوم و مدقیقین فنون
در غایت وضوح است زیرا که این زلفی هدایت و شافی دلالت چنانچه عصمت تمام کامله
بلکه بیح استکفا برای محمد و آل محمد المعصومین صلوات الله و سلامه علیه علیهم اجمعین اثبات
میکند و هم چنین شیار امور اثبات کند یعنی بسیار اصول حکمه ملکوتیه و قواعد منقنه
نورانیه افاده میکند سبحان الله چه انصاف خوب کرده است و چه فرخ خود فرمید بعض
اکامل علما و اکابر عر فاء اهل سنت امری را که باقیقیام مناسبت بلکه در غایته انصاف
و اقوال است که چنانچه ابن ابی شریفه افاده مینماید عصمت محمد و آل محمد و صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین از جمیع معاصی و ذنوب خطاها و جرائم و هم چنین تطهیر اشیا فرا از هر
رشته و پلیدی جمالت پس نسبت دادن جعل بر ایشان از حق و جهالت ناشی میشود
این حاصل کلاش است از فرین صدافترین بر اینکلاش را اگر کسی سؤال نماید که جمعی از فقها
اینستند و عنوان نموده اند و ظاهر کلمات ایشان اینست که مسئله ظهارت در معاهدان
محمد المعصومین و ان مسائل خلاصه باشد از مسائل اجماعیه پس جواب میدهم از اینسوال
که بحض احتمال خلاف رفتن در مسئله انستند از مسائل خلاصه نخواهد شد سکنه که این مسئله
و لاختلف فیها بود و نظیر این در مسائل اعتقادات مسئله بقا و ارواح در عالم برزخ بعد
از مردن و اینستند نیز در زمان علامه حلی رحمه الله و قبل از ان از مسائل خلاصه بود
اکثر متکلمین از غایه و خاصه بران بودند که عالم برزخ نیست زیرا روح امر عرضه است بحض
سزین فانی خواهد شد و در عقاب تواری در جماعت منحصراست بمابعد حشر و مشرقت
و همین قول خود علامه حلی اختیار کرده است و تحظا کرده است هر کس که قائل بقا روح باشد
در عالم برزخ و لکن مخالف در هر دو مسئله منقض شده بحمد الله تبارک و تعالی و بعد از ان
از صد اجماع منعقد شده بر طبق دله کثیره فاطعه ساطعه بلکه در کثرت از حد و احصا
افزون در هر دو مسئله یعنی اجماع منعقد شده در مسئله که ماحر و غیره نیز بطهارت در
مسئله دوم بقا و ارواح در عالم برزخ و بوجود ارواح از ضم خواهر نه از ضم اعراض و

و مثل شدن سقذ در عالم برزخ با انواع نعم و الا و اقسام مستقیما و ملتذات و معتذب
مغایب شدن استقیما با انواع و اقسام عذاب عفو بان هر حال ادر که مفید طهارت خون محمد
العصومین از ان اکثر است از دیدن که جسد و احصایا بد یا احتیاج داشته باشد با سقذ که در
به خوردن یکی از صحابه خون حجامت رسول الله را و فرمودن انحضرت که انش حیم بریدن تو خور است
ولکن دیگر نمودن مکن تمیل این عمل بلکه تحقیق اینست که خون جمیع معصومین از انبیا و اوصیای
است چه خون و چه سقذ تحقیق اینست که افا سقذ مکتوبا طیار رحمة الله تم زین که در منظومه
فرمود منظومه اکثر من الصلوة فی المشاهد خیر البقاع افضل المقابد و السر فی فصل صلوة
السجد قبل عصومیه منشد برشته بدیه مطهر طهر الله لعبد ذکره و جناب سید اجل
این احکام را از یک حدیث صحیح فهمید است بلکه آنچه در این بیانشست مضمون حدیث صحیح است و ان
حدیث صحیح باین هج است قال قلت له ای الصادق ع ای لا کره ان اصبر فی ساجدهم فقال علیه
السلم لا والله ما من سجد وقد نبتی علی قبر نبتی اروضتی نبتی قتل فاصابک البقعة قطرة من دمه
فاحب الله ان ینکر منها فادوا بها القران فی و اکثر و انبیا من التواقل مضمون حدیث شریف این
است که راوی ثقة عدل میگوید من عرض کردم بحمدت جعفر صادق علیه السلام که من مکروه
میدانم یعنی خوشم نیاید که در مساجد آنها یعنی محافلین و اهل سنت نماز کنم پس انحضرت فرمود
نه یعنی هم چنین مکروه و الله در روایتی صحیح میگوید عیبناشد خواه کوچک و خواه بزرگ خواه
از شیعیان کسی از ما بنا کرده است یا از مخالفان و اهل سنت مکروه است که انسخه بنا شد است در واقع
و نفس الاشره بر نبتی از انبیا یا بر قبر وصی نبی و هم چنین وصی که او را کشته اند و شهید کرده اند
پس رسید است بان بقعه که مسجد بنا شد از قطره از خون ان و بسبب سقذ قطره از خون ان در
سابقه عنایت از کتبه مقدسند که انسجد باشد پس حقیقند و سقذ است بسبب سقذ قطره از
خون انوصی شهید بنا که انموضع مسجد باشد و حقیقند را مؤمنین و مسلمین در الحاذکر کتبه
اذا کیند ایشعیان ما در مساجد نمازهای واجبه را و بسبب کیند در مساجد نماز ایشعیان و بسبب
مخفی نمایند که اینکه ذکر کرده ام ترجمه انحدیث شریف بود بسبب تفسیر الفاظ و بیان فقرات ان و لکن
در مقام فهم مطلب مراد از ان با بیطور نباید گفت که مضمون امام ع اینست که بنا مساجد در

و در هر موضع از بلاد و فری بلکه در صحراهای و دوسر جبال از اعمال فاصله و مندرجه مؤکد
انت هر چند آن در غایت صغر و کوچکی بوده باشد و لکن حقوق و بشون مسجد شد بقطعه از
ذین در مسافه عنایت از لیه همین مقصود و مفید است که بدین فریبی از اینها در اینجا
یا بدین و سید بقطعه یا یکدوره از خون و جو معصوم منقول باجا ممکن و میسر و مفید و نسبت
پس در هر جا مسجد بنا شده است یا خواهد شد تا انقضای عالم بقطعه از خون و جو معصوم سید
در سید است باجا و فریبی از اینها بوده است پس اگر کسی سوال کند که در این حدیث شریف ظاهر
و مظهر بودن خون معصوم خواه بنی باشد و خواه و جو ذکر شده است پس چه طور و جناب اجل
و اسبل سید است طباطبائی و هم چنین خودت است که لاسیکند باجید است شریف بظاهر و عظم
بودن خون معصوم پس در جواب این سوال میگوئیم که کو یا نشیند یا مفید عبارت است
که در السنه که میگویند الکفایه ابلغ من النبیخ و نیز که ایفند و جلالت و علو و بلندانی که
مسجد شده است بسبب بقطعه خونست بان و سید است و هر زینتی که خون معصوم بان نویسد
است مرتبه مسجد شد و منزلت و شرافت معبد شدن برای آن مقدر شده است و اینها
ابلاغ و اکتد و اوق و امین کدام دلالت میشود و اگر میخواهی مطلب مقصد از این درجه تیراض
و این باشد تا مل و ندر کن در فقره که امام ع فرمود فاجل الله ان يذكرها بين معنى
شریفه ایست که حقیقت و دست مینا در نسبت شرافت قدر و علو منزلت و عظم درجه احترام سید
بقطعه خون معصوم با موضع که موضع مسجد و معبد باشد مسلمین و مؤمنین در اینجا ذکر و
نمایند و افضل عبادان و اشرف قربان را یعنی نماز زاد و اینجا بعمل بیاورند پس کدام دلالت
دلیلی افاد که شرعیة از اینها دلالت ابلاغ و اکتد و اوق بلکه اوضح و امین و اصرح خواهد شد
در آنکه معلوم و واضح است و نزد هر عاقل و فرزانه بلکه در نزد هر ذی شعور که حقیقت همین چیز است
از افراد پلیدی و نسب و جنابت و نجاست از هر نوع و از هر صفت بوده باشد و منقول خواهد
فانت پس مطلب بجد الله متاوك و تم كالتشرقی و ابعه المنار در حق خون جمیع انبیا و اوصیای
معصومین است اما خصوصیت خون جناب سید المرسلین و خون الظاهرین و اوصیای معصومین
و اشرف الاکابرین و الاخرین صلوا الله و سلا علیهم و علیهم اجمعین پس ظاهر و مظهر بودن آن

خونها عظم شان و علو مراتب و سمو قدر و احترام و خواص و لوازم و موازیه و صفات و آثار
ملکوتیه آنها نه در مقامی و مکانی و منزلی است که صد هزار امثال این اخصر جذری از جذر
کتاب کفار کعباب کعباب انصاف و از خواص و لوازم و آثار تجرید و مقام حسنا بیاورد
همینا هیئات ایهاث ایهاث یا تفکر و تدبیر میبخشاید که در اصول و قواعد و موازیه ملکوتیه
که خیمه از آنها در این کتاب اشاره شده است و معنی است که مقصود است و نتایج و ثمرات آن اصول
چه چیز است پس خالا یک مثال برای توضیح ذکر میکنم تا حقیقت حال معلوم باشد مثلاً در مواظبت
نوفاتیه ملکوتیه جناب سید الشهدا که اند ما شریفه که از زخمها و جراحتها الخلیفه الله هم
چنین که از خاف مبارکش در وقت فرج شدن و بختی شده بود بیکر تبه ملاحظه میکنی سینه
بحکم اخبار صحیح بلکه متناهی منضافه که مسلم که مقربین کر و بین اند ما و آن خونها را جمع
کردند و سینهها ملکوتیه را و داد در عرض الحی مکتون دانسته اند و جمیع اسرار و احق و حقی
دانند و خلفاء آن از سید المرسلین و اوصیای المعصومین و همچنین جمیع اولاد که در بین
مقربان و از جمله اسرار که یا یکی این فاشد که این در مواظبت مطهره از جمله اسباب شفاعت
سید المرسلین است بلکه اعظم و اکرم و اشرف و افضل اسباب شفاعت است و کو با یکی نیز
این باشد که این در مواظبت مکتوبه و این خونها ذخیره شده در عرض زمین و ضیاء و نور افشای
برای جنان و اهل جنان است و از یک جهت ملاحظه میکنید که این در مواظبتیه ملکوتیه در
قوی بقطبش بزرگ در نزد سید المرسلین است و عیون اعدا و مخالفین بقطعه از آن حی
کشد کور میشوند و از یک جهت ملاحظه میکنید و میبینید و میدیدید که در مواظبت در روز
عاشورا یا فرزای روز عاشورا افراد جمیع اغان مختلفه و احاد و اصناف مشتتة معشر طویله
حزب مرغغان غوطه و رطوبت و بیخه و پروبال هر یکی از آنها تا در روز یاسه و زیارت
خون میبارید و هر یکی فصدیک وضع از اقتضای کره ارض که هوا را باین جهت و اتفاق در وقت
ظبران و پریدن آن طيور اگر ذره از آن در مواظبت با صحاب امراض و ارجاع منفره که علاج نداشتند
میرسید و از ایوه بخش شده لباس زندگانی بپوشانید و هر موضعی و مکانی در وقت
ظبران طيور و پریدن مرغغان قطره رسید بلکه ذره رسید موضع و آن مکان مسجد شده است

یا مسجد خواهد شد بعد از آن زمان زیرا که معلوم است که این مساجد که در روز زمین
بنامند است بعد از شهادت جناب سید الشهدا الی الآن و مواضع که بعد از آن زمان
مساجد خواهد شد تا انقضای نشأت نبوت و همچنین مواضع که بعد از آن زمان
بوده و لکن خراب و بربان شده و اثر مسجد ببرد بقا مانده است عده ای انها از حد و احضا
بیرین بلکه بچندین لکوک و کور و مهورات و غیره انها رسید و چندین چندین لکوک و
بیر بعد از این تا انقضای نشأه نبوت و یاد خواهد شد پس این قضیه از حد و احضا از خون
شدن نسبتا بره و در دنیا یا بر سید قطران در قضا و ضیاع مقبولین در دست بلکه مقبول و مشهور
خواهد شد چنانچه در همین کلام بر اصحاب تتبع در احادیث و اخبار و سایر تواریخ و آثار تحقیق
خواهد بود پس امر مختصر میشود در بیان بعضی در باب کثرت مساجد بهی که خارج از حد و
احضا است بر سید خون جناب سید الشهدا با مواضعیکه مساجد شده است و هم چنین بان
مواضع که مساجد بعد از این خواهد شد و کیفیت رسیدن قطران و در آن اندام انورانیه
ملکوتیه یا همان هج است که اشارت شد یعنی هج مواضع از نقاط قطران و در آن در بابی
که در اینجا طیور و مرغان بود رسید است خواه قطره بزرگ و یا ذره از قطره یا با این طو
است که بجمله از آن مواضع هیچ مذکور رسید است و بجمله از مواضع خاکهای خون رسید
زاد یاح و بارها باذن الله تبارک و تعالی منقرف کرده بمواضع کثیره رسانیده است یعنی که
قسم اول قسم دوم و بعد مساجد است که در دنیا است و این من بعد خواهد شد و هیچ
اخر نیز بیان میکنیم و ان اینست که هر موضع که بسبب اول و قسم دوم رسید است پس بان
موضع ملائکه مفرین از آن دمنا نورانیه ملکوتیه شغفانیه رسانیدند باذن تبارک
و تعالی و قوه بل انچه میجانند در این مقام و جای سوال است آنستکه اگر کسی سوال کند و
بگوید که چهره فد از جناب سید الشهدا روحی و ارواح شیعه که الفداء خون در عرصه کربلا
ریخته شد بود که در یکجا خواص یعنی مدح و موضع شهادت رسید باشد نقد خون
در چینه شده باشد که مثل هر صغیر بوده باشد و از حد فزون طیور و مرغان در آن مخرج خون
عوطه و در کربلا و بعد هج اصفاع عالم از آن خون رسید باشد مثلا در اسلامبول که

سی هزار مثلا مسجد کوچک و بزرگ هست باید بجهت این مساجد از آن دمنا نورانی رسید با
و همچنین قیاس بکن هر چه بلاد هست از بلاد شیعه اهل سنت بلکه در جمله کثیره از بلاد کفار
بیر مساجد هست پس میگویم جواب این سوال نهج حقایق همینده خواهد شد و هم چنین
تفصیل و بیان در جلالت شئون و عظم مراتب در جان و مقامات انجمن یعنی خون سید الشهدا
روحی و ارواح شیعه فدایا از هیچ تحفیض ملکوتی و نورانی هجید خواهد شد پس باید هر یک
از این مطالب غالیه نورانیه ملکوتیه در مجلس منتقل عنوان و مقام منقرف ذکر شود تا آنکه از
هجیدن این مطالب شریفه شیعیان و حجابان هجید مندر شده فائز مساجد از آن خروجه باشند و این
و اولی از امید ام که قبل از بیان کردن جمله از اسرار ملکوتیه برای کثرت خون و چینه حضا
سید الشهدا در عرصه کربلا خصوصاً در مخرج انورانی مشرک و بکثیره و بکثرت رسید که کرد
ماشم و ان نظیر مثال نیز منقرف منقبت عظیمه از منافق الی الله و اهل بیت رسول بوده باشد
و این بخود که منقبت عظیمه از منافق الی الله و اهل بیت رسول بوده باشد
برای اسرار خون سید الشهدا از جهت کثرت و هم چنین از جهات دیگر مجلس مفاد
در دنیا منقبتی که از اینان هجید مقدمه کرده میشود و ان حدیث بطریق طبیب مطیب مسلک
در اواخر بلده وی بود و عمر طولی کرده بود و عمرش از حد استخار و بود پس ان نقل میکند
که من شاکر بخیشیوع نظر این فرنگی طبیب حکیم باشد متوکل بودم و مرا ایستاد و منقبت است
و مرا تربیت میداد پس بگردد بخیشیوع حسن بن علی محمد بن علی الزینا صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین شخصی زافر سنازه بود و فرمایش فرمود بود که شخصی که خواص اصحاب تلامذ
نور بوده باشد و بفرست برای من تا آنکه از من فصد نمایند پس بخیشیوع اختیار کرد مرا و گفت
من فدر حضا بهما التمل از من کبی خواستند است برای فصد کردن پس بخیشیوع هر چند
بود و لکن اخلاص محمد صانع الله و خلیفه الله عالی داشت و بمن ناکید بلوغ نمود در حفظ
اذاب و خدمت آنحضرت و گفت ایترایقین بکن که امر زد و در رفین کبی اعلم تر از آنحضرت می
باشد و ان اعلم اهل رفین است پس البتة خدمت بکن که آنحضرت بواسطه امر ما یاد در ان
که بنوامر خواهد کرد پس رفین بدو رفت و میمنت سری الخلیفه الله تعالی من فرمود بود که در کربلا

حجرات بیرون باش تا آنکه نوزاد بخوانم پس در اول آن وقتی که داخل خانه آنحضرت شدم بقاعده طبعی و حشمتی بسیار وقت خوب بود برای قصد کردن پس در حجره نشستم تا آنکه وقت مجامع رسید و بیجا خوب گذشت و آنوقتی که مرا طلب کرد برای قصد آنوقت بقاعده طبعی و مجوی بسیار وقت نبرد و غیر مجود بود برای قصد کردن پس امر فرمود برای اخضار یک طشت بسیار بزرگ پس طشت بزرگی را ملازمان و غلامان حاضر نمودند و امر کرد مرا که قصد کم از یک طشت بکنم و در آن طشت نوزاد شیر بان طشت ریخته میشد تا آنوقتی که طشت بزرگ لبا لیب میشد پس آنوقت فرمود قطع کن پس قطع کردم و دست مبارکش راستش را از پای چپش بست و امر کرد بیرون من در حجره پس نشستم در حجره پس ملازمان و غلامان حاضر نمودند برای من از اشام طعام حار و بار در پس طعام خودم و در آنجا ماند تا وقت عصر پس آنوقت امر با حضار من فرمود مرا خواست پس رفتم بخد متش امر نمود باز بقصد کردن باز همان طشت بزرگ را خواست پس او را خالی کرده از آنجا ظاهر نوزاد شیر اولی و لیه احصا نمودند پس امر فرمود بمن قصد کن پس قصد کردم و گذاشت تا آنکه خون مبارک طشت را مثل نوبت اول پر کرد تا لب و کنار طشت پس آنوقت امر فرمود بقطع کردن پس قطع کردم دست مبارکش راستش را بست و با چیزی پس امر فرمود بماندن و مکت نمودن من در آن عمل پس شد در حجره خوابید و که صبح شد و افاقا طلوع کرد مرا خواست و امر فرمود با حضارها طشت او را خالی آوردند آنوقت امر کرد بقصد کردن دیدم این دفعه هر چه میاید مثل شیر تازه دو شید شده است گذاشتم میامد تا آنکه طشت باز پر شد بلب طشت پس امر بقطع کردن پس قطع کردم و دست مبارکش را با چیزی بست و آنوقت از زیر رخسایش دست مبارکش بیرون آورد و بیجا در بعضی بیجا اشرفی باجها و خجالت کشیدن بدست من گذاشت و عدل خواهی فرمود و قصد کرد که حجره خانه برود و عرض کردم آقای رسید من خد متی جاری که بمن بفرمائی فرمود بلی بابل بیاید خوب مضاحت نمائی تا تشخیص که تا تو مضاحت میکنی از دیو عاقول پس رفتم پیش استاد نجیشتی و قصه را اول تا آخر برای آن نقل کردم و آن بسیار بسیار تعجب نمود گفت حکما و اطبا اجماع و اتفاق کرده اند بر اینکه بدن انسان بیشتر از هفت من خون

میشوند و هفت من در جمله بدن عظیمه سینه میباشند نه در همه بدن و اعجاز از هفت است که در دفعه سیم مثل شیر تازه دو شید شده میامد است و بعد از آن گفت آنچه نو حکایت میکنم قضیه سه طشت بزرگ اگر اینقدر از چشمه منبع آب بیرون میاید باز خالی از تری نخواهد بود پس بقصد یک ساعت فکر کرد بعد از آن سه شبانه روز من و آن کس حکما و اطبا را خواندیم و استنفاذ در دفعه کردیم بلکه نظیر این یکی در عالم واقع شد باشد او را به سینه پس بدیدیم که نظیر این قصه یکی شب در عالم واقع شد باشد پس بعد از آن گفت امر در علم فاس بهام طب در دنیا طوایف نظر است بر آنرا هب است که در دیو عاقول میباشند پس کتابت بان نوشتن در آن کاغذ نوشت این قصه را از اول تا آخر و امر کرد مرا سوار بغلش شوم و بدیو عاقول بروم بیرون راه پس شب بود سوار بغلش شد و قصد کردم دیو عاقول را و قتی که رسید مرا هب مثل حصا و قلعه بود او را صدا زدم و ندا کردم تا آنکه بر سر دیوار قلعه آمد و پرسید نو کیستیم گفت از اصحاب تلامذة نجیشتی و میباشم گفت کاغذ و کتاب آوردی گفت بلی پس در قبیل بر زمین نشست و سر بسیما را گرفت و در قبیل را روانه کرد پس من پس کاغذ را در آن قبیل گذاشتم و در قبیل را میانگذاشتم و کاغذ را خواند پس بی افشود از قلعه و حصا نازل شد و در آن کسود پس توها نزد میباشی که قصد کرده شخص بزرگوار را گفت بلی گفت طوبی طوبی فرمود در تو پس آنوقت بیغلش را شرح گذاشتم و سوار شد و عجیل تمام میفرمودیم در آمد بسو مشین تا آنکه ثلث از شبانده رسیدیم پس من را ی گفت اول کجا میری یا نجانه استاد من یا نجانه شخص بزرگوار گفت اول نجانه اشخص بزرگوار پس رسیدیم بد خانه امام حسن عسکری علیه السلام از آن صبح پس در آن کسودند بگلانم سیما بیرون آمد گفت کدام یک از شما ها راهب دیو عاقول میباشید راهب گفت آن منم فدای تو باشم غلامم گفت از بغل نازل شو پس راهب از بغل نازل شد غلامم بمن گفت بغل خود را و هم بغل راهب نکه دارود دست راهب را گرفت و داخل اندرون شدند و من در آنجا رفتم بغلها گرفته مکت و نوقف نمودم تا آنکه صباح کردیم و افتاب بلند شد پس آنوقت راهب اندرون بیرون آمد و خالی که از بدنش بیرون آورد بود قیاب نظر نیست را و انداخته خود لباس رهنایت را و پوشید بود قیاب قیاب و لباس

اهل اسلام را و مشرف شده بود و در دست حجت الله و خلیفه الله تعالی شرف اسلام پسین گفت
خالا بروی بخت آن استاد تو بخیشوع پس در فیم بخت آن استاد و چون استادم بخیشوع در
بود و او را از او دیدی ناز کشد از فقر و مشرع کرد بدیدن بسوان پسین وقتی که بان رسید
گفت چه بلعت شد که از در خودت بیرون آمدی گفت میباید که ملاقات کردم او را استاد
اوردم بدینت میببخیشوع گفت یا میباید که بی نظیر او را یا فم زین اگر هم چنین قصد
کردن در عالم واقع نشده است از احدی مگر یک دفعه از صبح پس این شخص نزد او که حجت الله و
خلیفه الله است بنظر میباید در دایانش و بر او پیشین منصرفند بسوی حجت الله و خلیفه الله
تعالی و این را خدمت ملازم آن حضرت کرد تا آنکه وفات یافت رحمه الله تعالی مجلس مقام
دوینان ذکر اجمالی بعضی امور حکمیه برای همانا بدین و مضمون این شریف یعنی برای همانا
جمله از اسرار انبری که اینجندت شریف مضمون است پس میگویم و الا باید این مطلب محقق بنا
بر اصحاب هنر و ذکا و فهم و فطانت در بیان اجمالی خلقت نبات و حیوان و انسان در صفوات
ارکان چهارم یعنی عناصر در صفت و قبی که مرفوع شود و یکدیگر را با بدن حقیقت و تاثیر
کند در آنها قوای عالیة فلکیان و سبب استمال شراعی که پیدا کردند خارج شوند از صرف
تصادف میان آنها بود مثل تضاد حرارت و یابردن و تضاد بیوضت و طوبیت و خارج شود
ایضا از فضا و تقابل که سبب آن قابل فیض و حجابی نبودند پس اول فیض که میرسد بسوی او
هنا است اثری از آثار حیوة پس اوقات افاضه میشود از قبل قیاض علی الاطلاق و مقسم شود
که حفظ کنند آن را که بیاید و او را صحت معدنیة اطلاق میکند مثل معادن طلا و نقره
و الماس و سایر صفت و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
انم و اکمل شود بنحوی که اغداک نامش و او فرب و وحدت و جمعیت نامش از انوار حیوة بران
افاضه خواهد شد و ان بلاسک و شبهه اشرف خواهد شد زیرا این اثر نفس نباتیة خداست
کردنست و هم چنین نمود تولید قبول کرد گشت پس اشرف خواهد شد از اثر اول زیرا که نشا
ان محض حفظ صوت نوعیة بود پس بعد از این اگر مزاج اندر واکل و افضل حاصل شود
که سلیس بنیاد نباشد بوضوح خالص پس اینوقت چنانچه این مزاج مرکب است از سببها نمودار است

کرده است در جوامع و نباتات و این هم چنین امانه و مینا خواهد شد برای قبول اصل
حیوة یعنی افاضه میشود بران از قبل قیاض علی الاطلاق نفس جوانیة شاعر محتر که باخیا
و رازده پس در اوقات برای ان نفس جوانیة در قوه خواهد شد قوه مدرکه و قوه محرکه
و بر این تاویل کرده اند یعنی جمعی از علماء عرفاء کلام حقه را در ذریه و حجابت کل نفس هم است
و شیبند پس قوه مدرکه منقسم میشود بجواس خسته ظاهر یعنی جواس میخ کانه ظاهره و انفا
قوه باضه و قوه ساعده و قوه ذائقة و قوه شامه و قوه لامه است و این منقسم جواس میخ
یا خسته و انفا قوه حس شکر و قوه خیالیة و قوه منصرفه و انفا قوه حافظه است و انفا
به هر یک تمامی یافت میشود مگر در حیوانات کامله و اما قوه محرکه پس ان دو قسم است قوه
و قوه فاعله اما قوه باضه دو شعبه دارد یکیش قوه شامه و لامه است و دیگری قوه غصلیة
قوه فاعله شانس چند یکیشدن او قار است و هم چنین شانس او خواست خوردن او قار است
و الا ان این قوه فاعله در این سفل و شانس اعصاب است که منقسم شده بعضی از دماغ
و بعضی از نخاع و مقسم نخاع را در زیر دماغ خلوق کرده است و حاصل جمیع این قوای
کانه ظاهره و بیجانة باطنیة روح بخاریست و او را طبع و طبیعی نیز میگویند و حقیقت
انجره لطیفه است که از اعز به حاصل میشود و بهیارت و انجا بیست که از اجزاء لطیفه غذا
انجره لطیفه حاصل میشود یعنی خون و بلبم و صفرا و سودا پس انجره لطیفه را ارواح طبیعی
مینامند و منشأ ارواح طبیعیة فلیجوانست خواه انسان باشد و خواه غیر انسان چنان
منشاء و منبث جمیع شریایان قلبی است و جمیع شریایان یعنی رگهای مجوف بر از ارواح
است اما ارواح بیشتر و خوش گمز و اما از رده که منبث و منشأ ان جگر است انفا نیز
از خون و ارواح است و لکن بعکس شریایان یعنی در او رده که انفا نیز رگهای مجوف خوش
بیشتر است و ارواح گمز است و اما اعصاب منبث و منشأش دماغ است و نخاع و همه اعضا
مصنعتند و هیچ مجوف ندارند مگر یکص مجوف است و او را ملتقی النورین برای در حقیقت
مینامند هر حال روح بخاری قیاض علی الاطلاق و هسبنا و قه خلیفه نفس خلوق کرده
و بعد از جانب نفس بسوی بدن رسول و سفیر قرار داده است و چون قلب منبث و منشأ

روح جاری حار غریب است و بسبب صبر است و صوت قلب فوار معنوی است و قوی که در
حایت لطافت شد منجی که مشابه شد مجرم فلک پس اوفت روح نطقی یعنی محل استوار
نفس ناطقه ملک کلیات خواهند داد و آن در کتاب الله تم و سنت و احادیث خلفا
الله تم قلب فوار و لب عقل و روح انسانی و نفس انسانی وارد شده است و او را
تم بسبب نفس و اختصاص خلقش بقده حقیق بدون اسباب و وسایط در دنیا است
نخودش فرموده و آیه و آیه و آیه فاذا استوتبه و نطق فی من روح پس چنانچه در اینها
و در سبیل و اوصیای ایشان علیهم الصلوه و السلام و نفوس و ارواح انسانی بهر حال و آنم و عدل
میشود و هر چند قوای پنج گانه ظاهریه و قوای پنج گانه باطنیه ایشان نیز بهر حال و آنم و عدل
میشود بلکه اینکلام در قلوب ایشان که منبث مشربان و منشا جوهر است و هم چنین در کتب ایشان
که منبث آورده و منشاء خودست نیز جاری میشود و اما غیر اینها و اوصیای مقصودین پس در جهان
منفاصله آنها و مراتب منفا و نه انهاد را بنیقام مجدد و احصایا نماید اما تحقیق حال را بنیقام
بالنسبه با صحاب کاتبه مطلقه و خلافت کلیه یعنی بالنسبه بسید المرسلین و ال ظاهرین و معصومین
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس ان بهر چه دیگر است با بنیفاصله و عظمت و قوت
ارواح کلیه ایشان و نفوس ظاهره ایشان و هم چنین کلام در قوای باطنیه و قوای ظاهریه
و قلوب اکباد و سایر اعضا و اجزاء ایشان از بعد از انبث است نه در مقامی است که حساب
کتاب است و جان جذری از جذور کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب کباب
و حجر بر میوانند میا و زند هیمنان هیمنان کجا مقیرو کی مقدم میشود برای احد از افس و
جن یا از اهل عالم ملکوت خاطر بهضیلت مشنون قطره از بخار و قوا امیس و ادراک حقیقه
ذره از اشعه شعاعانیته شمس مرآت درجا و مشون خلافت کبری و ولایه مطلقه دینی
ایمطلب بهر اخضار و اجمال است که انسان کبر و کمال است مقصود اصل و فرع است با شد
در ایجاد و ابداع حقیق و عالم ملک و عالم ملکوت و دانست خلیفه الله در تصرف و ولایت
حفظ و رعایت بر آن خلفت پوشانید حقیق خلقها جمیع اسما و صفات عظمی را ای با اعتبار
مظهر بر او و امتیاز کرده در مسند خلافت و بان الفاء کرده مقادیر امور را بنفیند فرمود

نفس فانی در خزان ملک و ملکوت و مستخر بود جمیع خلافت برای حکم و جبر و قس اینها که
اشاره نمودم ایاز بینان و شواهدش بر این عین عاقله فاطمه و ادله شرعیه ساطعه است
هر حال در هر عضو و هر جزو از اعضا و اجزاء انسان کبر و کمال از ان برهان تام و قطع
و برای توضیح و بیان اگر مثال خواسته باشند بگویند که چنانچه سید المرسلین بر برهان چشم
مبارکشان انجیز است که خودش فرموده که لا یستوفی بالترکوع فانی و اگر من خلقی کما از ان من ما
یعنی سبقت نیکند بر من در رکوع بدست که من شما را میبینم از خلف چنانچه میبینم از پیش رو
مضربانچه حقیق فرمود ما ذراع البصر و ما طغی و باز خود رسول الله فرمود در روایتی از
عاریت مشارفها و مفادها یعنی طی کرد و پیچید که رفیقان برای من و نمود روح جمیع مشتاق
و جمیع مفاد و کرامت از من و برهان منع شریفش انجیز است که خودش بان اشاره فرمود اظن
السماء و حق لها ان قاط لیس فیها موضع قدم الا و هیئه ملک سلج و ذراع یعنی اسما لها صدا
کردند و مشرا و ادانت که صدا کنند و بر آدرا لها موضع قدم مکرر انجا میله است صاحب
یا میله است صاحب است یا میله است فاک است و برهان شمس چنانچه در مقام اظهار شوق به
ملاقات او پس فریب بعد از اظهار واقع فرمود است انی لأجد نفس الرحمن من الیمن و برهان
چنانچه فرمود است ان هذا الذراع مسموم یعنی این ذراع کوفتند که مشوی کباب است
صموات و برهان لمس چنانچه فرموده است و وضع الله یدیه بین کفینی فاحسست بر و برهان
ذبان مبارکشان چنانچه حقیق فرمود است و ما یقول عن الهوی ان هو الا و حی یوحی و اما برهان
بصافش یعنی این من مبارکشان انجیز است که جام بر ذواته میکنند که در روز خندق رسول الله
فرمود یا جابر حمیر خود تا زمانان میزند و دیگر کوفت نماز سرش با این میا و زید تا این
پس میگوید رسول الله شربها و در نخانه من و این هن انداخت بخیر و هم چنین بد دیگر کوفت
پس منم بحقیق یاد میکنم که فریب هزار نفر از ان و کوفت و آب کوفت خوردند و همه سیر کشند
و بر کشند و دیگر ما هم حالت اولی خودش بود و چیری از ان که کشند بود و چیزی ما نیز هست
حالت اولی خودش باقی مانده بود و کویا چیری از ان نان نه چیره بود و اما برهان مقلش است
که چشم امیر المؤمنین در روز خندق دید داشت پس پیشش نهادند انذخت فی القور

رسد زایل شد و بعد از آن امیر المؤمنین در مدینه در چشم ندید و اما برهان دستش
 پس حتم بان اشاره فرمود در آیه وافی هدایه و ما نصبت از منیت و لکن الله فی وایض
 ذکر پیغمبر نمودن سنگهای پیزه در کف مبارکش و اما برهان انکشت مبارکش نشانی
 اشاره نمود بماه پیزه ماه و قطع شد و ایضاً از میان انکشتهایش اب بوع میگردید
 بیرون و آمد مثل بنوع کردن اب در چشمه پر قوه و خلق کثیر از آن بخوردند سیراب شدند
 و اما برهان صد مبارکش است که حتم در آیه وافی هدایه الم شرح لك صدك بان
 اشاره فرموده و ایضاً برای صد مبارکش صد بود مثل صدك بیک جویش آمده و اما قلب
 و انور اندیش آنکه و قوی که میخواند چشمهایش میخواند و قلب نورش میخواند و امکان
 است که بر این اشاره شود قول حتم ما کن بالقراد و ما رای و با جمله مثال و نظایر
 بر اهین در مظاهر وجود مقدس آن که در آن است از آنکه کج و احضار یابد و اما بر اهین
 مطاوی وجود مبارکش و قوی است و اشرف اینها نیز اکثر و اندک است که حسا و کتفا
 جمیع انس و جن فلیلی از آن ضبط نمایند و کج بر بر و تقریر میاورند پس در اینجا میباید
 مثال اکفای میباید پس برهان قوه علمش نبی که امیر المؤمنین اشاره بان فرموده گفت
 علیه رسول الله الف ناب من العلم فاستنبط من کل باب الف ناب اما برهان قوه
 حکیمه علمیه اش در عروج نمودن آنرا که او است مجید مبارکش با قصه عالم سهولان چینی
 کبند و المشقی و روح مقدس مقام قاب فوسین او ادنی و اما برهان عقد عملی است
 آنکه حتم در آیه وافی هدایه انک لعل خلق عظیم بان اشاره فرموده و ایضاً خود نیز کوا
 فرموده است عشت کاتم مکا و الم اخلق پس چنانچه جناب سید المرسلین که صاحب نبوت
 مطلقه است و این بر اهین مذکوره بلکه صد هزار مثال این بر اهین اعضا و اجزا و وقایع
 ظاهره و امور سوره وجود مقدسش حاوی و جامع اند پس همین است کلام در ال
 اظیین اظهر من اوضیا معصومین آنرا که او صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
 که ایشان هستند اولیا الله و خلفا الله و حجج الله قهر و ایشان هستند اصحاب لایه مطلقه

و خلافت کلیت بر هر شخص مؤمن که مشد بر منکر باشد و سراج نور ایمان ششغالی در
 ظلمات او هام و افکار ضیالجت و نور اندازان باشد مستعد و مستغنی نخواهد شد و کثرت
 خون و کثیف بودن و زنگ شیر زار و قضیه ضد کردن و در کمال کمال ذن امام حسن عسکری
 بی بعد از ذغان و افرا و اعتراف بمضمون این حدیث شریف ضرر و عیب ندارد که ان مؤمن متور
 فلیس بنور ایمان بعضی سزا و اخذیت شریف عالم و مستبصر باشد بسبب رسیدن از عالم علم
 ربانی و فاضل عارف حقایق این سزا مسائل غامضه و امور دقیقه رقیقه همگی و با تمام ذن
 حتم و خلفاء الله و حجج معصومین ان میباشند و لکن علماء اکامل و فضلاء افخم که اعمال خود را
 صرف در تحصیل علوم و حقایق و معارف ربانیه کرده اند و برای حصول مقامات عالییه باطنیه
 دنیا کیشند اند جا بواست که منعرض بیان جمله از اسرار در جمله از مقامات باشند پس بلکه
 نظر بعضی جهات و حیثیات در جمله از مقامات این قسم از فرض لازم و واجب میباشد پس
 خالا شروع بنیای نکرده میگوئیم که چون قلب صنوبر ان خلیفه الله و حجة الله الکبری یعنی حسن عسکری
 علیه الصلوه و السلام عضو است از اعضا جسد بدن شریفش و محل استواء روح نطفی و نفس
 نورانیه کلیت قاهره از حجة الله و خلیفه الله نعم است پس این قلب نور عین الحیوه و منبع نبوض
 افشان الهیه خواهد شد و خلط خون و ماده الحیره لطیف یعنی ارواح طبعیه که از قلب مستعد
 میثوق عین ماده حیوه و زندگانیست و چون جمیع نبوض و قاطبه نعم و الا و احوی بتارک و تقا
 جمیع خلقت بسبب خلیفه الله نعم و بواسطه حجة الله الکبری میرسد خصوصاً فیض حیوه و نعمت زندگانی
 بر اصناف حیوانات و بر افراد بنی آدم وجود و تحقق این فیض هو فوسنت بر مشیت اراده خلیفه الله
 نعم پس در قضیه ضد کردن و در ذن خلیفه الله و حجة الله الکبری امام حسن عسکری علیه
 الصلوه و السلام بان کیفیت مذکوره اشاره میشود بر اینکه ابدان و احیاء اصحاب خلافت کلیه
 و ولایه مطلقه است ابدان و احیاء سایر مردم بنسبت ذن و اخلاط اربعه یعنی خون و بلیغ و صفرا
 و سودا و هم چنین روح تجاری حار و غریزی در ابدان و احیاء سایر مردم از اغذیه و اشربه میشود
 و باعث دیدن خلط خون جمله از اغذیه و اشربه میباشد و هم چنین زیادت در سایر اخلاط
 و اما امر در ابدان و احیاء شریفه خلفا الله و حجج الله نعم بطور احو و شیخ دیگر ملکوتی است بلکه

بمنج سر از اسرار غامضه است چرا این منج باشد که بدان شریفه خلفا الله هم و اخبار طیبه
ایشان ماده اسرافه طیبی است که از انبینه ارواح اخبار و ابرار و مؤمنین خلفند
است پس مقتدی که مشیت و اراده خلفاء الله و اولیاء الله هم قرار گیرد پس بان مقتدا از منبع
الحیوه و عین فیوض که قلوب ایشان است خون مثل قوازه میجوشد و میاید خصوصاً در مقام
انتقام کشیدن از اعدا و اما سر آمدن خون بلون و رنگ مشیت در فضا و در ذن در
سر بر سر خلیفه الله هم امام حسن عسکری پس اشاره بر اینست که چنانچه هر عضو از اعضا
ابدان و اجزا خلفاء الله و اولیاء الله هم خصوصاً قلوب ابدان ایشان منبع الحیوه و عین الوجود
والاصناف است پس هم چنین هر عضو از اعضا ابدان و اجزا ایشان معدن الموم و لطافت و
مخزن الحقائق و الصور است زیرا همیشه بصیرت از بصیرت عالم میشود و از علم بیشتر میشود و بسیار
واضح بیان اینست ان خلیفه العلم واللبن الحلیح حقیقه و اخذ و نقد الصور اما بحیث
والعوا لم یس حاله میگویم که چون اینطالبت شیفته نورانیه و این اسرار لطیفه ملکوتیه بیانش
ناید اشاره کنیم بوجوه و اسرار این خوفند کردن و درک زمین خلیفه الله هم امام حسن عسکری
علیه الصلوٰه و السلام یعنی فائق مشیت و اراده انجمنه الله باین خور و باین کیفیت خون در کرب
عیر ذلك نس میگویم فائده اوله را بیفصیله نیستند که حجت الله هم خواستنا اشاره کرده باشد
اصول نورانیه و قواعد ملکوتیه یعنی بان اموری که بیانش و بیان و واضح نیستند خلیفه
الله هم اراده نمود که هدایت و ارشاد کند بجهت معارف خلافت کلیه و ولایه مطلقه و شناختن
اثار و خواص و لوازم این خوار خلافت و ولایه و ایضا ارشاد و هدایت نمود مردم را بصواب
هم چنین ولایه و خلافت با باین معنی که صاحبان هم چنین ولایه و خلافت سید المرسلین و ان
ظاهرین و اوصیاء معصومین است بزرگوار هستند صلوات الله و سلامه علیه علیهم اجمعین فائده
موتیر است که چون در عنایت اولیه هم چنین مفاد شده بود که برهان قاطع و دلیل لامع
ساطع و ایمان آوردن انهم غایت بجز یعنی زاهد بر غافل این خوفند کردن و درک زمین
خلیفه الله هم امام حسن عسکری هم نظر بنامینست که گذشت یعنی نظر بعلم زاهد هم چنین فضل
در عالم بیکر برای علیه روح الله شد است پس خلیفه الله هم امام حسن عسکری است

و اراده اش بان قرار گرفت که کثرت خون و کیفیت کون خون طشت ستم بان منج باشد
که گذشت نا انکه راه شرف شود بر و اسلام و ایمان فائده صیم است این خوانان منا
طعاف و مبینات لا معاف تا کید و سندی و ناید نماید ان ایان و مینا و در کله یز
که از سید المرسلین و ان ظاهرین و اوصیاء معصومین ان بزرگوار صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین واقع و صادر شده بود پس حقیقت بن اسلام و همچنین طریقه فائده
از اموری میشود و در همه اهل ایمان و ملل و هم چنین در همه اصحاب خدا و خلیفه
کالمسرفی زایعه التیارا اگر بنا بر اضافه بکلیه و بیان این است که این قضیه عکاست
و مرسلان بختی شوع نظر بر اینست طراش بنضاری بلاد و بقیاع خواهد و سید چیزی
مبکات و مرسلان راهب سندی و جدید الا سلام نظر بازوم ارشاد و وجود شد
ناس که ملک من ملک عن بینه و کجی من حی عن بینه فائده چهارم است که اشاره
باشد خلیفه الله هم باینکه مثل این خوفند کردن و درک زمین یعنی در مقام کثرت خون
و کیفیت کون و درک در عالم بیکر بیه و واقع و صادر شد است در بعضی کمال و انض
انبیا یعنی علیه روح الله هم نظر سابقه و سایر عرش در اذعان و قبول بویه مطلقه سید
المرسلین و در اقرار و اعتراف بخلاف کلیه و ولایه مطلقه ان و اوصیاء سید المرسلین
صلوات الله و سلامه علیه علیهم اجمعین پس فائده را بسبب خبر دادن زاهد
مسندی و غایت بجز به بختی شوع و غیران از طوائف بنضاری و عیسوی و ملا خطه مؤد
فائده پنجم است که خلیفه الله هم و حجت الله هم خواست که دفع استیغاثان و دفع استغاثان
و استیغاثان مردم نماید یعنی در قضیه کثرت خون جناب سید المرسلین و اوصیاء
چه کثرت و چه بسیار کثرت که در مقامی باشد که طوور و مرغمان هوا که زیاد از حد و
احصا باشد هیچ در مصرع و مدح ان امام مبین مظلوم و مظلوم و در کله فائده پنجم
خون پس هر یکی از انها از یک طرف و سبک صقع از اطراف و اصقاع عالم بر و از کتند
و از نقاط و نقاط ماضی و نوره از اجزا انها نظرات به بسیار و باریق از کوه ارض
و سطح روی زمین برسد بجهتی که بعد از فرمان الی الان مساجد که در عالم نباشد

است خواه مسلح کبار باشد خواه مساجد صفا و بعد از آن زمان الی انقضای عالم مسلح بکجه
بنا خواهد شد از صد که در بعضی مساجد که الان عددش از صد که در پیشتر شده است و مسجد
که بعد از این خواهد بود در هر یکی از مساجد بکفته از خون انور اطهر طیب ان امام
مظلوم هر میاید ان شاه او ویراه و امصینا و اما ماه و مظلوم ماه و اینجه این مقدار
خون انور اطهر طهر در موضع و مدح ان امام مظلوم روحی له الفداء و بجز حد و بجز وزن بود
ان شاه او صد او ویراه هزار و امصینا الی الان در کثرت خون انور اطهر طهر ان امام مظلوم
روحی له الفداء و حرف میریزیم خون موضع و مدح بود که طهور و مرغان هوادان غوطه و
کشته بودند اما خونیکه از جواهرها و زخمهای مظلوم در رسیدن مقانلات و مجاهدات که
مدت نزدیک بی ساعت یا بیشتر یا کمتر نظر بان محض که روز عاشورا و اصفنا و در سنا
بود در عرض کر بلا ریخته شده بود اما ماه و مظلوم ماه و ان غریبانه و چون فصد و زدند
خلیفه الله امام حسن عسکری و نهایت صد پنجاه من بتریزی بود نظر بر اینکه طشت بزرگ
در عربستان پنجاه من بتریزی بلکه شصت من میکرد پس نهایتش را صد هشتاد من فرستید
اما خون امام مظلوم روحی له الفداء که روز عاشورا زدند کر بلا ریخته شد خواه در موضع
مدحش بود و خواه در رسیدن مقانلات و مجاهداتش ریخته شده بود بمقدار ضعف ضعف
خون امام حسن عسکری میشد و سایر توضیحات و بیانات بعد از این است که ذکر خواهد شد
مجلس و مقام چنانچه در بیان و توضیح امر تمام و مطلب عظیم پس بجای نمائند که کثرت کسب
خون انور اطهر در موضع و مدح سه چهره شیش بوده است بابت این بود که چون امام
مظلوم روحی له الفداء و خاک کر بلا افتاده بود در غایت ضعف میطابقی بود پس در آن
وقت عوفا و ضمه جوی از لشکر کفار میشدند و میخواستند هجوم بزنند بکنام ال الله تعالی و حرم
رسول الله ص و ان خلیفه الله تعالی و سلطان فرمود و رؤسا اصحاب غیرت و ناموس گاه باز نو
و گاه با صد و سین حرکت میکرد و نابک و صیحه برانکفار میزد و از شدت غضب تا ترغیب
انورش ان علم فوت و قدرن مجاهدان کفار و جانان ال الله تعالی و حرم رسول الله فی خون
قلب چنان و فودان میانند و میجویند و سیلان میکرد و میریخت بان چشمها از خنما و عین

جراحتها بمشابه خیزی بزرگی سر زده شده بمنافذ عینون و مجاری چشمها از این خشک شده
پس آنوقت موضع اشرف بر از خون انور اطهر میاید ان شاه او ویراه و امصینا و اما ماه
و اینجه این مقدار خون انور اطهر طهر در هر یکی از مساجد بکفته از خون انور اطهر طیب ان امام
مظلوم هر میاید ان شاه او ویراه و امصینا و اما ماه و مظلوم ماه و اینجه این مقدار
خون انور اطهر طهر در موضع و مدح ان امام مظلوم روحی له الفداء و بجز حد و بجز وزن بود
ان شاه او صد او ویراه هزار و امصینا الی الان در کثرت خون انور اطهر طهر ان امام مظلوم
روحی له الفداء و حرف میریزیم خون موضع و مدح بود که طهور و مرغان هوادان غوطه و
کشته بودند اما خونیکه از جواهرها و زخمهای مظلوم در رسیدن مقانلات و مجاهدات که
مدت نزدیک بی ساعت یا بیشتر یا کمتر نظر بان محض که روز عاشورا و اصفنا و در سنا
بود در عرض کر بلا ریخته شده بود اما ماه و مظلوم ماه و ان غریبانه و چون فصد و زدند
خلیفه الله امام حسن عسکری و نهایت صد پنجاه من بتریزی بود نظر بر اینکه طشت بزرگ
در عربستان پنجاه من بتریزی بلکه شصت من میکرد پس نهایتش را صد هشتاد من فرستید
اما خون امام مظلوم روحی له الفداء که روز عاشورا زدند کر بلا ریخته شد خواه در موضع
مدحش بود و خواه در رسیدن مقانلات و مجاهداتش ریخته شده بود بمقدار ضعف ضعف
خون امام حسن عسکری میشد و سایر توضیحات و بیانات بعد از این است که ذکر خواهد شد
مجلس و مقام چنانچه در بیان و توضیح امر تمام و مطلب عظیم پس بجای نمائند که کثرت کسب
خون انور اطهر در موضع و مدح سه چهره شیش بوده است بابت این بود که چون امام
مظلوم روحی له الفداء و خاک کر بلا افتاده بود در غایت ضعف میطابقی بود پس در آن
وقت عوفا و ضمه جوی از لشکر کفار میشدند و میخواستند هجوم بزنند بکنام ال الله تعالی و حرم
رسول الله ص و ان خلیفه الله تعالی و سلطان فرمود و رؤسا اصحاب غیرت و ناموس گاه باز نو
و گاه با صد و سین حرکت میکرد و نابک و صیحه برانکفار میزد و از شدت غضب تا ترغیب
انورش ان علم فوت و قدرن مجاهدان کفار و جانان ال الله تعالی و حرم رسول الله فی خون
قلب چنان و فودان میانند و میجویند و سیلان میکرد و میریخت بان چشمها از خنما و عین

البقیه نیازه شده عین البقیه شد و سبباً میشود که مخطوبات و همتان فلسفه غارض
میشود و سبب کثرت خون مضرع شریف و مجد الله تبارک و تعالی الان همه اینها را باید
و بعد از این انشاء الله تم غرض خواهد شد اما سبب تیم در بجز بر آن قلم و دست ناری
عمیقتند ااه و اولیله و امیبینا و اما ماه و امیتده و انبجاء چه طور بگویم و چه طور
بنویسم ااه پس مذبح شدن آنمظوم مثل کبش از حلق و منور شدنش مثل شرفیابی
از کوزال سینه هر چند امر مذکور بفسه و بقیه بای باعث کثرت و سببای خون را اند
افراط نمی شد و لکن این سبب بگویم که در وقت شهادت یعنی در وقت که
سهم ولد الزناد در عرش اعظم الهی یعنی در صد انور اقدس الخلیفه الله تم نشسته بود
حالی که محاسن مبارکش بدست انکار بود و انکار بود از انجا میخواست خاک بر سر عالم
و غالیان بر نیز جمیع سنوان ظاهرات معصوما و بنات فاطمیان بمصرع شریف وید
و الخالت مشاهده نمودند و شروع کردند بگریه کردن و زاری و ناله و فریاد و صیرو
افغان پس در الخالت از مشاهده نمودن امام مظلوم حالات حر و محمد مصطفی و عترت
علی مرتضی و فاطمه زهرا قلب انورش سوخت و شروع کرد باز بفرودان و همچنان در
آمدن پس نتیجه این ظاهر شد در وقت مذبح شدن از حلق و منور شدن از کوزال
سینه یعنی خون اطهر انور از حد افزون و متجاوز از مقام افراط بمصرع اطهر و منج
در چینه شد پس از چینه این سبب که ذکر شد مصرع و مدح هر دو در یلچه خون کشند پس
باید مؤمنین و مخالفین ایضا الب شریفه را خوب بفهمند و در وقت مظالم این کتاب با
در وقت که مظالم بش این احقر را از ذکر خبر فراموش نمائید الا لعنة الله علی القوم الظالمین
مجلس و مقابله بچند روز ذکر و بیان قصه طیور و مرغان پس محقق نمائید که جمعی از علماء
از طرف اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند که وقتی که جناب سید الشهدا در زمین
کربلا خاک و خون افشاده بود و جسد انورش در زمین بیکس بود فن مانده و خویش
زمین مسفوح بود پس انوقت بگریه سفید آمد و چون انور اطهر و در کشت و بعد از آن

پرواز نمود و خون از پروبال ان تقاطر و نقاط میگرد تا آنکه تا آنکه در سینه بجای
سببای از طیور و مرغان و دیدن مرغان و طیور در تحت ظلال مدغصون و شاخها
درختها نشسته اند هر یکی از آنها چیزی ذکر میکند مثل جبه علف و غیره و آنکه در این
مرغ تا آنکه زده بر آزار مرغان و طیور و کفت و یل ناید بر شما ای آخرا بظهور چه مشغول
شده اید بکلامی ملامت ذکر دنیا یا نمیدانید که جناب سید الشهدا در این بجز آن
اقاب جسد شریفش افشاده بود و خاک و ریزک که گریه کرد بکشته و مذبح و منور
شده و خویش مثل هر خار شده و مسفوح کشته پس آخرا بجماعات طیور هر پرواز
کردند و قصد کردند کربلا را پس وقتی که بگریه رسیدند دیدند جسد خلیفه الله
تم در زمین کربلا انداخته شده است جسد شریفش بفسر و نامعلومه غسل داده اند
و نه کفن کرده اند و بارها بر آن جسد میزنند ااه و بدن او مروض و استخوانها
او را حوافر سناک حیول کفار شکسته و خور کرده اند از این بدن انور اقدس
اطهر و خوش حیوانات بیابانها امت و گریه و ناله میکنند بوان طوائف جن کوهها
صحراها امت زانوار و از هزاران بدن اشرف خاکهای صحراها و بیابانها و هوا و
فضاء همه منور و معطر کشته پس ان آخرا بظهور و معاش مرغان اینجا الان دادند
همه صیغ کیشیدند و بلند کردند صداها را بگریه و زاری و ناله و افغان و خویشا
را انداختند به یکی بدیایچه خون مصرعش پس غوطه زد کشند در آن و مرغ کردند
در خون مدح پس پرواز کردند به یکی و هر یکی از آنها قصد میکند یار کردند و قصد
میکنند و یکصقع از اصقاع و بقاع ارض کردند تا اعلام کنند باها ل ان بلذرون
اصقاع و بقاع و نواحی ارض به کشته شدن جناب سید الشهدا پس عفتصا قصدا
و قدر الهی یکی از آخرا بظهور و قصد کردند مدینه جناب سید المرسلین را و چون
پرواز کردند از طرف پروبالش خون شریف تقاطر و نقاط میکرد و بر بقاع زمین
ریخته میشد و بیجا اند سید بضر شریف سید المرسلین و در آن و چون خون
بشر شریف میفتد و صدا بلند کرده میگفت الا قتل الحسین بگریه و ناله و کشته شدن

الادیح الحسین بکر بلا پس مرغان و طیور بسیار جمعتند شروع کردند بکره و زاری و
نوحه و افغان کنن اهل مدینه ایجا التراد بلند و مشاهده نمودند که علی الاقبال خون
از پو و بال مرغ نقاط و نقاط میگردند آنستند چه حادثه واضح شده است تا آنکه ملت از
وفان گذشت و خبر شد آن جناب میتداستند آمد بینه رسید پس اخوت داشتند که آن
مرغ مسخر فدرد زاری خون جز میاید و رسید المرسلین شهادت نور چشمش را و ایضا نقل
و روایت شده است که آن مرغ بمذینه آمد بگردن خودی بود و خرا و زامر و جدام احاطه کرد بوی
بجیع بدنش و این هیوی باغ و نباتان داشتند و خارج از مدینه و در خورش زبان باغ و زو
بود تا زمانی در این باغ باشد بلکه تخفیف بالنسبه بعضی امراض او باشد و از مقتضای قضای
و قدر الهی برای هیوی این مرغ آمد تا نقاط و نقاط مآر و پروبال آن و شست مسکن کرد
یکدخت از اشجار باغ هیوی و از مقتضای قضای و قدر الهی و اول شب یکجا غار فرستد
و داخل بمذینه شد بصد آنکه باز بیایع بر کرد و تا آنکه اینس بخترت باسد آن تمام آنک
ولکن برکتن بیایع در اشکهای هیوی ممکن نشد پس اند خرد و درش نیامد حزن و غمش
افزون و چشمش را خواب بنورد زیرا شبها پیش برای آن حکایت عجیب بر غیر فعل میگرد و
شبلی ها و دلدارها بان میتدا تا چشمش را خواب میبرد و استراحت میگرد و آن مرغ در جمیع آنشب
مشغول بکره و زاری و ناله بود و وقت سحر آن دخر کره و جنبی آن مرغ شمشید
ببرکت انعام و کره و زاری و جنبی آن مرغ حنفالی قوه ساعه مان دخر عطا و کرامت
در نمود پس بجزکت مینه و شک خودش را رسانید بر براند زنجی که مرغ در آن خود پس هر
انی که در دقیقه که مرغ فغان و زاری و کره و جنبی میگرد پس اند خرد با قلب حزن و غم
مثل مجا و بعد زاری آن مرغ و در این هنگام از نقاط و نقاط پروبالش میگذرد از خون
انور و میک چشم انداختن او ان نیز دنیا شد پس آن چشمش کشود و دیدم قد و بکفتر بکره
چشم دیگرش افتاد از جنبی بدینا من هر دو چشمش چاق و بدنا کشت و بکه در بکره
افتاد از مشا و لیت غایت یافت و یکفتره دیگر میاها پس افتاد در بین کیر در ستان یافت
پس نظر کن که بطور قوالی میافتاد جمیع بدنش میاید بطور صبح کشته با بعضی

از رویکه

میرنمایند

میرنمایند تا آنکه از جمیع امراض و اسقام و عاهاث و اوجاع غایت و شفا یافت بر کان
خون انور اطهر و چون وقت صبح شد پندش بیایع آمد پس دید یکد خمر میسند و فرج
نمایند و او را شتخ و از آن پرسید که من در این باغ دخره نصیحه علیه داشتم چه طور شد
است و هر قدر بخس مییاید او را نمی بدیم و آنکه قادر بر حرکت نبود پس دخره جواب داد و گفت
الله دخره من هضم پس وقتی که هیودی ایجا الترا مشاهده نمود و اینکلا مرا از آن شستند
الفور مد هوس و میبوس افتاد پس وقتی که افاقه نمود بحال آمد و قیام کرد دخره در دست را
کره او زرد بر پروبال دخری که آن مرغ در آن قرار گرفته بود پس هیودی نظر کرد ما بمرغ دید که
علی الاقبال مشغول کره کردن و ناله نمودنت و جنبی و اینس و فریاد و فغان کرد پس
هیودی گفت این مرغ تو را من میدهم بان حضم که تو را خلق کرده است ما من تکم کن و احوال
خودت را بیان کن این چه عجایب و غرائب احوالت مشاهده مییاید و این چه کره و زاری
خود کیتی است تو مییاید پس این مرغ بحول و قوه حضم بنطق آمد در حالتی که اشک چشمش
خاوی بود پس مرغ گفت بدان ای هیودی که من فرار کردم در بعضی از اشجار مع طایفه
از طیور و انوف بود وقت کره بظهور و کره هوا ناگاه دیدم از هوا بیخ ساقط و دروغ
شد و بانک زد بر ما و گفت ای جماعت طیور شما ها میخوردید و میاشامید و منم و نلذدی
نمایند و حال آنکه جناب میتداستند ای عبد الله الحسین علیه الصلوه والسلام در این
کره هوا طریح و جریح در ارض کر بلا بزرگ و خاک کره افتاده و لب تشنه میسند کشته شد
و حال آنکه آن و بال فضل از خمر و حلقوم شرابش خوردن خاری میسود و سر انور را طراقتش
مقطوع و برید شده و بر نیزه بلند کشته و نسوان و حرم و اخوات ظاهرات مقصودا او در
دل آسید مینل و کره نارسا و مشکو و با و حفاه قسو کوفه برده ند پس وقتی که معشر
طیور اینکلا مرا از آن مرغ شنیدند بویکی پرواز نمود تا آنکه بکره رسید و دید بکره حلیفه
الله و تحه الله علی جمیع خلقه داد و در یک کره بدنی برای خون مسخر کشته غلزل از حرا
خون انور شد و گشت زبکهای کره کر بلا است که در باغ و دادها ان و یکنا را مشا هر بر
بافته پس بکنی خود ما را بان بدن شریف انداختیم و او را بویدیم و بوسیدیم و بسپاریم

و زاری

وزاری و ندبه کردیم و در خون انور اطهر مظلوم خلیفه الله تم غوطه و شدیم و
مترج نمودیم و بعد از آن پروز نمودیم و هر یک از ما یکناحیه و یکسعه از نواحی و اصقاع
دنیا قصد کردیم پس من باین ناحیه و باین مکان افتادم پیران یهودی بسیار جمع کردند
که اینکلام را از آن مترج شیند و رحمت واسعه حق تعالی او را درک نمود و باین خودش
حدیث مینکرد و میگفت اگر جناب ابی عبد الله الحسین علیه الصلوٰه والسلام در آنجا
تقریر عظیم و موفی که از جیبم نداشت بلکه خلیفه الله تم و حجه الله علی جمیع خلقه بود
انور افشاش بر جمیع دردها و عاهات و اوجاع و اسقام شفا مینشد و اینحال را عجب
عربی در آنمترج پیدا نمیشد پیران یهودی بیگانه خون انور اطهر بشری اسلام شریفند
و هم چنین همانند حضرت هم چنین ناپسند نواز قوم و عیشش و ایتم جوی و علما و اولیاء
صاحب کتاب منافح حدیث مسند ائمه الساجدین را روانه کرد و اندک وقتی که جناب
سید الشهدا در آنجا در روز یکبار افتاده بود و جسد شریفش جسته بود بیشتر از
اند خودش و خون انور اطهر آن امام مظلوم غوطه و در کردید و مترج در آن خون
کرد بعد از آن پروز نمود تا آنکه خودش را رسانید بمیدینه طیبه و آمد بجای خانه فاطمه
رضیه که در آنجا سید الشهدا علیهما السلام بودند و آنجا نشست و انقلیله بر پیشانی
سرخش و بلند کرد نظرش افتاد بر آبرو با محالک مشاهده نمود پس شروع کرد
بگریه کردن و گریه شدیدی پس شروع کرد بانشاء چند بیت غزل غراب فقلت من
نعمی و یلک یا غراب قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب ان الحسین بکر بلا بین
الاسنة و الظراب فابکی الحسین بوجوا الال مع الثواب قلت الحسین فقال لی حصا
لقد سکن التراب ثم استقل به الجناح فلم یطوق به الجواب فیکتت متاحل فی بعد اللعنا
المستجاب و مضمون این بیانات اینست که غراب صدا کرد گفت ای غراب خبر من که کدام شخص
گفت خبر من که امام کفتم مضمون کفتم گفت موقوف برای صدق و صواب یعنی جناب ابی عبد
الحسین علیه الصلوٰه والسلام را قصد میکنم بدو نسبت که او را در کربلا شهید کردند با
ظعنات و فاح و نیزها و ضربات شمشیرها گفت ای غراب حسین پد من او را شهید کردی

گفت

گفت بلی والله حق و تحقیق او را کشند و مسکنش خاک کرد پس فاطمه صیفره صایده که بعد
از این محاوران مکالمات غراب پروز نمود و رفت و دیگر قادر بر جواب سوال
نشد پس شروع کرد بگریه و زاری کردن و بیجا میباید که بر من وارد شد و همواره
اخرای که بر من هجوم آورد و این کیفیت و افعالی را بر اعتراف جناب محمد بن حنفیه رحمة الله
تم نقل کرده بود و محمد بن حنفیه وقتی که انقیصه را از زبان فاطمه علیه ظاهر نقل
کرد برای اهل مدینه منافقان اهل مدینه لعنهم الله تم گفتند فاطمه برای ما از
سحر بنی عبد المطلب فرود آمدت پس نکندت مگر زمان قلیلی تا آنکه خبر شهادت جناب
سید الشهدا بمیدینه رسید پس بعد از این میگویم که محقق نمائید بر احوال قلوب
مؤمنان و صفای برضایند اهل ایمان و ایقان از شیعیان و محبان که هر صاحب فهم و
ذکا و وعلم و فطانت بلکه هر صاحب عقل و شعور ناملا و ند بر نماید را اخبار و آثار و
روایاتی که مشتمل است بر قصص و فضایل و طویر و مرغمان چنانچه همه را ذکر کردیم پس آن
وقت قطع و بیضی میرساند بجا و مقامان و مشهور شرافت و در جان ملکوتیه و خواص
لوازم و آثار روحانیة نورانیة خون انور اطهر اهدس خلیفه الله و حجه الله علی جمیع
خلقها امام مبین مظلوم جناب سید الشهدا روحی و ارواح شیعه که الفداء سبحان الله
و در شان و جلالت و جبر عظمت و شرافت دار و این خون انور اطهر بعضی از فلاک کربلا
مقربین مظاهر جلالت از انما الهیة هستند مثل جبرائیل و اسرافیل و میکائیل و این
خون انور اطهر جامع خواص و آثار این مظاهر است فی علم و عقل و بخش و حیوة و
موراثیة و ایمان و ایقان بخش طهور و مرغمان از خواص و آثارش عقول و شعور و آثار
اکامل عقله و عرفاء و ایدام میکنند از لوازم و صفاتش اموات و مردگان کفر و
ضلالت و عوارض مثل هیودان و مضاری فائز بچووه نور ایمان و ایقان میشوند و از
شرافت و جلالت و عظمتش اموات اعضا و ابدان در عین الحیوة و جسمه زندگان غو
در کشت زنده و صحیح و سالم میشوند بلی مقتضای اصول عقلیه ملکوتیه و لازم قوا
ایمانیه ایقانیه نورانیة یعنی مقتضای اخلافت کلیه و ولایت مطلقه و مظاهر شدن

برای

برای جمیع اسماء الهیه همین است ذکر شد باینکه که باید خون انور هم چنین شخص مظهر حید
اسم از اسماء الهیه باشد یا تصور و تعقل نمیکند که طهور و مرغان که در آن خون انور
غوطه و زکشته بودند و مخرج نموده بودند در مدت چند شبانه روز خواه در حالت
ظبران و پرواز کردن باشند و خواه در حالت ظران توقف و نشستن باشند مظاهر
نوزائیه و خون اطیب الدوام و اتصال از اجزای و پروبال الهاد و تقاطر و تقاطر باشد
تقاطع و تقاطری که مثل سیلک و جریان باشد پس از این اصل اصیل ملکوتی استرمتا
میتواند در بیک مطلب بگردد و ان اینست که خون همین بیانشد که عدل طهور و مرغان که در
خون انور غوطه و زکشته و مخرج نموده بودند نیا در خدا حضا بود و از این جهت جمیع بقاع
و نواحی زمین رسیده یعنی ان بقاع و نواحی که مساجدند اندالی آن و بعد از این
خواهد شد تا انقراض عالم پس حال میتوانیم بگوئیم که اگر عدد طهور بسیار بسیار باشد
بلکه سیصد بار و بیست بلکه صد بوده باشد بلکه از آن نیز کمتر باشد باز کفایت میکند در
اثبات مطلب و باب مساجد زیرا که از برکات ان خون انور اطهر یعنی ان خواص و اثار و لوازم
ملکوتیه و روحانیه ان خون انور اجساد و اجزای نظیر و پروبال مرغان مثل عین الخیوه که
در ظلمات بل است و اعظم در نایبتر شد اند و عبارت از وضع باین هیچ از اکیند که انظور
بسیب مخرج در آن خون اطهر بد رجاء اکامل عقلا و عرفا و رسیدن ما در آن رحمت و اسعه
خصه انوار این هر قدری که اراده کنند که خون بقا طر و تقاطر نماید بلکه جریان و سیلا
بیاید پس انظور خواهد شد زیرا که مناطخ اند بماده حیوه و منبع نور اکوار الملکوتیه
پس از این تحقیقات و معیقات نوزائیه از این ندقیقات ایقان حقایقه استظراف و استر
مطلب بیکر میشود و ان اینست که اگر در مضع اطهر و مخرج انور خون اطیب بان مقداری که
ذکر کردیم نباشد بلکه بمقدارده من و بیخ من ملکه از این نیز کمتر باشد فرضا یا تخفیف این
باز مطلب ملاحظ میشود در فضیله مساجد که الی آن بنا شده است و هم چنین مساجد
که بعد از این بنا خواهد شد تا انقراض عالم محفی نماید که مطلب قیو و رفیق لطیف و رفیق
و ایقو است خود بر و ناممل باید کرد و بعد از این مطلب بیکر را نیز باید دانست و ان

اینست ما تا حال حرف میزدیم و در امور منقطع بخون انور اطهر مضع انور و مخرج اطیب
و اما میان انور و منقطع بان خون اطهری که از سر انور و مخرج انور اخلیفه الله تقم و اما
مظلوم روحی و ارواح شیعه که الفداء تقاطر و تقاطر میبود بلکه جریان و سیلا میکرد
از کربلا تا کوفه و از کوفه تا بدمشق و شام از راه جمل منزلت خواهد در آن اوقاتی که در آن
یا صند و تقاطر میگذشتند پس تقاطر این مرحله در مواضع که مناسب باشد ذکر خواهد شد
انتم تقم و باز باید مرحله دیگر را نیز همینند ان اینست که ان از شهادت ان مظلوم روحی
الفدا هزار و دویست سال کسری زیاد رفته است پس اگر استجیر بالله و معاذ الله تقم تقم
شریف را نقش کنند خواهند دید که از جمیع جراحها و زخمهای اخلیفه الله تقم و امام مظلوم
خون تازه در تقاطر و تقاطر بلکه در فوزان و جریان و سیلا است چنانچه در زمان موسی
ملعون ملازمی از ملا زمان اعماقون نیز شریف را نقش کرد پس دید از جراحها و زخمهای
انور اقدس خون جاری میشود پس انهم مد هوش و بهوش شد و افتاد و فنی که بحال اند
علی العزیز شریف را نسوبه نمود و بویبه و انابه کرد و ایضا محفی نماید که سایر مشد که بلا
در این مقام و در این مطلب محفی و فیضی از خلیفه الله تقم فائز شده اند نسبت و اتصال
و ملکوتی ایشان بالنسبه بان بر کوار با یه معنی که اگر فیروز ایشان فلبس شود اسیر بالله و
معاذ الله تقم دیده خواهد شد که از حلقه و تماشای ایشان و هم چنین از سایر جراحها
زخمهای بدن و اجزای ظاهره شریفه ایشان خون تازه غل الانصال و تقاطر و تقاطر
است و فرق نیست در این مطلب میان ابدان و اجساد شریفه عزرب هاشمیه و میان ابدان و
اجزای شریفه سایر اصحاب مستشهدین صلوات الله و سلامه علی سیدنا و سیدهم و علیهم
اجمیع پس این مطلب نیز هر چند مستغنی است از شاهد و بینه آوردن نظر بر اینست که این مطلب
نیز از مقتضیات و لوازم بعضی اصول حکم ملکوتیه است و لکن با وجود این شاهد برای این
مطلب است که هیچ استفاضه بلکه بهیچ تضافر و تسامع منقول و منقول در افواه و لسان
در فضیله شاه خدا بند و چیکری و میان اجالی انفضیه اینست که بیکر و شاه خدا بند و بیکر
شریفه شهبند سید چون شنیده بود که قوم و عیره هر شهبند سلام الله علیه مانع

شدند و بریدن سران و او را از میان اجشا و ابدان شریفه ظاهر شدند بر داشتند
و آوردند با یکدیگر که آن قبرش را نگاه است و ایضا شنیدند بود که جناب سید الشهدا
روحی و ارواح شیعنه که الفدا مندیل و عصا به خودش را یعنی دستمال خودش را بر
زخم سر کرده است پس شاه خدایند بطمع بر داشتند دستمال تا آنکه در آن خیزد
دو خاین خودش را بر کرد به بنفش قبرش و قبری که بنفش کردند و جسد او را بهیچ دیدند
که گویا آن شهید شده است و دستمالی که جناب سید الشهدا علیه السلام بر سرش
بود در سرش موجود است پس وقتی که دستمال مبارک را برداشتند خون شروع نمود
بغویان و سیلان و جریان مثل جریان آب از میراب پس هر دستمال و هر چیزی که بنفشند
سر مبارک و خون منقطع نشد و در جریان شد آب زینت بود آخر آنکه مرثیه خوانند
متنبه گشته و نوبه و ناله کردند و همان دستمال جناب سید الشهدا علیه السلام را بر سرش
فی القور خون ساکن و منقطع شد ایضا شاهدی را شاعر ترک نیز نظم آورده و آن ملک
بیت در خواطر معانده است و آن ایست شاه خطای چندی میرا چیدین جوین
و قصیده ناد و شاه هر چند بجد شامع و مضامیر مثل فضیله شاه خدایند بر سرش
ولکن با وجود این از آشنایان و خالی نیست و آن ایست که ناد و شاه غلط اجرائی و جبار
نمود امر کرد به بنفش قبر چیدین مظاهر علیه السلام تا آنکه بنفشید که چند مبارکش بان
نظارت و طراوت و تازگی هست نایب پس وقتی خاکها را برداشتند و جسد مبارکش
منایان کشت عالم در هم ریزم شد و طوفانی و بادی در غد و صاعقه پیدا شد و در
شد علامت خرابی و مینا ظاهر شود پس آنچه سر بریده نشد و رحمانی که از حلقوم شریف
خون ظاهرش مثل آب زینت و جریان و سیلان بود و از حلقوم شریفش صد ظاهر
شد هلاکت الساعه و شحیح در آنجا در نود ناد و شاه بود فی القور جواب داد ما فاشد
الساعه پس آنجند شریف بهیچ اول خوابید یعنی مضطرب شد ناد و شاه از هول و فرغ
این شاهان مد هوش و بیهوش شده افتاد پس وقتی که افتاده بود و مجال آمد هینار
کریم و ذاری نمود و ناله و نوبه کرد نایب همد و بیان اتمام کلام بهیچ ذکر جماع

و جوامع و اطراف و انحاء مراد با اشارت لطیفه و فلوچان شریفه در امور متعلقه خون
افورا طهر طیب پس کلام در این باب افغ میشود در ضمن چند مجلس و چند مقام مجلس
و مقام اول در ذکر مفضل مرین میگویم مخفی نماید که چون خواستم شروع باین مقام
کنم دیدم همسان و خیال آن و خطوطان قلبی برین هجوم آورد که نباید این مقام را بنویسم
و اکفا کنم با آنچه نوشته شده است در غاب خون افورا طهر نظر بر اینکه اگر اهل این مقام
حقاء و جهلا و مستضعفین مینا شدند و خیال آن فاشد و نوبه آن کاشد و وسوسه
شیطانی بر آنها منور خواهد شد و زغم باطل و کان غاطلها بر این خواهد شد
که این اخضر در غاب شان خون افورا طهر صاعقه میکتد با اعراق مینویسم استعجاب الله و
مغاد الله تعالی پس همین شب که شب فزدم شهر رمضان المبارک و شب قدر و استخاره
کردم بکلام الله المجید این آیه معجزه آمد از نازل کتاب که ریشه من سب اغلیت
ام یقولون انهم بل هو الحق من ربك لست و فوما ما انهم من نذیر من قبلك لعالم
هنیدن پس یقین و قطع کردم بر اینکه اشاره بمطالب ایستقامت و اجتناب و اعتناء و عند
بکلمات و مجادلات عوام جهلا و مستضعفین حقاء میناید کرد و میتوان برای فاعند
جست نظر بر اینکه الی آن هم چنین مطالب را شنیده اند یعنی فهمیدند مقتضای اولاد
خلافت کلیه و ولایه مظالم را پذیر شنیده اند پس این اخضر برای تقریب محضتم و ابتغاء
الکریمه انجیزی که در این مقامات از اصول حکمه ملکوتیه مستنبطه از کتاب الله المجید
احادیث صحیح ظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است اشاره بنمایم مجلس و مقام
در ذکر مطلب ملکوتی و مقصد فوادی حقایق پس شروع میکنم و میگویم بحول الله
و قوته تعالی خون طیب ظاهر مظهر و نور افور منور جناب سید الشهدا علیه السلام
خواص و لوازم و نایب اثرش بهیچ نیست که جمله قلیله از انرا کتاب حنا حین و انش بنفشید
و بخیزد بواند مینا و زنده حاشا تم حاشا کلام کلا اقل شان از شئون و خواص کثیره ان شفا
است در غاب غاهات و افان و امراض و اسقام و اوجاع و ذره از لوازم و نایب اثران میجد حضا
ان حیوه بخشید است و زنده کرد اینک است از موفون حبه ظاهر و معنوی عقل و نازد و مقاد است

تشریح و بیان باین شرح باید گفت که اعضا سید المرسلین و اجزاء دماغ و آن دو مجزین اعضا
و اجزاء دماغ عزت معصومین و آل اطهر بن اطهرین نبی زکوار صلوات الله وسلامه علیه
علیهم اجمعین در نزد حق تبارک و تعالی نور و اشرف و اعلیٰ از نسبت اعضا و اجزاء هر جسم
حق تعالی و کرمی و جنان و آنچه در جنان است پس بجهت در موضع محل مناسبت شده
است بیهوشان آنرا سطح و میزان اکل و افشاء که اشیا و اجزاء ملکوتیه مطلقا ای بقیه العتم
کثیره الخواص و الآثار و امت و انجمله خواص و آثارها افاضه حیوة امت و ابرار و اعمی و بر
و جذام و سایر عاهاث و امراض و اسقام امت ازین الله تبارک و تعالی که یاد و بعضی مقامات
گذشته بفضیله سائر مقامات اشاره شده بحال اگر زیاده بیان میخواهید در این
مقام پس بگویند و خوف نکنند که هر عضو و هر جزو و هر قطره خون از جناب سید الشهدا علیه
السلام منبع الحیات و الحیوة و الانوار است نه در چند و چیزی که بقدر احتیاج پیدا بلکه از هر
که بجد اعضا و استغناء نمایند نمایند مثلا عین الحیوة در ارض ظلمات ملک خاصیت از دماغ
اجزاء و ذرات خون انوار اطهر جناب سید الشهدا علیه السلام و هر خاصیت از ذرات و کثر بن خواص
است که در عین الحیوة است و اگر میخواهید بیان از این زیاده کنید پس بگویند که آنچه از احتیاج
نفس کلیه عظیمه و اصحاب ارواح منیره قاهره مثلا سرامیل و جبرائیل و میکائیل علیهم السلام
مشتبه و کار سازی میشود پس از اجزاء و ذرات خون انوار اطهر جناب سید الشهدا علیه السلام
نیست و کانی میشود و حاشا حاشا کلام کلام که گمان کنی که من در بی مقام مبالغه
نمودم و اعتراف کنم ایضا فل صاحب غم و شعور یا امیدانی که حقیقت معجزه باشد نادیده یعنی من
هو بنی جناب سید الشهدا علیه السلام هستم پس ذات حقتم اجل و ارفع و اشرف و اقدس و ارفع
از آنست که سمان عیب و نقص و صفات خلق و فیثیه در آن راه داشته باشد تعالی الله عن
ذاتک علوا کبیرا و لکن ائمتنا که در جمیع و تقییم شان جناب سید الشهدا علیه السلام استخوان
و کتایبه ملکوتیه نورانیته اراده شما است از آن مضمون سزاوار خواهند شد بعبقیر و مجید
شون خون انوار اطهرش پس نباید در بر و ناما خوب بود در این مطلب که اکنون ذکر کردم و هم
چنین در کلان شریفه خون جناب سید الشهدا علیه السلام در دماغه و ان است و ان

استدک یا الهی جفیقه ایمانی و عند عزمان بینه و خالص صریح توحید و باطن ملکوت
و علاقی بخاری نور مضی و اسرار و صغیر جینه و خرن سار بینه و دوی و شیری و شیری
عصبه و عصبه و عظامی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی
الارض منی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی و عرقی
در این بیضا ای که ذکر شد و اینها مثل و نذکر تا بیاید یک مطلب بگردان و ان ایست که محمد و اله
المعصومین الاطهرین صلوات الله وسلامه علیه اجمعین سبقت نمودند
سارعت کردند با جایت حقتم در جمع عوالم و نشان سبقت و مساعدت عورتی که بطور
و هیچ اعم باشد ای جیب کونان و وجودات او را و انقض و اجساد و اجزاء و اجزاء
و جوارح و مخاطها هر خود نشان سارعتی که در ظاهر و باطن سر علائق خود نشان بود
باشد پس انوقت دانسته خواهند شد که آنچه که در دشواری و مقامات خون انوار اطهر جناب
سید الشهدا علیه السلام ذکر نمودیم مشتمل بود بقیه قطعاً با اعتراف و مبالغه
بلکه هر صاحب غم و ذکا و نامد و نذر بر نمایند در این اصول و قواعد حکمه ملکوتیه مطلع خواهند
شد بجملة از غوامض حکمت و اسرار الهیه مثل سحر حرف زدن و تکلم نمودن و قرائت قرآن کریم
سراورادن جناب سید الشهدا علیه السلام در سر پیرها و غیر پیرها و هم چنین تکلم و منطق کردن و
انوار سرفش و هم چنین بجملة از غوامض حکمت و اسرار تقاطر و تقاطر قطران خون اطهر اطهر
است و آنچه در بر و مال طیور کثیره و مرغان بیستاد و باقی ماندن این دماغا هرات خون
انوار اطهر حیات مضاربت و عصاره و بز و نازه کی با وجود گذشتن مدت مدیده معنی
این کلام نه هم چنین است که خشک و پیوست و انجا و جا برقیقت یعنی راه میباید در این نشا
فانیه در نبویه باین دماغا هرات و خون انوار اطهر اطهر بلکه مفضو از این کلام اینست که
دماغا هرات که حیثیت ملکوتیه و حلقه اصلیه و حبیب صفع اصل جوهر و حقیقه ذاتی
از جمله انوار و اطهر اشیا ملکوتیه است باقی میماند بر اصل نورانیته سبانه
و مضاربت و عصاره و قازکی اصلیه حقیقه خودش نه بر سبیل اطلاق بلکه انوقت
اقصا کنند هم چنین و احکمت و مصلحت الهیه جناب در جملة از مقامات کثیره باین شرح

است هر حال حاصل کلام و خلاصه مفصوو مرام اینست که خون انوار طهر جناب پندار
علیه الصلوة والسلام اثار و خواص و لوازم و مشون و مقامات بسیار و از او در همین
ظواهر و ظواهر و اطمن بسیار دارد سبحان الله نعم نظریک شان از مشون ان خون انور
اطهر فراملك مرقب کر قبی از ملک که برین او را در پیشتر ملکوتی جمع میکنند و سریشتر
و امست میکنند و از امکنوز و مذخور میکنند و رکوز و خواص این عرض الهی و نظریک شفا
از مشون میدان مقادلات و مجاهدان کر بلا در اکستان و لاله دار میکند و نظریک شفا
از مشون در مدیح و مضرع شریف طهور کثیر غوطه در میشوند و مرغان بسیار مرغی
نمایند و از نفاطر اخضر و تماطری و نبال انها هر چه در عالم مساجد است و مساجد
شد بنا کرده است و بنا خواهد شد و نظریک شان از مشون در طشت یا ظرف انور
تر و صدیق عظمی و حجه کرین فاطمه زهراء علیها الصلوة والسلام است و نظریک شان
از مشون در طشت بزرگ در نور سید المرسلین است صلوات الله و سلامه علیه و علی اله
المصوبین المظلومین و بیك شان از مشونش نایب میکند در اعداء و منافقین در حال یاد
مال اصندان نایبانی که در حجاب و مخلصان میکند پس لازمانت ذکر کردن رقصه طشت
بر از خون انور که در نزد سید المرسلین است صلوات الله و سلامه علیه و علی اله المصوبین
و بیان نایب ان خون انوار طهر و اعدا کفار و صدان نایبانی که در حجاب و مخلصان میکند
و هم چنین لازمانت ذکر کردن جمله از مناسبات مفاخر چند ان مناسبات منضم جمله است
و فضایل امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بوده باشد مجلس مفاسر و بیان رقصه
طشت بر از خون انور که در نزد رسول الله است پس میگویم که جمعی از علماء اعلام ذکر
کرده اند و در فایده این دیاج و ان باین شرح است که این دیاج میگوید ملاقات نمود
مرد مکشوف را که حاضر شده بود در کربلا در قتال جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام
و از ان مرد سوال کردم سبب بی و نایبنا شدنش را گفت حاضر شد در کربلا در پیش
بزرگ نه نفر بودیم و لکن نه نیزه زدیم و نه شمشیر زدیم و نه تیر انداختیم پس وقتی که غیر از
سر اجفت نمود و نایبنا شدنش را گفت عشا را کردم خوابید پس در عالم رؤیا ششصد آمد و گفت

اجابت

اجابت بده رسول الله اکتم من چه کار دارم رسول الله پس کر بیان مرا کرد و کشید
رسول الله خبر دیدم رسول الله داشتند من در صحرا بود و ذراع مبارک کن کوش
و برهنه کرده ام چوبه بدست مبارک کن کوفه و یک ملک ان ملک که در زیر دست رسول
الله ایستاده بود و در دستش شمشیر بود از انش و میکشت با شمشیر فقر اصحاب را
هر که بکوشید من را انش میکرد و میسوخند همه را با بیطور کشتن پس من نزد یک شدم
بدون انوار بر دست رسول الله نشستم و عرض کردم السلام علیک یا رسول الله
پس جواب بد فرمود و یک طویل نمود و بعد از ان سرش را بلند نمود و فرمود یا عبد الله
هر من ترا قطع کردی و عترت مرا کشته و حق مرا هیچ مرا غارت نکردی پس عرض کردم یا رسول
الله در کربلا حاضر شدی و لکن بکشید و بکشید و نزد یک تیر نینداختم پس فرمودی
میگوئی و لکن تکبیر سواد کفار اعداء الله نمودی پس فرمود نزد یک میاورد نزدیک انور
شدم تا گاه دیدم یک طشت بر از خون پیش روی ان بزرگوار گذاشته شده است پس
این خون پیش من است این خون حسین علیه الصلوة والسلام است پس از خون اطهر یک
میل مجسم من کشید و از خواب بیدار شدم و الی ان چشم هیچ نمی بیند و کور و عمی
شدم و ایضا جمعی از علماء ذکر کرده اند در روایت ابی حصین و ان باین شرح است که ابی
حصین میگوید دیدم یک شیخ مکشوف البصر را پس از ان سوال نمود سبب کور و نابینا
اورد گفت من از اهل کوفه میباشم و میکشیدم و عالم مقام رسول الله را دیدم که در
رؤیش گذاشته بود طشت بزرگ و در ان طشت بود خون بسیار از خون جناب سید
الشهدا و همه اهل کوفه را میکشیدند میاوردند بخد مت رسول الله و ان بزرگوار
میآید با انها از خون جناب سید الشهدا تا انکه مرا کشیدند بخد مت ان بزرگوار پس
من گفتم یا رسول الله نه شمشیر زدیم و نه تیر انداختیم و نه تکبیر سواد کرده ام
پس رسول الله صفر نمود و ان گفتم ای اهل کوفه غیبا شمر عرض کردم بلی از اهل کوفه
هستم پس فرمود چرا پیش من صرغ نکردی و چرا دعوت او را اجابت نمودی و لکن میل
کردی و دست داشتی کشته شدن من موقوفه عینم پس از حزن این زیاد شد پس

۲۱۲

اشاره فرمود بسوی من بانگش مباد که سوی من بیاید و مردم در حال کوری نامیست
پس من بدان حقیقت که مرا شاد و مسرور میکند که جمیع شرهای سرخ مو مال من باشد لکن
اینرا دوست میدارم و تمنای میکنم که کاش شهید شده بودم در یاری حضرت جناب سید
الشهداء و ایضا جمعی از علماء اعلام ذکر کرده اند حکایت مرگ اهنگر از اهل کوفه و آن باین
طریق است که آن مرد گفت وقتی که عسکران زیاد و ولد الزنا از کوفه بیرون شدند برای محاربه
و مقاتله جناب سید الشهداء من اسباب الان خودم را جمع کردم و با عسکران بیرون رفتم پس
وقتی که بوضع سید جنابهای خودشان از دزدان و من هم چهره خودم را زدم و مشغول بودم
در زنا با مومنان عسکران مثل اینکه سوارها و مرابطین و سنان نیزها و لاجری که از سنان
و مشیر و خمر و کار و مویج شده است پس آنها را در من میگردم پس در وقت من سید
شد و میان مردم مشهور شد پس وقتی که جناب سید الشهداء با اصحاب غرقش بکوبل و او را
منا نیز از آن موضع از حال نمودیم و بگریه آمدیم پس چهرها را از دیدم در طرف خضر غلضه پس روز
عاشورا نیز آن محاربه و مقاتله منتهی شد و هر فراتر بود که جناب سید الشهداء و اصحاب آن
بزرگوار سبند و ایشان را از آب فرات منع کردند و الا مرگ نیز و کوار را و اصحابش را
و البته کشند پس مدت سفر ما همه اش از آن فترت و حال نوزده روز شد پس در آن
کردم بمنزل در حال سبیا دولت مند و غنی شده بود و اسراء و سبایا که ال الله تق و محروم
الله و عزت علی مرتضی و فاطمه زهرا بودند با ما داخل کوفه کردند و این زیاد و ولد الزنا بعد
از چند روز امر کرد که آنها را ایشام نیز برید و ولد الزنا برید پس من در منزل خند و روز
بودم ناگاه بکیشب این سبها در عالم رؤیا دیدم قیامت برپا شده است پس جمیع مردم را دیدم
مضطرب و حیرانند و مویج میرند مثل جراد و ملحمای که دلیل خودشان را کرده باشند جمیع
مردم زبانه های ایشان از دهنهای ایشان از بران شده است بعد و سببها ایشان از تن
عطش اعتقاد من باین شد که عطش من از عطش همه اعظم و استقامت زبانه من و من
از شدن عطش از حس و ادراک عاجز شدند این عزیزان را از آب بود اما حار و آفتاب
بمنی بود که دماغ بخوش و غلیان آمد بود و زمین بنیج و غلیان آمد بود که کوبایران

واهنجا

در زینش اش خیار شده است و کان من این شد که ناها من قد هایش برید شد است
والله العظیم شدن عظم بطور بود که اگر اختیار داشتم کوشتهای بدتم را قطع قطع میکردم
تا آنکه خون جاری باشد و از ابوض اب بخورم پس ماد این غذا با لبم و بلا عینم بودیم
ناگاه دیدم یکدیگر را که نوز ستمش غنائش موقوف را نوز این نوزده و عواله را مطالع رو مبارک
بخت و سر و بخش شده و سوار بود بر اسب محاسن نوزاشش سفید بود و لحاظ کرده بود
او را هزاران از اوصیاء و هزاران از صدیقین و شهداء و صلح این از عوقف گذشت مثل با
شد با سرفک پس یکساعت گذشت ناگاه دیدم یک شخص سوار بر اسب بسیار خوب و در
انور منار کس مثل تمام بود و در کابش بود هزاران اشخاص فرمان بردار و مطیع و منقاد
در او امر و نواهی آن پس جمیع اهل موقوف بدان و احبار ایشان از هیبت نظر اش در اضطراب
و ترس بود و کوشتهای فرانس ایشان در زرع و زره بود از مشاهده هیبت و جلالت
و عظمت آن و چون من این شخص را دیدم خوف برون غلبه کرد و نتوانستم که از حاضرین سوا
کنم که این شخص دم بر رکاب برخواست و اشاره کرد بر اصحاب مطیعان و فرمان برداران
و اینقدر شنیدم گفت بگریه نیز این یکی از آن اشخاص با زوی مرا گرفت تا کلبه آهن در آمد
پس مرا کشید بسوا شخص پس گمان من آید که کفای من بریده شده است و چه قدر آنجا
کردم و التماس نمودم بکشد و تخفیف نماید در کشید تا کلبه آهن قبول نکرد بلکه بفرج آمد
از اول کشید پس بان گفتم که ترا منم میدم بحق انشخص که ترا بر من مسلط کرد تو کی گفت
من ملک هستم از ملائکه خلقت و جبار گفتم این شخص گفت این شخص جبار است گفتم
شخص اول که بود گفت آن محمد مختار است بود گفتم آن اشخاص که اطراف او را احاطه کرده بودند
گفت آنها امینا و اوصیاء و صدیقین و شهداء و صلح او مؤمنین بودند گفتم من کاری نکردم
بودم تا آنکه حیدر کرامت را مودا امر کرد بعد از من باین طریقی عذاب کردن گفت جمیع امور کارها
مرجع با است و حال تو حال اینجاست است پس تحقیق نظر کردم دیدم این سعد را که امیر
عسکر بود و دیدم جماعه شیبا و لکن آنها را شناختم و این سعد را دیدم سلسله او آهن
دو گردن و از دوجیمه و دو گوش اش زین بر او میباید پس اینوقت زینم کردم لهذا که

بعضی از انجمن سلسله آهن در کردن ایشان و جمعی از آنها بجز سلسله در پای آنها زد
بودند و جمعی را مقهور کرده بودند از عضد آنها با کلبه از آهن از آتش یعنی بجای آنکه مثل
حالت من بود پس هر ما را میکشیدند تا گاه دیدگان شخص را که ملک برای من وصف کرده
کرده بود که آن رسول الله است پس دید رسول الله را که نشسته است بر کرسی بسیار بلند
و آنکس بی نال و تشعشع اش موقفاً نوبت گرفته و اعتقاد بر این شد که آنکس از اولوت
و دیدم در مردم بسیار نوبت و جلیل القدر و خاص سفید از زمین آنکس نشسته اند
پرسید این مرد بزرگوار و جلیل القدر کیستند گفت یکی نوح است و یکی ابراهیم پس آنوقت
رسول الله فرمود یا عیال چه کردی گفت یا رسول الله کیست از آنکه اسناد از قائلین جناب سید
الشهدا و همه را آورد ام پس در اینوقت حمد کردم مصمم را بر اینکه من از قائلین نیستم و عقل
و هوشم بخا آمد پس رسول الله فرمود پیش بیا و زبید اینها را پس اینها را کسیدند پس رسول
الله پس آن بزرگوار شروع کرد بگریه کردن و زاری کردن نسبت بزرگوار همه اصل موف
کریم و زاری مینمودند و سبب که هر آن بزرگوار این بود که وقتی که سوال نمود از آن قوم
گناه چه کردید در کربلا بنور چشم من و پسر من حسین مظلوم پس یکی میگفت من ابو ابرو
نسبم و از اب فرات منع کردم او را و دیگری میگفت من او را بقتل رسانیدم و دیگری میگفت
من استخوانهای صد و سینه او را با اسب ندانم مروض و شکسته کردم و دیگری میگفت
پسر مریض و عیالش را زدم پس رسول الله صیحه کشید و فریاد کرد و فرمود اولاده و اقله
تا صراه و احسینا و اعلیاه یا علی ای بر شما که ال و عترت من بودید این هیچ بلاها و فضا
بعدا از من جاری شده بعد از آن خطاب با دنیا کرد و فرمود انظر با ای ادم یا اخی نوح به
ببینید که امت من بعد از من چه طور ساواک نمودند با ال معصومین من و ذریه و عترت
ظاهرین من پس دنیا و اوصیاء همه اهل موقف صیحه کشیدند و گریه و زاری نمودند
بنهجی که محشر بلرزه و تزلزل درآمد پس بعد از آن امر کرد بملائکه و بانان جهنم که قائل
گفتار و اعتقاد الله را بجهنم ببندند پس دنیا همه آنها را بیک میکشیدند و بجهنم
میانداختند تا آنکه بگریه و آوردند پس رسول الله از آن پرسید که در کربلا چه کردی

آمد عرض کرد که در کربلا نکرده ام پس از کربلا فرمود ای باختر نیستی عرض کرد که نعم صدقت یا
سید فلان هیچ کار و هیچ عمل نکردم مگر اینکه خود خیمه حصین بن یحیی را لعنه الله شهادت کند
بود او را وصله کردم و در وقت کردم پس آن بزرگوار متروغ بگریه نمودن فرمود و فرمود که
سواد کردی بر نور چشم من و پسر من حسین مظلوم پس فرمود که پسر ای ای زکی که با من جنت
پس دنیا را از آنکس خستند بجهنم و همه اهل محشر صیحه کشیدند و گفتند که حکم الاله را
پس خدا میدکند که در اینوقت بپسین اهل کرم کردم پس امر کرد بملائکه که نوزدان بزرگوار
بیرون بیاورند پس میکشیدند نوزدان بزرگوار پس از من استخفاف فرمود پس خبر دادم آنچه کرده
بودم در کربلا از اعمال و مشاغل آنکس پس امر فرمود بملائکه که مرا بکشند یا بشن جنت
ببیند از من ملائکه شروع کرد بکشتن من تا گاه از خواب بیدار شد پس چکایت نمودم
فضیله خود را برای هر کسی که بان ملاقات نمودم پس آن ملعون را با شمشیر چشک شده
و نصف بد تشنه و بی حیا بود و در دست او اجناس و آن همه را از آن ملعون مبری نمودند
و با نفر و کتابی بدک اسفند رفت لعنه الله هم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب تعقلبون
مجلس مقام حیا مراد در میان بودن چیزی از خون او را طهر جناب سید الشهداء علیه
الصلوة والسلام نظر بیک شان از مشون عظیمه ملکوتی اش در عالم و نشاء بر خیزد در نزد
صدیقه عظمه و محبت کبری فاطمه و اهل علیها السلام پس میگویم چیزی از ثقات و عدل روایت
اند از من گفته از اهل حجر یعنی از اهل حسا و حسا بلده است از کربلا در حجرین و امر میگویند
ملازم و مواظب بودم بر شنیدن مرا از جناب سید الشهداء علیه الصلوة والسلام و گریه و زاری
نمودن بر آن امام مظلوم و حاضر میشد مشیار و فرهاد در مجلس ماتم و نغمه زاری آن مظلوم
مکشیدند شبها که شب خیم محرم الحرام بود در یک مجلس نغمه و مقام آن مظلوم بسیار گریه و زاری
کرده بودم بعد از نغمه اهل مجلس خوابیدند و در عالم رو با دیدم که من در باغی و بستانی هستم
و آن باغ زاد رختهای بسیار را زد و در آن درختان مرغان و طیور بسیار میباشند و مرغان
مرغان و طیور در اعصاب اشجار نشسته اند مشغول نغمه و نغمه مینمایند و لکن چه نغمه
و چه نغمه نغمه و نغمه که همه در سوز و جانکند از همه مشتمل بر شیون و احزان و من با نغمه تمام

بخوانند و فرزند این غن کوش میدادم تا گاه که بر او از بلند شینک هم چنین گریه و زاری
که قلوب را فرجه میکرد و اکناد را میبویخت و میکشاند پس با خود حدیث ضعیف میگردم و میگفتم
کاش مبینا ختم که این گریه کنند و این غزوه و فوج و ندبه برای چیست پس چند قدم
حرکت کردم بعد بر جمع اهل سید و رکنان آن فتنه بود بکون زبان جلیل القدر و عظیم
المشان و یوزان مثل یوزان تاب بود و در دشتش بیک پیراهن با خون منقح و رنگ کف بود
و در آن پیراهن مریخی کثیر و سوزانهای بسیار بود و دید که او از آن اید بر میشت و لکن
بسیار نظر میکرد بسوزانها و تمزیقات آن پیراهن پس وقتی که آنها را مشاهده میکرد گریه
و زاری میکرد با صوت بلند و صیحه و صراخ و ناله مرتفع میکشید و بوی آن پیراهن تمامضا
ان باغ را مطبوع کرده و معطر گردانیده بود مثل رائحه مشک و غیره پس از آن زبانی میگرد
میگفت یا ابته یا رسول الله یا عمیدان که امت تو بعد از آن حال بخوار و قریب جفتم باهل
بیت ظاهرین و عزت معصومین فوجی ظلمها کرده اند و چه آتش فتنها بر او فرخند یا ابته یا رسول
الله حق مرا غضب کرده اند و مرا از خانه ام مطرد کرده اند و هیولاهایم را زدند و شکستند و
میراثم از دستم گرفتند و از خلعه خودم که شما داده بودید مراد دفع کردند و شاهد گها مرا
زد کرده اند و شهادت ایمان قبول نکردند و انکتاب و خطابی که برای من نوشته بودند در بنا
خلعه و عطیه که بمن داده بود او را پاره پاره کردند و مرا خار و فندم را منصفه و منصفه
شمرند و اعناق خودشان را از من بچینند و گوشهای خودشان را بستند از شنیدن کلام من
و مرا خندان نمودند و بر ضرب من سینهها کردند و هیچکس اعانت باهل بیت اطهار و نوره
کردند و بجهت اینها اکفان نمودند بلکه جمع کردند اخطای همه سپاه باطراف خانه من
اراده نمودند که بسوزانند مرا و اولاد مرا و وقتی که اصرار آنها در سوزانیدن خانه من نشنا
نمودم در خانه را کسودم و در پشت در خانه از آنها مسور شدم پس فرستند مرا در میانها
و در هیچ فرقه ای که نود یکشد که هلاک شوم پس انقطاع کردند از من و انقطاع از اسم
او و احسن گذاشته بودند و بجهت اینها نیز اکفان نمودند بلکه علاوه بر اینها هجوم آوردند و پسر
عم من حبیب و او را در صیحه خودن فریاد داده بودی و در کبری بر او در خودن نمود بود

و بنص جفتم او را امیر المؤمنین کرده بودی پس او را از جهاد طرف هجوم آوردند که فرستند جمایل
سپیشش بر کردنش انداختند پس او را میکشیدند چنانچه مندرختش را میکشند و اصحاب
ان امام محاد لغووندند و او را یاری اعانت نکردند و هر گاه امثال او برای امر تو بودند
مخافت و صیحت تو نکرده بودند تا نبی محکم در قیام او امر و فوای تو نبود جمع و قاطبه لغاذا
میکشند همه را مبرک اسفل میفرستاد پس وقتی که مشاهده نمودم این اوضاع را و ایحالت
فیرم خودم را اوصال اغضا من از یکدیگر منقطع شد و در کهای بدنم بریدند خوار و مضغه
بر سر کردم و چادر شیم را پوستیکه از خانه بیرون آمد با مید و زاری اینک بلکه مرا عا الجتر
من کنند و وصیت و ناکیدان فرما ایشان تو را در باب من محفوظ و مری بدارند پس در
و تعظیم من نکردند بلکه هیچ اعننا ایشان من نکردند بلکه شروع کردند بدشنام دادن و شتم
و بجهت آنها اکفان نمودند تا آنکه بنار آنها زدند و هیولوم را و شکستند اضلاع مرا و این
است اثار قار و یاهای ایشان الی الان در جسد من باقی است و نیز باقی خواهد شد تا آنکه
در قیامت ملقا و حضم و کفاه تو بر من یا رسول الله اگر ان روز در نور چشم مبارک خود را
میدید بد یعنی حسن و حسین را که بچه خالت بودند صیحت منقطع میشد و آرام نمیکردی زیرا که
آنکه نور چشم تو میدیدند عقب پل بر بر کوه خودشان در خالی که گریه و زاری مینمودند
و ناله و صیحه میکردند بقوم ظالمین و میکشند ایوم که امر لکم بکنار یید بزرگوار و مارا کجا
ببریدان بزرگوار را پس وقتی که در فرزند ما از چشم من غایب میشدند بسیار جابل شدن
انقوم ظالمین میان من و ایشان پس انوقت بسو قوم ظالمین مساعت میفرد برای دو و هوشم
خود مثل دگسته مسارعت انبوه یعنی شیر برای حفظ و حمایت استیالش پس انقوم ظالمین را
از ایشان نفری میفرد و نمیکشتم که انقوم ظالمین از بیت بر ایشان برسانند پس ایشان
گریه و زاری مینمودند و استغاثه بنویسیدند و میکشند یا جده یا رسول الله یا اجداننا
نظر میکنی و ما را با بن ذلت و خواری مینیب یا بنی بذر ما را با بن ذلت و خواری بی
برند برای بیعت این ابی قحافه و صدیقه عظمه بقیة النبوة و حضرت ترا دشنام و شتم دادند
یا جده یا رسول الله از عزت و اهل بیت معصومین تو مالکته اعراض نمودند و ان استخفا

خودشان را از دوستان و اصدا و محبان ملاحا بیکدیگر ندهند خیاات کردند و از
ماتری نمودند و ابواب خانیهای مازا برود و ما فبند فاجده یار سوانه کو یا ما را
فرین فلانستند یاد انستند و لکن اعنا بکلام حصم نکرند که حصم در شان فایضا
فلا استلکه علیه اجرا الا الموده فی الهرب کین بعد از ان باز افزون عظیم الشان و
الفدر کریمه شدید میبود و میگفت یا شاه همه اینها اکتفا نمودند بلکه مکاتب و
قراطیس و مسائل بسیار بود پس و نور چشم سید الشهدا حسین مظلوم فرستادند و
بکوفه دعوت نمودند و عراض و رسایل را باین هیچ نوشتند که حلیقه الله و حجه حقیم
و امام زمان هسبه اگر بکوفه تشریف میاوری و در قیامت حصم سگوه خواهیم کرد پس
که بسوا ایشان آمد در حال آنکه موقن بصدق آنها و راغب در شاد و هدایت آنها بود
پس همه بر آن مظلوم خروج نمودند و طرف را بران بستند و آخر اکامرا و اولاد او را
و انصار او را بقتل رسانیدند و باین نیز اکتفا نکردند بلکه بعد از شهادت آن مظلوم
اسما بجولان او زدند و بدین ترفیق تا آنکه صد انور و مینه اطهر و اوصال بدست
را مروض نمودند و اموالش تقسیم نمودند و عیال و حرش را امیر نمودند و آنها را بر
شتران برهنه سوار نمودند آه در آنوقت نه حرم و نه جعفر و نه عقیل و نه سایر فرزند
و شجران و سادات بنی هاشم از شیوخ و کھول و جوانان ایشان حاضر بودند تا آنکه در
واقف خودشان تبار بکنند پس آنم مؤمن مخلص هجری میگوید که وقتی که از آن دن
عظیم الشان شنیدم و آن پیراهن خون الود را و شستن آن او را دیدم بود و این هیچ تو
و ندیده و ندیدی که بر او شنیدم نزدیک بود که احدی علم فرامتا و احسا منطبق شود
هلاک شود و هم چنین مهور و متحرمانده بود که این زن جلیل الشان کیست حدیث
نا خود میگویم و میگفتم که بقینا و قطعاً که این باغ مال و ملک این زن عظیم المرتبه
الشان است و این پیراهن عرقه بخون و سوزاخ و سواخ شد غریزانت که انبیر هفتاد
رسید است بعد از این آن زن جلیل الدرجه عظیم الشان ملتفت بهمین و دیار شد
نداء کرد و فرمود یا ولدی چرا در کردی در روز عاشورا اسم خودت و اسم جدت را

و ذکر

ذکر کردی بلکه اهل لشکر کفایت و زان شناخته اند جد بود و او را دیدند بر کوه تو ناگاه
صدای می شنیدم که جواب میداد باین هیچ یا شاه فلک لهم اما جیدی محمد المصطفی و ابی علی
المرضی و ابی فاطمه الزهراء و جدین خدیجه الکبری و ابی الحسن المجتبی صلوات الله علیه و علیهم
اجمیع پس ایام را در گوش بحرف من ندادند و اعنا بکلام من نکرند و مراسم مقام نمودند
و جمیع طرق و شریکات را بر روی من بستند و از ترا بر کلاب و خار و یوسا برخواستند
مباح کردند بر او و عزت رسول الله قطره ندادند و مراد بگشتن کشند و بعد از آن
اسما را در جسد بجولان در او زدند و بجو افروختند آنها صدم مروض و استخوانها را کوبیدند
کردند و اهل و عیال و حریم را امیر کردند و آنها را بر شترهای برهنه سوار کردند و نه فرس
و نه عطا داشتند پس وقتی اینکلام را از آن مجیب شنیدم و در لرزه برجام افتاد و موها
بدنم را است شد پس قدری نزدیک رفتم و بان زن عظیم الشان سلام دادم و در جواب بگفت
نمود پس عرض کردم که ترا هم میدهم حصم که تو کنی پس فرمود من مادر این مظلوم میباشم منم
دختر بچرا این است منم فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی و این پسر من حسین مظلوم است که اسما این
است بعد از رفتن ما از دنیا او را نهادیدند او را شنیدم کرد پس بعد از گفتن اینکلام آن
و اشجان اش بجهان آمد شروع بنا کرد و حیث و صیحه و قد به بصوت بلند کرد تا گاه در این هنگام
از میان درختها جاعله از ستوان بسوان اقبال نمودند و نوار ایشان فائق بود بر آنچه شنیدم
و قر و مجو مثابان و سیاران و لکن همه ایشان بحالت غراء و بگاد بودند یکی سر برهنه بود
و دیگری کربان پیراهنش خاک و یاز بود پس همه با بنیوال بودند پس عرض کردم و گفتم ای
سیده من اینها کیستند فرمود اینها از یلب ام کلثوم و سکینه و زینب و ربابه میباشند باز
عرض کردم و گفتم یا سیدک پذیر من زاین و مرثیه خوان شما اهل بیت بود خصوصاً مرثیه خوانند
برای جناب سید الشهدا از حد زیاده بود ایاحا الش چه طور است و چه چیز در آنفال و در آن
فتاه گذران میکنند پس فرمود رفت در بهشت بخازی است فایضهای ما باز عرض کردم و گفتم
یا سیدک این بفرما بید جزا آنکس را که بر جناب سید الشهدا کرب کند و هم چنین جزا کیست
که مالش را در عزاداری مظلوم صرف و انفاق مینماید و هم چنین کیست که بسیت آن خزان

و اشجان

و آنچه اش برای مظلوم شب بخوابد و هم چنین جزاء آنکه زاکر در مجلس نغمه مظلوم صد میکند و آب بنیدهد و هم چنین جزاء آنکه زاکر در مجلس نغمه مظلوم خدمت می کند و بنیدهد و هم چنین جزاء آنکه زاکر در شمان شمال غنم میکند پس فرمود جزاء هر هفت و بعد از آن فرمود شاد و مسرور باش و بشازند بده با نجاعتی که ذکر کردی و اضافی حد الهنا را که منازل و وضو افشار و هفت در جوار ما اهلبیت رسول الله خواهد شد پس قسم بخورد محقق شود و محقق اولی دم و محقق شهادت نور چشم حسین مظلوم عطا که به هفت داخل خواهد شد که بکفلا از اینجا عاف مانده باشد پس باید این بشازند این شده را باها بوسایق از جانب من و الحمد لله رب العالمین مجلس مقامی بجز در کمال جمله از مضایق و فوائد پس میگویم محقق نماید بر مؤمنین و مخلصین اصحاب ایمان و ایضا که این اخراجند ام جناب سید الشهدا همیشه عرض بخدمت مستغیا کرده امت که مرا عاه الحرام و عظیم و بچیل و عظیم مجلس محافل فرمود ذکر مصائب جناب سید الشهدا را باید از امور مهمه دانست و ادب اعمال حسنه ظاهره و باطنیه را مثل بودن بظهارت و خضوع و خشوع و بزرگ محاوران و بنویس و بخوردنک با بداد دست نداد حتی اینکه در زمانت از انصاف و مروت و قاعده محبت اخلاص بخوردن و قلینان کشید در هم چنین جالس زیرا که مران عدل و کرامت کثیره گفته ام و بعد از این میفرماید که گفت اشتم فرم که نیاز جناب سید الشهدا و چنین بگا و مبتاکی و نشستن در مجلس نغمه و ذکر مصائب ان بزرگوار هر چند شخص نا اهل رعایت خودش بنشیند و ذکر مصائب ان بزرگوار کند فضل جمیع عبادان و اشرف قاطبه طاعتان و حسنا کنند پس از انصاف و مروت در زمانت که در هم چنین عبادان را عطا احترام و عظیم مجلس اش نشود و ادب حسنه ظاهره و باطنیه فعل نمایند و در ایضا بنیدهد فرمود نیست میان زن و مرد و شریف و وضع و صاحب شان و غیر صاحب شان و لکن با وجود این وصیت و نشاندن این بیخود در شان بزرگان دین و دنیا مثل علما و فضلا و عرفا و ملوک و سلاطین و فر و همچنان و جهاننده در زمانت زیرا که فهم و ادراک ایشان بیشتر از دیگرانست و عواهد مجلس و ادبش را خوبتر میاوردند و چه طور هم چنین بنامند حال

انکه

انکه بکوش همه درینست که مجلس ما تم و نغمه جناب سید الشهدا را بخواند شد از حضور جمعی از ملائکه و جمعی از ارواح اینیاء و اوصیاء و صدیقین هر چند آنجلس حقیقت بسیار فیلد باشد بلکه هیچ مجلس از مجلس نغمه جناب سید الشهدا در هیچ وقت از وقت خالی نه خواهد شد از حضور جمعی از ارواح کاتبه و نقوس قاهر مجرب و تبه با ابدان مشالیه و قوی بر زخیه خصوصاً از حضور صدیق عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا با جمعی از ملائکه و جمعی از ارواح اینیاء و اوصیاء و جمعی از ارواح ندیسه خدیجه الکبری و زینب ام کلثوم و سکنه و دقیقه و امثال و نظایر ایشان و اعتقاد این احقر بر اینست که در اکثر اوقات ان پیراهن غمر بخون افور اظهر جناب سید الشهدا را تا خود شش نغمه عزاد و ذکر مصائب میاورد پس این ادب ظاهره و باطنیه که ذکر کردیم مرا عا نشود و مساجد و قی که در آنها ذکر مصائب سید المرسلین میشود آنگاه و اولی و اولی خواهد شد از مساجد و مجلس ذکر مصائب ان مظلومین و وجوه و ستر این ظاهر است زیرا مساجد مقاد میسین و بیوت الله است علاوه بر این باطن بکفتر خوینکه در آن هست از خون افور اظهر جناب سید الشهدا ام شتون و آثار خودش را اظهار خواهد نمود در وقت ذکر مصائب خصوصاً در وقت صبح و بعد از ظهر و نجی صلیب عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا صلوات الله و سلاعه علیها در آنجلس از اینجه است که شور و شیون و صیحه و صیحه و کرمه و ندبه در مساجد انقد و اکثر از مساجد السی شود هر حال احترام و عظیم و بچیل مجلس ذکر مصائب ال رسول الله خواه مساجد باشد و خواه غیر مساجد مرا عاه ادب ظاهره و باطنیه در آنها از امور مهمه است و اگر شخص از انضا بصیرت ناست و آنچه برا کثر مردم محقق است بران منکشف شود بسبب باضمان و مجاهدات حقاش پس آنوقت خواهد دانست و خواهد دید که در بوطن مجلس نغمه و ذکر مصائب ال رسول الله چه امور عجیب لطیفه چه فواید عواید اینجه هست چه نحو مشتمل است بر جمله نشان و عوالم مثالیه بر زخیه فوایدتیس برای توضیح مطلب میان مقصد ذکر میکنیم یکفیسره را در این مقام و موضع است اولی و ایلی بدکران فضیله غیر این مقام است و مقامات

و ابواب

و ایوای و وصول این کتاب و لکن بسبب بعضی الهامات و مشارقات قلبیه باطنیه و اشتیاق
قرائتیه ما مورد شدیم که او را در اینجا ذکر کنیم پس حاصل انقضیه اینست که قریب بمکه
سال و نیم از این زمان شخص معروف و صاحب صنایع عجیبه و دانش حاجی میرزا احمد شهر
بناعت سنان بمنزل این احقر آمد در دار السلطنه طهران و گفت خواب دیدم چندین
از این و ما مورد که برای تو حکایت کنم پس گفت حاصل خواب اینست و عالم رویداد
که در نماز و سید اجل و اما مراده اگر مشهوره عبد العظیم رحمه الله است و در وقت
بمبارک امام زاده اعظم برای یک مؤمن قبر کندند و او را در اینجا گذاشتند پس دیدم
قبور آن مؤمن خاد و واسعه شد بکنایع و با این خوبی و مضاربت مثل این را در دنیا ندید
بودند پس از آن مؤمنی که در قبر گذاشته بودند سوال منکر و نیک نشد بلکه آن مؤمن از آن
خاد و واسعه داخل آن هشتادان باغ شد پس من بسیار تعجب کردم و در دل خودم حد
نقش کردم و گفتم کاش نیز با این سوال کار من میکندت پس امر کردم برای من نیز قبر کندند
و داخل قبر شدم و از قبر من نیز خاد و واسعه با بناغ و هشتادان پیدا شد پس از آن خاد
داخل آن باغ شدم و جماعتی را در اینجا دیدم و لکن بعد از یک ساعت خیالات و افکار
بمن هجوم آوردند مثل اینکه من اهل و عیال خودم را و ذایع نکردم و وصیت نمودم و
وصی مرا و نداده ام و امر مظالمات من با مردم چه فرج خواهند شد پس از داخل شدن من
نادم و پشیمان گشتم و بعضی حاضرین را از احوال خودم مطلع کردم خواب دیدم ندانم و پشیمان
سود و فایده ندارد زیرا نخواهند گذاشت نوزاد که بیرون بروی بدینا و کار خودت در
انجام انجام برسانی و در این خیال و فکر بودم ناگاه چشم افتاد بیک از پیران و زوایای باغ
و در اینجا یکبارت شاهد نمودم پس بطور عجیب بسوان آمد پس دیدم در آنجا یک
شخص نوزاد و جلیل القدر فتنه است و نوزاد در خد منان فتنه و اشاره با این
نمود و این احقر با منم گفتم حاجی میرزا احمد چه طوری در عالم رویداد منکشف شد یا این پیر
جلیل القدر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بود یا سید جلیل القدر امام زاده اعظم
شهراده عبد العظیم رحمه الله علیه بود جواب داد و الله برای من تعیین و تعیین معلوم شد

اینست که در
الله تعالی

ولکن توفییا و اداب و مراغه احترام و عظیم آن در خدمت آن شسته بودی پس بعد از این
گفت من قصه خودم را برای تو نقل کردم و گفتم که اگر مرا مرخص میکردند میرفتم بکار و
خودم انجام میدادم و وصیت خودم را میکردم و باز فرماییدم پس بواز جناب ایشان رخصت
مرا خواهم نمودی بعد از آن فاعلم نمود و بعد از آن فرمود مرخص کردم برای خاطر تو و لکن
بشرط اینکه نغز نه در عجب جناب سید الشهداء را خوب بجا بیاوردی و سعی و اهتمام خود را
و در آن مضایقه نماید و بسیار توصیت بلیغ در این مورد هر چند خطاب بصیغه جمع
مینمود و لکن اعتنا و اهتمامش با تو بود پس برخاسته از آن مکان و از بزرگواران برای احترام
و عظیم تو چند قدم بردار و تسبیح نمود و برکشت و من با تو داخل سخن عمارت امام زاده
اعظم سید اجل سید عبد العظیم رحمه الله علیه رفتم شدید و امر کردم در اینجا منبری نصب کن
اند و شخصی از وفات و ذکر مصائب رسول الله کفنی بلند شو عجبی و ذکر مصائب
پس آن شخص بلند شد بمیزه ذکر مصائب نمود و سخن شریف پر بود از مرد و زن و بسیار
و شیون و گریه و ناله در آن مجلس شد و بعد از تمامیت فکر مصائب در آن مجلس بپایان رسید
از سخن و صلوات بپایان قدم نیا که یا بیشتر راه رفتی باز در اینجا امر کردم باز نصب کن که در
کردی شخصی بلند منبر شود و ذکر مصائب کند و آن شخص ذکر مصائب رسول الله کرد
و شیون و ناله و صیحه و ضجه از مردم بلند شد و شور و افغان این مجلس بیشتر بود از شور و
و صیحه و ضجه مجلس اول و جمعیت نیز در این مجلس بیشتر بود از جمعیت مجلس اول و همین
رویش هر طهر آن کرد و میرفتم در میان دو مجلس و مسافرت قدم امر میکردی من میگفتم
و بمنوال سا بود ذکر مصائب عیاشد و لکن ساعت ساعت هم جمعیت بیشتر بود و مردم گریه
ندیده و صیحه و ضجه و در بعضی مواضع خودت بلند منبر میشد و ذکر مصائب میکردی تا آنکه
رسیدیم در اثناء راه بان بموضع ای متکامبری نصب کردند و جمعیت این مجلس اصفا و خجا
سابقه و در این مجلس خودت بوسه منبر رفتی و ذکر مصائب نمودی و گریه و ناله و صیحه
و فریاد و افغانی که در این مجلس شد بوضوح خواهد آمد باز بعد از تمام شدن این مجلس
رو کفایتیم سمت طهران ناگاه چند قدمی که رفتی و پروردیدید که چهار نفر یکجا بودند

میزند و مشکلان تابوت بطور مستقیم یعنی پشت ماهی است و آن تابوت را در فراق پیش
گرفته اند و در فراق عقبه در روی آن تابوت نقشه هست هر دو منان یک زنجیر آن
اکنون زنده شده است مد و تفری که از پیش تابوت گرفته بودند هر یکی از آنها سر زنجیر را
بدستش گرفته و بجهنم منوال میبردند و این جمعیت در خلافت بسیار از شاهان اینجانب
بسیار بسیار بخت نمودند و لکن نویسیار بسیار مغیر شده و در فراق غضب جدی و از اول
و جنات توایفقه و استکشاف و استنباط نمودیم چرا باید این تابوت و این جنازه را بر
عقوبت و غذا بگردن میبردند و حال آنکه این تابوت و این جنازه از میان جماعتی گذشت
که آنها در مجالس عریضه در مصائب جناب سید الشهدا که بره و نند به و صبح و صبح بلکه خو
گشتی کرده اند یا احترام شان این جماعت برداشته شده است پس باز چهار تفری که تابوت
را برداشته بودند تا ننگ و صیحه زدی و کفنی تابوت را بر زمین بگذارد پس اطاعت و
امر فرمودند تابوت را بر زمین گذاشتند پس سر تابوت را کتووی و ماهمه مشاهده میبود
دیدیم یک شخص را در روی تابوت نمودیم از اهل مدستیا ایش زنده اند و بان زنجیرها
دستهاش قفل زده اند و لکن آن شخص زنده است و نه مرده است پس فرمود یک سبک است
زدی مقبلان پس قفلها شکستند و زنجیرها از دستش کشودی و انداختی و کفنی بان شخص
برخیز و میان اینجانبی که کره و نند به بر جناب سید الشهدا میبکنند داخل شود و بگوئد
و خوف مکن و لکن تو هم بر مظلوم حلیفه الله علی جمیع خلفه کره و نند به و نوحه و زاری
بسیار کن پس برخواستند داخل قوی اینجانبان شد و لکن خوف و اضطرابش باقی بود و
به پیشش بود و از این جهت خودش را بوسط اینجانبان میانداخت پس بعد از این باز در
موضع دیگر امر بنصب کردی باز ذکر مصائب شد پس این شخص از تابوت درآمد و همه
بیشتر کره و نند به و نوحه میگرد تا آنکه رسیدیم بنزد یکی دروازه طهران پس اینجا نیز
امر بنصب کردی و در اینجا کثرت و از زحام مردم در هک و غایبی بود که بوصف میاید
ممانی حجازها و بوادی اطراف طهران پر از جمعیت بود پس آن وقتی که در اینجا ذکر مصائب
رسول الله ص شد صداهای و آوازه های کره و نند به گشته کان ما بنمان می رسید پس از

غایت اضطراب داشتند از خواب بیدار شدند پس بعد از این خطاب با بن احقر نمود و گفت
جناب قاین حاصل و خلاصه آن خواب بود که دیده بودم و ما مورد بودم که برای تو نقل کنم
الحمد لله تکلیف خودم را اینجا آوردم پس گفتم جناب حاجی میرزا احمد الا ان شخص زنده است
یا مرده است گفت زنده است گفتم از چه صفت و چه حوزب میباشند گفت از عظماء امراء و از
خواص ملذمان شه نشاه اعظم ناصر الدین شاه ادام الله وجوده و شوکت میباشند گفتم
مضیح با منش بکن گفت خوف میکم و میترسم بلکه من در حیثت از منسوبان و متعلقان
میباشم پس از اصرار بلین و الحاح اکید گفت این شخص مرفق الحضره الحاقانیه شهزاده اعظم
اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا میباشند پس در جبهه دوسر من گفتم که آن خوابها را که می
از مؤمنین صادقیین و جماعه از مؤمنان دیده بودند و برای شماها در همین مسجد نقل کردند
مشانی از مشون و مطنی از بواطن آن خوابها ظاهر شده است پس شروع کردم بنقل خوابها
میرزا احمد و لکن مضیح با من شهزاده مذکور کردم و اما آن خوابهای که جماعه از مؤمنین
صادقیین و جماعه از مؤمنان صادقان از علویان و غیر علویان دیده بودند پس حاصل
آن خوابها این بود که جناب سید بنده عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا صلوات الله و سلوا
علیها بان رجال و نسوان در دعا که رو یا فرموده بود که بسبب کثرت معاصیه و وقوع جرائم و
ذنوب کنا برد و طهران نزدیک بود که عذاب عظیم و بلا عظیم باهل طهران نازل شود و
حقن بر حجت و اسعاش این خود عذاب عقوبت بلا و باهل طهران نفر شد بسبب کثرت
فلان در مینگد ز راه محرم در ایام جفان در مسجد جامع پس بقلان در مینگد از زبان من
بگوید که ما ذای که در طهران است فرک نکند در ایام جفان ذکر مصائب نور چشم حسین
عظمتا و چند مرتبه همین خوابها را در همان مسجد جامع نقل کرده با پیغمبر وقتی که بر سر
من بلند میباشم بگردی پیروی مشهور بصلاح و تقوی و ایمان و ایتقان قبل از شروع کردن
این احقر بوعظ بر سر پای میا دستا و در نزدیک من صیحه بلند میزد و میگفت اهل مجلس
کوش بدهید که فلان مؤمن صالح و فلان مؤمن متقی و فلان عادل نشد و هم چنین فلان
مؤمن علوی و فلان صالحه صادقه و فلان نشد عادل و هم چنین خوابها دیدند

و فرمائید آن حضرت صد بیخه عظیمه و حجت کبری فاطمه زهرا را نقل میکرد چنانچه این
و حاصلش را آن نقل کرده بعد از مدتی دو سه ماه شهادت اعضا و السلطنه را در مجلس
فاخر خوانی ملاقات نمودم و خواب حاجی میرزا احمد را از اول تا آخر برای آن نقل کردم
ضمیمه شد و بفکر رفت گفتم آرام باش و بدان سبب آن مختصر است در دنیا از جناب
الشیخ و در تقریر داری آن امام مظلوم پس اگر بدانی از این مجلس تقریر داری خلیفه
الله تعالی ندانسته باید بعد از این مجلس تقریر داری بنا بگذاری و اگر بدانی از این مجلس تقریر
داری ندانسته باید بعد از این مجلس تقریر داری و اتم و مجاوس فضل و نیت مجلس تقریر
بعد بیاوردی پس آرام گرفت و سر برداشت گفت مجلس تقریر داری داشتم و بعد از این
همه از اول بنا خواهم کرد انشاء تعالی و الحمد لله رب العالمین و صلوات الله علیه و آله العظام
المظلومین بآب یا مری که هم در بیان ذکر جمله از فضل اخبار و اخباری که مشتمل
بر جمله از صفات امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام یعنی ذکر معذرت معاف شدن جناب
از ملائین و منافقین در دوزخ دنیا قبل از معذرت معاف شدن آنکفار و زنادق و غیره
حجیم و عفو نایب دایمیه آخرت بسبب شتم و عداوت آنکفار و زنادق و بسبب کوشش
دادن آنها مان خلیفه الله تعالی و سید اکو و صیبا پس مطالب این باب هم چنین متعلق است
مرتبطات این باب در ضمن چند مجلس و مقام واقع خواهد شد مجلس و مقال
در ذکر جمله از فضل که بنقل معتبر وارد شده است پس میگویم محققانند که ذکر کردن این
قصص اخبار در اینجا بسبب چند وجه است یکی اینست که این فضل شایسته و نظایر آن فضل
که ذکر کردیم مثل قصه اندر مکشوف و کور و فضیله حداد یعنی از آن اشخاص که در ذکر بلا حاضرند
بودند و زینهار آن جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام و وجه دیگر اینست که چون این
فضل را در اصل بیفهم و اکبر العبادات فی سرار الشهادت ذکر کرده بودیم پس خواهی بود
این کتاب خالی از ذکر آنها نباشد و لکن عده و وجوه اینست که بسبب ذکر کردن یعنی نوشتن
الرسول الله و مشغول شدن باین امر و باین مشغله در روزها و شبها و ناملا در فکر
کردن در این مصائب عظیمه در اثناء نوشتن اعضا و رئیس ام مثل قلب و دماغ و جگر و قوه

و ششم صحیح

افتاد و بر مزده بلکه نزدیک باغی لال و فناء شده بودند و دیگر قوه و استعداد نه مانند
بود که باز بقوا بیس و بخار مصائب غیر متناهی از رسول الله خوض کم و بنویسیم چنانچه
که بسبب این مختصر فرخ افزا و نشاط و سرور بخش اعضا و رئیس قوه بیاید و نشاط و فرخ
حاصل شود تا آنکه بر حمت و اسعه الهیه استعداد جدید و قوه و استعداد موهبه تحصیل کرده
باشم برای خوض در بخار و قوا بیس باقی مصائب ال رسول الله پس حال شروع میکنم بیک
این فضل پس میگویم از جمله آنها قصه محمد بن صفوان ملعونست میان این جناح در کتاب
الثواب المتأب و ایتشده است از این عاصفه گفت ما را منسوبان و ملازمان بخواهیم لعنهم
الله تعالی طلب کردند برای سبب شتم امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام پس من که بحکم و فرار را
اختیار نمودم بقرار پس بسوختن کبی فرستاد محمد بن صفوان لعنه الله علیه که از نسل ارجح
حجی بود و قبل مر عاریه خواسته بود که سوار شود بمیدینه طیبه پس من قبل از آن عاریه نداد
پس والله املعون چهار میل پیاده رفت تا وارد مدینه طیبه شد پس آنوقت اهل محاکم
مدینه خالد نام بود از جناب هشام بن عبد الملك لعنهم الله تعالی جمعاً پس من صفوان ملعون
بهر خالد ولد الزنادق و مسجد رسول الله بود خالد گفت یا بن صفوان برخیز و بر صغیر
کن پس ابن صفوان بمن صغیر کرد و مستهیل بنله ایستاد پس گفت خدا یا شاهد و گواه باش
که اگر عی من علی بن ابی طالب را سبب شتم میکند بر ایمان و طبع دنیا یا مقصد دیگر من و را
سبب شتم میکنم مگر برای دستان و نیز که آن صاحبان عینه بود پس در آنوقت همه اهل مجلس
دیدند که قیصر شریف سید المرسلین منفرج و منشوق و یلکد منازان بیرون آمدند و خالی که
میگفت یا بن صفوان اگر در داد عاصادق هستی پس لعنت حق تعالی بر تو باد و اگر دروغ میگوئی
پس حق تعالی تو را کور و نابینا گرداند پس ابن صفوان ملعون از من فرار شد و پسرش گفت
برخیز و دست من بده پس دست او را گرفت و اهل مسجد از مسجد بیرون آمدند بسو
من از خود نشان پس املعون پسرش گفت یا بمردم عذاب غار شده است و ظلمت و تاریکی
جمع خلق تو را گرفت است پسرش گفت چه سبب این حرفها میگوئی پس املعون گفت سبب
این چیزی را چشم می بیند پسرش گفت والله این بسبب جوان و حیانت کردن تو بود پس

و سبب

و بسبب دروغ گفتن تو بود در منزل رسول الله ص اتملعون کوز و نابلینا بود تا آنکه مردی بنام
و حیم رفت لعنه الله تم و قصه دیگر قصه حارث ملعونست میان این چنانچه در کتاب کشف
ایقین ذکر شده است با این لجه است که یکشاعر بنیفا نام قصد بعض ملوک کرد و از عادتش
این بود که در هر سال یک مرتبه سفر میکرد و نیز در این ملک میآمد و اتفاقا تا این دفعه
ملک در شهر نبود شبکار رفته بود و زورش کاغذ نوشت و در آن ذکر کرد اما شاعر
بنیفا را و ملک جواب نوشت و امر کرد پوزیر که بنیفا را در بعض عمارت سلطان منهد
پس بنیفا را ساکن کردند و در یک خانه که آنخانه قصر داشت و برای آن قصر غره و از آن غره
و کوه چنانما یان میشد پس بنیفاستبها در آن قصر و نزدیک غره میخواست پس آنخار ملعون
در هر شب از نصف شب از منزلش بیرون میآمد پس با تک و وضع میکند میانک بلند
گفت یا خافون اذکرا الله و بعد از آن سبب شتم امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
میکرد و شاعر بنیفا از صوت اتملعون متزعج شد پس در بعض شبها اتفاق افتاد که شاعر
بنیفا سید المرسلین رسول الله را و سید الوصیین امیر المؤمنین را در خواب دید و همان
دروغ همان کویچه که حارث ملعون میآمد و دید حارث ملعون نیز در آنجا حاضر شد پس
الله فرمود یا ابا الحسن یا علی بگریه امیلعون را که امر و رحیل سال میشود که امیلعون ترا
سبب شتم میکند پس امیر المؤمنین ص اتملعون ترا گرفت و زد میان دو کف اتملعون پس شاعر
بنیفا متزعج و مضطرب از خواب بیدار شد و بعد از آن منظر صوت و صدا حارث شد
پس دید که افوق گذشت و صوت حارث ملعون بلند شد و از اینچنان حسینا عجب
نمود پس ناگاه دید که صداهای مردم بلند شد و بسو خانه حارث ملعون میرسید
بعد از این از جمعیکه از خانه حارث بر میکشند پرسید چه حادثه و چه واقعه رخ داد
امت گفتند در میان دو کف حارث واقع شده است و از آن ضرب میان دو کف
ان بعد در یک کف منشق شده است و قرارش را بریده است پس صبح شده اتملعون
مرد و حیم رفت و با بخت او را حیل مرد مشاهده نمودند الحمد لله و قصه دیگر قصه
احمد بن محمد بن موصی امت و بیان آن باین لجه است که در بلاد موصل مردی بود

ضریق

اورا احمد بن محمد بن مفلح و اتملعون عذافت و عناد شدید داشت با سید الوصیین
امیر المؤمنین ع و روحی له الفداء و علیه الصلوة والسلام پس بعض اهل موصل از ادعای حج بابت
الله الحرام کردند و بعض از آنها نیز اتملعون آمد و گفت من عمر کرده ام حج را اگر برای تو
در آن امکنه مشرفه حاجت و مقصد باشد بگو تا آنکه برای تو بعمل بیارم و دیگر اتملعون گفت بیا
یک حاجت بگو ما دارم و لکن برای تو بعمل آوردم آن سهل باشد گفتم بگو تا آنرا بعمل بیارم
پس اتملعون گفت پس وقتی که از مکه مقصد بر کشیدی بعد نیته طیبه امدهاید و بزبان رسول
الله ص رفیقید پس رسول الله را مخاطب کن و از زبان من باو بگو یا رسول الله چه چیز از حج
بن ابی طالب خوست آمده بود تا آنکه دختر ترا بان ترویج نمود آیا اصلح بودن سرش با
بزرگ بودن شکش با رقیق بودن ساقها پس اتملعون بان شخصی حاج قسمهای غلیظه و
سبید داد که این کلماتش را عرض نماید پس آن شخص از مکه بمذینه وارد شد و مواعج خودش
را بعمل آورد و لکن وصیت و سفارش احمد بن مفلح را از اموش کرده بود مرتب و موافق
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام را دید پس اتملعون گفت فرمود چرا وصیت احمد بن
محمد بن مفلح را و بگریه از خواب بیدار شد فی الفور قصد قبر شریف رسول الله نمود
و قبری که در نزد قبر شریف حاضر شد آنکسان که احمد بن محمد بن مفلح را دیده بودند پس رسول الله ص
مخاطب نموده همه را بر رسول الله عرض نمود پس وقت دیگر خوانید با امیر المؤمنین علیه الصلوة
و السلام را دید و آن نیز کوار دست و را گرفته آمدند بخانه احمد بن محمد بن مفلح علیه
و آنحضرت درها را کشود و یک کارد بزرگ بدست مبارکش گرفت احمد بن محمد بن مفلح
بوی لحافینکه خوابید بود زنج کرد و خون آنکار در دست کشید و ما لبید بلجاف اتملعون
بعد از آن آمد بدرسف خانه او را دید مبارکش کشود و کار در او در زیر آن گذاشت
و از خانه بیرون آمد پس آن حاج موصی از خواب بیدار و در حالت انزعاج و اضطراب پس
درها را ساعت خودش و رفقایش صوت خواب را نوشتند و درها را نسبت سلطان موصل به
سبب صداهای مردم از خواب بیدار شد و پرسید چه حادثه و چه واقعه رخ داده است عرض
کردند که احمد بن محمد بن مفلح را فاسد زنج کرده اند پس سلطان همه چیزان احمد بن محمد

و او هم چنین جمعی از غیر همناسیکانش لیکن و حبس انداخت پس همه اهل موصل در تعجب بودند
و می گفتند این چه خواجه است و واقعه امت نه دیوار و نه حایط را سوراخ کرده اند و نه درها
خانه مفتوح شده است و نه قفلها شکسته شده است و سلطان بلد نیز معجب و متعجب ماند بود
و می گفت از خارج ادم داخل بنوی خانه احمد محمدن باشد بدون اینکه بیک علامت از طرف
محقق نیست و فرورد عفل معتدل است علاوه بر این هیچ چیزی از خانه آن سرفوت نشد است
و نه دره اند پس مجوسین در محبت در سخن بوزده اند تا آنکه حجاج اهل موصل از فکر کشیدند
و وارد موصل شدند و آن شخص صاحب و یادید که جمعی از همناسیکانش بدیدن و دربارت
ان بنیامند احوال ایشان را از بعضی ازین مجلس اش پرسید آن شخص گفت همه آنها کوشند
و اکنون در سخن و مجلس سلطان میباشند لیس اینکه در فلان شب احمد محمدن در قوی کجا
سز پیده شده است و الی الاکان قائلش معکوم و مشخص شده است و سلطان جمله را بسبب
این قبضه سخن و مجلس انداخته است و خود سلطان نیز در امر معجز و متعجب است پس آن شخص
رویا تکبیر بلند گفت و با صحاب رفقا اش گفت صوت منام را که در مدینه طیب بودیم
بیا و دید پس دیدند که شب منام با شب قبل احمد محمدن گفته الله تعه موافق است پس در خوا
با جمیع اهل مجلس تجار و مقبول ملعون آمدند پس امر کرد که کافرا بیاورند و خبر داد که امیر
المؤمنین علیه الصلوه و السلام کار دارد و سر مرتبه بلجاف کشید آمد خون کار در
کافران پس کافرا کسودند و موافق مکتوب صورت منام یافتند و بعد از آن امر کرد که
و ابودانند پس سقف ابر داشتند و کار دارد و زیوسقف یدند پس درین وقت از همه
قطع و پیشین حاصل کردید بصدق و راستی خواب مجوسین را از جی و زندان بیرون راندند
و اکثر اهل آن بلد با بیان آمدند و شغفه شدند و این از الطاف حق تعالی بود بمرکان خلیفه
الله تعه امیر المؤمنین و سید الوصیین و قصه دیگر قصه مرد شامی است و بیان آن با این
است که در کتاب الثاقب المناقب از شیخی از طایفه فریث روایت شده است این شیخ فریث
میگوید دیدم در شام مردی را که نصف ویش سیاه شده بود و او را میپوشد از امر سوال
کردم از سبب این رویش گفت بلی حقیق را شاهد گرفته ام بر اینکه هر کس سوال کند از من

از سبب این پس او را خبر دهم بصدق و راستی پس نگاه و مطلع باش که من بسیار و بد گوین
میگویم در باب امیر المؤمنین علیه الصلوه و السلام و بسیار میگویم که آن خلیفه الله تعه مکر
کننده است پس یکیش در خواب دیدم که یک شخص آمد و گفت چرا اینقدر بعد گوین در حق امیر
المؤمنین علیه الصلوه و السلام میگویند پس زد نصف جدم را و میداد شد دیدم نصف رویش
شده است و قصه دیگر قصه مردی است از اهل بصره و بیان آن با این شرح است که در کتاب الثاقب
فی المناقب روایت شده است از ابن جعفر قاق پس جعفر قاق میگوید من رفیق داشتم با مصاب
ان تحقیق علم مینمود و در محله باب البصره یکدیگر بود روایتی احادیث مینمود و مردم در هر وقت
در مجلس آن حاضر میشدند برای شنیدن و ضبط احادیث و آن مرد را ابو عبد الله محمدی
نامیدند پس من و هم چنین رفیق مدتی از زمان در مجلس آن حاضر میشدیم و احادیثی
که املا میکرد ضبط میکردیم و مینوشتیم و لکن هر چند پیش که در فضایل اهل بیت رسول
الله علیه و آله اجفون املا مینمود و طعن و فوج در اخذت و در زوای اخذت مینمود تا آنکه
میکرد در منافق فضائل بنول عتداء فاطمه زهراء صواتو الله و سلامه علیها کرد و بعد
از اخذت گفت این فضائل علی بن ابیطالب علیه الصلوه و السلام چه نفع میرساند و بعد
آنکه علی بن ابیطالب علیه الصلوه و السلام سلیم را میکش و بعد از این طعن و فوج در
دو فاطمه زهراء نمود پس من رفیقم گفتم که بر ما اجازه نیست که بنزد این مرد بیاییم و از
ان حدیثی اخذ نماییم زیرا که این مرد درین دیانت اصل ندارد تا کسی بد گویند و زبان در
خواهد کرد در حق علی و فاطمه علیهما السلام ایضا از مذهب سلیم خارج است پس رفیقم
بصدیق من کرد و گفت باید از شخص دیگر احادیث اخذ کرد و مجلس این حاضر شدن حرام
است پس در همان شب در عالم رویدادید که مسجد جامع میروم و ملتفت شدم این مرد سید
حدیث داد دید و پیروید امیر المؤمنین علیه الصلوه و السلام سوار یکبار مصر است و آن بزور کوار نیز
بمسجد جامع میروم و حدیثی نفس کردم و گفتم الا ان امیر المؤمنین علیه الصلوه و السلام کردن اینفلو
را با شمشیرش خواهد زد پس تا با جماعون نرد یکشد چشم داشت املعون زد و بفضیله
دو دست مبارکش داشت و فرمود املعون چرا است شتم مینمایی مرا و فاطمه زهرا را پس آن

ملعون دستش را بچشم زد انت و گفته یا علی مرا کور کردی پس من از خواب میاد رفتم
و امدم نزد رفیقم که خواب را برای ان نقل کنم پس دید که گوش من بگوش او رسیده و ان
کرد و گفت میباید شب چه واقع شد گفتم پس گفت ذیبت خواب هم چنین و هم چنین
دید و خوابان نیز بعین مثل خواب من بود و گفتم والله من نیز همین منوال دیدم
دیدم و امد بود که خواب برای تو نقل کنم پس گفتم بر خیز تران بودا و بر رویه بنور این
مرد بیدین و قسم بقران یاد کنیم که هم چنین و هم چنین در خواب دیدم بلکه از این احقا
فاسد بر کرد پس بر خواستیم و امدیم بدین خانه ان و دیدیم در رسته شده است و در
الباب که در پیش میامد و گفت ان ممکن نیست دیدن ان و بر کشیم و بعد از یکساعت
نویسیم و باز درق الباب بودیم باز کثیر امد و گفت ممکن نیست دیدن ان گفتیم چه واضح
و چه حاد نه و داده است گفت دستش را گذاشته است بچشم راستش و از نصف شب تا
اینوقت صبر میکند و از میزند و میگوید علی بن ابی طالب مرا کور کرده است و از در
چشم مرا زام ندارد پس تکبیر کنیم و گفیم در را میکش ما قوی این امر امدیم پس
را کشد داخل خانه شدیم و او را با بیج هیئت و بدترین حالت دیدیم و استغاثه فرمای
میکشد و میگوید من یا علی بن ابی طالب چه کار داشتیم ذیبت با فضیلت ده است و چشم
را کور کرده است پس ما آنچه که در خواب دید بودیم برای ان ملعون نقل کردیم و گفیم بر کور
از این اعتقاد فاسد و بد گوئی و زباندار بودی در حق امیر المؤمنین علیه السلام کن پس
ملعون فضا شد و گفت خدا بر شما جوی خیزند پس اگر علی بن ابی طالب بچشم
دیگر مرا نیز کور کند من او را مدح نخواهم کرد و تقصیل نخواهم داد پس بر خواستیم
از نزد ان ملعون و گفیم در این چه خیزمانده پس بعد از سه روز مراجعت نمودیم تا
انکه از خالص مطلع باشیم و وقتی که در نوردان حاضر شد پدید آمد بچشم دیگرش کور
شده است گفیم حالاهم عیبت نمیکری و از خدا نمیشوی و از اعتقاد فاسد بر میگرد
گفت نه والله از این اعتقادم بر نمیگردم هر چه علی بن ابی طالب خواهد بکند ترس
خوف ندارد میکند پس بر خواستیم و رفیقم و باز بعد از یک هفته بخانه ان مراجعت نمودیم

نامطلوع شوم که آخر سرش بجا رسید ما من از اهل خانه اش کسی خبر نداد که مرده است لعنه الله
عذابا شدیدا او چیزی داشت مرده شد بروم ملحق شد یعنی هر و غضب نمود که امیر المؤمنین
علیه السلام بدین را کور کرده است قصه دیگر قصه دیگر است از اهل بصره و بیان ان باین
نهی است که نقل شده است از عثمان بن عفان سجری گفت بیرون شدم از بلدم برای طلب
علم تا آنکه داخل بصره شدم پس رفیقم بلش محمد بن عباده یعنی عیادان و گفتم من غریبیم و
از بلد دور امدم بخدمت تو تا آنکه از علم تو چیزی اقتباس کرده باشم گفت از کجا امد گفتم
از سجستان گفتم اگر خار جو میشدم علم تو را طلب میکردم گفت میخواهی که برای تو حدیث حسن
نقل کنم و وقتی که بیاید خودن رفتی برای مردم نقل کنی گفتم بلی میخواهم بیان منافی کنی
همایه داشتم مرد خوب مندی و غایب بود پس ان در عالم رؤیا رسول الله را دیدم بود
و برای ان هم چنین منکشف شد بود که کویا رسول الله خودش مرده است و تکفین شد
شده است و حالا حشر و نشر است پس میگوید کنشتم و محض رسول الله را ببیند پس دید
در کنا و محض او سید شهاب اهل حبشه یعنی جناب امام حسن و امام حسین را و ان در
بزرگواری مشغول اند با جازن با بن امت و من از ایشان این خواستم فراموش کردند و من
نذا دند پس عرض کردم بر رسول الله و گفتم من از امت تو میباشم از امام حسن و امام حسین
این خواستم مرا اب ندادند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله العصوم المظلومین فرمود که
اگر از امیر المؤمنین این بخواهی ان نیز تو را خواهد داد پس مشرف کردم بکعبه و از وی کردن
و عرض کردم من از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام میباشم در بیوفت فرمودت که همایه از
امیر المؤمنین و لعنه میکند تو او را الی ان همی وضع نکردی پس من گفتم یا رسول الله من مش
ضعیف و سبوقه میباشم و انم در مصر بین سلطان میباشم پس در بیوفت یک کار در نزد پسر
او در بصره داد و فرمود برو و از انج کن پس من بسو خانه ان رفتم دیدم که در خانه مشغول
و داخل خانه شد و از اید که ایشا زده است پس از انج کردم و بر کشتم رسول الله و عرض کرد
که انرا از من کرده و کشتم و اینست کار و ملتج است بخون ان پس کار در ان من گرفت و امام حسن
فرمود باین مهابت بده و انرا اسیر کن پس در این هنگام از خواب بیدار شد و دعا گفت و فرمود

فاسم پس برخواستیم بنا فله شب پس وقتی که نمود صبح منشر شد صد و صیحه و صراخ و فریاد
ظایفه نسوان را شنید پس از کینه بر پیشک این شیون و زاری و این صیحه و صیحه و این زاری
برای چیست گفت فلا تخش زاد و فراتر خودش زنج کرده اند پس یک ساعت نکشید مگر اینک خا
واعوانش از جانب امیر باز آمدند و شروع کردند بگرفتن هسایگان برای جنس نمودن پس
مردمانی بلند آمدند و گفتند از خدا بترس و مردم را ازین مکن و ضرر مرثا و جمیع مردم از خون آن
بوی هستند و من او را کشته ام و زنج نموده ام پس امیر گفت چه میگویند و تو در نزد ما هیچ وقت
متم نیستی پس قضیه را از اول تا آخر برای او حکایت کردم پس انوفت گفت جز آنکه الله خیر اجفا
مردم از خون آن بوی هستند همین تو نیز بوی هستی و قصه دیگر قصه خطیب مشغول
و ان چنانچه در کتاب الثانی فی المناقب و انبیا است از واقعه ای که از علما اعلام اهل مشرق
باین هج است که واقعه ای میگوید که در هر سال در روز عرفه هر روز از شبید مجلسی مختص میکرد
برای حضور علما پس بگردد عرفه نشست و مشایخ حاضر شد و احترام او را بسیار مراعاة میگردید
هیولش مینشاندند نسبت بهایش بودش و جمعی از علما اعلام که اساجی آنها منشر بود در بلاد
اسلام مثل محمد بن الحسن زفر و ابو یوسف آنها نیز حاضر شدند و نشستند و پیش هر روز
و بعد از آن مجلس با اهلش پر شد و بود در میان اهل مجلس هفتاد نفر از علما اعلام که هر یک
از آنها قابلیت داشت که امام فاجیه و صبیحی از قواحی و اصقاع و بلاد اسلام باشد پس واقعه
میگوید که من در آن روز در آن هج مردم وارد مجلس شد پس هر روز خطا بکرد و گفت کیست آن
کردی گفت فاجیه کیست ایضا حق شما و نه نسبت نکات و انقیاد ما بر شما بود بلکه باعتراف
ذاتن عاقبتی و ملائع بود پس اشاره کرد منهم در پیش رویش نشستم و علما اعلام مجلس در هر
فن از علوم خوض کرده بودند و مشغول مباحثه و مناظره بودند و هر روز خطا بکرد
ای پرستم چه قدر احادیث در فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام ضبط کرده و در این صیحه
مشایخ گفت چهار صد حدیث هر روز گفت بگو خوف مکن شایخی گفت بنیامض حدیث میرسد
قدری زیاد و بعد خطا بکرد بن حسن کرد و گفت ای کوی تو چه قدر حدیث روایت می کنی
فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام محمد بن حسن گفت هزار حدیث بلکه قدری بیشتر و بعد

مشغول

خطا بکرد بابی یوسف و گفت ای کوی تو چه قدر حدیث روایت میکنی در فضایل علی بن ابیطالب
علیه السلام من خبریده و خوف و خشیه مکن ابو یوسف گفت اگر خوف نبود روزان مادر
فضایل آن بنیاد درختا و احصا میناید هر روز گفت آن که خوف میکنی ابو یوسف گفت از خو
و از غم و اصحاب تو هر روز گفت تو در امن و امان هستی بگو چند فضیلت روایت میکنی در
فضائل آن ابو یوسف گفت پانزده هزار حدیث مستند و پانزده هزار حدیث مرسل و حدیث
میگوید خطاب بن کرب و گفت تو چه میگویند در این باب من گفتم قول من در این باب مثل عقی
ابی یوسف گفت پس هر روز گفت من میباید از فضیلت آن بزرگوار و ان فضیله
و آنچه دیدم و میگویم شنیده ام و ان فضیلت اجل و ازین است از جمیع فضایل که شماها
روایت میکنید من بسو حقیقت تمام هشتم از ان اعمال و اموری که از من صادر شد و وظایف
طالبیه ظاهره یعنی در منزل و در ذریه ابی طالب واقعه ای میگوید پس هر ما گفتیم و قول الله یا
امیر المؤمنین و اصله اگر فضل و لطف میگردی چیزی ندارم با آنچه در پیش تو هست
گفت بل من ز ابی و خاکم کردم عامل خودم یوسف بن حجاج را بدستش داد و مرا کردم بعد
و انصاف و مرا عاه خود را بداد بچشم و حکم بحق و قضایای واقعه میان ایشان و ان معقول
دانت آنچه امر کرده بودی پس بان خبر دادند خطیبی هست در دمشق خطبه میخواند و لکن شتم
علی بن ابی طالب علیه السلام میکند و منقضد ز غایب بزرگوار ذکر میکند پس غامد من
او را احضار نمود و حقیقت حال را از ان پرسید و ان اقرار کرد بعد خودش پس بان گفت
چه باعث شده است بر این عملت انما عون گفت علی بن ابیطالب پدیدان مرا کشته است و در
او را دادها را اسیر نموده است و از این جهت در پرانتها از کینه و خنده و عداوت ان میگوید
از این حالت و از این علم دست بگشتم پس او را بجز رنده و مقید نموده مجسم انداخت و
و این نوشتن و امر کردم که او را مقید کرده بفرستند پس وقتی که حاضر شد و پیش روی
او را شتم و در شتام زادم و گفتم تو هستی سبب شتم کشته علی بن ابیطالب علیه السلام
گفت بل حقیقتم بر تو یار و ان بزرگوار هر که را کشته است و هر که را اسیر کرده است ما من
حقیقتم و امر رسول الله نمود است پس انما عون گفت نمیخواهم از ان عمل مقاربت تمام و غیرا

گفته عذاب

که در مدون این آرام بنیکردین و ایوقت صد از دم عقابین و جلادین یعنی بر غضبها
خاضر شدند و در همین مکان او را بحالت قیام گرفتند و پشت اتملعون بسو من بود و صد
تا زبان جلد به پشت آن زده و صیغه بلند و استغاثه بسیار میکرد تا آنکه اتملعون در همین مکان
بول کرد و امر کردم که او را داخل این خانه کنید و اشاره کردید دستش بچانه کرد و از یوان بود
و امر کردم در خانه را بنشیند تا آنکه روز گذشت و شب اقبال نمود و من از همین مکان هیچ کس
نگردم تا آنکه نماز عشاء خواند و بخوابید و من فکر نمودم در کیفیت و عقوبت و کشتن آن
و هرگاه غم میکردم که کردنش را بزور و گاه قصد میکردم که اعضا و اجزاء بدنش را پاره پاره
و قطعه قطعه بکنم و گاه میکفتم باید در زمین تا زبانه کشته شود پس در افکار و تمیز فکر صحیح از
میان این مذکوره و غیر اینها بودم تا آنکه در آخر شب خواب غلبه نمود چشمم را بر بود پس در
عالم و قیاد دید که در آسمان مفتوح گردید و رسول الله ص برین هبوط و نزول فرمود
حله پوشیدند و بعد از آن امیرالمومنین علی بن ابیطالب هبوط و نزول فرمود و چنانچه
بود و بعد از آن امام حسین هبوط و نزول فرمود و سه حله پوشیدند و بعد از آن جناب
سیدالشهدا امام حسین هبوط و نزول فرمود و سه حله پوشیدند بود و جبرئیل در صوت
احسن خاق الله تع بود در نهایت وصف بود و در دستش کاسه آب بود آبش اصفی و احسن از
جمیع ابهای دنیا بود پس رسول الله ص فرمود کاسه ابراهیم بنی جبرئیل کاسه را بر رسول الله
داد و رسول الله بصوت بلند ندا فرمود و گفت یا شیعه محمد و ابی بنی انعام شیعه من و از اهل
خانه من و از غلامان چهل نفر را بیا بیا و ند و لیسک گفتند و حال آنکه در خانه من نه نفر
نفر انسان بود پس آن چهل نفر را از آن سیراب نمود و بعد از آن فرمود کجا است آن مرد شیعی
پس بدیلم کو یاد رخوردی و مفتوح گردید و اتملعون بیرون آمد پس وقتی که امیرالمومنین
او را دید او را بد و دستش گرفت و گفت یا رسول الله امیرم را ظلم میکنی و مرا شتم میکنی
بدون سبب پس رسول الله ص فرمود بگذر او را یا ابی الحسن و بعد از آن رسول الله از نزد
دشمن گرفت بدست مبارکش و فرمود نوهی شتم گفتند علی بن ابیطالب اتملعون گفت
بلی من هستم پس رسول الله گفت خداوند اینرا منع بکن و انتقام از این بکش پس اتملعون

الفرد و منخ شد و سگ شد و من چشم میدید اینها لنگر و بعد از آن در شکر کردند و بگویند
اینها نه که در آن بود و بعد از آن رسول الله و امیرالمومنین و جبرئیل و امام حسن و امام حسین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین صفی نمودند بسوی آسمانها پس من در این هنگام میدادند
از خواب و حال آنکه که با فرغ و مرعوب بودم و غلام را صد از دم و کفتم آن مرد شیعی را بیا و از اینجا
پس وقتی که بیرون آورد دیدم منخ شده و بصوت سگ شده و کفتم چه طور دیدی عقوبت و عذاب
خلایق عالمیان را در باب تو پس با سرش اشاره کرد مثل اینکه خادم و مختصر بود پس واقف
میکوید بعد از آنکه هرگز اینچنینی را با تمام و سا بنیدام کرد که اتملعون را بیرون بیاورد
پس غلام از گوش آن گرفته بیرون آورد پس دیدم در گوش اتملعون مثل گوش انسان
و خودش در صوت سگ است و محله در پیش رو ما ایستاد و حال آنکه در بافتن میخواستند
لبس خریک میکرد یعنی مثل آن شخصی که اظهار غذا منت و عذد خواهی نماید پس شافعی گفت
منخ است میزنم که حقیقت علی را بچیل نازل کند پس آنوقت نیز با مرد برسد پس هر دو
کرد که او را داخل همانخانه کنند پس وقتی که او را داخل همانخانه کردند ندیده ننگ شده بود
صنگ و صیغه سبیلد شینیدایر و ملنفت سدید دیدید صاعقه فنادر سطح آنخانه پس خانه را
سوزانید و اتملعون را سوزانید منبھی که اتملعون خاکستر شد و عجل الله بر وجهی نار حشم
و اندام میگوید هر دو نفر را رسید کفتم یا امیرالمومنین اینقیضه چنانچه که معجزه عظیم است
هم چنین موعظه عظیمه است نباید باین موعظه مستظ و منبته نابوی و از خلاق عالمیان حق
و حشمت کنی و در او که در ذریه و نسل و هم چنین مرد بزرگوار و عظیم الشان بکنی و با لقا
ضررت رسان و از تبت بکنی پس هر دو نفر را رسید کفتم من تا بهستم بسو حقیقتم از آن اعمالی که از
من صادر شد و حق طاعتی یعنی در خود زبیر و نسل ابیطالب مجلس مقام و مقام
در ذکر اموری که مشابه مماثل امور سابقه است پس میگویم محفی نماید که وقوع امثال فقط
این فضیلت یاد در هر عمری و فرقی که عبادت از صبی سال یا شد از اعضا و اقران نه محبت است
مفید قطع و یقین نباشد بلکه قضایای هر روزی از اقران و وقایع هر عصر از اعضا و اقران
است از تکاثر و شامع و نظایر که مفید قطع و یقین است و فرود و سوزد دشمن بیطرفانیکه

دشمن با اضاف نامش و ذاه کجاست را پیشکار خودش نکند و آنچه این اخضر و غصه خود
دیده ام و شنیده ام از خوارق عادات و معجزاتی که در همین عصر واقع شده بجز آنست که اگر
همه تفصیل نوشته شود یک جلد بزرگ خواهد شد پس سرفضیه در اینجا منبج اجابا
ذکر میکنم از انقضایا و وقایعی که مناسبات تیسب و معجزه و خارق العاده نسبت ادبی و
اهانت کردن بعضی ملایمین و منافقین بالنسبه بخلفاء الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه
و آله و استخفاف نمودن باها بان بزرگواران شده است پس قضیه اول قضیه اینست که فریب
به پیشانی از این دو نجف شرف زاد الله تعالی و در روز عید غدیر واقع شد و خود این
دو از روز دامنگان شریف بودم و خلاصه شایسته که در روز غدیر اجتماع و تزام و تراکم
ناس از عرب عجم در حرم شریف و در وقت مبارک و ایوان مبارک و سخن مبارک بنهی که اتفاق
افتاده است که در بعضی سالها میگذرد و نفر مرده بامشند و در بعضی سالها برای چند نفر
و بهیوشی غار شده است و لکن این خوارق عادات و تراکم ناس در ایوان مبارک شریف مذکور
مثل از ظهر میشود و اما بعد از ظهر بسیار تخفیف مینماید و در آن روز این اخضر و غصه
آن دیانت طوکلانی و غرور غیبی و از قبل از ظهر در حرم شریف خواندم و بمنبرک مراجعت نمود
و بودم در منزل تا فریب ساعت بفریب ماند پس اوقت خبر آوردند که هنگام واقف شد
و قضیه عجیب و غریبیه رو داده است پس از منزل بیرون آمد بسو صحیح شریف و در اثنای راه
آمد چند نفر از نقات و عدول که بچشم خودشان دیدند انقضیه را مشاهده نمود بودند از اول
تا آخر حکایت کردند تا آنکه دستیک بکفش کن صحیح شریف نشستم در یک کفش کن و صاحب آنکفش
کن گفتا ممنوعون چرا مراده از این کفش کن پس حاصل قضیه اینست که بیکم از طایفه خائنه
یعنی از طایفه سوارهای رومی از آن کفش کن با یوان شریف بلند میشود در حالی که کفش
و از کفش کن بیرون میآورد بلکه کفشها در پای ممنوعون پس صاحب کفش کن و دیگران صحیح
میزند و داد و فریاد میکنند و میگویند اینفل درستیست و موافق قاعد نیست بلکه
و ملوک کفش بیرون میآوردند ممنوعون و لد الرنا اعتنا بحرف اینها نکرده بطور شجاعت
مشخ کفته بود چه میشود و چه خواهد شد پس بعد از آن یعنی بد روز واقعه رسید بود و از او

داشته است همین فلج داخل رواق بشود و بعد از او داخل حرم انور اشرف بشود تا گاه
در همان رواق صبح کتیبه بود و بعد بیک ربع یا یک ربع نیم از زمین بلند شد و دست تمام
از هوا برد و سنگهای مرمر افشاده بود در حالی که مثل مرده بی حس و حرکت و منمش بند و
نموده مثل کهن صابون و در حالی که بود است از فریب دین بی سببیکه کو یا بچند دست بچند
یا موم کرده شده زده اند و لکن لون روی نجس مثل قیر و ذغال سوخته شده است و جمیع اعضا
از طایفه خائنه مطلع شوند مینمایند اینرا بر صیدارند میرند بتیکه در و پیشان که در توی صحن
شریف است و از اینجا بعد از نماز میاید و از آن سوال میکنند چه طور شد بیکو بچند چون بان
طوری ادبی بد روز واقعه رسید و میخواستیم همین فلج داخل حرم شویم از امام علی علیه السلام حکم
شد مرا برداشتن از زمین و بستن تمام مرا برداشتن از زمین و بستن تمام مرا برداشتن
تمام بروی زمین و با اینحال افتادم پس در بیفتا نشستم و در شام میدهند و ملافت و ملافت
کنند و میگویند ای خوارزنده چرا با امام علی مایطو و با ادبی کردی پس بعد از آن همان احوالش
خوابیده بیزبان و بیحس و بیحرکت افتاده بود در بیفتا نش میگذر گفتند بایده بر بیزبان
خانه امام علی خودش رخم نماید پس آورد بودند و انداخته بودند بد رواق بعد نیم ساعت
بپشتر مانده بود در اینجا احوالش بدتر شده بود و از قلعه حاکم ملکه که از اهل سنت بود حکم شد
بود او در قیامان بر کردنش بنیاد زد و او را بقلعه بیزبان رسانید بگردنش انداخته بودند
و از دستهای گرفته بودند تا گاه نیم چیز نگاه کشان کشان او را بقلعه رسانید بودند در وقت
بودن بقلعه از کوه و بازاری جمعیت بسیار از عرب عجم مفرج و تماشا بیرون آمد بودند صد
بلند کرده بودند و صیحه کرده بودند و شکر الهی را میآوردند و مدح و ثناء امیر المؤمنین
علیه السلام میخواندند و در شب همان روز در قلعه مرده بود و عجل الله تعالی بوجه الی فارجهتم
و الحمد لله رب العالمین و الشکر لله و قضیه دیگر قضیه اینست که در همان سال بلکه در همان ایام که قضیه
سابق مذکوره واقع شده بود اینقضیه نیز واقع شد بود و حاصلش اینست که بیکم از اهل عجم از خند
خارجی میرزا محمد خان سیفی و ایلای اوقات میخواستند است که بیکم از اهل عجم متهم بکنند و از آن
پول بگیرند و آن روز قضیه از احوال مطلع شد که بچند بود بمراد بوالفضل القاسم علیه السلام اصل

شده بود و در معنی نسبت نشسته بود و آنرا نامزد میباید داخل حرم مشغول بود و خواسته بود که
آنرا بیچاره را از حرم بیرون کند آنرا نشسته بود یا با الفضل العباس حیدر و همنام
دستش شبکه خریج مقدس گرفته بود و آن نامزد بیچاره بدستش نشسته بود و او را
بیرون آورده بود و بر خدام آنرا زور کوفت و بعضی غالبند و نخواستند که بیچاره را از
دست آنها خلاص نمایند باری انظار مودری مظلوم را زارده بود و آنچه خواسته بود از آن
گرفته بود بعد از دو سه مرتبه حاج میرزا محمد خان قصد نجف اشرف میکنند برای بنیاد غلام
از روی این دریا پس خودش و خواستش میگذارد سوار میشوند و خدام و نوکران بیکطرف
دیگر سوار میشوند و آنرا در میانه راه نوکران بود پس طرفدارها از روی این چند فرسخ بود
آن مرد بیچاره در کنار طراده بخواب غفلت میرسد و بچنان خام خودش استراحت نماید دستها
انطرف و اینطرف میاندازد و یکدستش از کنار طراده او بران بود امت فاکاه ناد شد پیدا
و زد از اتفاق طرف مقابل هم بیکطرفه مثل یوم شنبه پنا مند و وقتی که انظار ده باینطرف
میرسد پس بسبب شده فادان کنایه بکنایه این قائم و بقوت تمام بر میخورد بان کنایه که
دست نمرد بیچاره او بران بود پس دست او را فاکاه ترا از رفیق و نزدیکش خورد خورد
میکنند و همان دستش بود که همان دست از ضعیف بیچاره را کسیده بود و از حرم ابوالفضل
العباس علیه السلام بیرون آورده بود و او فوضعی که خورد خورد شده بود یکپوسته او بران
شد بود و این اخف از آن ایام در نجف اشرف بودم و او را آوردند بجنف اشرف و جراحین را
جمع کرده بودند و بواجین نظر کرده بودند و گفته بودند اندر آنجایی که بسبب غرض الهی شد
امت علاج بد بویست معالاج امرایان میمانیم زیرا که استخوانهای خورد خورد شده مثل خا
سوخه شده است و بونک خاکستر شده است پس شب هفتاد روز در مرد و بخوابد و از برای
کردن بابو الفضل العباس رسید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله و سلم و ابوالفضل
و فضیله دیگر قصه ایست که در پیوسته سال قبل از این واقع شد و بعد کاطین علیهما السلام
و در بعضی آن ایام بود که میخواستم بیچاره را پس دو سه مرتبه وقت صبح بر قیارت امامین همام علیهما
السلام مشرف شد و بعد از قیارت آنرا حرم مشرف بیرون آمد و در یک گوشه از حرم مشرف

ازین

بودم و در هر دو شب معتدبنا از فرودن از اهل شریف و اهل سنت از اهل نظام و
عسکر و از غیر اهل نظام و عسکر از بغداد میلند کاطین علیهما السلام میاندا بین دو همان
وقتی که در حرم مشرف نشسته بودم بسیار حیرت داخل من شد و بعد داخل حرم مشرف
و هم چنین میبج تفاوت جماعتی بعد از جماعتی داخل من میشدند و بحرم مشرف مشرف میشدند
و بعد از این در حرم مشرف بود از زمان قشتن من در حرم مشرف مکرر اینک صحیح
شدید از نوبی حرم برخواست و صدای تکبیر و تهلیل بلند شد و از عقبان صحیح جماعتی
از جماعتی و فوجی بعد از فوجی بنج شاکت آن حرم مشرف در واقع مبارک بیرون آمدند
و بنج تراخ و تراخ جمع شدند در اطراف حرم و حرم آمد و بر که این که در حرم مشرف هست
و دیگران جماعتی که در اطراف حرم مشرف نشسته بودند آنها هم برخواستند بخوابیدند
و بعد از خودشان را با بخار رسانیدند و من صدای زخم بیک سید از خدام پس آفتاب بر من
آمد و گفته چه حادثه واقع شده است گفت باز از جوانین علیهما السلام صحیح صادر شده است
گفت کیفیتش با بن صحیح است که بگردد از اهل بیت او از اهل سنت بگردد از آن دن او غاصب
میگردد است و آنرا گفته است یا بولم و ابله یاد حرم جوانین علیهما السلام دست بشکست
صبر صحیح مقدس بر من و من بخورد که مشغول الله صریح پس آنرا من دروغ خورد و در پیوسته
را بشکست صبر صحیح زد و گفت مشغول الله صریح من بخوردن حالش متعیر شد و در پیوسته
بشکست صبر صحیح مقدس چسبید بنجی که من صحیح نظر دیگر از جوانان خدام هر چه زود و قوه
دانشیم بچرا آوردید و توانستیم که دستهایش را از بشکست منفک کنیم و چند دقیقه در پیوسته
بود و قدرتی بر تکلم نداشت فاکاه بگردد زبان و اگر در وقت یا مؤمنین حرم و حیدر
پس در آنوقت دستهایش را از بشکست منفک شد و خوردش بر او افتاد بحسب وی حرکت و به
زبان او را آوردند نزدیک بزرگواران که آمدند و خالا این تراکم و تراخ مردم
در نزد بزرگواران بچون نظر کردند و تمام آنها کردند با نون است پس من بر خواسته از آنکان
آمدم برود جمعیت و سه چنان نظر از خدام مردم را این طرف و آن طرف و در کردند و برای
من راه کشودند تا اینکه رسیدیم نزدیک آنوقت و در حال آن او را دیدم صحیح ماندم کویا

صغیفه

ضعیفه را در یکی که در برانش بسیار باشد و اش بسیار جویشده باشد
جوشانیده و بختی بودند و هیچ حس و حرکت نداشت مگر اینکه چشمهاش نیم و از بود و یکون
نشند و از باغوشش گرفته بود و چند نفر از اصحاب مناصب نظام از اهل اسلام بلاد آنجا
بودند و من یکی از آنها پرسید که چرا این ضعیفه با بحالت افتاده است گفت منکر حق مری شد
و ما امام موسی علیه السلام قسم دروغ خوردیم گفت من شاهد میمانم این را رسول الله
را گفت ما اینها را شاهد نمودیم معجزان و کرامات امام موسی علیه السلام را و گفت هر که معجز
و فضایل رسول الله را انکار نماید من او را از صومعه مسلمانان خارج میدانم و بعد
اهل تضعیفه او را برداشتنند که بیعتا برینند و در وقت برداشتن با اشاره بیک تقطیع و بخیل
قبیه شریفه جو ازین علیهما السلام کرد یعنی مفسوس این بود که من توبه و انابه کردم و جمل شما
هستم پس من بان صلاح منصب بکنم در حیل شد احتمال داد که هلاک نشود گفت همین نیست که مرده
ضعیفه یعنی زهر اش در حرم شریف ترکیده است یعنی امر و زیادت خواهد مرد پس در زمان شریف
بود و صبح خبرش را بیلد و کاظمین آوردند الحد لله رب العالمین پس این منضمه که وعده کرده
بودی ذکر نمودیم پس انشاء جملة کثیره از هر قسم معجزات و از هر صنف خوارق خادان که در قرن
و عصر این احقر یاد در قرن و عصری که مقادیر اینقرن و عمر بوده باشد صادر شده است در ضمن
یک مجلد از تجللات این کتاب که خواهم نمود و لکن در این مقام بد کبریک فضیلت و منصف است
فضائل و مناقب امیر المومنین که منضمه ان منصفه فضیلت و منصوده و این فی روایت میکند چون
اینضمیه را در سایر و تصانیف ذکر نکرده بودم پس لازم دانستم که در این مقام ذکر نمایم تا آنکه
بصائر شیعیان و مجتبان متورمان و روحانیه و برای این احقر نیز خالی حاصل شود تا آنکه
بعد از ذکر اینضمیه باز غواچه در بخار و قوامیس مضامین رسول الله کند مجلس و صفا
سیم در قصیده منصوده و این فی پس حاصل انضمیه چنانچه جمعی از ثقات و عدول اصناف اربعه و زوایر
مرسله برای این احقر ذکر نمودند انست که منصوده و این فی در زمان خلافت باطله اش یکیشها
بعد از گذشتن ثلث یا نصف از شبام کرد بخاری از خداش که احضار نماید شخصی را و انحصار
از مشاهیر و معروفین شیعه بود پس وقتی که خادم بخانه انشخص آمد و مر خلیفه را ذکر کرد ان

شخص

شخص بخالتش این رسید که منصود از احضار من اینست که مرا امر نماید بیکه منافق فضا
امیر المومنین علی بن ابیطالب پس اگر ذکر کنم خواهد گشت و اگر ذکر نکنم باز خواهد گشت پس قلمبری
از حنوط یعنی سده و کا فور با خودش برداشتن پس وقتی که حاضر مجلس و این فی شد و بعد از
کردن و این فی بنشین نشد و این فی گفت ای کاش منک ز لحد الحنوط پس ان لجه از خالتش
گذاشته بود بهیج صدق برای و این فی حکایت نمود و این فی خندید و گفت منصوم از احضار کردن
نوا این نیست بلکه مطلب بگو است و اما فضائل و مناقب امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام
پس من از برای تو ذکر میکنم یک قصیده از انفضا یا بی که بچشم خودم دیده ام و امر میکنم تو را که ان
قصیده را از زبان و قول من بخدایت و روایت کنی برای مردم پس گفت در دولت بنی امیه چیزی از
مروین بنی هاشم در بلاد شد بودند سبب خوبی که از بنی امیه داشتند و من هم از جمله آنها
بودم پس هر یکی از ماها بیکننا حیره ضعف رفتیم و منم و نسب خود را نشان میدادند و در
بلاد و غری میبکشد و در میگرد و کذراتش مثل کذاها و سائلین بکف بود و سفر و حرکتش از
بلدی ببلدی پیاده مثل زاپش و کذاها بود و از انجمله من دو برهه از زمان در اطراف بلاد
دمشوا از شام تا سیر صیرم و در اسوه و بدترین احوال گذران و معیشت میکردم با بنی مغنه
از شدت ترس و خوبی که داشتم داخل شهر دمشق میشد و در اطراف دمشق و صحرا مثل حیوانا
علف و نبات میخوردم و لکن از خوف سباع و حیوانان در ننگ در صحراها میجوایید بلکه نزدیک
بفرود قناب میامد بعضیستان سرداب کوفه پیدا کرده بودم و شهادت از انجا میبردم و میجوایید
پس رفیقین که صبح میشد باز در اول صبح میرفتم بصحراها و تحصیل نباتات و علف خوردن میکردم
و بان گذران میکردم و بعد از این منوال و برای اخیال مدین از زمان گذرانید پس بگردد و در وقت
معمول یعنی نزدیک بفرود صحرا بر گشته بودم بعضیستان و در آن سرداب نشسته بودم تا گاه
صبح و صبحه و غوغا از توی شهر دمشق بلند شد و نظر کردم دیدم عقب انضمیه و صبحه جمعیت بچند
واحضا از دروازه دمشق فوج بعد از فوج دهنده بعد از دهنده بیرون آمدند و خوف و اضطراب
بر من غالب شد و بیجیل تمام داخل سرداب شدم و فر خودم در گوشه سرداب خرد پس از سرداب
نظر میکردم بیرون سرداب تا گاه مشاهده نمودم یکنا بون و جبار را سیاه پوش نمودند و در

میآوردند

میاوردند وقت هفتیکه که این جنازه شخص بزرگ و معروف است از صفراوان دولت بوی آید
و نظر کرده مدید که این جمعیت قصد طرف و سمت بفرستد تا آنکه رسیدند باین
سرداب جنازه را بر زمین گذاشتند پس در آنوقت نزدیک شد که از شدت خوف و اضطراب
مراحت من بترکد و قلم سوراخ شود و هلاک شوم پس در آنوقت بسیار تار یک بر خود حفر
پس آنوقت چند نفر جنازه داخل سرداب نمودند و چند نفر دیگر در دستها ایشان چرخانند
و شمعها داخل سرداب بشکند و جنازه را در وسط سرداب گذاشتند و بعد از آن همه
سرداب بیرون شدند و در سرداب برانجا کج و حثت منافی کرده و دست نمودند و رفتند پس
در آنوقت سرداب را رعایت ظلمت و تاریکی شد پس لحظه نگذشته بود ناگاه دید که سرداب
در اندام و فشنای و نورانیته پیدا گشت و بدقت نظر کردم دیدم که در آن سرداب چراغها
و شمعها گذاشته اند و سرداب اول بسیار کوچک بود و حالا بسیار وسیع و بزرگ شده
و لحظه دیگر نگذشت مگر آنکه دیدم شخص بزرگ و عظیم الشان و فریب است با لای جنازه
تختی سلطانی گذاشتند و زان هنگام یک شخص بسیار عظیم الشان و جلیل القدر حاضر
شد و بالای آن تخت نشست و میتوانم بگویم آن شخص از سرفا بدم نور بود و آن در شخص مثل غلام
ناجالت انکار و نند که آن شخص پیش روی آن ایستادند بان در شخص هر کرم با این عبارت تمام
دماغ هذا الیت یعنی بویید سر دماغ این میت ترا پس نهاد دماغ میت را بوییدند و عرض
کردند یا امیر المؤمنین دماغ این میت ما غنی است هیچ اثری از آثار خیر و ان نیست و همیشه
از افکار باطله و خیالات فاسد بودند از آن فرمود بویید چشمها ایشان بوییدند
و عرض کردند یا امیر المؤمنین چشمها ایشان نیز هیچ اثری از آثار خیر نبود است و اکثر اوقات استعمال
میکرد است و در محرمات مسلط نظر کردن بنا بر محرم و امثال آن و بعد فرمود بویید گوشهای این
را باز بوییدند و عرض کردند بین نیز هیچ اثری از آثار خیر نبود است و او را نیز استعمال
کرده است و در محرمات مثل شنیدن غنا و اصوات مزامیر و عود و طنبور و اصوات زنان و کما
و کوش دادن بجنبت مومنین و بعد فرمود بویید دهن و زبان این را باز بوییدند و عرض
کردند یا امیر المؤمنین در این نیز اثری از آثار خیر نبود است و او را نیز استعمال میکرد است و

محرمات مثل تناول کردن از محرمات و دروغ گفتن و بعد از آن فرمود بویید دستها
آنها باز بوییدند و عرض کردند در این نیز اثری از آثار خیر نبود است و اغلب اوقات او را
بیز در محرمات استعمال میکرد است و بعد فرمود بویید پاهای این را باز بوییدند و عرض
کردند در این نیز اثری از آثار خیر نبود است پس بعد از آن فرمودند بویید قلب این را پس
بوییدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین علیه السلام بویید قلبش و در زده نسیه و جزو طبل
از محبت شما هست پس آنوقت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ان الرجل قلبه نجی یعنی بد نیست که
این مرد نجس یافت و بعد فرمود من عرض آن میباشید بر بویید پس لحظه نگذشت مگر اینکه دید این
اوضاع بر ما شده شد و سرداب باز در قنای ظلمت و تاریکی شد پس و قوی که جمع شد بسیار
صغی کردم تا آنکه در سرداب با یک قطعه استخوان کشود و از سرداب بیرون آمد پس این قضیه
ایست که چشم خود دیدم و بگویم خودم شیبک پس از طرف من مرخص بلکه ما دون هست
که از برای مردم مخلدیت و در نایه کنی از زبان من و از قول من پس اینست خاصه در نایه مصور
و نایه یعنی چه خوب گفتند است که گفته است و الفضل ما شهد به الا عند الحمد لله رب العالمین
مخفی نمائند که حاکم با در وقت شروع کردت بد کرد با بی از ابواب مصائب و همچنین ذکر امور
منقلبه این باب و این باب در حقیقت از ابواب عمده و اعمال لازم است پس کلام در بیان
در چند مقام و مجلس واقع خواهد شد با بی و از بی هر دو بیان جمله از امور مهمه که خواهد
بسیار دار و در با جزو این برای سایر مطالب این باب نیز مقدمه است پس کلام در بیان
در ضمن چند مجلس و چند مقام ذکر خواهد شد مجلس سوم مقام اول در بیان جمله
مطالب عظیمه پس میگویم بر اصل صبا و از شقیه و حجاب مخفی نمائند که آنچه واقع خواهد شد
در عوالم مکان از امور عظیمه و آثار عجیبه و خوارق عادات باهره و ابانت و بیانات طهارت
و معجزات جلیله قاهره از جن بنیاد جناب پیدا شد و روحی و در واقع سینه علیه القدر
بلکه از جن سقوط پس از آنکه از پشت ذوالجناس تا در زمان سر جنت اهل بیت و صلوات
صلوات الله علیه و آله و علیهم السلام از شهر شام بمبینه طیبه فرستادند که تعداد و احصاء
توان کرد بلکه نکات و صفات فرایندها در مقامی است که خارج است از حد مقدار و احصاء و

همه آنها سبب و احد نیست بلکه با هاج کثیر و طوار و غیره میباشد پس جمله کثیره از این
آقا و معجزات و خوارق عادات از امویین که نقلی است نمودند از جناب سید الشهدا و
که الفداء دارد و جمله کثیره از آنها اتفاق میدان و حیدر نور اطمینان نیز و کوار داد در جمله
و غیره از آنها اتفاق بخون اطهر و شرف خلیفه الله تعالی و در جمله عظیمه از آنها اتفاق بجز رسول
الله و رسولان ظاهر است مظلومان دارد و جمله کثیره از آنها از هیچیک از این اقسام مذکور
نیست پس در وقت میگویم اینها یا از قسم ان اموات که در عالم عیب است و حادث شد پس
این قسم اخیر یا از امور معانی است یعنی ان امور دینی که با ما اتفاق دارد یا از امور دینی که
بزمین اتفاق دارد پس هر یکی از این دو قسم یعنی از امور معانی و از امور دینی یا از قسم ان
امور دینی که واقع شد و لکن منقضی شد پس بعد از مدت مدیدی بود و از قسم ان اموی
است که واقع شد و تا روز قیامت هم باقی خواهد شد و از این قسم اخیری است که مشقیه
در زمان و هم چنین سیلان کردن و جاری شدن خون از دست که در قره ایست
از فری قریب یعنی در روز عاشورا هم چنین سیلان کردن و خون جاری شدن خون از
سینه که مانند بصره شربت یعنی از دست و چشم انصون شکر در روز عاشورا خون جان
میشود و از سینه در قره ایست از فری شام و اگر بخوایم بقیه کنی بخوار و بنهج تو ضیح پس
بگو که شهادت جناب سید الشهدا روحی در اوج شیعنه له الفدا باعث شد بر حادث و وقوع
امور عظیمه و جمیع عوالم امکان از عرض و کرمی و اهل ملکوت و ملائکه که فرشته تا آنکه شیعنه
شود بان چیزی که در تحت اثری است پس جمله از آنها حادث و واقعه و منقضی شد پس سبب
عند انواع و اصناف و افراد میر و دست از حد و حساب ^{فقد} احضا و جمله از آنها حادث و واقع
و تا روز قیامت باقی خواهد شد و این نیز در غایت کثرت و وفور است و جمله از آنها حادث و
واقع شد و لکن متحد خواهد شد و مستمر خواهد ماند یعنی در سالی بعد از سالی و سال
بعد از ماهی و هفته بعد از هفته و روزی بعد از روز و ساعه بعد از ساعه و مثال این
مثل حرقه قلوب مؤمنین از جن و انس و کرمی کردن و اشک ریختن چشمها آنها و مثل قلم
مخون آنها و سوزن نه داری در مخالفت و محاسن و زیارت نمودن آنها و غیره و در وضع مقدس

جلسه و مقام و سید را اشاره کردن بجملة از ان امور که حادث و واقع شد و در حال
که مقارن بود بحال شهادت خلیفه الله تعالی بود یعنی ان خوارق عادات و آثار و ایات است
که در روز عاشورا واقعه شد خواه از ان قسم باشد که در وقت اعلا و عالم ملکوت واقع شد
و خواه در روز زمین واقع شد و خواه در عالم شهود پس میگویم شهادت سید الشهدا علیه السلام
و وقتی که سرش خوارق از جناب سید الشهدا روحی که الفدا بر نیره ملبند زده ان نیره را بر
دستش گرفت میبکند و الله تعالی میبکند و از حیدر نور اطمینان که تو افضل و شرف خیر
الناس هستی بحسب جبه و پدید و صادر و برادر و عم و خا لویس انکار و ولد انرا تکبیر گفت و جمع
اهل لشکر نیز تکبیر گفتند سر سینه و زمین بلززه درآمد و اسمها تا تاریک و ظلمای کشت
و از آسمان خون تقاطر و قطر میگرد و منادی ندا کرد از آسمان قتل و الله اکام ان کما
اخوالام قتل و الله الهام ابن الهام الحسین بن علی بن ابی طالب پس در آنوقت کردی غیر
شدیده سوز و مظلومیت و حادث کشت و فوید و انقبه با سرخ سببی که عین و اثر هیچ
چیزها بان نمیکند و انقوم منافقین و کفار ظن و کمان آنها بران شد که عذاب نازل شد
پس مدت یکساعت را حالت ماندند تا آنکه غرق زائل شد و هوامچ کشت و جمعی از فضلا
اعلام از صادق علیه الصاوه و السلام روایت کرده اند که وقتی که جناب سید الشهدا علیه
الصاوه و السلام شهادت رسید یک شخص رسید حاضر شد و جمیع اهل عسکر بان نظر
میکردند و فریاد بلند و صرخه عظیمه کشید و جمعی از اهل عسکر او را منع میکردند از فریاد
و صرخه کشیدن پس با آنها گفت چه طور میشود که فریاد و صرخه نکشیم و حال آنکه رسول الله
ایستاده است گاه بزین نظر میکند و گاه محرابی نظر میکند پس من میترسم که سید
دست بگناه حقیق بر دار و نفرین کند با اهل زمین پس عذاب نازل شود با اهل زمین و
منهم در میان آنها هلاک شو پس بعضی از انقوم کفار بعضی میبکند این انسان چگونه
و دیوانه است پس جمعی که نادم شده بودند و تاب کشته بودند میبکند بگو میبکند این
چه ظلم بود که بقتل خودمان کردیم برای خواطر کسیر سینه زاینه بقتل رسانیدیم
شباب اهل جنه را پس همین تو این و نادین از جمله خروج کنندگان بودند بر این با

ولما شربنا من راي حديث اصادق عليه السلام عرضت له بان بوزكوار وكنت فلما بشو
که بود ان شخص که در میان میدان صخره میکرد و فریاد میکشید پس آنحضرت علیه السلام فرمود
بنور ان شخص مگر جبرئیل امین و بعد فرمود آگاه باش و بدان که حقیقت ازین میدان جبرئیل امین
یک صخره میکشید و از آن صخره ارواح انقوم از میدان انها قطع علاقه کرده باش و حقیقت
میشد ندان کن حقیقت با انها مهلت داد تا آنکه انام و معاصی انها بنهایت برسد و انوقت عند
براهها از عذاب جمیع اهل جهنم بیشتر باشد و نیز از حضرت صفای علیه الصلوة والسلام بر زمین
کر بلا افتاد مروری است که آنحضرت علیه السلام فرمود وقتی که جناب سید الشهداء بر زمین کر بلا
افتاد و در آن حالت آنخلیفة الله تم را با سیو و روح ضریحها و طعمها زدند و چند نفر میآید
نمودند که سرانورادش را از بدن شریفش جدا نمایند پس منادی از قبل رب العرش مبارک
و تم از بطنان عرش نداء کرد و گفت ای امت محیة ظالمه بعد از پیغمبر خود شان که حق تعالی
توفیق ندهد نه برای اصحی و نه برای فطر پس بعد از آن حضرت لاجرم موفق نشدند و موفق
نخواهند شد بعد ازین نیز ابتدا تا آنکه قائم ظاهر شود طالب ثار و خون سید الشهداء علیه
الصلوة والسلام و جمعی از علمای محدثین ذکر کردند که راوی غرض کرد بابی جمع ثانی علیه الصلوة
والسلام و گفت فلان سوم چه میگوید در باب عامه که بد رسیده که از شما ها روانه شد است که
عامه موفق نخواهند شد برای روزه پس آنحضرت فرمود آگاه باش و بدان که دعوت ملک از ملا
د و باب ایشان در درگاه حقیقت بلجانب رسید پس راوی میگوید گفتم فلان بشووم که قبضت این محیة
نهی است پس آنحضرت فرمود وقتی که انقوم کفار و منافقین جناب سید الشهداء علیه الصلوة والسلام
را کشند و شهادت رسانند ند حقیقت امر که در ملک از ملا نکه که ند کند و ان ملک ند کرد و گفت
ای امه ظالمه و کشند عرش پیغمبر خود شان را حقیقت موفق نکند شما را نه برای صومونه
برای فطر در حدیث اخر نه برای فطر و نه برای اصحی مجلس مفاسم در ذکر کردن سوال
جواب از آن پس میگویم محیی نمایند که این احقر میگوید که اگر کسی سوال کند و بگوید که عامه
مخالفین اهل سنت در وقت جناب سید الشهداء علیه الصلوة والسلام حاضر بلکه موجود بودند
و هیچ مدخلیت و شهادت آنخلیفة الله تم ندانند پس چرا نباید انها موفق بنامند برای

صوم عید اصحی و اگر نیز سوال کند و بگوید صوم از وفوق نشدن انها برای صوم و عید
فطر و عید اصحی چه چیز است و سبب چیست که امه معصومین علیهم الصلوة والسلام فرمودند
بعضا ان ملک یعنی بعضی از ان ملک در باب انها با حایت سید و تاقیامت موقوف خواهند شد
برای صوم و فطر اصحی و حال آنکه ما میدانیم و میبینیم که همه انها روزه میگیرند و ادوا و عید
فطر و اصحی میکنند پس جواب از ایند و استمال و در سوال چه هیچ است پس بحول الله و قوته در
جواب از سوال اول میگویم که مخالفین و اهل سنت هر چند در وقت شهادت جناب سید
ع حاضر و موجود نبودند و لکن بودن انها بمثابة و منزه جنود و عساکر بود و این زیاد
لعنهما الله تم و مستحق نشدن انها برای بعضی از ان ملک مثل استحقاق جنود و عساکر بود و
این زیاد لعنهما الله تم بسبب اینست که انها بحقیقت خلافة خلفاء ثلاثه قائل شدند و در هیچ
قبلی از افعال شیععه در هیچ قولی از اقوال باطله ثلاثه خلفاء نجت و اعتراض انها نکردند
و حال آنکه اصل و اساس کشته شدن و امیر شدن و عزت و در ریه رسول الله را انها موصول
و مستحکم کرده بودند پس قائل بحقیقت خلافة خلفاء ثلاثه و معتقد با فامت ایشان در حقیقت
شد جنود و لشکر یزید و این زیاد لعنهما الله تم هست و علاوه بر همه اینها اینست که معظم
و جمیع مخالفین و اهل سنت کرم بر عزت رسول الله تم و تفرقه داری برای ایشان جا برینی
داشتند و بدعت میشمارند و نیز معظم اهل سنت جا این میدانند لعنت کردن بر یزید و ولد الزنا
و جنود و اتباع ان کافر پس کسی اضا ف بد هت قطع و یقین میکند که ظلم مخالفین و اهل سنت
بر عزت و در ریه رسول الله تم که در وجه از ظلم جنود و اتباع یزید و ولد الزنا بیست و اما جواب
از سوال دوم اینست که اهل سنت مخالفین در هیچ وقت از ارتقا و از این زمان تاقیامت
موقوف شده اند و نخواهند شد برای صوم و عید فطر و عید اصحی زیرا همیشه در ایام صوم چند
دقیقه قبل از دخول شب فطر میکنند و همیشه در آخر رمضان بیک روز روزه میگیرند و
این معنی جنبی از فساد و کذا بین در نزد قضاة و علماء خود شان شهادت میدهند که هلا
سوال را اشتباید و حال آنکه در واقع ندیده بودند پس فطر عید فطر میکنند و حال آنکه
ان روز از رمضان بوده است پس از اینجاست برای عید فطر نیز موقوف میشود و اما عید اصحی

پس و جنان نیز واضح است و بر همیشه یاد و اکثر اوقات عید اضحی زاد روز و زعفران میکنند
با و نظر بشماردن دروغ در رویه هلال در حجه الحرام در روز عطا و فضا خودشان و اینها
اینها میگویم شرط صحت عبادات و قبول طاعات و لایزال رسول الله و بتبری از لطف ایشان
و اهل سنت و مخالفین عمل آنها در بنیاب بعکس است بجز حال و در حدیث دیگر وارد شد است
امثلکی که خبر شده است جناب سید الشهدا را سید المرسلین ۳۰ سالینا ملک بخار و دیارها بود
با بعضی ملکی از ملائکه فرس و س اغلی نارسد بدیها و اجعه و پروا بش زانتر کرد بدیهاها
و صیحه بلند کشید و گفت ای اهل دیارها بوشید لبنا سها خون و مصیبت زعفرین در بی
بلد بیست که پسر رسول الله فرخ او زانج کردند و کشند بی زرب کر بلا و موضع جناب سید
الشهدا با اجعه اش با نماها برداشت و هیچ ملک در انماها نماند مگر توبت مقدمه بود
پس ان تربیت در جمیع ملائکه نایز کرد پس شروع کردند بگریه و زاری کردن و لعنت کردن بر اوایل
جناب سید الشهدا و هم چنین لعنت کردن بر او شیاع و اتباع قایلین مجلس و مقایسه
در بیان کردن معانی جمله از فقرات زیارت قائمیه و آنچه می که مرابطه و متعلق با نسبت
کو هم مخفی نماند که در جمله از فقرات زیارت شریفه قائمیه اشاره بجمله از وقایع و احوال
شد است پس ذکر فقرات شریفه که کلام امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جملته فدا و خطا
باجد بر کردار جناب سید الشهدا است که از ان پیش فقرات شریفه اینست ققام علیک
عند قبر حبلک الرسول ففعاک الیه بالدمع اهلطوب قائلا یا رسول الله قبل سبطک
وفناک و اسبیلک اهلک و حیاک و سببت بعدک ذرابیک و وقع الحدد و بعیرتک
و ذویک فانزعج الرسول و بکی قلب المومل و عراه بک الملائکه و الانبیاء و نجت
بک امک الزهراء و اختلف جنود الملائکه المضر بین تعزیری ایاک امیر المؤمنین و اقیمت
لک الماتم فی اعلا علیین و لطنک علیک الحور العین و بکت السماء و سکاها و الجنان
و حرانها و الهضاب و اقطارها و البحار و حیثانها و مکة و بیباها و الجنان و ولدانها
و البیت و المقام و المشعر و الحرم و الحبل و الاحرام و انبفقرات شریفه امام زمان عجل الله
تعالی فرجه فلو بک اباد استیعیان و حیا انرا سوراخ سوراخ میکند پس خاصه مضامین اینها

اینست که خبر دهند خبر نرک و شهادت تو بد نزد قر سول الله ایشان و ظاهر اینست
که ان نابعی ملک بود و ممکن است از مؤمنین جن باشد و ممکن است از انش بکبر و
اخبار ان بعد از گذشتن مدتی از روز عاشورا خواهد شد و اظهر از با احتمال اول
است بجز حال بعد خطا بگریه جناب سید الشهدا و گفت ففعاک الیه الخ یعنی خبر نرک شهادت
انرا بر سول الله رسا بید حالنی که اشک چشمها اش جاوی میشد و در حالی که میگفت
یا رسول الله سبط و جوانف کشند و جان و مال و اهل و عیش تو مباح کرد بدیها
الله بعد از تو زبیر نور از لیل را سیر کردند و عترت و اهل عیال تو مبتلا بمصائب بدیها
کشند پس وقتی که نابعی این خبر را و اینک انرا بر سول الله عرض کرد پس ان سید المرسلین ۳۰
مترجم و مضطرب شد و قلب پر از حزن و غم ش سوخت و گریه نمود پس در آنوقت جمیع ملئکه
و جمیع ارواح اینها بجد غم شدند و او را در مصیبت عزاء نوشلی میدادند و بسبب
مصائب شهادت تو ما درن فاطمه زهراء صغری و در سوز گشت و جنود و احزاب ملائکه مقرب
علی الاضلال فوج بعد از فوج و حزب بعد از حزب جماعت بعد از جماعت بجدت بدت امیر
المؤمنین میر سیدند و او را در مصائب عزاء نوشلی میدادند و ماتم افامه شد برای تو
اعلا علیین و حور عین نوحه و زاری کرد و صیحه و صیحه نمود بر سر و سینه میزدند و دروهای
بجز میشدند و گریه کرد انماها بر او بود و مسکان انماها برای تو و مسکان جنان و حران جنان
و کوهها و صحراها و دریاها و ماهیان دریاها و بنیان مکة و جنان و ولدان و غلمان جنان
و بیت الله و مقام و مشعر و حرم و محل احرام و در روایت دیگر از سینه تار وارد شده است که
گفت عمده کرد بمن مولا ی خودم امیر المؤمنین علیه السلام و خبر داد بمن و فرمود بدستی که این
است خواهند گشت کسیر بنی و پسر بچینه خود ستان او گریه خواهد کرد برای ان همه چیز و همه
موجودات حق اینکه گریه خواهد کرد برای ان وجودش در صحراها و ماهیان در دریاها و
مرغان در هوا و جو السماء و گریه خواهد کرد برای ان اقطاب و ماه و نجوم انماها و زمینها
و مؤمنان از ظایفه انس و انطایفه جن و جمیع ملائکه انماها و زمینها و رضوان و صالح و
خاملان عرش و خواهد بارید از امان خون و خاکسرو بعد از ان فرمود و لجب شد لعنت

حقیقتم بوقالت حسین سید الشهداء ایا یخبر و لعل بعد بر سر کین و کافین و بر بود و مضاری و
جوس پس وقتی که میثم تمار را بیدار از امیر المؤمنین علیه السلام نقل و حدیث کرد شجیه که نام آن جنبله
بود گفت یا میثم پس چه طور شده است که مردم یعنی مخالفین و اهل تشنه و زغاسورا و
روز قتل جناب سید الشهداء را روز با بویکت و چیز قرار میدهند پس وقتی که این را میثم تمار
شنید گریه شدید کرد و بعد از آن گفت اهانظن فاصد و کاصد و کمان باطل کرده اند
بسبب حدیثی که او را خود نشان وضع و جعل کرده اند و میگویند بسبب حدیث کذب و ضوع
روز عاشورا و در کتابی که حقیقتم قبول نمود نو بر آنم زاد را نوز و در حال آنکه حقیقتم قبول کردم
زادرم ماه ذیحجه قبول فرمود است و نیز کمان باطل میکنند که روز عاشورا روزی است که حقیقتم
در آن روز بیرون آورد بوضعی فلان از شک ماهی و حال آنکه حقیقتم او را از شک ماهی در ذیحجه
بیرون نمود و نیز ظن باطل میکنند که روز عاشورا روزیست که کشته نوح بر وجود قرار گرفت
و حال آنکه این نیز صحیح نیست و غیر صحیح بنامند و خبری وارد شده است که بعد از شهادت جناب
سید الشهداء آفتاب بنهی سرج بود که گویا خون تازه است و در جمله کثیره از اخبار وارد شده
است که اشرفاقت و اشعه آفتاب در دیوارها مثل لایف بود که رنگ شد باشد بر عرفان
و در خبر آخر وارد شده است از مردی از اهل بیت المقدس پس آن گفت والله ما اهل بیت المقدس
و هم چنین اهل بواجر بیت المقدس همه ما معلوم شد عشیره شما در حسین بن علی علیه
السلام زیرا که بر نداشتیم هیچ سبک و هیچ کلوخی و هیچ صخره بزرگی مگر اینکه دیدیم در زیر پاها
خون غلیان میکرد و میجو میشد و همه دیوارهای خانه ما سرج میشد مثل علق و سه شبانه
و روز خون تازه یارید و میشنیدیم که منادی ندا میکند در جوف شب میگوید ان رجواته
حسینا شفاعت جده يوم الحساب آفتاب سه روز مسکف شد و بعد از آن منجلی شده و ستاره ها
اسماها میگردید و منبک شدند و در خبر آخر وارد شده است که شب شهادت جناب سید
از در زمین و کره ارض هیچ سبک بر داشته نشد مگر آنکه در زیر آستانک خون تازه و در روز
قرطه بن عبید الله وارد شده است اسما در نصف النهار و تا طرفه میبود و من شمله
سفید انداخته بودم بر زمین نظر کردم دیدم که این شمله بر از جوگشت و شرها بعضی آنها بر او

خوردن فرستاده بودم پس صحرای خون بود و شرها مصبوع و ماون بخون شد کوشند
و بعد برای ما کاشف جعل آمد که در آن روز جناب سید الشهداء را بقتل رسانیدند و از
اسو بن قیس روایت شده که متوجهی از قبل مشرف پیدا شد و من حجابی از قبل مغرب پیدا شد و
اینها من رفع شدند تا آنکه در وسط آسمان میگردید متصل شدند و مدت ششماه در وسط
آسمان بودند و از ابن عباس روایت شده در تفسیر قول الله تبارک و تعالی فما یکف علیکم السما
و ارض شده است بدستی که حقیقتم وقتی که بنی از اینها را بقبض نمایند گریه میکنند بر آن آسمان و
زمین مدت چهل سال وقتی که امام زان ائمه اوصیا قبض نمایند گریه میکنند بر آن آسمان
و زمین مدت چهل ماه وقتی که عالم که عمل کنند بملس باشد او را قبض نمایند گریه میکنند
بر آن آسمان و زمین مدت چهل روز و اما حسین بن علی علیهما السلام پس گریه میکنند بر آن
بزرگوار آسمان و زمین طول الدهر و مادای که دنیا هست و گفت مقدس این است که روز
ان امام مظلوم را از آسمانها خون بارید و این همه مشرفی در آسمان در روز شهادت آن مظلوم
ظاهر شد و قبل از آن نبود و دیدند شده بود ابد او در روز شهادت آن امام بیین یکسبک
از دنیا برداشته شد مگر آنکه در زیر آستانک خون بود و در جمله کثیره از اخبار وارد شده
است که وقتی که جناب سید الشهداء شهید شد گریه کرد بر آن خلیفه الله تعالی هفت آسمان
و هر که در آنها هست و گریه کرد بر آن مظلوم هفت زمین و هر چه در آنها هست
و گریه کرد بر آن مظلوم هر چه در میان آسمانها و میان زمینها هست و گریه کرد بر آن ائمه
و هر که در آنها هست و گریه کرد بر آن مظلوم هر چه در رحمت هست و هم چنین هر که
و هر چه در جهنم هست از خلق خلاق عالمیان و گریه کرد بر آن آنچه که دید میشد و آنچه که
نمیشد مگر بصر و دشن و آل عثمان و در خبر آخر وارد شده است که گریه کرد آسمان بخون
چهل صباح و گریه کرد زمین بیواد و سیاهی مدت چهل صباح و گریه کرد آفتاب یکسبک
و سرخی مدت چهل صباح و بدست که کوهها قطعه قطعه شد و یامشید کردید و با منقح
شد و ملائکه چهل روز گریه کردند و در جمله از اخبار این هج وارد شده است که برای قتل
حسین بن علی بن ابیطالب آسمان و زمین گریه کرد و سرخ شد و بر احد گریه نکرده بود

بودند مگر بریحی بن زکریا و حسین بن علی و در وایه جلد علی بن مهمل الضریقی راورد
شده است که بعد از شهادت جناب میدا الشهداء آسمان مثل علفه یعنی خون کینه بود
و با یخالت مانند مدت یکسال و نه ماه و فرص افتاب و این مدت نمایان نمیشد و در بعض
اخبار راورد شده است که وقتی که جناب میدا الشهدا کشته شد از آسمان خاک سبز بار
و در خبری راورد شده است که راوی میگوید عرض کردم بسید الشاجدین ^{علی} که کریم کردن
آسمان بچه خوب بود پس آنحضرت فرمود وقتی که رخت یا امتدان ^{سپاه} کینه میگوئی واقع
میشد و یافتاد بران شبیه اثر بر اغیت از خون و در خبری از دیده راورد شده است که
از آسمان خون بارید و یکشت اصبح کردم و دیدم که همه چیزها از ظرف و غیر ظرف پر
از خون است و در خبری تسلیم راورد شده است که آنرا کفت و قبی که جناب میدا الشهدا
شهادت رسید آسمان تپاظر و تقاطر کرد و بارید مثل خون و جمیع خاها و جمیع
دیوارها از آن مطرات و قطرات مرخ شد و در جمله کثیره از اخبار راورد شده است از
آئمه معصومین ^{علی} که انس و جن و طیر و وحش همه کریم کردند بر حسین بن علی و نیز فرمودند
که گویا نظر منکم بر و خوش که گویا کریم خراج کرده اند و کریمها را کشته اند بهر آنکه مظلوم
از هر نوع و هر صنف و جن و هر بران کریم میکنند تا آنکه در موع عیون آنها جاوید میشود
و مرتبه میخوانند شهادت تا آنکه صباح بشود و در وایه ابی ذر راورد شده است که ابودر
کفت که اگر شما میدانستید که چه داخل شد از اعراب و اضطراب و کریم و زاری بر اهل
دو نیاها و هم چنین بر مسکن کوهها و جنگها و بیتهها و بر اهل آنها جیبست قل و شهادت
جناب میدا الشهداء هر این کریم میگردید و الله تا آنکه انفس و ارفاح شما از ابدان مفا
نماید و هلاک شوید و هیچ آسمان از آنها نماند که روح جناب میدا الشهدا از آن آسمان
مرود نماید مگر اینکه هفتاد ملک فرغ میفایند و میفایند فیما بینم کرد بی که مفاصل
اجسام و زانیه ایشان مرغد و مرغش میشود پس ملک که ایجا التوا راوردند تا روز قیامت
و هیچ نری و سحابی نیست که مرود کند و برود برق زند مگر آنکه بر قائل جناب میدا الشهدا
لغت نماید و هیچ روزی از روزها نیست مگر اینکه روح جناب میدا الشهداء در روز

بخدمت جناب سوا الله میرشد پس روح هر روز کوار نام دیگر ملاقات مینمایند مجلس
و مقام بچند در اشاره نمودن بکیفیت کریمه صدیقه عظمه و حجت کریمه فاطمه زهرا
و همچنین در اشاره نمودن باشک و نظایران پس بحقی نماید که کیفیت کریمه و زاری کردن آن
معصومه مظلومه در اجناس منضافه و متکاثره راورد شده است و در بعض اخبار و با این سخن
راورد شده است که بعد از متی که بان طه زهرا هزار بقی و هزار صد بقی و هزار و شصت هزار
هزار از ملائکه کریمین میباشند و همه آنها قاری و مساعدت مینمایند و در کریمه و زاری
کردن با آن معصومه مظلومه بکینه و یکساله میکشد پس یماند ملکه از ملائکه در آسمانها
مکرانکه کریم میکشد بسبب و ترجم بسبب صوت آن مظلومه معصومه پس آن مظلومه ساکن نمیشود
از کریمه کردن و شهنشه و تسو کشیدن و ناله جگر کند از بر آوردن تا آنکه رسول الله ^ص بتد
ان معصومه مظلومه میاید و میفرماید ای دختر من بخشوی که بگریه آوردی اهل آسمانها را و آنها
را مشغول کردی بگریه تا آنکه دست کشیدند از تقدیر و بسبب حتم پس خود ظری مکن از کریمه
تا آنکه ملکه بسبب و تقدیر حتم را میکشد و در بعض اخبار و با این سخن راورد شده است که فاطمه
زهرا کریمه میکشد بر لیس مظلومش و شهنشه میکشد شهنشه کشیدن پس حتم زفره میکشد
زفره کشیدن پس ملائکه خرنه جهنم در اول کریمه کرد ختن مستعد مینباشند برای ضبط کردن
جهنم از فرس آنکه عنق از جهنم بیرون بیاید یا خا در مان آن بگریه در پس جمیع اهل زمین را به
سوزاند پس هر حال باشد ملائکه خرنه جهنم مینمایند جهنم را و او را زجر میکنند و در آنها
او را حکم می بیندند از خوف اینکه اهل زمین را بسوزاند و با یخالت هستند ما را بی طه
زهرا ^{علی} در کریمه کردنش و با وجود این زفره جهنم ساکن نمیشود تا آنکه صوت فاطمه زهرا
بشود و بعد از سبب کریمه فاطمه ترقیه میکشد که در یاها منشق شوند و بعض آنها در
بعض داخل بشوند پس هیچ قطره از قطرات دریاها نماند مگر آنکه ملک موکل او است
بیزانمه معصومه فرموده اند که ملک نمیشود از اخلاص مهریابی فاطمه زهرا ^{علی}
و کریمه میکشد ما را بی که آن مظلومه کریمه میکشد و حتم را میخوانند و سوان نضره می کشند
و هم چنین نضره و اصوات ملائکه مرفوع میشود بسبب حتم و تقدیر کردن آنها حق سبحا

و تقارن اشباح و تقدیرش آنها در آنوقت بجهت آنستکه حبسخانه و قفس غلب بر اهل زمین
نفرسند و اصوات آنها در زمین بسنج و تقدیرش بسنج میشود که اگر بکسوت از اصوات باهل
زمین برسند کوهها از اصل کنده میشود و زمین زلزله میکند و اهل زمین همه هلاک
شوند محقق نمائند که این احضر بگوید که اخبار اینبناب و این مقام باجضا و استقصا تمام بخوا
شد و اما اخبار وارد در این مقام از طرف عامه و اهل سنت هر چند در تضاد و تکاثر
بمثابه اخبار وارد از طرف شیعه نیستند لکن اخبار و آثار آنها نیز بسیار است و آنها را
خادین و افاضل محدثین و اکامل صناعه و تاریخ و سایر از جزیر عامه نقل کرده اند و از جمله
اینکه در تاریخ مذکور کرده و روایت شده است از قبیل که وقتی که حسین بن علی علیهما السلام
کشته شد اقبال کوف کرد بسنجی که کواکب رنصف آینه ظاهر شد و ظن ما بر این شد که
این غلاف قیامت است و نیز ذکر کرده است جمعی از افاضل محدثین عامه و اهل سنت مثل
و قلیه و مسلم بنیسا بورد و روایت کرده اند که وقتی که حسین بن علی علیهما السلام کشته شدند
کریم کرد و سرخی که با شفق هست ظاهر شد و آن سرخی مثل از شهدان آنروز کوار موجود
بنود و تحقیق که چند روز از آسمان خون بارید و تحقیق در روز شهدان از آسمان خون
عیبط و تازه بارید و نیز روایت کرده است عبد الله بن احمد حنبل جزیری سندا از ام سلمه
گفت داد رسول الله من یک کف خاک سرخ و فرمود ایفا که از نوبت از زمین است که حسین
در اینجا کشته میشود پس هر وقتی که این خاک خون شد بقیه بدان که او را کشته اند پس
سلمه میگوید من آن خاک را در شیشه ضبط نمودم و روز عاصورا انشیرا دیدم که خاک در آن
خون شده بود و نیز یکی از فضلا اهل سنت که او را حافظ ابو الحسن عثمان بن محمد بن ابی
شبهه العیسی الکوفی میگوید اخراج نمود است حدیث را از عیسی بن الحارث الکندی و انکف
وقتی که حسین بن علی علیهما السلام کشته شدند هفت روز کشته شد و وقتی که نماز عصر
را میگردید و نظر میکردیم بافتن از یعنی باشرافان و اشعرا ن میدیدیم در دیوار مثل
معضفه و از شدت سرخی کواکب زده شده بعضی بعضی در روایت این جور از ابن
سیرین باین لحن است که دینا تاریک و مظلم کشته شد شبانه روز و سرخی در آسمان ظا

شد و نیز بعضی علما عامه ذکر کرده است که بعد از قتل جناب سید الشهدا آسمان مدت
شش ماه سرخ شد و بعد از آن کم کم کشته شد تا آنکه باین حد رسید که اگر کسی
سرخ شفق محقق نمائند که این جوزی برای ظهور حرمه شفقت بعد از شهادت جناب سید
حکمش و سرش را بیان نمودند و حاصلش اینست که وقتی که انسان غضبناک شود و غضبش
در وجه آن ظاهر شود و آن سرخ شدن وجه است و چون حبسخانه و قفس قمره و مقدس بود
صفات نفس و سمان عیب او از اجسام و جسمانیات این اظهار کرد تا بیشتر غضبش از طرف
جناب سید الشهدا بجزیره افق مشرق تا آنکه اظهار کرده باشد عظم و بزور جنایان و معاصی
ذوق قایلین هر حال اخبار و آثار در دنیا در دو ایقانات از هر دو طرفه یعنی شیعه و سنی
در وجه است که باجضا و استقصا بیاید پس این احضر بگوید که صد هزار و بل و عدد
بر آن اشخاص مخالفین یاد که این اخبار متکاثره و منشا مغه و مضارقه را از طرف وجود
روایه میکنند با وجود این کریمه و تقریر داری برای حبیب حبیب الله و خلیفه الله قمی کنند
بلکه جمعی از متعصبین انصاف مکرر و تقریر داری برای الخلیفه الله قم بدعت میباشند و بدست
بالله و هم چنین و بل و غذای غضب الهی بر آن اشخاص یاد که در ظاهر ادعای محبت و تسبیح
مینمایند و لکن در ضعف اعنفا و نزدیک بخالفین شده اند و نیز آنکه اگر قلیل از کثیر مقاما
و شئون خلیفه الله جناب سید الشهدا روحی و ارواح شیعه الحاضین که الفدا ذکر شود
او را مستبعد و مشغوب میباشند از آن مقامات و در جای که برای کریمه کنندگان و تقریر
ذاتان دارد استیجاب الله مجلس و مقام شریف در ذکر کردن بیانات برای اینچنین که واقع
شده است در اخبار و آثار مقدمه پس بیان اول در ذکر مراد و مقصود کریمه و بدست
بوجناب سید الشهدا پس میگویم بگاو و کریمه هر شیئی ملاحظه میشود بالکلیه بحال انشی
پس ظاهر اخبار را اینست که کریمه و بگاو و طوائف طیور و وحوش و هم چنین بسا
حیواناتی که برای آن چشم و باصره هستند مثل کریمه انسان بوده است یعنی بر چنین اشک حقیتم
و بر این تفسیر توضیح بعض اخبار مقدمه دلائل کرد و اما کریمه ملائکه و حور و علمان
پس ظاهر اینست که کریمه و بگاو و آنها نیز مثل کریمه و بگاو انسان بوده است هر چند آنها

بجوالطف و اشرف بوده باشد و اما بکاء و کرب و حزن و غم پس بیانش در بعض اخبار مقدمه
گذاشت و در بعض اخبار اشاره شده است بکاء و کرب و دریاها و جمله اشیا دیگر نیز در آن
نیز باین پنج است که کرب در دریاها بظلماتش و امواجش و کرب در انهار و نیایع به
بحر باشد و خشک شدنش و کرب در انهار و کرب در کوهها و کرب در کوهها و کرب در کوهها
و خسوف و کرب در کوهها بقطعه قطعه شدن و دیوارها بافتن و انهدام و بنا نمان
بغیر و زردی و خشکی و درختها بر زمین و میوه نماندن و عقلمت و منفعت درختین و اوراق و برگها
و خشک شدن اغضان و شاخها و نیز بزرگی و زان و برگها و خشک شدن برگها که کرب در
ریاح بهفیه اشیا با آنها بان و آفاق سبک شدن و مفادین بیا شدن و طریق و شبها
باصوات و قوت انکار و شکسته شدن آه آه یا غمیش و بکربها سفار زانها و کرب
قطع طریق در راهها و یا نمیدن اصوات طیور در دریاها و یا نمیدن بهفیه
ریاح و تلاطم بخار در کرب اطفال سفار و آواز لیل و اطراف انهار و یا نظر نمیکند
نیکتن و پاره پاره شدن سنگها و کیشیدن آب چاهها و قلعه با درها و ترقی استعا
و فساد افکار و اختلاف انظار و ضرر کوهها و غیر اینها که بحد احضا و استنصاف
آید و عبارته مختصر هر چیزی که اسم شی بر آن اطلاق شود جوهر باشد یا عرض و خود بد
بشود یا نه پس میگویم چنانچه جمیع اشیا مایه و ماله بوی و رطوبت و سردی و خشکی
علیه السلام کرب کردند در آنوقت و هم چنین کرب خواهند کرد تا قیامت بخوانی علی اکبر
بیان دوم در ذکر کردن بکسوال و جواب که هم است تحقیق حال در آن سوال و جواب
لکن بعد از نمید مقدمه پس میگویم استثناء نشد در اخبار و در باب کرب کرد و بجا
سید الشهداء مکرر سحر بصره و دمشق و آن عثمان پس بنام بر این باید کرب کردن
هر شی از اشیا و در هر فرد از افراد انسان متحقق شده باشد حتی از انسان از افراد
و احادی که در اطراف عالم و اصقاع دنیا در بلاد و وزی و صحراها و بیابانها و
بودند و شبیه که شامل بشود با احاد کفار و افراد مشرکین از یهود و نصاری و مجوس
سایر ملل و طوائف از عبده و ثن و اصنام پس وقتی که این مقدمه معلوم شد که

میگویم

میگویم که اگر کسی سوال کند و بگوید که این بجز من تصور و معلوم میشود که در زمین شهادت
جناب سید الشهداء این جزیه بنده فراد و احاد انسان برسد پس حاصل سوال اینست و اما
جواب به پنج تحقیق از این سوال است که امام و خلیفه الله تعالی منزلیت قلب است نسبت
اعضا و مثل مرتکب تو را است نسبت میدرد و بالنبیة جمیع نشان و عوامل امکان مثل مرتکب
قلب است نسبت بکوه پس وقتی که هم چنین شخص و هم چنین خلیفه الله تعالی کشته شد بان کیفیتا
و بان اطوار که تقاضیل آنها گذاشت پس بنام بر این برای جمیع عوامل و نشان امکان
بلکه برای انهدام همه مقتضی و موجود شد و لکن تحقیق آنه و تم بقدره تا آنکه همه انهدام
را حفظ نمود و از برای انهدام نظر بکند با لغه اش و با فاعله شد در مقام انوسمی او را پس
فلا اقل با یاد انقلابات تامه و اضطراریات و تزلزلات کامله و جمیع اجزاء عالم متحقق شود
حاله بکاء و کرب و بقیای در جمیع افراد انسان در هر بقعه و در هر مکان بود باشند و
سبب تحقق حالت بکاء و بقیای در جمیع افراد موجود شدن اخزان و کرب و غم و استخوان
برای آنها است نسبت شاهد کردن آنها امور عجیبها یله و حالات غریبه خوف و اصل
کسوف افتاب خوف ماه و مستبک شدن نجوم و زده شدن ستارها بعضی بعضی
و کربها اسمها هر حال از طواهر اخبار و آثار و هم چنین از قاعده سرایان آثار و کلامه مطالبه
در اشیا و موجودات سرایان که مثل سرایان اجزاء دهنیه و ناریه در کرب بوده باشد
منفاد میشود که کرب و بکاء و بقیای حاصل و متحقق شد در هر فرد از انسان و جن مطلقا
بدون فرق میان مؤمن و کافر و نیز بدون فرق میان نزدیک و حاضر و بعید و غائب زیرا
که آن امور عجیبه ایان با هر در جمیع بقاع عالم و اصقاع کره ارض حاصل و متحقق گشت
همه احاد و افراد انسان و هم چنین همه افراد جن نظر کردند و مشاهده نمودند پس جواب
تحقیقی از این سوال همین است و بس و این قوه گندید خواهد یافت و قوی که اضافه شود
این حصولها مان قلبیه برای هر فرد از افراد انسان و جن مطلقا چنانچه اطلاع سایر
بر مشاهده خلیفه الله تعالی و امام مبین است نسبت تمام شده و قوه و گندید این جواب است
و این خواهد شد و قوی که اضافه شود بر این تحقیق مذکور خبر رسانید همه اصقاع و توان

و اطراف

واطراف و بقاع کره ارض ظاهر از جن که آنها را طیاره ستارن مینامند بجای نماند که این
کلام تا اینجا در مقام تحقیق کره و بکاء و بکاء بود که آن در چین شهادت خلیفه الله تع
و بحت الله سبحانه و تع حاصل و صحه یافته باشد یعنی کره و بکاء اولی و اما حصول کره
و بکاء دوم یعنی حصول کره بکاء و در سبب تفاوت این اختلافه الله تع برای هر فرد از
افراد انس و جن نیز این بود مگر بعد از رسیدن و صوت شهادت انچه الله تع منج بفضل
و بیان و سبب هیچ وصول و رسیدن خبر سیر کردن رکیان و مسافرتین بود پس در این قسم
لازم نیست عموم و شمول هر فرد از افراد انسان و هم چنین هر بقعه از بقاع کره ارض پس
واضح و ظاهر شد که عموم و شمول هر فرد از افراد انسان و هر بقعه از بقاع زمین مخصوص
بقسم اول است بیان سببی در تحقیق حال در اختلاف اخبار و متقدمه یعنی اختلاف آنها هم حسب
مدت و هم حسب کیفیت در کره و بکاء آنها هم چنین در مسیاهی و ظلت زمین و همچنین
در امور دیگر پس میگوئیم اخبار مذکور در کره و بکاء آنها هم چند مختلف بودند حسب
هر وجه یعنی جهت مدت و جهت کیفیت و لکن بعد از نقل و تدبر معلوم میشود که این نحو اختلاف
موجب تضاد و تناقض میان اخبار نخواهد شد و بیان این باین جهت است که آن اخبار و آثار
که صحیح بودند در اینکه از آسمان خون عظیم و تازه بارید حمل میکنیم بر اینکه این در جمله
از مواضع و بقاع و بلاد و فری بودند در هر کره ارض و ایتم حمل میکنیم زمان خون بارید
بسیار مند شد پس میماند اختلاف در میان همین اخبار از حیثیت دیگر زیرا که در جمله از
آنها باین جهت است که از آسمان خون عظیم و تازه بارید و در بعضی آنها باین طور بود که از
آسمان میبارید مثل خون بنهیمی که خالها در یوارها همه سرخ شدند پس میگوئیم این نحو
اختلاف نیز موجب تضاد و تناقض نیست زیرا که ممکن است که بگوئیم که در اول این امر از آسمان
خون عظیم و تازه میبارد و خواه قلیل باشد که قلیل در بعضی مواضع و بقاع و امکان شد
و کثیر در بعضی مواضع و بقاع و امکان دیگر شد پس بعد از آن بارید با شد از آسمان
فقط اینکه مثل خون باشد پس بعد از آن شده باشد آسمان مثل علفه یعنی بنهیمی که وقتی که
شخص مستقبل میشود آسمان در حالتی که در دستش رخی با پارچه سفید یا خوان بود

باشد پس ظاهر پیدا شود در آن چیزی که شبیه با تو را نیست یعنی یکسند اما از اخبار
که منتقم اینمغه بود که کره و بکاء و آسمان سرخ شدن آن بود و هم چنین مثل علفه شدن
آن بود پس میگوئیم ظاهر اینقسم کره و بکاء و آسمان در جمیع افاق و اضعاع کره ارض متحقق
و موجود شد لکن اختلاف در اینقسم از اخبار و آثار و محبت آن در زمان خواهد شد پس
میگوئیم رفع و تناقض در اینقسم نیز ممکن است زیرا که حمل میکنیم امر را بر وجود آن و حصول
شده و ضعف یا بیغنی و در جمله از اوقات و اوقات در آن آسمان یا مثل ملکه شدند در آن
شدت بود در جمله دیگر از اوقات و اوقات باین جهت شدت نبود و اما اختلاف اخبار
آثار در کسوف و خسوف اختلاف حسب مدت و ارضه پس میگوئیم رفع تضاد و تناقض در اینجا
مثلاً آن رفع تضاد و تناقض است که گذشت ما یعنی که کسوف و خسوف بر هیچ آسیناب و
حاصل و متحقق شد در ارض و کوتاه ترین آن ارضه و اوقاتی که در اخبار و آثار منقده
شد و اما صوت نفس و آسیناب تمامیت بعد از آن زمان شد و هم چنین است کلام در
صوت پس زمان اطول و ازید که در اخبار و آثار منقده مذکور شد پس از فضا است برای
مجموع امخالات بر این میزان و بر این جهت قیاس میشود اخبار و آثار بی که در مسیاهی و ظلت
ارض وارد شده بود یعنی اختلافی که حسب ارضه و اوقان و حسب طول و قصر و کوتاهی رصه
و اوقان بود و وجه دیگر نیز در اینجا ممکن است و آن اینست که اختلاف آثار و اجار و اینجا
حسب اختلاف بقاع و امکان و بلند است مجلس و صفا هغه در ذکر کردن بعضی اسرار
شعسانیه ملکوتیه و بعضی دقایق لطیفه نورانیه پس میگوئیم در بیان این مطلب
و سر ملکوتی که تحقیق گذشت و دانسته شد که جمله از اخبار و آثار دلالت بر این کرد
و منتقم اینست که از آسمان خون عظیم و تازه بارید و جمله دیگر از اخبار و آثار دلالت
بر این میکند و منتقم اینست که از آسمان خاک سرخ و خاکسار بارید پس وقتی که این امر
ملاحظه کرده شود با دقت و تدبر معلوم خواهد شد در نزد هر غافل غارف که این قضیه
از آسمان خون و خاک سرخ و خاکسار بایند این از قبل رب العزیز سبحانه و تع غیر مخلوق
و ایجاد کردن مصداق آن قول سید الشهدا است که بعد از شهادت علی اکبر نمود و آن اینست

عَلَى الدِّينِ عَبْدُكَ الْعَفَا يَا وَلَدِي بِحَقِّكَ يَا تَمِيمُ كَلَامُ الْخَلِيفَةِ اللَّهُ تَعَالَى نَابِئِي كَيْفَ حَسِبَ
ظَاهِرًا بَاشَدُوهُمْ بَاطِنًا بَاشَدُوهُمْ حَسِبَ تَرْتَابًا وَهُمْ حَسِبَ عَلَيْنَ بَاشَدُوهُمْ بَاشَدُوهُمْ
كَيْفَ يَجَاوِزُ الْوَقْفَ وَالْطَّرْفَ وَالْزَمَانَ مَعْرُوفًا كَوَيْلًا مَسْأَلِينَ بَدَانًا كَمَا أَحْدَثَ كَرْدَنَ
وَالْجَارِ كَرْدَنَ رَبِّ الْعَرَفَةِ حَقَّقَ انْ أَيْاتٍ عَظِيمَةٍ أُنَا جَلِيلَةٍ عَجِيبَةٍ عَرَبِيَّةٍ كَمَا مَثَارُهُ بِالْقَائِدِ
وَبَعْدَ ذَلِكَ أَمْرٌ كَرِيمٌ هُوَ أَوْاسِمًا تَرْتَابًا بِيَدِنِ خُونٍ وَخَالِكِ سِرْجٍ وَخَاكِسْتِ سِرْجِ أَشَا
أَسْتَأْذِنُكَ حَقَّقَ بَرِيانِ اَيْنِ اَمْرِ عِبْرِي اِيْجَارِ كَرْدَنِ خَطَابِ اِيْجَابِي بَاجِبِي يَا مَنْ عَلَى رِيئِهِ
عَلَى الدِّينِ عَبْدُكَ الْعَفَا وَحَقَّ اَيْنِسْتِ كَمَا بَاطِنًا نُوْشَنُ شُوْدِ اَيْنِ سَرِّ اِيْجَادِ قُوْر اِيْجَابِي بِه
اِنْوَارِ مَلَكُوْتِيَّةٍ وَحَقِّي بِنَانِدِ كَمَا اَز اَيْنِ سَرْمَنْدِ كُوْرِيْكَ سَرِّ اِيْطِيفِ بَعِيْقِي نِيْزِ اَسْتَبْطَاطِ اِيْجَابِي
وَ اِن اَيْنِسْتِ كَمَا اَيْنِ نَشَاةٍ دِيْوِيْبِ حَقَّقَ اَوْرَا خَلَقِ كَرْدَنِ اَمْتِ مَاتِ خَانِهٖ وَ مَجْلِسِ كَرْبِ وَ تَقَرُّبِ
جَنَابِ بِيْتِ الشَّهَادَةِ اَيْنِ اِحْسَنِ خَالَاتِ اَيْنِ مَاتِ خَانِهٖ وَ اَشْرَفِ زَيْنَتِي اَيْنِ اِيْجَابِي اَيْنِسْتِ كَمَا اَهْلِ
اَيْنِ مَاتِ خَانِهٖ وَ اَيْنِ مَجْلِسِ بَرَسْرَهَايِ خُوْدِ شَانِ خَاكِ وَ خَاكِسْتِ بَرَبْرَدِ هَرِ چِنْدِ وَ بَعْضِ
اَوْقَاتِ بَاشَدُ مَثَلِ اَيَّامِ مَاهِ مَحْرُومِ خُصُوصًا دُرُودِ عَاشُوْرَا وَ اَمَادِ رُوْجُوْدِ وِيْجَادِ شَدِ
خُوْنِ بَعْدَ اَزْ شَهَادَتِ الْخَلِيفَةِ اللَّهُ تَعَالَى دَرِ رِيْعِ عَرَسْتِ وَ هَرِ كُوْخِ دَرَا كَرْتِ بِلْدَانِ حَجَّازِ وَ اِيْجَابِي
بَلَكِ دَرِ جَمِيْعِ دِيْنَا وَ كَرَّةٍ اَوْضِ دُرُودِ اِيْجَابِي وَ كَرْتِ اَيْنِ اَمْرِ دِيْلَتِ الْمَقْدِسِ وَ اِيْجَابِي اَيْنِ حَجَّتِ
اِيْجَابِي اَنَا وَ مَقْدَمُهُ مَذْكُوْرُهُ دَلَالَتِ نُوْدِ اَيْنِ اَسْرَارِ عَظِيْمَةٍ وَ وِجُوْهِ لَطِيْفَةٍ دِيْفِيْفَةٍ
وَ لَكِن اَزْ ذِكْرِ كَرْدَنِ اِنْفَا اِعْرَاضِ نُوْدِ سَبَبِيْكَ اَكْثَرًا وَ اَغْلَبِ اَهْلِ اِيْزْمَانِ قُوَّةِ فِهْمِ اِنْفَا اَنَا
نَدَانِدُ وَ مَحَلِّ اِنْفَا اِنْفَا اَهْلِ مَجْلِسِ مَقَاهِسْتِ دَرِ تَحْقِيْقِ وَ بِيَانِ اَسْرَارِ اَسْتَبْطَاطِ
اِن اَزْ بِيْكَ اَو كَرْبِ بِيْكَ صَدِيْقَةُ عَظِيْمَةٍ وَ حَسْبُ كَرِيْ فَاطِمَةُ زَهْرَاءُ اَيْنِ مِيْكَوْنِيْمِ كَمَا اِيْجَابِي اَيْنِسْتِ
مَنْصَافَةُ مَسْأَلَةِ رَا دَرِ كَرْبِ وَ بِيْكَ اَو شَهْفَةُ اَمْعُصُوْ مَقْلُوْمُهُ دَرَا كَرْتِ اَوْقَاتِ دُرُوشَاةٍ
بُرْزِيْخِيَّةٍ مَذْكُوْرِهِ نُوْدِ اَيْنِ هَرِ كَمَا مَثَلِ وَ نَدِ بَرْمَانِدِ مِيْدَانِدِ كَمَا نَسَبْتِ كَرْبِ وَ بِيْكَ اَو شَهْفَةُ
اَمْعُصُوْ مَقْلُوْمُهُ صَدِيْقَةُ عَظِيْمَةٍ دُرُودِ دِيْنَا مَانِ كَرْبِ وَ بِيْكَ اَو شَهْفَةُ اَسْرِ كَمَا دُرُوشَاةٍ
بُرْزِيْخِيَّةٍ وَ دَرَا خُوْنِ مِيْشُوْ مَثَلِ نَسَبْتِ اَفْلَ قَلِيْلِ اَمْتِ بَا كَرْتِ كِيْتَرِ وَ حَالِ اِنْكَا اَمْعُصُوْ مَقْلُوْمُهُ
دُرُودِ دِيْنَا فَرُوْدِ صَبْتِ عَلَى مَصَابِيْ كُوْ اِنْفَا صَبْتِ عَلَى اَيَّامِ حُرُوْنِ كِيَا اِيْلَا وَ كَرْبِ

و زاری ان صدیقه مظلومه عطف بعد از وفات پدر بزرگوارش سید المرسلین پس
و قبی که این امر معلوم شد یک سوال مشکل در ای مقام وارد میشود و بیان ان باین شرح است
که کبری سوال کند و بگوید که چه طور میشود که خلق عالمیان را بچه شود که حیثیه
خودش صدیقه عطفه و افضل خلقش بعد رسول الله ص و امیر المؤمنین و احران و غم
و کرب و بکاء و تحبب جمع و صبح و ناله باشد علی الدوام و الا تصالحی در ذرا عطفه
انکه هر دو نشاء و هر دو عالم را حقیقت برای خاطر شریفان مظلومه خاوندان
و علاقه بر این در ذرا عطفه و نشاء اخره دار نیست و راحه و سرور امانت برای حج الله تع
و خلفاء الله و اولیاء الله تع و هم چنین برای اتباع و شیاع ایشان از مؤمنین و مؤ
پس باید از ان اموری که در دنیا داشتند یعنی از حزن و غم و کرب و بکاء و تحبب و غیر
و جزه احمق در ذرا عطفه نداشتند باشند پس بعد از نامل و نند بر دین سوال بر عاقل
عارف حقیقی نخواهد شد و ارد شدن سوال دیگر نیز و بیان مقدمه ان باین شرح است که
در تمام دنیا بیاید اهل کربه کبری جمع موجود و از جمله جنان و آنچه در جنات است
خو رعین و غلمان بلکه خو رعین لطمه زدند و سینهها خراشیدند و با جمله جمیع اهل جنات
اخره کرب و بکاء و صبح و صبحه نمودند و هم چنین جمیع اهل جنان بر زخیه کرب چنانچه
این امور مذکور اخبار متکاثره منضافه مشامعه بر اهل دلائل کرب و هم چنین از
ضرورتیان مذهب ظایفه اما مشیه شده است پس و قبی که این مقدمه بیان شد بیان ارد
شدن سوال دوم باین شرح است که باید اهل جنان اخره و اهل جنان بر زخیه مشغول
نباشند در زخیهها و زینتها و فرج و سرور و نشاط و ابتهاج پس این امر منافقان دارند
کرب و بکاء و حزن و غم و الم و لطمه بر خد و زدن و سینهها خراشیدند و علاوه بر این
از اخبار کربیه کرب و بکاء و صدیقه عطفه فاطمه زهرا وارد شد بود و مذکور شد که
مشغول شد که هر قبی که اَمْعُصُوْ مَقْلُوْمُهُ مشغول کرب و بکاء و تحبب میشود و شهنه میکند
کرب میکند جمیع و همه ان اشخاص که کرب و بکاء و عبود و شهنه اَمْعُصُوْ مَقْلُوْمُهُ بشود
پس لازمه این قضیه اینست که جمیع اهل جنان اخره و قاطبه اهل جنان بر زخ مشغول

باشند در بخارا حزان و امتحان و گریه و بکاء و الامیر اینست تمام سوال مغایر اشکا
در این مقام پس میگوئیم و ذکر میکنیم اول یکفد مه جواب از هر دو سوال بحول الله تعالی
پس میگوئیم محقق نماید بر عاقل عارف که لذات و نعمات و فرح و سرور و نشاط و
انگیزا و ابتهاج اهل جنان خواه در نشاء برزخیه باشد و خواه در ذراخه بنوع و طور
و اخذ نیست بلکه ما بهاج و انواع و اشنام متفاوت و متفاوت است پس چه بسیار خلق از همین
درگاه حقیق و کاملین در عبودیت و خضوع و خشوع برای رب تعالی حقیق و واقف هستند
لذات و نعمات حسنیه ظاهر نیز را مثل کمال و شرب و معانف کردن با جور و عین و امثال آنها
نیستمانند از جنس لذات و حشا میکنند آنها را از نعم لذات و نعمات و افضیه بلکه
ملذات و فضیله در ترویج ایشان محظرت در قسم ملذات و لذات و در ترویج نعمت
حقیقیه الهیه و در جنس داخل شدن در ذراخه بر ذراخه در علم معاشر ملکوتی پس این مقام در
واقع و حقیقت مقام طلب رضا حقیقی و اقامت تشریف خواستن است که بر او با این مقام
پس این اعظم تجلیل و تزیینات و اشرف فضیلتها و لذات اهل جنانند و این است
که حقیقت آن در مقام فرموده است بعد از ذکر کردنش در کتاب مجید سابق بر فضیلتها و لذات
پس و آن که اینفد مه محضه مفید معلوم شد محقق نخواهد ماند که آنچه ذکر شد از زیبا
گریه و گریه و بکاء و صدیق عظمه فاطمه و هرا و هم چنین شیباری گریه و گریه بکاء
مفتر بین از دنیا و ملائکه که کاشف است از سر عظیم از اسرار و شهادت و بیان این است که
مقام گریه و زاری و بکاء و نجیب فرج و جوع برای سید الشهدا عین جوار مقام مفتر بین
از انبیاء و مرسلین و ملائکه و صدیقین و همین مقام عین مقام رضوان الله است و تحقیق
دانسته شد که مقام رضوان الله اگر مقامان و اعظم درجا و اشرف ثواب و فضیلتها
ظاهر بر و باطنیه است و میناره انصاف و محبت است که گریه و جوع و فرج کنندگان بر
سید الشهدا از مرد و زن مسخرند و چنین بکاء و گریه و زجر کافور رضا الله بنوع
و محبت و محبت حقیق در هر نشاء و در هر حال باشد این گریه و زاری و بکاء و جوع خواه
در نشاء دنیا باشد و خواه در نشاء اخره و ذراخه باشد حاصل کلام و خلاصه علم

اینست که حزان و امتحان و سوختن دل و جوع و فرج و گریه و زاری و بکاء و ام و ناله
برای جناب سید الشهدا از انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین و ملائکه که بر زمین بلکه
از هر مؤمن و مؤمنه در هر نشاء از نشاء و در هر عالم از عوالم باشد باعث و موجب
تحقق و وجود مفراح باب رضوان الله تعالی خواهد شد و عینا از این واضح اینست که این
امور مذکور در هر نشاء از نشاء و در هر عالم از عوالم محقق شد است بلخصه
و صفاتی زیرا که جناب سید الشهدا قبل العبره است چنانچه حدیث و پدش و خودش
فرمود اند پس کمال و افضل و اشرف انجری که در رضوان الله تعالی دانسته شد و جوع
و فرج و گریه و زاری برای آن امام مظلوم است از هر که باشد و در هر نشاء باشد
اینفد مه است که در نشاء برزخ و همچنین در اخره تکلیف ایجابی و الزامی نیست این
مناقاه ندارد اصل با آن تحقیق که در بیان مطلب گریه بلکه در عین و اعتقاد بر اینست
که هر گاه گریه و جوع و فرج و بکاء و صدیق عظمه فاطمه و هرا و هم چنین گریه
و جوع و نجیب ساعده این مظلوم معصوم یعنی هزار مرتبه هزار صد مرتبه هزار شید و
هزار هزار و ملائکه بان نج و بان طور صد کورد و اجزا و صد مرتبه میباید
گفت که گریه و بکاء که لا یوق جناب سید الشهدا باشد بعد از این است و بعد خواهد
آمد هر چند گریه میگرد بر الخلیفه الله مظلوم عیاشان جمیع اهل دنیا اول خلقت تا
آنکه دنیا و اهل دنیا فانی شوند و اگر تمام کلام را میخوانید بناید در این مقام پس
چنین بناید و اعتقاد بکنید که صدیق عظمه فاطمه زهرا از زنان و شهبان ساکن
نخواهند شد و امتحان و احزان منقطع خواهد شد و از گریه و زاری و جوع و نجیب
نخواهد کشید یعنی در هر وقتی که خطور نماید بخاطر شرف مصائب جناب سید الشهدا
و آنچه که بر آن مظلوم و امام جاری شد است بلکه همین حال است انصاف و محبت با اینست
در روز حشر و کتاب نبوت آنکه بناید انعام کشیدن و تمنای از ظلم کنندگان و
المرسل الله پس انقطاع حزن و اغم و گریه و شمه و جوع و مظلوم معصوم بعد
بنام شدن عباد و روضیانت و استغفار یافتن اهل بیت و جنت و اهل جنت

جهنم خواهند شد یا سب پروردگار و رسول الله و حر و حر رسول الله هم بر
مصراع و اجناد شدند پس کلام در این باب آنچه بان مطلق است در ضمن چند مجلس مقام
ذکر خواهد شد مجلس **صفا اول** در ذکر کیفیت عبور و مرد و حر رسول الله و
بنات فاطمه و زهرا از مصراع شهیدان محفی نماید که آنچه منقاد میباشند از اخذ بنا مع اثنا
و روایات در جملة از مقامات است که مردنشان ظاهر است مظلومان و بنات فاطمیت
بر مصراع ال رسول الله در روز یا زدهم از محرم بعد از زوال بود زیرا که آن وقتی بود
که ارتحال نمود در آن وقت این سفید لاله را با عساکر وجودش از کربلا بسو کوفه
پس میگوئیم اقوال اصحاب مقامله را بنیام مختلف است باین معنی که یا عبور و مردن
ظاهر است و حر رسول الله از مصراع شهیدان خواهرش و ازاده خودشان شد یعنی اینست
و از این سفید لاله را خواهرش نمودند و نامعلوم قبول کرد یا آنکه مرد و عبور سببش
خود این سفید لاله را شد از راه عناد و عداوت و خواست قلوب اکباد اهل بیت
و حر رسول الله از دیدن اجساد ایشان شریفه عمره رسول الله بکذا در و قطعه قطعه
کرد بلکه جوی از آنها سبب هدایت آن احوال و انکیفیات هلاک شوند پس اگر اصحاب
کتب مقامله قول اول را اختیار کرده اند و اما تحقیق در نزد این اصحاب اینست که هر دو
سبب هر حال پس آنچه که سید بن طاووس در این مقام ذکر کرده است مضمونش باین شرح
است که اهل حر و حر رسول الله را از نیمه بیرون آوردند و آتش مشعل نمودند در چشمه و
سوزا بیدند پس سنوان ظاهر است و بنات فاطمیت بیرون آمدند زحاکتی که بودند
خواست مسلمانان و زحاکتی که کریمه و زاری می نمودند و مثل امیران در دولت امیران
راه میفرستند و خطاب نمودند بقوم گفتار و گفتند شما را قسم میدهم بحق بقم که ما را از
مصراع جناب سید الشهدا میباید پس وقتی که مصراع شهیدان رسیدند و آنها را بیان کیفیت
و باحالات شاهد نمودند صیحه کشیدند و بر وجه خودشان لطمه زدند پس زاری
گوید و الله فراموش نمیکنم حالت زینب خرم علی بن ابیطالب که کریمه می نمودند و میگرد
بفرار در حسین و فلان کرد بصورتی و فلان کتیب می گفت یا محمداه صلی الله علیه

ملیک السماء اینست حسین تو جاک و خون غلیظه و اعضا ش قطعه قطعه شد و اینها
دختران تو همه در میدان سیر و ذلیل شکوه میکنم بحق بقم و محمد مصطفی و علی مرتضی
و حر سید الشهدا یا محمداه اینست حسین تو در صحرای کربلا افتاده و بر جسدت باد صبا
میوزد یا محمداه اینست حسین تو در صحرای کربلا افتاده و کشته شده در دستان لادین
زاینات یا خرناب یا کرناه امر و زجدم رسول الله و وفات نموده است یا اصحاب محمداه این
سنوان ظاهر است معصومان و این بنات فاطمیت مظلومان در ربه مصطفی هستند
اینها را میکشند و میزنند مثل کشیدن و بردن سبا یا اسراء و در روزی دیگر وارد شد
است که زینب صدیقه گفت یا محمداه دختران تو را میگردند و در ربه تو را کشند و اجساد
و بدان ایشان در صحرای کربلا در خاک و خون غلیظه و باد صبا بر آنها میوزد حسین تو
بر پله از قفا و زاده و عبا اش را سلب گشت نمودند و بعد از آن گفت پدرو جانم فدای
ان شخص باد که عساکرش را در روز و شب بقتل آوردند و اشیاء و اموال آنها هب و غارت
نمودند پدرو جانم فدای آن شخص باد که چیمها را قطعه قطعه کردند پدرو جانم فدای
شخص باد که غایب نیست که امید بر کشتن داشته باشم و محروم نیست که امید مدد آتش
داشته باشم پدرو جانم فدای آن شخص باد که از دنیا مهیو و مفهوفت و لب تشنه جان
فادیدم و جانم فدای آن شخص باد که از محاسن مبارکش خون تقاطر و تقاطر می نمود
نیز می گفت با بی من جدی رسول الله السماء و با بی من هو سبط نبی الهدی پس زاری میگوید
که آنمعضو مظلومه نقدند که بر برادرش تا آنکه بگریه او زده و دست دشمن را
بعد از آن سکینه مظلومه معافه کرد و در بر کشید بدن حسین را تا آنکه چند نفر از عمر
سنگدل آمدند او را از جسد پدش جدا نمودند محفی نماید که تا اینجا حاصل مضمون کلان
سید بن طاووس بود و اما آنچه در بعض کتب معتبره است پس آن باین شرح است که روایت
شده است از عبد الله بن ادویس و آن از پدرش ادویس روایت کرده است که آن قوم گفتار
از راه شده عداوت و عناد در ربه رسول الله و دختران فاطمه و زهرا را از مصراع ال
رسول الله عبور و سر در فرارند پس وقتی که صدیقه صفراء را کتوبه چند برادرش حسین

مطلوبه دادید که با درها بران بدن اظهار نور میوقد و بروی مکتوب مسلوب فناده است
 پس آنمطلوبه خودش را از بالای سر بر زمین انداخت و برادرش را بر اغوش کشید و
 ناکر به وزاری و ناله و عجب و ناله رسول الله نظر الی و لکن الحسنین یا رسول الله نظر کن
 باین بدن انور اطهر که چه طور در زمین افتاده است بفر کفن و دفن او خاکها و ریگها
 که بلا منت که نادر بودش آنکس را بافته و غسلان بخون جازانت که از در و در پیش جاز
 شده یا رسول الله ص این نسوان ظاهران مظلومان و بنان فاطمیان اهل بیت و حرور رسول
 الله و آنمطلوبه است پس اینها را میبرد و میکشد مثل سبایا و اساری همه در زلک اسیر
 گرفتار نه خایه دادند و نه مغین و نه مخرج یا رسول الله سر کبریا و سرگناه اولاد و غیره
 و اصحاب و در اینها زنده اند و انزهای منور در پیرها مثل ماه تابان میدرخشد با
 لمصطفی ایت همدستان تو سبایا و اسرا و اعضا ذریه و عنایت تو با شیخها اعداء
 یاره پاره کشند پس آنمطلوبه اینکلان دست و جگر کن از و امثال این کلا تو امکر
 میجو بگریه و زاری و ناله تا آنکه بگریه او رهد و مندره شمن زاحتی آنکه دیدیم
 که در موع حیل و اشک چشمها اینها قاطر و قاطر میجو نبی که چشمهای آنها در موع میبرد
 و بعد از آن ال الله و حرور رسول الله را از ابدان واجبات تو مجاز کرد و بودند در
 خالقی که آنمطلوبه گریان و نالان و دل مبارکش بر از احران و هووم بودند نه از اشک چشمش
 منقطع میشد و نه حسره و نه زفره قلبش ساکن میشد محفی نمائند که روایت ادربین اینجا
 بود که ذکر نمودیم پس میگوئیم از ظاهر روایت و کلام سید بن طاووس این مستفاد شد که
 عبور و حرور رسول الله از مضارع ال الرسول و شهادت کرد در روز عاشورا
 بود و هم چنین از کلام ان این مستفاد شد که این مرور و عبور منبلا از سواش حرور رسول
 الله است بر افتاب شرها بود و لکن حق و تحقیق بخلاف ظاهر کلام است در هر دو امر
 هر مقام زیرا که اخبار و آثار و بی که دلالت کند بر اینکه این عبور و مرور در روز یازدهم
 حرور بعد از ذوال بود و هم چنین اخبار و آثار دارد که بر اینکه این عبور و مرور بعد از سوا
 شد حرور رسول الله است بود بر افتاب شرها در غایت کثرت و مجمله از آنها اشارت کردیم

و در

و روایت قدما من زانده که روایت طویله است صحیح است و آن روایت منضم امور کثیره
 و علوم و غیره و فوائد عظیمه است و آن روایت تمامه در بعض ابواب مجالس اینکتاب که
 خواهم نمود استقامت و لکن چند فقره از آنکه در این مقام ضرورت است که میگویم و آن این است
 که خلیفه الله تع و سید الساجدین ع میفرماید وقتی که مبار رسید از مصائب و بلاها
 آنچه رسید و بد رم و اولاد و اصحابش کشته شدند و ما اهل بیت رسول الله و حرور رسول
 الله و نسوان ظاهران مظلومان و بنان فاطمیان را بر افتاب شرها سوار نمودند
 و میخواستند که ما را بکوفه ببرد پس عبور و مرور ما را از مضارع ال رسول الله و شهادت
 کرد بلا قرار دادند پس من نظر کردم باین ابدان منور و اجساد طیبه شریفه و آنها را در
 خاک و خون غلطیده ریختند و مشاهده نمودم که تا آنوقت غیر مکفون و مدفونند پس این
 مصیبت عظیمه در صد و قلب من بسیار ناخوش کرد و دیدم که نوری یکشدر روح از بدنم قطع غلا
 نماید و هلاک شوم پس اینحال مرا عه من زینب کبری دختر امیر المؤمنین مشاهده نمود
 گفت ای نوحه حالش که در روز مشاهده منمایم که نزدیک است بنقض خودت خود نمایی و در
 از بدنت جدا شود ای بقیه و یاد کار جد و پدید و برادران من پس گفتم چه طور هم چنین
 شوم و چه طور جمع نکم و حال آنکه من بینم و مشاهده منمایم سید و آقای خود را و
 چنین برادران خودم و عموها و برادرانم و عورت و اهمل را با بیجا لاف و بیان کفیان و همه
 مضرع و در خاک و خون و در یک کربلا افتاده و ابدان و اجساد شریفه ایشان برهنه است
 افتاب بر آنها تابیده نه مکفون شده اند و نه مدفون نه احدی زیارت آنها را میکند و نه کسی
 بنزد آنها میاید کویا آنها را اهل بیت از دینم یا از ترکستان حساب میکنند پس اینکلام سید
 الساجدین است تا اینجا بعد از این میگوئیم محفی نمائند که در میناق جمله روایات و آثار
 صراحت بعضی آنها هم چنین مستفاد میشود که قطع شدن و جدا شدن رؤس منوره و ابدان
 شریفه عورت و انصار و اصحاب جناب سید الشهداء در روز یازدهم از محرم بود و آثار و
 عاشورا پس جدا شدند و آنروز سربازیدش مکرر نمود اطهر اقدس خلیفه الله تعالی
 سید الشهداء و هم چنین رؤس جمیع قبلی از اصحاب انصار و لکن از عبارات جمعی از اصحاب

کتاب

کتاب مقاتله حسین مستفاد میشود که همه سرها منوره و از ابدان شریفه در روز عاشورا
جدا کردند زیرا که حاصل مضمون کلام آنها باین هیچ است که ابن سعد لدالتنا روایت کرده
روز عاشورا سر او را طهر افندند جناب سید الشهدا با خوبی و حمید بن مسلم بکوفه بنزد ابن
زیاد ولد الزنا و بعد از آن امر کرد که سرهای حضرت رسول الله را و هم چنین سرها اصحا
و انصار جناب سید الشهدا از ابدان شریفه ایشان جدا نمایند پس سرها منوره را روانه
کوفه کرد با شمر بنی الجوشن ولد الزنا و خود ابن سعد ولد الزنا با عسکرش مانند کربلا
در روز عاشورا در فرمای از روز نیز تا زوال ظهر و محضی نماید که ممکن است که کلام این
جماعت را تا قبل نمازیم و از جاع کنیم بقول اول هر حال میگویم بنا بقول اول یا قطع کن
و جدا نمودن قوم کفار سرها منوره را از ابدان شریفه من از ساعت مرده و عبودیتش
ظاهر است و حریم رسول الله ص بر مصاع شهادت بود یا بعد از ان ساعت بود پس میگویم
دو احتمال دارد و لکن ظاهر در سیاق جمله از روایات و کلمات و اصحاب مقاتله مستفاد میشود
یعنی احتمال اول یعنی رؤس منوره را از ابدان شریفه جدا نمود بودند و بعد از آن عبور
و مرده حریم رسول الله شد از مصارع شهادت و آنچه منقول از بعضی علماء است عکس اینست
اول عبور و مرده حریم رسول الله و بعد از آن سرهای منوره را از ابدان جدا کردند پس بنا
بر قول اول شناختن حریم رسول الله شهادت را و تمیز دادن بعضی از بعضی بفرقی که
سید الشاهدین خواهد شد و آنچه در السنه شریفه و ابان هیچ است که صد بفرقه حضرت
مقصود مظلوم و قبی که بمصارع شهادت رسید منبوت و متبر و مضطرب مانده بود و جانا
سید الشهدا را نمیدید زیرا که در آن کوزال قوم کفار افتد در سنک و کاوخ و قطعاً
رفاح انداخته بودند و ریخته بود ندیده هیچیک از جنود انور اطهر اقدس الخلیفه الله تع
اثری نمایان نمیشد پس آمدن زینب صدیقہ بنزد آنحضرت و کوزال بلکه از خود جدا
سید الشهدا شد یعنی از حلقوم شریفش جدا آمد یا اختاه الی الی و لکن مستند این
نظر این اخبر نویسد است و از روایاتی که از مرد شرفه باین اخبر نویسد است مستفاد
شود که در وقت عبور و مرده حریم رسول الله بر مصارع شهادت انور اطهر خلیفه الله

تقالی جناب سید الشهدا روحی که الفدا و ظاهر بود و از زیر سنکها و کاوخها و قطعات
میو و ریح و غیر اینها بیرون آورده بودند و بیان آن نظر بان در ابان که بان اخبر سید
از مرد شرفه باین هیچ است که روز عاشورا نزد یک بفرقی باین سعد ولد الزنا جمعی از
لشکر از خیمه اش بیرون آمد با فرج و نشاط و ایضا تمام داشت و در دستش یکبعضا
یا چوب بقیع بود و خواست نثاره و تقاشا کند بر اجساد ابدان منوره شرفه را پس آنکها
ولد الزنا و زندقی مرتد قدمش را میگذاشت بر ابدان و اجساد منوره را و میگفت این جسد
فلانست و آن جسد فلانست و هر که را میشناختند از اصحاب کفارش میپرسید تا آنکه رسید
بنزد آنحضرت و کوزال و امر کرد سنکها و کاوخها و اطبا بجمعی سوخته و چوبها و قطعاً
میو و ریح را بر فاشند تا آنکه جنود انور اطهر خلیفه الله در جناب سید الشهدا
روحی و روح شریفه که الفدا ظاهر گشت و آنکها فرزند الزنا دید که آنجناب انور اطهر
شرفه بود و میگوید روی فدا شده و امر کرد که آن بدن او را با بغوش بگیرد تا زخمهای
او را تقاشا کند پس وقعی که انولد الزنا زخمها و جراحتهای بجد و حسا بر او مقلد
بدان انور اطهر مشاهده نمود بسیار تعجب کرد و بعد از آن انکافر ولد الزنا گفت در
خالی که خطا بکرد بر رؤس عسکر این هین حسین است که مکر دیدم که رسول الله او را
بروش خودش سوار کرده بود یعنی مقصود انولد الزنا از این کلام این بود که همین
کرده ام بیرون ولد الزنا و این زیاد ولد الزنا پسر رسول الله ص و عمر بزر و دجانه او را
برای خاطر برید و این زیاد لعنه الله تع اجفین هر حال بعد از آن زندقی ولد الزنا
دید در منکب کتف جناب سید الشهدا جراحاتی هستن ان کافر از مشاهده این بسیار
تعجب کرد و گفت همه زخمها و جراحتها از مقدم بدنش است مگر این زخم و حسین بن علی
در هیچ وقت از اوقات مقاتلات و مجاهداتش نشنیده بود پس چه طور شد این
بان رسید و جمعی از اصحابش گفتند این زخم در او پس از حاصل نشد است این زخم پس گفته
قدیم است پس آن ولد الزنا بنزد خلیفه الله تع سید الشاهدین عم کبیر فرستاد و از حقیقه
و کیفیت حال پرسید پس ان خلیفه الله تع فرمود این زخم گفته و قدیم است و ان مجتهدانیکه

بجایهای فراء و مساکین و منازل ایام و از آمدن در بشما تار یک ما کوان و محتاج الیه
الیه انها و امیر بین این حاصل ان روایه امت که ان مرد ثقه با بن احقر رسید امت بین باز
میگردید بر سر مطلب میگویم که وقتی که نسوان طاهرات مظلومان و بنان فاطمیان
نیز در اجساد و ابدان منوره شریفه رسیدند پس هر خواهر جسد برادرش با غوش کرد
و هر مادر خودش را بر جبهه و بدن پسرش انداخت و صیحه و صیحه و شهقه و فریاد این مظلومان
عملاً نکه هفت آسمان رسید و ارکان عرش و کرسی نیز لرزید و آمد و نداء و الحاده و علیها
و آه طناه و احزناه و اجفراه و اعیناده و اهاشاه و احسینا و ادبجاه و اعز بهاه خور
و غلمان را از حضور فرود رس انداخت و جمیع اهل جنان و اهل نیرانرا بگریه در آوردی
مؤمنان و ایشعیان اگر در ایستقامت خوب ناممل و تفکر کیند بموضع و اشک از دیدن
خون جاری میگردیدند و آنکه خلیفه الله تعالی سید الشاهدین عم کوه صبر بود با وجود این
از مشاهده ان ابدان و اجسام منوره خصوصاً از مشاهده جناب سید الشهدا
با بخالات و کیفیتان نزدیک بود که روح افدش از بدنش مفارقت نماید و از دنیا رها
در نماید پس چه طور خواهد شد حال صدیقیه صغری زینب حال صدیقیه صغری ام کلثوم
و احوال سایر نسوان طاهرات مظلومان و بنان فاطمیان آه آه افسانه که کس نتواند
مشیدش یارب بر اهل بیت چه آمد دیدنش و در بعضی کتب صغیره دیده ام وقتی که
نظر سید الشاهدین عم مجید نور و جبهه افدش پدرش افتاد خودش را از بالای شهر
بر زمین انداخت و حال آنکه مغلول بود و در گردن مبارکش زنجیر و سلسله جامه داشت
مجلس و مقامی و عیون و در کمال صغیره پس میگویم محقق نمائید که در بعضی از نسخ قدیمه
معبره دیده ام آنچه که حاصل مضمونش را ذکر میکنم و ان بابن الحج امت که روایه شده است
که جناب سید الشهدا عم دختر صغیره السن داشت و در میان نسوان طاهرات مظلومان
که در اطراف جسد نور اطهر ان خلیفه الله تعالی بودند نشسته بود و کف و کفایتش را
با غوش کمرفته بود که گاه کفان بر زکوار را میبوسید و گاه انگشتان او را بر مینه اش
میگذاشت و گاه بر چشمهایش میگذاشت و از خون اطیب اطهر انبر زکوار میگرفت و موها

کوچک

و زلفهایش را محضوب رنگین مینمود و میکفت و ایتناه بکشته شدن تو چه شایسته
گشتد کان رؤس شد و اعلا و معاندین مسرور و سارمان گشتند یا ایتناه و یا ابا
عبدالله بنی امیه سلب گشتند که کوشوارها برهن پوشانیدند با من صغیرم بیتی
را یا ایتناه و جوق که بشهنا داخل شود و تار یک شود که مرا حجابیه میکند یا ایتناه اگر کشته
شوم که مرا از اب سیراب میکند یا ایتناه بنی امیه سلب گشتند که کوشوارها و عبام را با
ایتناه ایفا نظر میکنی بپوشهای برهنه ما و بیکرهای محزون و سوخته ما و ایفا نظر میکنی بپوش
من که بسیار تازانها بر غمنا و موه رندند و ایفا نظر میکنی بپوشهای من که مثل اسرا و مسایبان
او را میکشند و میرند پس راوی میگوید در فند بپوشهای صغیره جنینها اشک زبوان
گشتند و از کلان و مقالان ان دوست دشمن بگریه و زاری مشغول شدند و زجر
ملفون لعین زندقه امجد و محرم رسول الله گفت منادی امیر این سعد لعنه الله تعالی
بر چیل و کوچیدن کرد بر خیزید و بنا فترا سوار شوید و این صغیره بقیه ایشاد محازی سنا
لعین یعنی زجر و کشت امیر تو را بخدا قسم میدهم بجهنم و جدم رسول الله یا امر و زرد را اینجا
مینمایند تا آنکه از حال مینمایند املفون گفت از حال میکنم و میر و پیرین انمفون مظلومان
صغیره گفت امیر چونکه عمر قنما بر کوچیدن و از حال امت پس بر مید این نسوان طاهرات
مظلومان ترا و زلف بگذارد پیش بدم من صغیره السن هستم و قد زده و طاقت سوا شدن
شتر فلان مر پس با من خوبی و احسان بکنید مرا بکنید انبید پیش بدم تا آنکه کمر بکنم برای
با چشم اشک بر روی قلب صاهوف و انس بکنم با انفر بپش و مژگنم در نور انمظلومان
خون من از شما ساقا امت پس انمفون بیجا و بیرحم انقطعه جگر فاطمه زهرا و اولاد بقیه
صغیره را دفع کرد و او را از جسد نور اطهر پدرش دور نمود باز ان بقیه مظلومان بو
جسد نور پدرش میان پناه آورد و کاند و مستیچر شد بان جبهه منوره مقدسه بسیار
روح و ارواح شیعه که الفتا و قبض نمودند سلسله سنجی الله تعالی را این باز
انکار لعین آمد و انمظلومه صغیره را کیشد و از پدرش جدا نمود پس انوقت ان مظلومان
گفتا امیر من یک برادر صغیره دارم که او را بنی امیه کشته اند پس بکن او را برادر ما او را

زلفهایش

زیارت نماید و او را ذراع کم خدایم بر تو مکافات دهد پس سائقین یعنی بجز زندق
بان مملکت داد پس اطفال و مجنونان و زندق نیز در جسد علی صفر شیر خواره و جسد اندوه
یعنی محمد بن و فرید بن و غیره بر تو نزدیک جسد او را طهر بیدار شود پس وقتی که چشم
انظلمه صغیر بر جسد اطفال شیر خواره افتاد یک آه با حضرت رسول و جگر کذا در کشید
شروع بانسان نمودن این اشعار نمود فوالساعة بالوقوف لا تریکونها و ریحوا من اللطف
خابت ظنونها احادی مظایم نوقف هینته اودع نفضتم افضه شونها اودع صفها
بالظنوف ندجوا اشم ثنایاها و الهم عیونها و الهم اکفا قطعها یالعدا فماترهم و الهم
یدفونها و اصبع اردان و شعری و صغیر بلدی رجال بالظنایحرفها از ارم نیاموا کرا
و سادهم علیهم طيور الفخر طال انینها و مضمون اینکلمات جگر سوز دل کذا را اینست
نوقف کینند یکساعت نکه دارید شرها را و سواد نشوید بر آنها و غم و مدا و آه کینند با
بیست رسول الله و بان اشخاصی که فامید شدند در کربلا ایستاد و ساربان با شترهای
زمان قلیل توقف بکن تا آنکه ذراع نمایان اجساد منوره را که غیره روح و نفس من
هستند و حاجان خود را بزیرت کردن آنها و کربیه کردن بر آنها بر آورده و ذراع نمایان
اطفال صغار را که آنها را در کربلا زنج نمودند و بیو بیو لبنا و دندانه های آنها و بیوسه بیوسه
انها را و دستها آنها را که اعداء ال رسول الله دشمنای آنها را قطع نمود و اجساد و جثت
طیبه و ظاهره آنها را دفن نکردند و حاجت دیگر ما بپسینکه در کین کم دخم را و موهای
دلفهای پریشانه را و سرور را از خونهای مرغان خدا بپسینکه که آنها را زنج و محرق کرده اند
شمشیرها و کاردها و خنجرها و مشاهد مینمایم آنها را که گویا خوابیده اند و بانتهای آنها
خاکها و زبیکهای کربلا منظر و منظران صحراها همیشه در کربله و قاله و زاری هستند
و بعد از آن فرمود مینا الله ریحوا و فوالساعة و لا تمعوا ریحوا و لا تمعوا ریحوا
دعوهها نودع اهلنا و رجالها فدون لنا الجوب خابت ظنونها فخر مینایا الفوم الهم
جنینها و ان هم جدها یلظونها و ان هم قاتل یار جالی اینکم من شعرها یا جبرئیل یجیبونها
شوخ و مانتفی النیاحه فا کلا اذ الیحد فی نوحها من یمنها نرود و نواصیها و تبغی

نودعه اعداها مینعونها و تلمس النظارات فی جوارها فلا یستحو منها و لا یجرحونها
فنهج علی المذبح بنفی ثتمه اذا مادنت من فرقیه یدفعونها و فیه قوی و اسیری
زینب فیه علی ابانها نبطرها و یابح قلبی من یذاری جرحها و من یغسل الدم
الذی فی منونها و من ذایبکنا و یجلی صومنا و هیه ان یجدا ایوم تمض عیونها
و قد زادوا فی بکاء و التوق خوونها ابتک علینا امرتکی جنبها پس خاصا مضایب
این اشعار رسول و جگر کذا را اینست که ای قوم برای رضا حضرت شرها را یکساعت نکه
دارید و زینب ظلوم عمه را منع نکنید از ذراع برادرش و او را از زینب بکذا زید و ذراع
نمایند اهلش را و برادرش و سایر عزیزت ها شمشیر را این اطفال و مریدان منقطع شده
است از اینکه بعد از این عزیزش و جنبش او برادرش را ببیند و ملاقات نماید و ان
مظلومه را انقدر اینقوم بیجا و بیمرقت با ناز و ناله زده اند تا آنکه هیلوهایش بدرد
او خوردند و زخم نموده اند هر وقتی که جدش رسول الله را ندانند مینمایند میرند و هر وقتی
که میگویند ای برادر زخم و ای اهل کجا هستید و ما را در این دلگشا میسر مشاهده میکنند
پس انوقت از موی سرش میگیرند و میکشند پس ان مظلومه علی الدوام کربیه و نوحه می
کند و لکن چه فائده که نوحه و کربیه شفاء در قلب ن نکلا مینکند و وقتی که در نوحه کردن
یار و معین نیابد و هر وقتی که مظلومه را درن میکند که نزدیک برادرش شود و او را
نماید پس اعدا ال رسول الله او را منع مینمایند از مقصدش و ان مظلومه المماس میکند
از نظاره و تماشا کشندگان که برای ان راه بدهند به جسد او را طهر برادرش پس انها
از ان صدفه مظلومه حیا مینکنند و بان نوحه مینمایند پس وقتی که هجوم میاورد
که برادر مذبح صخورش را بیونید و بیوسد و بنزدیکی برادرش میرسد او را دفع می
کند پس بعد از این ان صغیره بینه در کرد بظاهره مظلومه رقیه و خطاب بان نمود و گفت
ای رقیه و خنجره سر زینب را بپوش و مشو کن زیرا که بسیار کراشت بر جد و پدیر
برادرش و اهلش که ارواح فدائیه ششعائیه ایشان او را منور شده مشاهده میکنند
و بعد از ان انصغیرم مظلومه گفت آه بر در دل من ای آه که مدا و آه خواهد نمود بر در

و جراحیهای عمده از نیب مظلوم که از ضربت قزاینها و طعن کفار بزهاد رقیبش و
منکب کاش خالصتگامت و ایما که خون او را خواهند شست و ایما که بران مظلوم
نسیب و نذاری خواهند داد که بلکه فی الجمله احزان و مهورا که بر و ناله شتران در
خود عمام و عیندان که ان شتران بزخا ما اهلیت رسول الله ص که بر میکنند یا بر
ضراف بچهای خودشان پس زای میگردان نیمه صیغه چند مرتبه بر روی علی اصغر
شیرخواره را بوسند و او را بلند نمودند و آغوشش و دهنش را بران شهید مظلوم گذاشتند
و ندادند و گفتند ای برادر اگر نه میگردند میان اینکه بد نزد تو میماند و کوشش بد
نرا سباع و درند ها بخوردند و میان اینکه از نزد تو احوال نمایم و بروم هر اینه خینا
میگردم مانند زاد زرد نوین ای برادر حالا از تو جدا میشو و احوال میکنم نه زرد
جفا و بیوفایی تا تو بلکه اینست شترهای از حال حاضر نمودند و ما را میکشند بسوی
و از حال ای برادر چه شترها آورده اند همه را غرنه محامل دارند و نران شترها راه
رو هستند ای برادر جان شتر من با وجود لاجری سرکش و غیر منقاد است و عیندان
اعددا و اهل عناد ما را اینجا میگرد پس بر جدم محمد مصطفی و بر جدم علی مرتضی و بر جدم
فاطمه زهرا سلام برسان و بگو باها که خواهر من شکایت میکند حالش را و
میگوید گوشه بنایم را پاره کردند و خلخال ترا شکستند و بعد از آن دهنش را بر
لب علی اصغر گذاشت و از دهنش بوسید پس در این هنگام ساق ملعون افتاد و
زاد برورد کشتند و جدا نمود از برادرش و او را از رو کهر و غضب سوار شتر نمود پس
که سوار شتر کردند التفات و توجه نمود بجسد او و پدیدش و گفت یا ابی و دعنا الله
السمیع العظیم و افراک السلمه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مجلس مصداق
در اشاره نمودن بجمله او مطالب که از اشعار این صیغه نیمه مستفاد میشود چند
همه آنها در مقام ذکر ترجمه اشاره شد و لکن حالا مفصوالت که آنها را بشهری کنیم
کنیم که همه مؤمنین و شیعیان بفرمانند و مستفیذ شوند پس میگویم از جمله مطالب
این نصیب و این بود که انقوم کفار اعدا الله تع جفا صدیفه صغر نیب استیسا

این اشعار

سیار با نایاها و کباب نیزها زده بودند و نمیکند امثال او را و سایر نشان ظاهر مظلومان
را ندید و عوجه کنند و هر وقتی که صیغ و صیغ میگردند و توجه و نندید و میبوردند و اینکند
و اجده و الحمازه و اعلیاه بر سرها انمظوفات ظاهران لطمه میردند و هر وقتی که میکشند
یا در جانها و یا جراتها کجا هستند و عبا اسیران و ذلیلان چرا حمایت نمیکند از تو کجا استرا
اها میگردند و میکشند و این مظلومان ظاهران ترا اندر زده بودند که ابدان و
مناکب اکثاف آنها زخماک و مجروح کشته بود خصوصاً صدیفه صغر نیب از کوه صفر
تا نایاها و کباب نیزها از نیب و از منکب از کفش خون جاری میشد و ان اشقیان نظاره
و تماشا کنندگان از قوم کفار و دحول و اطراف اجناد طیبه و ابدان ظاهر مشرفیه
شدند استاده بودند و منظر این بودند که بر بینند ان الله و حرم رسول الله در
علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین چه سلوک با اجناد طیبه میکنند چه
توجه و نندید و ناله در نزد آنها میمانند و در بینا بری از حالت مکت و استیذان نیب
معضوم مظلوم نزدیک میدن او را طهر جسد برادرش نمیتوانست بشود زیرا که آن قوم
کفار دحول و اطراف ان بدن او را و جسد طهر منج ترا که و تراخ استاده بودند پس
هر وقتی که فرصت میکرد و بمشقت بسیار نیز و جسد او را طهر برادرش میرسید و از
میمود که او را بویید و بوسید پس او را دفع میکردند و نمیکند اشند بمطلب خودش برسد
و انمعضوم مظلوم در همین حالت چادرش و مقنعه را بقبال خود انداختند و نظرشان ان
معضوم مظلوم میتوان گفت که مکشوفه الرأس است و چنانچه این ظلم و ستم زاد زرد
مضارع اجساد منوره و ابدان مطهره بر نیب معضوم مظلوم می نمودند و هم چنین بر
سایر نشان ظاهران مظلومان می نمودند و هم چنین بر بنات فاطمیان می نمودند
این این احقر میگوید و الله العظیم این مصیبت ان الرسول ان اعظم مصائبها است
و نشان ظاهران و بنات فاطمیان خدا یا چه خالق داشتند و از یک جهنم ان اجسام منوره
و ابدان مطهره را با بحالات و کیفیتان مشاهده مینمایند و از یک جهنم میخوانند بدک
خواهی خودشان ندید و عوجه و صیغ و صیغ نمایند و از یک جهنم و وقت نزدیک شدن

با بدان مطهره واجساد سوره و در وقت ازاده نمودن که آنها را با بغوش بکشند بپزند
و بیوسند پس از ضربت تازیانه و کباب پزها مناکب و اکثاف ایشان مجروح و زخماک
میشود و او یلا و امیبتاه و الحماه و اعلیتاه و احسنا که ممکن است برای
طاهرات مظلومان که بمصر جناب حضرت عباس بر روند و آن بزرگوار را نیز زیارت کنند
و خودشان را هر نوع باشد و قبول کردن هر رحمت و هر شفقت باشد بر بدن اطهر و حید
انوران بنید از قد و بران کریمه و ندبه و فوخره نماید آه و ضلعه و ایلاه هر شهید
بهر کشته از عترت هاشمیه ندبه و فوخره کند ختی آنکه صد یقه صفی ام کلثوم در وقت
و رسیدنش بمصر ع شهیدان دستهای را بالای سرش مشبک نمود و ندبه و فوخره کرد
عمیل بود و لکن بر سپهرش آرا کرد و علم دار جناب بیتا الشهدا اعظمه با الفضل العیسا
کیسه ندبه و فوخره نکرد و در مصر ع مرتضی احد از عنوان طاهرات مظلومان و بنا ^ت ^{طیبا}
حاضر شد و این نیز مصیبت عظیم بود از مصائب آل الله تم و حرم رسول الله و آنرا بن
مصیبت ز فلو ب نموده ایشان خصوصاً در طلب یتیم ام کلثوم باقی خواهد ماند از
قیامت و نیز محقق نماید که از بعض اشعار صغیر یتیم هم چنین مستفاد میشود که اطفال صفا
که در کربلا مذبح و شهید شدند جمله بودند که برای طلب رنجند موضع اشاره نمود
ام در این کتاب اما سایر مطالبی که از اشعار و قصیدها مظلومه مستفاد میشود که در آنها
اکثاف میکنم با آنچه که گذشت در ترجمه اشعار و منبع اشاره و اجمال و دیگر محقق نماید که
منقولست در جمله از کتب که ای مظلومه یتیمه یعنی جناب میکیت حسد نورافندش پیدایش
باغوش گرفته بود و ندبه و فوخره و زاری بسیار نموده بود پس برای مظلومه غمشه
میپوشی رود ازده بود پس در حالت غمشه میپوشی شنید کلام خلیفه الله تقی امام مظلوم
و آنکه از حلقوم اطهر نورافندش جمله الله تقی فداه بیرون میامد و آنکلام اینست
شیخه ما ان شرتیم عذبه ماء فاذکر بنی اوسمعم بفریب بشنید فاند بونی و انالسط
الذی من غیر جرم قتلونی و غیره الحمد لعبد الفل عمدا صحونی لیتکم فی یوم عاشور
چهار نظر بن کیف استسقی لطفه فابوا ان یرحونی محقق نماید که خلیفه الله تقی

و امام مظلوم اینکلام دلسوز و جگر کداز داد رنجند موضع فرمودند و بعضی از موضع
اشاره شد امت در این کتاب مجلس و مقایسه هر دو ذکر نمودن احوال خواهران
چند که نسبت بر و بر کردن ایشان از مصاع برادران خودشان ستمها و بنا نهادن
و سبید و مفرج و محزون کشنده بنی که بوصف بنیاد پس میگویم محقق نماید که چیزی از آنها
کمال و فطانت و فضل و دکان ذکر حکایت نموده اند که خواهران که با آنها ستمها و بنا
دهد رسید و بسبب شد برادران آنها بسیار بسیار مفرج و محزون شد اند عدا آنها
بسیار است و لکن از همه اشده و اعظم بحسب هو ازید و اکثر بحسب اشجان و احزان چهار نفر
بودند و آن چهار نفر از آنها بودند که عیون فرمودند بر مصاع برادران خودشان
در حالتی که آنها خجاک و خون غلیظه بودند پس در نفس از آن چهار زن در شرک و کفر
بودند و در وقت میگردانند و اسلام بودند پس اند و فزنی که در کفر و شرک بودند یک
از آنها خواهر عمر بن عبد العاصی بود پس وقتی که مان خبر کشته شدن برادرش ^{شد}
انخد خودش بیرون آمد در حالتی که ضخم و صخره و عویل و فریاد میکشید و مذبحه و
میکرد تا آنکه رسید به رنجند برادرش عمر بن عبد الله علیه السلام و پس از آن
دید سر برادرش از بدن جدا شد امت و لکن چیزی از تیاری رخت و ذرع و شمشیر ^{کرد}
نشته امت و همش با فینت پس از شاهد اینحال کسینا قیام نمود و گفت بلا مشاک
شبهه قائل برادر من از اهل شرف و نجابت بود پس گفت خبر بد دهید که او را کشته امت
و قائلان کینت گفتند علی ابن ابی طالب و کشته امت در این هنگام بسیار مستبش و ^{دندان}
کردید و گفت والله علی بن ابیطالب کفو کرمیست پس بعد از این برای برادر و مرتبه ^{خوادم}
گفت و برای آن ندبه و فوخره خواهم کرد پس بعد از آن شروع کرد با نشاء شعر این چند
و گفت لو کان قاتل عمر غیر قاتله لکت ابکی علیه قائم اکابد لکن قاتله من لا یقاب
من کان یدعی ابوه بیضه البلد یعنی هرگاه قاتله برادرم عمر غیر علی بن ابیطالب میشد
هرامینه گزیده و فوخره میکردم بران ما ذابی که در دینا هسنم و لکن قاتل برادر و مرتبه ^{کتاب}
جمع عیون نقایض پاک و مبر و متره امت و پیدایش ابیطالب را بیضه البلد مینامند یعنی

بزدل و بدین ملک مکه و اما زن دیگر که نبرد کفر و شرک بود پس آن خواهر مرحب
هو که خیر است و قصه آن باین هجرت است که چون امیر المؤمنین علیه السلام کشتن خواهر او را
اسیر نمود با یک غلام بخداست سید المرسلین علیه السلام فرستاد پس انعام بن مهران و ابانضا و اولاد
و مرزاد بر موضع برادرش مرحب پس وقتی که چشمش مجید برادرش مرحب افتاد او را
بزه خانگالت و کیفیت مشاهده نمود و حقه و وعده و کوزیدن بر اندام آن غالی شد پس
او را انعام بخداست رسول الله و ساینده پس آن زن ایستاد و پیش روی سید المرسلین علیه السلام
دو خالقی که باز مرقد و مرقدش و کز آن بود پس رسول الله فرمود چرا باین حال و باین
افتاده آن زن گفت یا رسول الله این غلام مرا عبود و مرزاد بر موضع برادرش و قوم و
افزایم پس وقتی که آنها را صریح و بجا کرد و خون غلیظه دیدم اینها لیکه مشاهده میکنم
بومن عارض شد پس در آنوقت رسول الله ص انعام را ملافت و مدت نمود و امر فرمود
باطلاق آن زن از اسیر او را مخصر نمود و اما در آنوقت زن که در اسلام بودند یکی از آنها
صفیه بود عمه رسول الله و بیان حال آن باین هجرت است که وقتی که حمزه بن عبدالمطلب
الشهدا در وقعه احد شهید شد پس رسول الله ص امیر المؤمنین از آن امر مطلع شد
پس او را یافتند در حالیکه بجا کرد و خون غلیظه بود و جوف و شکم او را کفار قریش
شکافته و یاره کرده اند و قلب بجز او را بیرون آورده اند پس رسول الله ص امیر المؤمنین
از مشاهده اینچنان و این کیفیتان بسیار غمخیز و غمگین شدند رسول الله با عبا
خودش جسد او را پوشید و این عبا و عبا و عبا و عبا و عبا و عبا و عبا و عبا و عبا و عبا و عبا
ملکه باهاش مکشوف مانده بود نظر بر اینکه این زکوة او مرگ طویل و عظیم بود پس با عبا
بجیش و خلف پوشید پس در آنوقت صفیه دختر عبدالمطلب نیز جسد برادرش
و میبند و ایستاد در حالیکه نذبه میکرد و عویل و عویل و ناله میبند و پس رسول الله ص بر او
عیادت بگو که خود داری نماید و باینقدر و کفایت نماید و بخداست خودش یعنی بخانه مرا عبا نماید
و اما زن دوم که در اسلام بود پس آن زن اشجان و احراش از همه اعظم بود و کرب مصائبش
همه شد بود زیرا که در دیدن مصائب عظیمه و در ایام جلیله مثل و نظیره آن قبل از آن بدینا آمد

بود و هم چنین بعد از آن زمان واقیامت محال و مشابه آن بدینا نخواهد آمد پس انصافیه
صغری ام المصائب فیه ثبت امیر المؤمنین علیه السلام و چه طور هم چنین بنا شد پس کسی که صفیه
ثبت عبدالمطلب چند مجیدش بسیار عظیم و شدید بود و لکن وقتی که بر موضع برادرش
حمزه سید الشهداء رسید رسول الله و بالای سرش دید و امیر المؤمنین زاد را باین پادش
دیدم فوی شد و قلبش قرار گرفت و احزان و غم و هوش کم شد و تسلی یافت و اما بعد
صغری ام المصائب فیه ثبت وقتی که بر موضع شریف جلدش و میبند و خالی که نداشت کسی
جناه و کفالت و شیوخ و کحول و جوانان اهلس از غم هاشمیکه آن ام المصائب استیلا شدند
و بیستین آنها در نزدش و لش قرار بیکر و احزان و هوش فلک کم بود پس در آنوقت خود
را انداخت بر جسد او را طهر اندس برادرش شروع کرد به تریح نمودن و غلیظید در خون او
اطهر اطیبها درش پس صی و ناله کرد و شروع کرد بنیاد کردن مجیدش و بر پدرش و بر برادرش
و اعماش پس در جسد او برادرش کرد و گفت و اما ه و استیلا و اهل بیتاه و گاه رویت
ضیت نمود میبند و الحمد و گاه در نجف شرف کرده میبند و اعلیا و گاه در بیضی کرده میبند
و افاطشاه و گاه میبند و احمر تاه و اجفراه و اعقیلا و احنا و احسنا و امصیبتا الیومان
محمد المصطفی الیوم مان علی المرتضی الیوم فقد حمزه سید الشهداء الیوم فقد تا اتفاقا طهر
پس مخفی نماید بر مؤمنین موحیدین و بر شیعیان خالصین اگر هر عاقل عارف تفکر و ناظر نماید
دو رویان و اخبار و قضایا و آثار این باب پس آنوقت خواهد دانست وجه و سر که بر کرم
صدیق بعد در وقت مرگ و عبود رسول الله ص بر مصاع شهیدان و همچنین خواهد شهید
و وجه تقاطر و نوع جمل اعدا و تماطراشک چشم اسبنا آنها بر حوافر و سمتها آه صدها و صد
و او بیلا چه طور هم چنین بنا شد که اناعنا مثل ساعت قیامت بود و صبح و صبحه اهل
بیت رسول الله ص در اناعنا مثل صبحه نقیصه الصو بود پس در اناعنا آنها و زمینها
منضع و نزلزل در اعدا و قاطبه موجودات اراضقاع ساهره و زمین امکان بجز و صبحه
در اعدا و مثل شما در جناب سید الشهداء علیه السلام همه کردند و ناله نمودند و
الله علی محمد و اهل بیتنا المظلومین و اعننا الله علی اعدائهم جمعین



